تاریخ جهان آرا

مؤلف : قاضی احمد غفاری قزوینی

از روی نسخه عکسی استانبول که به همت و سعی استاد مجتبی مینوی برای دانشگاه تهران تهیه شده

با مقابله چندین نسخه معتبر قدیمی
و نسخه محشی علامه قزوینی

از نشرات

کتابفروشی حافظ

تهران ایستگاه سرچشمه

تاریخ جهان آرا

مؤلف : قاضی احمد غفاری قزوینی

ازروی نسخه عکسی استانبول که بهمت و سعی استاد مجتبی مینوی برای
دانشگاه تهران تهیه شده

بامقابله چندین نسخه معتبر قدیمی
ونسخه محشی علامه قزوینی

از نشرات

کتابفروشی

حافظ

تهران ایستگاه سرچشمه

چاپ این کتاب دوهزار نسخه و درفروردینماه یك هزار وسیصد وچهل وسه درچاپخانه نیکپو
بپایان رسید

کلمهٔ ناشر کتاب

بر اثر تقاضائیکه در پایان مقدمهٔ چاپ جدید (**تاریخ نگارستان**) از خوانندگان دانشمند شده بود که هر گونه نظریه و اطلاعی در موضوع شرح‌حال مؤلف دارند اعلام نمایند ، خوشبختانه :

آقای **حسن نراقی** کاشانی (ازاحفاد حکیم شهیر اخلاقی وعالم ربانی ملا مهدی بن ابی ذر نراقی) بخاطر احساسات بی شائبه ودلبستگی کامل و بدون تظاهری که بآثار علمی و مواریث ملی ایران عموماً و اطلاعات وسیع تاریخی که از دیار کهن‌سال کاشان خصوصاً دارند (همچنانکه مقالات و آثار سودمندزیادی که بقلم‌ایشان نگاشته‌شده) با نگارش تحقیقات‌انتقادی و مستدل ذیل تقاضای ناشر کتاب را اجابت نموده اند که اینك با اظهار سپاسگزاری،توضیحات ایشان‌رادر مقدمهٔ کتاب تاریخ (**نسخ جهان آراء**) که‌یکی دیگراز آثار علمی نفیس‌قاضی‌احمدغفاری‌مؤلف (**تاریخ نگارستان**)میباشدبنظرخوانندگان‌میرساند.

ونیز برای نخستین بار ما خود راه بحث و انتقاد در مطبوعات خویش را به وسیلهٔ ناشرباز گذارده و استقبال می کنیم تا دیگران نیز ازاینرویه پیروی نمایند.

مدیر کتابفروشی حافظ تهران

سید ابوالقاسم مرعشی

بسمه تعالی

قاضی احمد غفاری مؤلف (نگارستان) و (جهان آراء)

در مقدمهٔ جدید **تاریخ نگارستان** (که در چاپ اخیر **کتابفروشی حافظ** برمتن قدیم کتاب الحاق گردیده) در موضوع هویت و اصل ونسب خانوادگی و شهر ودیارمؤلف کتاب های «تاریخ نگارستان» و نسخ «**جهان آراء**» و همچنین تطبیق تاریخ تألیف آن ابهام واشتباهاتی پدید آمده که با اجازهٔ نویسندهٔ مقدمه وناشر کتاب درمقام تذکر اصلاحی بر آمده و باستناد مآخذ موثق و معتبر زیر بدین تذکر مبادرت میورزد :

۱ – محقق فقید مرحوم **عباس اقبال** در یادداشتی که برای فهرست نسخهٔ خطی **تاریخ نگارستان** متعلق **بکتابخانه سلطنتی** تهیه کرده چنین مینویسد (۱)

تاریخ نگارستان (۸۶۲)

تألیف : **قاضی احمد غفاری**

ابتدا : ای طرازندهٔ بهارستان وی نگارندهٔ نگارستان

مؤلف کتاب **قاضی احمد** بن محمد غفاری قزوینی است از اعقاب عالم معروف **عبدالغفار** قزوینی مؤلف کتاب **الحاوی الصغیر** و متوفی سال ۶۶۵ . پدرش **قاضی محمد** در شهر ری سمت قضا داشته و با تخلص **وصالی** اشعاری میسروده و بسال ۹۳۳ فوت کرده است . **قاضی احمد** مؤلف **تاریخ نگارستان** مردی فاضل ومنشی و شاعر و خوش خط و مؤرخ بوده و همواره در پیش امرا و شاهزادگان صفوی محترم و معزز میزیسته و مدتی نیز دردستگاه **سام میرزا** مؤلف تحفهٔ سامی مقیم بوده در آخر کار بعزم حج عازم مکهٔ معظمه شده ولی در مراجعت در بندر دیبال سند سال ۹۷۵ فوت کرده است.

قاضی احمد غفاری در تاریخ، مؤلف دو کتاب نفیس و معتبر است یکی همین **تاریخ نگارستان** و دیگری نسخ **جهان آراء** .

تاریخ **نگارستان** مشتمل است بر ۳۳۰ حکایت تاریخی که مؤلف آنها را بترتیب وقوع آنها در زمان هر یك از سلسله های سلاطین عنوان کرده و آن کتاب که بشاه تهماسب اول تقدیم شده در سال ۹۵۹ باتمام رسیده است و «نگارستان واقع» مادهٔ تاریخ انجام آن است چنانکه خود گوید :

---

(۱) صفحه ۱۶۶ نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (دربارهٔ نسخه‌های خطی) دفتر نخستین .

در این روضه که از فرط نوادر — شود هر دم نگاری تازه لامع
پی تاریخ و نامش فکر کردم — خرد گفتا که هست این نکته‌جامع
چو درواقع نگارستان‌چنین است — از آن آمد « نگارستان‌واقع »

تاریخ نگارستان بترکی ترجمه شده و دوبار یکی بسال ۱۸۲۹ میلادی‌ودیگری بسال ۱۲۷۵ هجری قمری‌در بمبئی بچاپ رسیده کاتب نسخه **شهاب الدین علی** و سال مقابلهٔ آن با نسخهٔ دیگر در پنجشنبه ۲۵ جمادی الثانیه ۱۰۲۱ است در قمصر کاشان .

***

بنابر این حساب روشن است‌که مادهٔ تاریخ « نگارستان‌واقع» برابر با سال۹۵۹ میگردد ، پس تصورات دور و دراز و تعبیرات غیرواردی‌که‌بواسطهٔ اشتباه‌درحساب‌ابجدی مادهٔ تاریخ در مقدمهٔ نامبرده بدنبال (سال فرجام **تاریخ نگارستان**) پیش‌آمده‌چون موضوع آن بکلی منتفی است قهراً دیگر مورد بحث هم‌نیست.

۲ ـ آقای محمد تقی دانش پژوه دبیر فاضل دانشگاه تهران ، در صفحهٔ ۵۲۳ فهرست نسخه هـای خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات در بارهٔ نسخهٔ متعلق‌به‌آن کتابخانه چنین می نویسد :

نگارستان قزوینی

از قاضی احمد بن محمد بن نجم الدین عبدالغفارجعفری غفاری (فناری) قزوینی (م ۹۷۵) که در دیبول سند در ۹۵۹ بنام شاه تهماسب ساخته و آن در بمبئی به سال ۱۲۷۵ به‌چاپ رسیده است . پاره‌یی از آن‌هم در مطارح الانظار چاپ بمبئی بسال ۱۲۸۷ ص ۱۲۲ ـ ۱۸۸ دیده میشود (استوری ص ۱۱٤ و۱۲٤۰ ـ

طوس ۳ : ۱۰۳ ـ اته‌ش ٦۰٦
ریو ۱ : ۱۰٦ ـ مشار۳٤۷
ذریعه ۳ : ۲٤٦ ـ ش ۷۲٤۸
سپهسالار ش ٤۷ ـ ج حقوق ـ وزرای اقبال ص۳۳۷

آغاز:

ای طرازندهٔ بهارستان — وی نگارندهٔ نگارستان

.... نصرت سلطان خبیر و مالك رقاب ممالك تقدیر .

انجام .

پی تاریخ و نامش فکر کردم — خرد گفتا که هست این نکته‌جامع
چودرواقع نگارستان چین است — از آن آمـد نگـارستان واقـع

***

۳ـ هرچندکه قاضی محمد غفاری قزوینی چون از مشاهیر گویندگان خوش ذوق عصر خویش و قاضی ری بوده ، و همچنین فرزند وی قاضی احمد، علاوه بر دارا بودن اصل و نسب معروف خانوادگی بواسطهٔ نزدیکی و مصاحبت با امرا و شاهزادگان صفوی در زمان حیات خویش با حسن شهرت سرشناس بودند ،و سپس هم بواسطهٔ آثار علمی و ادبی که از آن ها باقی مانده بود بیشتر معروف شدند . و آوازهٔ کتاب دلپذیر نگارستان قاضی احمد عالمگیر گردید . زیرا انشاء شیرین و روان آن با اسلوب پسندیده و ابتکاری که برای تدوین وقایع تاریخی این کتاب بکاررفته ، امتیاز خاصی بآن بخشیده بطوریکه یکباره مطبوع طبایع خاص و عامش ساخته . بدینجهت کسانی که با کتب تاریخی سروکار داشته باشند ناگزیر تاریخ نگارستان ومؤلف خوش قریحهٔ آنراهم بخوبی میشناسند.

با وجود این همه شواهد حال باز،هم محض پیروی ازسنت جاری استناد به مآخذ موثق و مدارك تاریخی از جمله منابع بیشماری که شرح احوال این پدر وپسر را ضبط نموده و یا نامی از آن ها برده اند بدین یك اکتفا میکنیم:

معتبر ترین مأخذ شرح حال **قاضی محمد** و **قاضی احمد** ترجمه ایست که **سام میرزای صفوی** فرزند **شاه اسماعیل** اول که با آنها معاصر وبلکه معاشرهم بوده در **تحفهٔ سامی** آورده است و در ضمن آن ،عصر زندگی ، شرایط ووضع اجتماعی پدر و پسر را هم بخوبی نشان میدهد و چون دیگران نیز آنچه دربارهٔ آن ها نوشته اند مأخوذ از این تذکره می باشد ، چه بهتر از آن که در این گفتار هم عین همان ترجمه را بیاوریم :

قاضی محمد ـ پسر خالهٔ قاضی عیسی قاضی است و در خوش صحبتی وحرافی و جذب خاطر یگانه و درترتیب نثر و نظم وهزلیات بی بدل زمانه . در مدتی که قاضی ری بود تخلص **وصالی** میکرد و با تمام ارکان دولت صاحبقران مصاحب بود و ازشدت قرب مشرب با ایشان در غایت حصول مقاصد و مآرب چنانچه از این چند بیت **میرزا شاه حسین** که در جواب پنج فصل او گفته مستفاد میگردد: (۱)

---

(۱) میرزا شاه حسین اصفهانی دارای منصب صدارت ووکیل السلطنهٔ شاه اسماعیل بوده در سال ۹۲۵ هجری هنگام مسافرت شاه اسماعیل بولایت کاشان که تیول میرزا شاه حسین بود درمحل باغ وسرچشمهٔ با صفای قصبهٔ زیبای فین مجلس جشن مجللی باشکوه وتشریفات مفصلی آراست خشنودی خاطر شاه را از آن پذیرائی و بار عام نوعی فراهم ساخت که در راه بازگشت شاه ازکاشان علیرغم سعایت بد خواهان بر شوکت و اقتدار او افزود وحتی (تاج و دستار و جامهٔ شاهی که دربر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاد) ولی عاقبت براثر کید و خدعهٔ رقیبان آن وزیر عالیقدر بدست مهتری رکابدار شاه که مورد بازخواست اوقرار گرفته بود کشته شد.

ای وصالی ز تو جدائی نیست پیش ما رسم بیوفائی نیست
دیر گاهست تا انیس منی محرم و همدم وجلیس منی
گنه تست دور می گردی دور از ما صبور می‌گردی
همچنان باز محرم رازی محرم راز و یار دمسازی
طی کن افسانهٔ منی وتوئی ای یگانه! مگرد گرد دوئی
از پی آن که‌یار فرخ پی نشود خار نزد مردم ری
شفقت شد برو برسم عدو نقره خنگی وزین نقره بدو
حالیا بهر خرجی ایشان شد مقرر دوازده تومان

این مطلع مشهور ازوست بیت:

چو من دیوانه ای هرگز قدم در دشت غم ننهاد
در آن وادی‌که من سر می نهم مجنون‌قدم‌ننهاد

در شهور سنه ۹۳۲ سجل حیاتش بتوقیع فنا مختوم شد. گویندکه درهنگام جوانی صادق نامی اورا درحوض آب انداخت و دستش را مجروح ساخت این قطعه‌را در آن‌باب گفته. بیت:

بعشق صادق اگر دست‌من شکست‌چه‌باك هر آنکه عاشق صادق بود چنین باشد
پی ثبوت مرا احتیاج بینه نیست گواه عاشق صادق در آستین باشد

قاضی احمد: ـ ولد رشید قاضی‌مذکوراست و درحدت ذهن و سلیقهٔ انشا بشهور بین الاقران مشهور چندگاهست‌که با من میباشداین‌بیت ازاوست:

پس از عمری نشیند گر دمی پیش من آن بدخو
ز بخت طالع برگشتهٔ من زود برخیزد (۱)

* * *

٤ـ جای دیگرکه **قاضی محمد** پدر **قاضی احمد** با تمام القاب‌وعناوین‌معمولی آنعصر خود را معرفی کرده است: پشت جلد دو نسخهٔ خطی‌کتاب (**مجمع التواریخ** حافظ ابرو) یکی در**کتابخانه ملی** تهران و دیگر در**کتابخانه ملك** میباشد که در هر دوکتاب بخط شکستهٔ تعلیق باین مضمون نوشته و مهرکرده است :

(من عواری الایام لـدی الفقیر الـی الله الصمد العلام الباری ابن)
(حجة الاسلام‌جلال‌الاسلام المشتهر بمحمدبن‌عبدالغفار الغفاری‌العلیشاهی)
(صاحبی ... عفا الله‌تعالی عنهما بمحمدو آله‌اجمعین)

سجع مهر

(توکل کرده برلطف عمیم وعفو غفاری جـلال اسلام ابن حجة الاسلام غفاری)
تاریخ‌مهر ۹۰۳

(۱) صفحهٔ۷۳ و۷٤ **تحفهٔ سامی** مطبعهٔ ارمغان.

نسخهٔ مجمع التواریخ متعلق بکتابخانهٔ ملی فرهنك ، نسخهٔ معتبریست که برای کتابخانهٔ شاهرخ بن امیر تیمور تحریر شده و هم اینکه مورد مطالعهٔ شخص وی نیز بوده است.

***

تذکر این نکته نیز بی مورد نیست که : این دو نسخه کتاب مجمع التواریخ با مشخصاتیکه از آنها ذکر شد درکتابخانهٔ قاضی‌محمد بوده‌و برای‌تألیف کتابهای نگارستان و جهان آرا نیز طبعاً مورد استفادهٔ قاضی احمد قرارگرفته و بلکه همین کتاب است که نویسندهٔ مقدمهٔ چاپ‌جدید نگارستان درصفحهٔ (ه) در شمارهٔ بیست‌و دوم از«مراجع و منابع قاضی احمد » آنرا بنام(مجموعهٔ اخبار تألیف رومی) معرفی نموده و سپس خود اضافه میکند که : (این کتاب و مؤلفش را نشناختم و شاید تصحیف شدهٔ مجموعهٔ ورام باشد ؟) .

***

۵ـ و اما دربارهٔ **قاضی احمد** غفاری‌کاشانی که در صفحهٔ (کد) مقدمهٔ جدید تاریخ نگارستان سخن ازاو بمیان آمده ، ناگفته نماند :

این **قاضی احمد** از دودمان بزرك و اصیل **غفاری** (بکسر اول‌و تخفیف)های کاشان‌بوده که‌شجرهٔ او بفاصلهٔ چهل نسل‌به ابوذرغفاری(ازاصحاب‌پیغمبراسلام) میرسد.

از جملهٔ اجداد آنها **عبد العزیز** بن ابی **الغنائم احمد بن ابی الفضائل غفاری کاشانی** از دانشمندان قرن‌هفتم‌هجری‌و دارای تألیفاتی است مانند **شرح المفصل ورسالة القلم** وغیره.شجره‌نامهٔ‌خانوادهٔ‌غفاری‌را که **قاضی‌علی بن‌ضیاء‌الدین** درقرن دهم هجری درظهر رسالهٔ‌شر فیه(۱) نگاشته نسبت‌خودرا باسی نسل‌متوالی‌به‌ابی‌ذرغفاری‌رسانیده نوادهٔ وی‌میرزاضیاءالدین‌فرزندقاضی‌رفیع‌الدین‌حیدرغفاری کاشی بهندوستان مهاجرت نمودوپس‌از ۲۵سال‌ملازمت‌دربار‌دهلی که‌جاه‌ومنزلت‌شایانی بدست‌آورددرسال۱۰۰۵هجری‌ازطرف‌سلطان جلال‌الدین‌محمداکبرشاه‌بامقام و تشریفات‌سفارت درردربار شاه‌عباس‌کبیر بایران‌آمد (۲)

از جملهٔ دانشمندان دیگر این خاندان که آثار علمی آنها در دست میباشد : سعد الدین محمد غفاری است که تا اواخر قرن دهم قاضی کاشان بوده و فرزند وی حبیب الله بن سعدالدین‌که او نیز تا سال۱۰۶۰ هجری بر مسند قضاوت کاشان‌متکی‌ودر ادب و انشاء و حسن خط ممتازبوده‌است.

همچنین ازافراد دیگر این سلسله‌آثار علمی فراوانی باقی مانده‌که‌برخی ازآنها

(۱) نسخهٔ خطی شماره ۱۵۵۶ کتابخانهٔ ملی فرهنك.

(۲) صفحهٔ ۵۲۸ تاریخ عالم آرای عباسی چاپ امیرکبیر .

را ملاحظه کرده و چند نسخه ای هم نزد نگارنده موجود است .

ولی از زمان **نادر شاه** کـه **قاضی عبدالمطلب** پدر **قاضی احمد** در شورای دشت مغان شرکت نمود اولاد او وارد کارهای دولتی شدند . **معزالدین محمد** فرزند **قاضی احمد** در دورهٔ **کریم خان** زند تا پایان عمر حاکم کاشان بود و چنان با حسن سلوك و نکو کاری رفتار کرده که سال ها پس از فوتش **آذر بیگدلی** صاحب تذکرهٔ آتشکده گفته است :

بر زبان خلق کاشان از وضیع و از شریف نام دوران معز الدین محمد میرود

از اخلاف او نیز رجال بزرگی برخاسته اند که زمان قاجاریه در شئون مختلف کشور مؤثر و نام آور بوده اند مانند **فرخ خان امین الدوله غفاری** کاشی، **صنیع الملك نقاشباشی** ، **میرزا نظام الدین مهندس الممالك** یا بزرگترین دانشمند قرن اخیر ایران درعلوم ریاضیات عالی و **کمال الملك** غفاری هنرمند نامی و بی مانند ایران و بسیاری از هنرمندان دیگر این خاندان که برخی از آنها در مقالهٔ (چند نسل هنرمند در یك دودمان چند صد سالهٔ کاشان) بقلم آقا سید **محمد تقی مصطفوی** رئیس پیشین ادارهٔ کل باستان شناسی وموزهٔ تهران درشماره (۷) مجلهٔ نقش ونگار منتشر گردیده است .

***

بنا بر توضیحاتیکه ذکر شد و تصور فاصلهٔ ممتدی که میان عصر قاضی احمدقزوینی مؤلف کتاب نگارستان در سال ۹۵۹ و نسخ جهان آرا در سلطنت شاه تهماسب با زمان قاضی احمد غفاری کاشانی معاصر با نادر شاه (م ۱۱۶۰) محسوس میباشد و بالغ بر دو قـرن میگردد ، در اینصورت مجال هیچگونه شك و شبهه ای برای تفکیك هویت وشخصیت وشناسائی تاریخی آنها باقی نمیماند.

***

۶ ـ در پایان این گفتار در بارهٔ کتاب حاضر نیز که یکی دیگر از آثار قاضی احمد غفاری قزوینی است ، نخست تحقیقات علامه معاصر شیخ آقا بزرك طهرانی را در کتاب نفیس (الـذریعه) و سپس نتیجـه و بررسی هـای نویسندهٔ دانشمند (فهرست نسخه هـای خـطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران) را با نام ونشان نسخه های ده گانه این کتاب که تاکنون شناخته شده عیناً نقل میکنیم.

بدیهی است که نسخه های نامبرده در این فهرست متعلق است بکتابخانه کشورهای بیگانه است که فهرست کامل آن ها چاپ شده، ولی نسخه های متعدد این کتاب که در کتابخانه های عمومی و خصوصی داخلی ایران موجود و پراکنده است مـانند بسیاری از کتب نفیس دیگر بواسطهٔ نداشتن فهرست صحیح همچنان گمنام و ناشناس مانده است.

صاحب‌الذریعه‌در جلد سوم صفحه ۲۴۷ نوشته است

(۹۱۴ ـ تاریخ جهان آرا)

فارسی مختصر جامع للقاضی احمدبن محمد الغفاری ، الفه لشاه طهماسب و انتهی فیه‌الی سنه ۹۷۲ مرتب علی ثلاث نسخ ، النسخة الاولی فی الانبیاء ، الثانیة فی الملوك ، الثالثة فی الدولة الشاهیة ، و اسمه تاریخه وهو (**نسخ‌جهان آراء**) کذا وصفه‌فی کشف الظنون و احتملنا اتحاد ماتقلناه‌عن مجالس المؤمنین مع‌هذاالتاریخ .

ویأتی تاریخ (نگارستان) لاحمدبن محمد بن‌عبد الغفار القزوینی الغفاری المطبوع سنه ۱۲٤٥ والمؤلف حدود سنه ۹٥۹

جهان آرا (نسخ ...)(۱)

از قاضی احمد بن محمد بن عبدالغفور غفاری درگذشته ۹۷٥ که درنزدیکی‌های‌سال ۹۷۲ در زمان شاه تهماسب ساخته است چند نسخه ازآن‌هست.

۱ـ موزه بریتانیا	ش Add 76 4999 Or 141
۲ـدیوان هند	ش۱۰٦
۳ـدیوان هند	ش ۱۰۷
٤ـدیوان هند	ش۱۰۸
٥ـ کتابخانه برون	ش Coll G0(13)
٦ـ بادلیان	ش ۹۸
۷ـ ولی‌الدین افندی‌دراستانبول	ش۱٥۸ تاور
۸ـوینه	ش۸۳۷ فهرست فوگل (۲:۷۲)
۹ـ برسلاو	ش۲۱
۱۰ـ بایزید	۲۳۹۷ مورخ ۹۹۰ (۱٥۸ تاور)

گزیده ای ازآن را اوزلی Ouseley بچاپ رسانده و پاره‌ای‌ازآن هم با ترجمهٔ روسی چاپ شده‌است .

(یادداشتهای قزوینی ۲ : ۱٤ و۱۹٤٤ ـ چلبی ۱ : ٤۱٤ ـ استوری ۱ :۱۱٤ و ۱۲٤۰ ـ دانشگاه ش۱۷٥۸ـ ریو۱: ۱۱۱).

بنوشتهٔ قزوینی‌در منتخب التواریخ بداونی (چاپ ۱۸٦۹ کلکته ۳: ۱۸٥) ازاین تاریخ یادشده است .

تهران ـ فروردین ۱۳۴۳ـ حسن نراقی

(۱) صفحه ٦ ـ۱۹٥ فهرست نسخه های‌خطی کتابخانه دانشکده‌ادبیات‌دانشگاه‌تهران

توضیح علاوه بر نسخه‌های اشاره‌شده نسخه‌ای نیز در کتابخانه‌ی ملک تهران بشماره ۳۸۸۹ موجود است که گرچه صفحاتی از آن مفقودشده لکن آن کتاب بر چند نسخه موجود زیادتی دارد که در این طبع با این علائم [ ] مشخص گردیده است و گویا بنظر نگارندهٔ فهرست نرسیده .

ناشر کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

شده نامور زنامش، نسخ‌جهان آرا بجلال خویش یارب تو جمال آن بیارا

آرایش دیباچهٔ نسخ جهان آرای دین و دنیا وزینت افزای عنوان صحف مکرمهٔ انبیا و اصفیا حمد و ثنای مالك الملکیست عز وعلا که بمقتضای حکمت کامله ورأفت شامله نضارت گلزار ملك و ملت وطراوت ریاض دین و دولت را به میغ تیغ آبدار سلاطین جهاندار وغمام‌صمصام خواقین عالم مدار، منوط گردانید و بموجب حدیث مشهور **لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا** شعر:

گر نبود سطوت سلطان روان خانهٔ مظلوم بگیرد عوان

تأسیس قواعد الهی را برحسن تدبیر جهان‌گیر شهنشاهی مربوط ساخت.

بی چشمه‌سار تیغ‌سلاطین کامکار سر سبزی‌ریاض‌شریعت طمع‌مدار

بی سایهٔ سیاست شاهان فتنه‌سوز کس در سرای‌امن‌نیابدد‌می‌قرار

و پیرایهٔ صحایف‌مستجمع اللطایف مغازی و اخبار درود خجسته ورود سید اخیاری است که حضرت عزت جلت کلمته‌آینهٔ خاطر اشرفش را بر صیقل آثار سلف‌ازز‌نگ‌ملال زدوده و پایهٔ قدر ومنزلتش را از سایر مکتوبات‌افزوده **صل اللهم علی سیدالوری محمدالمصطفی وعلی علی المرتضی** که‌بمیامن تیغ بیدریغش برطبق **لا اله الاالله‌انا محمد رسول الله ایدت بعلی** آثار کفر و ظلام از صفحات ایام مرتفع گردید وسایر اوصیاء ائمهٔ هدی **مابرحت الارض والسماء.**

وبعد نموده می آیدکه فواید موائد فن سیر و آثار بسیار و منافع ومحسنات آن بیشماراست،ازجمله چون ذوی‌النهی دربدایع وقایع آنها بدیدهٔ بصیرت نظر نمایند ازامور منهیهٔ دینیه و دنیویه محترز بوده ابواب‌نیکنامی بروی خودگشایند. تجربه وتنبیه که از جلایل فضایل نفسانیست نتیجهٔ آن و تخلق و تهذیب که زیب و زینت آدمیست منهج ازآن

ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او ألقی السمع و هو شهید هر آینه دولتمندان از پرتو آن اخبار ازتیه خونخوار جهل به شاهراه صلاح و سداد آیند و از رهگذر نصب امارت آن واقعات از حول غفول بشارع مستقیم تیقظ وجادهٔ وصول گرایند. حزم و احتیاط که ضوابط و روابط سعادت اند در طی آن مندرج و عبرت و خبرت که مستحفظان محروسهٔ دین و دولتند از آن مستخرج **فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هداهم الله و اولئك هم اولوالالباب.**

بالجمله غرض از عرض این مقدمات آنکه این بندهٔ کمینه ساکن زاویهٔ خمول و خاکساری **احمدبن محمدالقاضی المنسوب بغفاری** فی الجمله تتبع وپیروی این فن نموده عمری دراستقرا واستقصاء آن مصروف داشت تا آنکه برخصوصیات احوال سلاطین روی زمین از قدماء و متأخرین بقدر اطلاعی یافته احوال بعضی دون بعض در کتب متداوله مذکور و ذکر دیگران در رسایل متفرقه ثبت و مسطور دید، خواست تا همه را دریك رساله جمع نموده خاتمهٔ آنرا مذیل به ختم دول اعنی حالات غرایب آیات این دولت روز افزون که بی شایبهٔ اغراق خرق عادات بل محض کرامات است گرداند تا جمهور عالمیان و زمرهٔ آیندگان اولا در بدایع سوانح آن بنظر امعان غور نموده بعین الیقین دانند که مبانی کریاس این دولت ابد اساس منصوص **کانهم بنیان مرصوص** است دیگر در جمیع طبقات این خواقین عالی درجات، تفکر و تدبر فرمایند که هیچ یك از ایشان درنسب ظاهر وحسب طاهر صد یك بندگان نواب کامیاب اشرف اقدس اعلی بوده اند؟ وعشر عشیر آنحضرت گوی سعادت بچوگان شریعت ربوده اند؟ **بیت:**

هزار نقد ببازار کاینات برند یکی بسکهٔ صاحب عیار ما نرسد

اعنی سید السلاطین فی الافاق مستخدم الخواقین بالعشی و الاشراق

شاه دین پناهی که از پرتو دولت ابدی انتهایش آوازهٔ ندای **حی علی خیر العمل** بمسامع معتکفان عالم بالا رسیده و خوان دعوت راه حقش ازشرق بغرب کشیده، قاهری که ملك را از ید مدعی به بینهٔ عدل انتزاع فرموده لهذا خصمش بحکم خدا بدرك رجوع نمود، موسی نسبتی که درارتقای مدارج مذهب حق جعفری ید بیضا نموده، عیسی سطوتی که خلایق را از ورطات تسویلات ارباب ضلال تبرا فرموده، تدبیر الهام نظیرش مرشد بخت جوان و دولت جوانش چون فلك پیر پر تدبیر وصاحب قران. **بیت:**

شاهی که عقل واله نطق و بیان اوست تدبیر پیر بندهٔ کلك و بنان اوست
آن توتیا که چشم جهان روشن است ازو گردی ز آستان ظفر آشیان اوست

هلال اقبالش چون اقبال هلال روز افزون و آفتاب کمالش چون کمال آفتاب از وصمت نقصان مصون خاطر ملوك ناظرش دقیقه شناس **انی اعلم مالا تعلمون** وضمیر منیر

مهر تنویرش فیض پذیر نکتهٔ **واعلم ماتبدون و ماکنتم تکتمون.**

دلش بنور یقین از دریچهٔ امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست

المستفیض من المبدأالاعلی مظفراً بالرعب‌منصوراً بالصبامؤیداً بجنود لم تروها آنکه از غایت بی تکلفی وکمال اخلاق منع ٖواصفان از شراوصاف‌وبث‌القاب فرموده وخود را بهمین صفات ستوده: خاک‌آستانهٔخیر البشر صلی‌الله‌علیه وآله،رواج‌دهندهٔ مذهب حق ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم، غلام‌امیرالمؤمنین حیدرعلیه‌صلوات الله‌الملك الاکبر **ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان اللهم کما صیرت ذاته الاقدس حفیظاً للدین خلد ظلال معدلته فی الارضین و اجعل له لسان صدق فی الاخرین.**

بیت:

می نگویم که این و آنش ده «گویم آنش بده‌که آنش به»

چون‌اصل‌این‌مختصرمبنی‌برسه نسخه و ثالث آنها مزین است‌بزیب‌وزینت‌صادرات‌این دولت معجزنما اگرچنانچه از قرار واقع به **نسخ‌جهان آرا** که حروف آن‌بحسب تاریخ مطابق زمان تألیف‌است مسمی‌گردد رواست و پرتو قبول ذوی‌النهی بروجنات‌صفحاتش تابد بدان‌سزا و **ذلك فضل‌الله‌یؤتیه من یشاء.**

فهرست مافی هذه الرسالة

صفحه‌اول دربنی امیه دردوحرف

حرف اول : درخلفائیکه بر تمامی بلاد اسلام بتغلب استیلا یافتند.

حرف ثانی : آنانکه در اندلس حکومت کردند.

صفحه‌ثانی دربنی‌عباس در دوسطر

سطر اول : درصنادید ایشان .

سطر ثانی : در نفری چندکه بمصر گریخته‌ودر آنجاسمت خلافت یافته‌اند.

فروع عباسیه درپنج حرف.

حرف اول : در طاهریه.

حرف ثانی: دربنی‌اغلب.

حرف‌سوم : درطولونیه .

حرف‌چهارم: دراخشیدیه.

حرف پنجم: در آل‌حمدان .

صفحه سوم درحضرات سادات :

درشش‌سطر.

سطر اول : درسلاطین اندلس.

سطر ثانی : درسلاطین‌یمن .

سطر ثالث: درشرفاء مکه .

سطر رابع : در اسماعیلیهٔ مصر.

فروع: مشتمل بردوحرف .

حرف‌اول : درصنهاجیه.

حرف ثانی:درحمیریه.

سطرخامس: درسلاطین گیلان‌ومازندران مشتمل بردو فقره.

فقرهٔ اول : در قدماءایشان مشتمل بر سه‌حرف.

حرف اول:درآل زیار.

حرف ثانی: درآل بویه .

حرف سوم : درکاکویه .

فقرهٔ دوم:درحکام قوامیه .

فرع: در احوال‌روز افزونیه.

سطر سادس: درسادات‌مشعشع.

فرع : دررعناشیه

صفحه‌چهارم دربنی‌لیث

صفحه‌پنجم‌در آل سامان

فرع آل‌سامان‌مشتمل برچهارسطر .

سطر اول : درالبتکینیه.

سطر ثانی :درسبکتکینیه .

سطر ثالث : در آل‌فریمون.

سطررابع : در بنی الیاس .

صفحه‌ششم :**درسلجوقیه** مشتمل بر چهار سطر .

سطر اول :درحکام‌سلجوقی‌تمام‌ایران.

سطر ثانی : درسلاطین‌سلجوقیه‌روم

سطر ثالث :درسلاطین‌سلجوقیه‌شام .

سطررابع : درسلاطین‌سلجوقیه‌کرمان.

فروع‌سلاجقه درچهار کلمه‌ودوحرف

کلمه اول : درموالی خوارزمشاه .

کلمه ثانی : درطغاتکینیه‌ولاةشام .

کلمه سوم : دراتابکان آذربایجان.

کلمه‌چهارم:دراتابکان فارس وشبانکاره مشتمل بردوحرف

حرف‌اول:دراتابکان‌فارس .

حرف ثانی: درملوك شبانکاره.

کلمه‌پنجم : در اتابکان شام.

کلمه ششم : در اتابکان‌موصل.

کلمه هفتم : درمؤیدیه.

حرف‌ثانی: دراعالی‌مبنی‌برچهار کلمه

کلمه اول : مشتمل بردانشمندیه .

کلمه ثانی : در ارتقیه .
کلمه سوم : درسلیقیه .
کلمه چهارم : درمنکوجکیه .
صفحه هفتم در آل ایوب مشتمل بر دوسطر
سطر اول : درملوك مصر وشام.
سطر ثانی : درسلاطین یمن .
فرع: چرا کسه غلامان آل ایوب.
صفحه هشتم در ملوك غوریه دردوسطر
سطر اول : درسلاطین غوروغز نین.
سطر ثانی :درملوك بامیان .
ملوك غور:مشروح دردو حرف.
حرف اول :درغلامان سلطان شهاب الدین.
حرف ثانی : دراعالی مندرج دردو کلمه.
کلمه اول : درامرای آن طبقه.
کلمه ثانی : درملوك کرت .
صفحه نهم در ملوك مغرب مشتمل بر چهار سطر.
سطر اول : دربنی لخم.
سطر ثانی : درملثمین .
سطر ثالث : درموحدین.
سطر رابع : درملوك بنی مرین.
صفحه دهم در امرای عرب مشتمل بر سه سطر.
سطر اول :دربنی کلاب.
سطر ثانی : دربنی عقیل.
سطر ثالث : دربنی اسد .
صفحه یازدهم در قیاصرهٔ روم
صفحه دوازدهم در حکام ترکستان وماوراء النهر مشتمل بردوسطر.
سطر اول : درخواقین ترك.
سطر ثانی : درقراخطائیان.
صفحه سیزدهم در حکام الوارواکراد مشتمل بر دوسطر .
سطر اول :درسلطنت اکرادمشروح دردوحرف
حرف اول : درذکرولات دیاربکر.
حرف ثانی : درحکام دینور .
سطر ثانی :درحکومت الوارمشتمل بردوحرف
حرف اول: در لربزرك .
حرف ثانی : درلرکوچك .
صفحه چهاردهم در حکام طبرستان ورستمدار مشروح دردوسطر .
سطر اول :درملوك مازندران که ایشانرا باوندیه خوانند متفرق برسه فرقه .
فرقه اول : چهارده نفر.
فرقه ثانیه :هشت نفر.
فرقه ثالثه : هفت نفر.
سطر ثانی :درملوك رستمداروگاوپاره.
فرع ایشان دردوحرف.
حرف اول : دردابویه واولاداو.
حرف ثانی : در بادوستان .
صفحه پانزدهم درسلاطین اطراف مشتمل برچهار سطر.
سطر اول : درسلاطین لاردن .
سطر ثانی : درسلاطین هرمز.
سطر سوم : درسلاطین شیروان.
سطر چهارم:درسلاطین قراماں.
صفحه شانزدهم درسلاطین مغول مشروح درچهارسطر .
سطر اول : در اولاداوکتای.

سطر ثانی : درجغتای وفرزندان وی .

سطر سوم : اولادجوجی .

وهریك درطی حرفی مذکور میگردد.

حرف اول : درسلاطین کوك.

حرف ثانی: درسلاطین آق اورده وایشان دو شعبه اند: ماوراءالنهری وخوارزمی بنا برین درضمن دو حرف مبین میشود .

حرف اول : در سلاطین ماوراءالنهر.

حرف ثانی: در سلاطین خوارزم.

سطرچهارم: درذریت تولی وهریك درحرفی مذکورمی گردد .

حرف اول: درقاآنیه.

حرف ثانی : درایلخانیه روم.

وملوك طوایف درشش حرف .

حرف اول : درایلکانیه .

حرف ثانی : درچوپانیه.

حرف ثالث : درطغاتیموریه .

حرف چهارم : درسربداریه .

حرف پنجم : درسلاطین اینجو .

حرف ششم : درسلاطین آل مظفر .

صفحه هفدهم درگورکانیه مبسوط درمقدمه و اصلی درچهارسطر.

مقدمهـ دراحوال امیر تیمور گورکان.

سطر اول : دراولاد میرانشاه .

سطر ثانی : درشاهرخ وذریت وی .

سطر سوم : دراحوال عمرشیخ .

سطرچهارم: دراحوال شیرخان وافغان.

صفحه هیجدهم درسلاطین آل عثمان

صفحه نوزدهم درسلاطین قراقوینلو

صفحه بیستم درسلاطین آق قوینلو

نسخه ثالث :

در سلاطین ابدقرین علیهٔ علویهٔ صفویه .

عنوان کتاب مشتمل بردو حرف :

حرف اول: دربیان کمیت زمان

ازابن عباس رضی‌الله عنه منقولست که از هبوط آدم علیه السلام تا ولادت حضرت پیغمبرما صلی‌الله علیه وآله وسلم پنج هزاروهفتصد وپنجاه سالست براین‌منوال:ازهبوط آدم تانوح علیه‌السلام دوهزار ودویست سال وازنوح تا ابراهیم علیه السلام هزارصد و چهل وسه سال وازابراهیم تاموسی علیهما السلام پانصد وهفتاد وپنج سال وازموسی تا داود علیهما السلام یکصد وهفتاد ونه سال و ازداود تاعیسی علیهماالسلام هزار و پنجاه و سه سال و از عیسی تا ولادت پیغمبر ما صلوات‌الله‌علیهما ششصد سال و از ولادت تا هجرت پنجاه وسه سال‌واز هجرت‌تاحال نهصد وهفتادویك سال‌چنانچه‌ازهبوط ابوالبشرالی یومناهذا ششهزاروهفتصد وهفتاد وچهار سال باشد .

حرف ثانی : درتحقیق معنی پیغمبر

و او عبارتست از شخصی مبعوث من عندالله در ایصال نوامیس الهی بـه بندگان پس اگر مبعوث است به تبلیغ رسالت ودعوت خلق بالهام یا هتف یامنام یاتکلم ازورای حجاب اورا نبی خوانند واگر با آنها مکرم است بارسال ملك وفرمان شریعتی وامتحان بشداید و عزم بقهرمعاندان اورامرسل گویند و اگر با این صفات واضع شریعتی و ناسخ ملت سابق است او را اولوالعزم دانند واگر بامنتهی جموع این صفات کمال‌دین او هرگز منسوخ نشود وی را خـاتم خوانند و رسل اولوالعزم بمذهب آن ها کـه آدم را بنا بر آیهٔ **ولم‌نجدله عزماً** ناسخ دین سابق نمیدانند پنج‌اند واسامی سامی ایشان در این نظـم مندرج :

نظم

اولوالعزم خمس شرفوابمحمد — علی‌کلهم صلی الالـه و سلما

ونوح بن‌لمك والخلیل ابن‌تارح — وموسی‌بن‌عمران‌وعیسی بن‌مریم

مرویست‌که ابوذرغفاری رضی الله عنه ازحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله سؤال ازعددانبیا کرد فرمودند که صد وبیست وچهار هزارنفرند . پس ازآن پرسید که

مرسل چندند گفتند سیصد وسیزده ازآنجمله چهارسریانی‌اند: آدم وشیث وادریس ونوح علیهم السلام وچهارعربی‌اند: هود وصالح وشعیب وپیغمبر تو یا ابا ذرصلوات الله علیهم . بعد ازآن برسید که چند کتاب بدیشان نازل شده فرمودند صدصحیفه پنجاه به شیث وسی به ادریس وده بابراهیم وده بموسی قبل از تورية وچهار کتاب که همه در ماه رمضان شرف نزول یافته‌اند . تورية در ششم بموسی وزبور دردوازدهم بداود وانجیل درهیجدهم بعیسی وفرقان دربیست وچهارم بمحمد صلوات الله علیهم اجمعین .

نسخهٔ اول دراحوال حضرات انبیاء واوصیاء محتوی بردو آیت

آیت اول : درذکر انبیاء مرسلین علیهم السلام

ابو البشر لقب شریفش صفی الله وچون طینت مبارکش ازادیم ارض است مسمی به آدم شده در ساعت یازدهم جمعهٔ دهم محرم که هر روزش برابر هزارسال بود مخلوق شد و درآن وقت اول درجهٔ جدی طالع بود زحل در آنجا ومشتری درحوت ومریخ درحمل وقمردراسد وآفتاب وعطارد در سنبله وزهره در میزان و سه ساعت در بهشت متمکن بوده‌ازآنجا مخرج شد و موجب خروج اکل گندم وغیر آن گفته‌اند و درحین هبوط بسرانديب افتاد وحوا زوجه‌اش که در بهشت ازپهلوی چپ او پیدا گشته بود به جده بعد ازمدتی در عرفات مکه بیکدیگر رسیدند و هم را شناختندلاجرم آنجا بدین اسم مسمی‌شدآنحضرت گندم گون جعد موی ، اصلع وامرد بود و اول کسی که از اولادش ریش برآورد شیث بود طول قامت آدم شصت ذرع شریعتش خدا پرستی وصلوة وصوم وقربان واحترازازخمور ولحوم خنزیروچون ازعمرش هزارسال بگذشت در روز جمعه بمکه وفات یافت نخست درکوه بوقبیس مکه مدفون گشت(۱)وحواپس‌ازاوبیك سال‌وآنحضرت را چهل‌ویك فرزند صلبی بوده‌است‌بیست دختر وبیست ویك پسروچهل هزار اسباط وبعد ازآدم‌بیت‌المعموررا که خانهٔ‌بود یکپاره‌ازیاقوت سرخ وبجهت‌استیناس‌او بزمین‌فرستاده‌بودندودرموضعی که‌امروزخانهٔ کعبه‌است منصوب‌شده بود وآدم هرسال از سرانديب بطواف آنجاآمدی به‌آسمان برده دربرابر کعبه نهادند و بصحت پیوسته که هریك ازانبیاء صاحب شریعت را دوازده وصی بوده اسامی اوصیاء ابوالبشر برین موجب است : اول شیث دوم هابیل سوم قینان چهارم میثم پنجم شیشم ششم فاوس هفتم قندق هشتم املخ نهم ایتوخ دهم ادریس یازدهم وینوخ دوازدهم ماحور

۱ـ تازمان‌نوح محل دفن آدم درمکه بودلیك بوقت‌طوفان‌نوح آب استخوان ایشان برگرفت وبه‌نجف آورده مدفون ساخت .

شیث بن آدم علیه السلام چون پنجسال بعدازواقعهٔ هابیل متولدشد به شیث مسمی گردید یعنی هبة الله و اوبی شریك متولدگشت او را اوریای اول نیز گفته‌اند ومحبوبترین اولاد نزد ابوین بود . دراخلاق و شمایل به‌پدراشبه از دیگران بود وعبادات ساعات لیل ونهار از عادات آن صاحب سعادت است بلکه بدان ملهم شده شریعتش شریعت پدروبرابوین نماز کرده بامروصایت پدرقیام نموده و برجای بیت المعمورخانهٔ کعبه بساخت وچون نهصد ودوازده سال از عمرشریفش بگذشت رحلت نموده درجنب والدین مدفون شد .

اخنوخ بن یرد بن مهلاییل بن قینان بن انوش بن شیث مولدش منیف است ازدیار مصر بنا بر کثرت درس به ادریس اشتهاریافت واو را حکما هرمس الهرامسه و اوریای ثالث خوانند و چون جامع مرتبهٔ نبوت و حکمت وسلطنت بود ملقب به مثلث بالنعمة والریاسة گردیدودارالملکش هندوستان بودوچون عمر شریفش بسیصدوشصت‌وپنج رسید بفحوای **ورفعناه مکاناًعلیاً** او را بآسمان چهارم برده درآنجا قبض‌روح برفتوحش‌واقع‌شدوتمامی‌ملائکه بروی نمازگزارده بازروح ببدنش‌متعلق شد وبهشت‌ودوزخ بدو نمودند وی‌بطوف بهشت‌رفت‌و نعلین درآنجا گذاشته‌بیرون آمدونوبت دیگربه بهانهٔ نعلین بدانجا رفته دیگر بیرون نیامد درآن‌وقت پدرش درحیات بود وچهار صدسال دیگر بزیست .

نوح علیه السلام‌بن لمك بن متوشلخ بن ادریس‌بعد از وفات‌آدم بصد وبیست وشش سال متولد شد بطالع اسد وچون عمرش بچهار صد وهشتاد سال رسید مبعوث گشت قلیلی بملت او گرویده مدت یکصد وبیست سال به دعوت مشغول بودوآخر به تنگ‌آمده برقوم بی دین نفرین کرد وچون‌ششصد سال از عمر شریفش بگذشت دربیستم رجب در کشتی بنشست وآن ازچوب ساج بود ودرازیش سیصد گزوپهنایش‌پنجاه وبلندیش‌سی ذرع بودو درآن ازجانب عرضش‌و مشتمل‌بود برسه طبقه: طبقه‌ای‌جهت‌دواب‌ودیگری‌برای‌انسان‌وآن دیگرطیوررا،وتمامی‌اهل کشتی‌هشتاد‌نفر‌بودند و یکصد وپنجاه روزدرکشتی بماند ودرروز عاشورادرسر کوه جودی که از جبال جزیرهٔ موصل‌است ازکشتی‌بیرون آمد ودرزیرآن‌کوه قریه‌ای‌بنا نهاده موسوم به ثمانین ساخت واکثرایشان فوت شد وبغیرازاولاد نوح ازدیگری نسل نماند ازین‌جهت‌آن حضرت‌راآدم ثانی گفته‌اند حلیهٔ آن حضرت گندم‌گون بغایت ضخیم ، رقیق الساقین و الساعدین ، عظیم العینین ، طویل القامة بوده لحیهٔ کشیده داشته و در غایت شدت غضب . اوصیاء نوح علیه‌السلام نیزدوازده‌است: اول سام دوم‌یافث‌سوم ارشح چهارم فرشح‌پنجم فاتوششم‌شالح هفتم هود هشتم صالح نهم وسیح دهم معدل یازدهم درنجا دوازدهم سجان .

سام بن نوح اکثرانبیا واهل ایران ازعرب وعجم از نسل اویند وازجملهٔ اولادش ارفحشدست جد چهارم عرب قحطان وفالغ .

حام بن نوح تمامی بلادسودان وهندوستان ازذریت اویند وگویند او در اوایل سفید رنگ وخوش شکل بود بواسطهٔ دعای بد پدر رسالت درنسل اونمانده اوواولاد وی سیاه چهره شدند .

یافث بن نوح جداترك واکبراولاد نوح است وحال او بعدازین خواهد آمد وجده تاش (۱) از معجزات اوست .

هود بن عبدالله بن رماح بن حارث بن عاد بن عوص بن ارم بن ارفحشد بن سام بن نوح برقوم عاد مبعوث گشته اندکی بدو گرویدند وآنحضرت دعای بد در حق ایشان کرده قومش بصرصر هلاك شدند ومقام آن قوم درمیانهٔ عمان و حضرموت بوده آخراوواتباعش بمکه رفته درآنجا ساکن شدند واو بعد ازیکصد وپنجاه سال فوت شده درحضرموت دفین گشت .

صالح بن عبیدبن اسف بن ماسح بن عبیدبن جابربن ثمود بن ارم بن ثمودبن عابربن سام بن نوح و اومبعوث بقوم ثمود شد و معجزهٔ وی ناقهٔ بود که بدعای او از سنگ حاصل شده وآن قوم بدوایمان نیاورد. یکی ازاشقیای ایشان قدارنام که سرخ چهره وازرق چشم بود ناقهٔ وی را پی کرده عذاب بدیشان نازل شد یعنی روز اول رویشان زرد ودوم سرخ وسوم سیاه گشته آخر بصیحهای همه هلاك شدندوآن طایفه در میان حجرووادی القری شام مقام داشتند بعدازآن آنحضرت واتباعش بمکه رفته پس از پنجاه و هشت سال فوت شد وقبرش میانهٔ دارالندوه وحجراست .

ابراهیم بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن هود لقب همایونش خلیل الله است ولادت باسعادتش درعهد نمرود بن کنعان بن کوش بن ارم بن سام در ناحیه کوثی نزدیك بابل ودرسن شصت سالگی نمرود اورا بآتش افکنده بعدازآنکه نجات یافت سیزده سال دیگر محبوس بود وچون عمرشریفش بهفتادوسه برسید با برادرزاده اش لوط بن هارون وساره دخترعم وزوجه اش بحران هجرت فرموده و تارح پدرش همراه او بوددر آنجا پنج سال مکث کرد پدرش در آنجا فوت شده از آنجا بشام عزیمت فرمودند و بواسطهٔ غلامان والکا بمصر رفتند ودرآن وقت پادشاه آنجاسنان بن علوان بود و اوساره را نزد خود برده بعدازآثار معجزات هاجررا باو بخشید وبخدمت آن حضرت فرستاد وپس از توقف سه ماهه باز بولایت شام عود نموده درناحیهٔ فلسطین ساکن شد و لوط از آنحضرت مفارقت کرده بموتفکات رفت وآن حضرت ازآنجا کوچ فرموده میانهٔ رمله وایلیا رحل اقامت انداخت وچون عمرهمایونش بهشتاد وپنج سال رسید ساره هاجررا بدو بخشیده حضرت

---

(۱) سنگی بوده است که حضرت نوح اسم اعظم را برآن نوشته برای آمدن باران بیافث داده است .

اسماعیل علیه‌السلام متولد شدند پس‌از آن اسحاق‌ازساره‌درسن‌صدسالگی آنحضرت‌متولد گشته ویعقوب وعیص‌ازاسحاق دروقتی که خلیل‌الله صد وشصت ساله‌بود تولد یافتند پس‌از آن ساره درسن‌صدوبیست‌وهفت سالگی پیش‌از آن‌حضرت‌فوت شدچون‌عمرشریف‌ابراهیم بصدونود رسید بدارالسلام انتقال نمود اسامی اوصیاء‌آن حضرت برین موجب است:اول اسماعیل دوم اسحاق سوم لوط چهارم یعقوب پنجم یوسف ششم ایلون هفتم ایوب هشتم برسون نهم دانیال‌الاکبردهم اینوخ یازدهم‌اناخا دوازدهم سدع.

لوط بن‌هارون بن‌تارح واومبعوث‌براهل‌سدوم که‌آنرا مؤتفکات خوانند شده آن قوم بارجوداصرار بر کفر اقدام بفعل‌شنیع‌لواطه داشتند آن‌حضرت شب از میان ایشان بیرون آمده جبرئیل‌علیه‌السلام‌زمین شهرستانهای ایشان را بفلك‌برده سرنگون‌ساخت‌وهمه‌راهلاك گردانیدوآن واقعه درسالی بود که‌سن‌همایون‌ابراهیم علیه‌السلام به‌نود ونه رسیده بود .

اسماعیل بن‌ابراهیم علیه‌السلام لقب خجسته‌اش ذبیح الله چون دوساله شد ساره را برورشك آمده‌حضرت‌ابراهیم‌علیه‌السلام‌اوومادرش‌هاجر رابحکم یزدانی بزمین مکه برده بگذاشت ومراجعت فرمود وبیمن‌قدم اسماعیل‌علیه‌السلام که ازکمال تشنگی‌اضطراب کرده پای‌مبارك بزمین میزد آب زمزم پیداشد وقبیلهٔ‌جرهم که بطنی بزرگ بود بدانجا‌آمده آغازآبادانی کردند وچون‌حضرت‌خلیل‌صلوات‌الله‌علیه نذرکرده‌بود که اگراوراپسری‌آیددرراه‌حق‌قربان کنددرحین‌چهارسالگی اسماعیل‌مجدداً بیادآن متذکرگشته وچون پدروپسردرراه‌خدا صادق‌الولا بودند بموجب **وفدیناه بذبح عظیم** کبشی از بهشت جهت قربانی نزول یافته‌از آن بازدرعیداضحی رسم قربانی‌پدید آمد وچون خانهٔ کعبه که‌شیث علیه‌السلام‌ساخته‌خراب‌شده بود پدر وپسر بعمارت‌آن‌مأمور شده حج فرض‌گشت و اسماعیل در میانهٔ قبیلهٔ جرهم نشوونما یافته متکلم بزبان عربی شدواورا فرزندان آمدند وآن‌حضرت مبعوث‌بعمالیق وقبایل یمن بود وچون سن‌شریفش بصدوسی‌وهفت‌سالگی‌برسیدبرادرخوداسحاق‌راوصی گردانیده‌دخترخودرا به‌پسرش‌عیص‌داد ودرحجر کعبه درپهلوی مادرش مدفون شد .

اسحاق بن‌ابراهیم‌علیهما‌السلام او مبعوث‌بود باهل‌شام ودراثنای عمرضریر گشته اورادوپسر توأمان آمدیکی‌عیص که زردچهره بود و رومیان از نسل اویندبنابرآن به‌بنو اصفر اشتهار دادند ویعقوب که‌از عقب‌او‌آمد .پدرعیص، و مادر یعقوب را دوست میداشت روزی پدر شکار بریان‌کرده از عیص‌خواست تادرحق‌او دعای خیرکند مادریعقوب راخبردارساخت‌وی بشکاررفته‌آهوبره‌ای‌را بریان‌کرده‌بخدمت پدر آورد و دعای برکت نسل پیغمبری دریافت وچون عیص واقف شد قاصدجان یعقوب

گشت وی‌ازاو گریزان بود تا آنکه شب گیرفرار کرده باراضی کنعان رفت‌واسحاق بعداز صدوهشتاد سالگی درزمانی که حضرت‌یوسف‌عزیز مصرشد وفات کرده‌درجنب‌پدرمدفون گشت .

یعقوب علیه‌السلام‌لقب همایونش اسرائیل چه‌در شب‌فرار کرده بود گویند ببرکت دعای پدر بزرگوار تمامی‌انبیا الادوازده نفر اول‌شیث دوم ادریس سوم نوح چهارم هود پنجم صالح ششم ابراهیم هفتم‌اسماعیل هشتم‌لوط نهم ایوب دهم شعیب‌یازدهم‌اسحاق دوازدهم محمد علیهم‌السلام ازذریت اویندوفاتش درمصردرسن صدوچهل وهفت سالگی ویوسف‌علیه‌السلام اورا فرستاد درپهلوی‌پدردفن کردند .

یوسف بن‌یعقوب بن‌اسحاق بن‌ابراهیم علیهم‌السلام که‌اجمل بشرو محبوب پدر بود در سن‌هفده‌سالگی خواب سجدهٔ کواکب دیـده محسود اخوان گردید و او را آن واقعهٔ مشهوره پیش آمده به‌بندگی بمصر افتاد وسیزده‌سال‌در آن حال‌بود در عهد ریان بن‌الولید فرعون آنجا واوایمان به یوسف آورده خدمتش را جملةالملك‌ساخت ودر آن وقت سی‌ساله‌بودو بعدازنه‌سال بدیدار پدر فائزشدوایام‌فراق‌ایشان بیست ودوسال بودو بعدهفده سال‌درخدمت‌پدربسر کرد ودرروزی که یعقوب بااولاد بمصر درآمدندهفتاد نفر بودند وپس‌ازچهارصدوسی‌وشش سال‌درحینی که همراه موسی بیرون‌رفتند ششصدهزار مقاتل بودند یوسف درسن‌صدوده سالگی‌ارتحال فرمودوآخر درپهلوی پدر مدفون شد .

ایوب بن‌موص بن‌زارح بن‌رعویل بن‌عیص بن‌اسحاق بن‌ابراهیم‌تولدش‌درروم ومادرش‌دختر لوط وخوددا‌ماد یعقوب بوددرولایت‌شام‌مسکن‌داشت منعم و کثیرالاولاد صحیح‌البدن‌بودو بنا بر امتحان،همه ازومسلوب شده‌در آن بلایا صابر بود تابرملائکه غایت‌مصابرهٔ بشر ظاهرشد پس‌ازآن صحت‌یافته اموال‌واولادش بسیار شدند بعدازهفتاد وپنج سال ارتحال‌فرمود .

شعیب بن ثویب بن عنقابن ثابت بن مدین بن ابراهیم علیه السلام لقب مبارکش خطیب‌الانبیا اواعمی‌بود مادرش دختر لوط واومبعوث بدوامت شدیکی مدین ودیگری اصحاب‌ایکه وهردوقوم بواسطهٔ ضلالت بهلاکت‌رسیدند واوبامؤمنان درمدین‌ساکن شدتا زمان موسی‌علیه‌السلام بزیست موسی‌دختراورابخواست.

خضر علیه السلام اسمش ایلای بن ملکان بن فالغ بن‌عابر بن شالح بن‌ارفحشد بن‌سام بن نوح است وچون درهرجا نشستی‌سبزه رستی موسوم بخضر شد واوبرمقدمهٔ ذوالقرنین اکبربسرچشمهٔ آب حیات رسید وازآن بیاشامید وزندگی‌جاویدیافت و صحبت‌اوو موسی‌بن‌عمران علیهماالسلام نص قرآن است .

موسی وهارون علیهما السلام ابنای عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب علیه السلام لقب همایونش کلیم الله است درزمان قابوس بن مصعب فرعون مصر که بعداز ریان بن ولید در عهدحضرت یوسف بسلطنت رسید هر دو برادر بولادت رسیدند هارون درسالی که پسران بنی اسرائیل را میگذاشتند و موسی بعد ازاو بسه سال درسالی که میکشتند در بیست وهشتم تشرین الاول هزاروپانصدو بیست وپنجم طوفان بطالع جوزا بدنیا آمدومادرش بالهام ربانی اورادرصندوقی نهادو بآب انداخت کنیزان آسیه زن فرعون آنرا در پایان قصر گرفته فرعون و آسیه او را به پسری نگاه داشتند بمرتبه‌ای که مردم اورا پسرفرعون میدانستند تاآنکه‌درچهل و یك‌سالگی قبطی را برسر بنی‌اسرائیل بمشتی بکشت پس‌از آن‌فرار نموده بمدین‌رفت‌و نزد شعیب اجیر گشته بامرچوپانی اقدام نموده و صفورا دختر اورا بخواست وپس‌ازسی‌و نه‌سال با اهل‌بیت ومواشی‌متوجه مصرشده درمرحلهٔ طورسینا مبعوث گردید وصاحب یدبیضا وعصا گشت و نزد فرعون رفته اورادعوت نمود و آیات تسعه ظاهرساخت که یکی یدبیضا ودوم عصا و سوم طوفان سی روزه و چهارم جراد و پنجم قمل و ششم ضفادع و هفتم خون که تمامی آبهای قبطیان خون‌بودوازبنی‌اسرائیل آب‌وهشتم‌طمس یعنی‌دراهم‌ودینارقبطیان‌بسنگ‌مبدل شدنهم‌واقعهٔ غرق و گذشتن بنی‌اسرائیل‌از نیل . درآنروز بنی‌اسرائیل ششصد هزاروقوم فرعون‌هزار هزار بودند. آخر بشآمت‌نافرمانی بنی‌اسرائیل درتیه گرفتار شدندهارون پس‌ازصدوهفده سال‌وموسی‌بعداز صدو بیست سال‌حیات‌فوت‌شده درآن تیه مدفون شدند اوصیاء آنحضرت نیز دوازده است یکم یوشع بن‌نون دوم عروف سوم قیدوف چهارم عزیر پنجم ارمیا ششم داود هفتم سلیمان هشتم آصف نهم اقراع‌دهم منقا یازدهم ارون دوازدهم واعث.

یوشع بن‌نون‌بن الیساناخ بن عمهوربن‌لعیدان بن‌شویلخ بن‌افراهیم‌بن یوسف علیه‌السلام خواهرزادهٔ موسی ووصی اوست . وی بجنگ جباران اریحا مأمور شده روز جمعه مقاتله واقع شد وشب شنبه نزدیك‌آمده بدعای اورد شمس‌شد ومخالفان بهزیمت رفتند وی آنجا را عنوة بگرفت وپس ازصد وده سال ارتحال نمود مدت نبوتش بیست و هشت سال .

کالب بن یوفنا وی وصی‌یوشع بود وبنی‌اسرائیل را او بمصر باز آورد ودرآنجاوفات یافت .

حزقیل بن بوزی از ذریهٔ لاوی بن یعقوب و اوذوالکفل است که بربنا مشهورچون‌بدعای والده‌اش که‌عجوز بودمتولدگردیدباابن‌العجوز اشتهاریافت وقومش ازطاعون گریخته فوت شدند وآیت**وهم الوف حذر الموت**درشأن ایشان است آخر بدعای او زنده شدند .

الیاس بن یاسین بن فینحاص بن عیزار بن هارون بن عمران وی پس از حزقیل باهالی بعلبك که بت‌پرست بودند مبعوث شده هرچند ازو معجزه میدیدند بدین او نمیگرویدند بالضرورة ازیشان کناره کرده حق جل وعلاویرا تاصور نخستین مهلت داد و دربیابانها موکل ساخت .

الیسع بن اخطوت از ذریت افراهیم بن یوسف شاگرد الیاس ووصی او بود پس از فوت وی در میانهٔ بنی‌اسرائیل فساد بیشتری دست داده جالوت پادشاه مغرب بجنگ ایشان آمد تابوت سکینه که اصلش از چوب شمشادومذهب بطلا و الواح زمرد و اسلحهٔ حضرت موسی و طشتی از طلا و دیگر نفایس درآن بود و بسعادت آن براعداظفر می‌یافتند بغارت برد وقریب چهارصد وشصت سال فترت در میانهٔ بنی‌اسرائیل بودو پیغمبری مبعوث نمی‌شد تاآنکه :

اشمویل بن هلقانا بن روحام بن الیهو بن لوجر بن صوف بن القانا بن ماحث بن عماشا بن القانا بن نوایل بن عزایا بن صفان بن محث بن اسیر بن ابی‌اساف بن قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب علیه السلام مبعوث گردید گویند والده‌اش عقیم بود و ازخدای تعالی فرزندی التماس کرد وی متولد شد و او را اشمویل نام نهاد یعنی بدعا متولد گشته وچون وی بیست و دوساله شد حضرت داود علیه السلام بولادت رسید وچون چهل سال از عمر شریفش بگذشت مبعوث گردید و اوطالوت راکه سقائی بود دربنی اسرائیل بحکم الهی بپادشاهی نصب فرمود ومعجزهٔ آن حضرت ردتابوت بود پس طالوت را باهفتادهزار بجنگ جالوت فرستاد همه ازآن جنگ تقاعد نموده سیصد وسیزده نفر که یکی ازآن جمله داود بود بجنگ رفتند وزرهی که اشمویل بطالوت داده بود که بقد هرکس راست آید جالوت بردست او کشته خواهد شد برقامت داود علیه السلام راست آمده جالوت را بکشت طالوت دختر خود را بدو داد وآخر بر ورشك آورده درصدد قصد او بود وداود پنهان شد وطالوت پشیمان گشته قبول توبهٔ وی آن بود که وی با اولاد بغزای کفار رفته چندان جنگ کنند که تمامی کشته شوند مدت ملکش چهل سال واشمویل بعداز پنجاه ودوسال زندگانی ودوازده سال نبوت وفات یافت .

داود بن ایشا بن عوبید بن بوعز بن سلمون بن نحشون بن عمی‌نادب بن رام بن حصرون بن فارص بن یهود بن یعقوب علیه السلام بعداز فتح جالوت مبعوث شده ویرا فتوحات بسیاری روی نمودصاحب معجزات باهرات بود بعداز چهل سال نبوت وصد سال زندگانی وفات یافت .

سلیمان بن داود علیهما السلام جن وانس ووحش وطیر و باد در فرمان وی بودند وعلوجاه و بسطت ملکش از دعای اجابت انتمای

رب هب لی ملکاً لاینبغی لاحد من بعدی توان دانست و چون چهارسال از ملکش بگذشت آغاز عمارت بیت المقدس کرد و در هفت سال بعضی از آن باتمام رسانید و چون بیست و پنج سال از حکمش بر آمدتزویج بلقیس نموده و بعداز پنجاه ودوسال عمر و چهل سال نبوت و سلطنت ارتحال فرمود .

شعیا بن راموس از نسل سلیمان مبعوث گشت و بقدوم همایون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم بشارت داد وازین جهت قوم یهود اورا شهید کردند لهراسب پادشاه عجم رهام بن گودرز را که به بخت النصر شهرت یافته با نتقام فرستاد و قتل عام بنی اسرائیل نمود .

ارمیا بعقیدهٔ بعضی عزیر است بعدازواقعهٔ شعیا مبعوث شده بعداز قتل عام یهود بمصر شتافت و بعد از مدتی به بیت المقدس آمده دردهی نزول نمود و نظر باسباب ظاهری کرده آبادانی آن جا را دیگر باره مستبعد دانست و در آن اثنا قبض روح شریفش شده صدسال بی جان و از دیده ها پنهان بود پس از آن حیات یافته بیت المقدس را بحال اول دید و یهود در مادهٔ او مفتون شده خیالات غلط کردند **تعالی شأنه عمایقولون** ویرا برادری بودتوأمان وهردو دریك روز وفات یافتند اورا صدسال عمر بود و برادرش را دویست سال.

دانیال ازجملهٔ کسانی بود که بخت النصر او را باسیری برده بود و علم رمل از معجزات اوست آخر بخوزستان رفته درآنجا وفات یافت و مزار متبرك او در شوش مشهوراست.

یونس بن متی بوالده منسوب است و باهل نینوا که از توابع موصل است مبعوث شدواورا ماهی فرو بردوچهل روز درشکم آن جانوربود .

زکریا بن برخیا بن لیعازار بن الیهود بن احین بن صادوق بن عازور بن الیاقیم بن ابیوذ بن زربا بن شالی تیل بن اشر بن نجا [که آخر ملوك سلیمانیه بود] بن الیافتم بن اوهاشو بن امـوی بن منشا بن حرقیا بن احاز بن یوتام بن عزیا بن امصیا بن یهواش بن احزیاهو بن یورام بن بهوشافاط بن اسا بن ابیر بن رحبعم بن سلیمان بن داوداست شوهرخالهٔ مریم بنت عمران وپسرعم عمران وچون بموجب نذر پدرومادرمریم درمسجد اقصی محرر بود و درآن اثنا عمران وفات یافت زکریا کفیل مصالح او گشت قوم میشوم یهود آن معصوم را بحضرت مریم متهم ساخته بکشتند.

یحیی بن زکریا علیهما السلام بعداز ویرانی بیت المقدس بچهار صد سال درعهدشاپور بن اردشیر پادشاه عجم متولدشده بموجب فرمودهٔ زنی فاجره پادشاه بنی اسرائیل اورا بکشت همواره خون مبارکش درجوش بود چون بفرمودهٔ حروس ملك بابل هفتاد هزار یهود راکشتند خونشان بر بالای خون اوریختند ازجوش

بازنشست .

عیسی بن مریم بنت عمران در روزچهارشنبه بیست و پنجم کانون الاول پس ازخروج اسکندر رومی بسیصدوشصت وسه سال وبعداز ولادت یحیی بسه سال متولد گشت ولادت همایونش در ده ناصرة الجلیل از توابع بیت المقدس بطالع قوس وعلوین ودرآنجاوشمس وعطارددرزهره جدی ومریخ درعقرب وقمر درسرطان ورأس در حوت وبعدازشش روز اورا ختنه کرده موسوم به ایشوع شد ودرآن وقت والده اش سیزده ساله بود وبدستور باکره چنانکه گفته اند **بیت**

آنکه نیل مادری برچهرهٔ مریم کشید حفظ او بی آنکه باطل شدجمال دختری

وحضرت عیسی درمهد سه نوبت متکلم گشته بعبودیت خود و پاکی مادر وقدوم حضرت پیغمبر ما گواهی داد بعدازآن مریم ازدست یهوداورا برداشته بمصر برد ودرآنجا یازده سال بماند از جملهٔ اعجاز او احیای اموات وشفای اکمه وابرص وایجاد خفاش است یهودان قصد قتل او کردند حق تعالی اورا از چشم ایشان پنهان ساخت و بآسمان برد وصورتش را برایشوع مهتر یهود افکند تا او را گرفته صلب کردند هفت شبانروز آویخته بود هر شب مریم بزیردار آمده جزع میکرد حق سبحانه و تعالی عیسی را بازبزمین فرستاده مادر بدیدار اوخرم شده وبازبآسمان رفت ودر آن وقت سن مبارکش بسی ودوسال ویکماه رسیده بود اوصیاء آن حضرت نیز دوازده اند یکم شمعون دوم عروف سوم قیدوف چهارم عزیر پنجم زکریا ششم یحیی هفتم اهدی هشتم متیخا نهم طالوت دهم قس یازدهم سنین دوازدهم بحیراء راهب

آیت ثانیه : درخلاصهٔ احوال حضرت خاتم الانبیاء و حضرات اوصیاء علیهم التحیة والثنا مبنی بردو نص :

نص اول درشمهٔ ازحالات سید کاینات صلوات الله علیه وآله اسم همایونش در توریة بمئدمئد وهومحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان وازینجا تا حضرت اسماعیل اختلافست، وثقات روات ازام سلمه زوجهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که آن حضرت از معد تا اسماعیل برین وجه ذکرمیفرموده اند که معدبن عدنان بن ادبن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن بنت بن سلامان بن جمیل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم علیهم السلام است و هم از وی منقولست که چون بدینجا رسیدی خواندی « **و عاداً وثمود واصحاب الرس و قروناًبین ذلك کثیراً لایعلمهم الاالله** » میلاد کثیرالاسعادش در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ربیع الاول عام الفیل موافق بیست وهشتم نیسان وهفدهم دیماه مطابق هشتصد وهشتاد

و دوسال اسکندری وششصد سال بعد از عیسی علیه السلام در وقت طلوع غفر که یکی از منازل قمر است طالع همایون باستخراج ابومعشر بیستم درجهٔ جدی بود و زحل و مشتری در عقرب و مریخ درحمل وشمس در حمل در درجهٔ شرف و زهره درحوت بشرف وعطارد نیز درحوت و قمر در اول میزان ورأس بجوزا بشرف وذنب درقوس وآنحضرت ختنه کرده و ناف بریده بوجود آمده اند در مکه در سرای محمد بن یوسف در کوچه‌ای که آن را ارقاق المولد گویند در شعب بنی هاشم درسال چهل ودو از سلطنت انوشروان . پدرش در آن حین بتجارت شام رفته مریض برگشت ودرمدینهٔ طیبه درخانهٔ اخوال خود فوت شد ودرشش سالگی مادرش آمنه بنت وهب آنحضرت را بمدینه بدیدن اخوال عبدالله که از بنی عدی بن النجار بودند برد و در خانه‌ای که دارالنابغه گفتندی نزول فرمود. بعد از یکماه مراجعت کرد ودر منزل ابوا بعالم بقا پیوست وجدش درهشت سالگی رحلت کرده عمش ابوطالب کفیل آن حضرت گردیدو در دوازده سالگی اورا بتجارت بشام برده در اثنای راه برگردانید ودر بیست وپنج سالگی جهت خدیجه بتجارت شام رفته وی بحبالهٔ آن حضرت در آمدوچون درسی وپنج سالگی در دوشنبهٔ دهم ربیع الاول قریش آغاز عمارت خانهٔ کعبه کردند آن حضرت بدست مبارك خود حجرالاسودرا درمحل خودش نصب فرموده و درچاشت دوشنبه بیست وهفتم رجب درسن چهل سالگی جبرئیل علیه السلام درغارحرادرمکه بدانحضرت نازل شده پنج آیه از سورهٔ **اقرأ** براو خواندو بدعوت خلق مبعوث شد وآن امر درخفیه بود تا درسال چهارم بعثت چون آیهٔ **فاصدع بماتؤمر وأعرض عن المشركين** نازل شد امر دعوت آشکاراشده کفرهٔ قریش در آزار آن حضرت اصرار داشتنداما بواسطهٔ حمایت عمش ابوطالب محفوظ بودتا آنکه درسال دهم ابوطالب وخدیجه وفات یافته آنحضرت آن سال رابنا بر کمال ملال عام الحزن نام نهادندودرسال دوازدهم قضیهٔ معراج واقع شد و نماز پنجگانه مفروض گشت وهم درین سال اسعد بن زراره وذکوان بن عبد قیس از قبیلهٔ خزرج مدینه بمهمی بمکه آمده سعادت اسلام دریافتند چه خبر ظهور آن حضرت از یهود بنی نضیر وغیره شنیده بودندوحضرت مصعب بن عمیر راجهت تعلیم قرآن همراه ایشان بمدینه فرستاد وبا امدادسعد بن معاذ که سید اوس بود اکثر آن قوم مسلمان شدند ودرسال سیزدهم هفتاد نفر از اعیان اوس وخزرج بحج آمده با آن حضرت بیعت کردند وشیطان این خبررا بقریش رسانیده درقصد اویکجهت شدند و رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بهجرت مدینه مأمور شده درشب پنج شنبه بیست و هشتم صفر امیرالمؤمنین علی علیه السلام رابفراش خودخوابانیده متوجه غار ثور شدودرشب دوشنبه متوجه مدینهٔ طیبه گشتندودروقت چاشت دوشنبهٔ دوازدهم ربیع الاول بدان جادر آمده بمسجد قبا نزول اجلال فرمود پس از آن باصل مدینه توجه نموده درخانهٔ ابوایوب انصاری نزول فرمود ودر سال اول هجرت نماز سفرو حضر مقرر گشت و مواخات میان اصحاب واقع شده حضرت

رسول با امیر المؤمنین علی علیهما الصلوة والسلام عقد اخوت بست ودرسال دوم دردوشنبه منتصف رجب درنماز ظهر قبله از بیت المقدس بمکه محول شد وهم درسال دوم ازهجرت سیدة النساء بعلی مرتضی بفرمان حق جل وعلا عقد مناکحت فرمود ودر شعبان این سال روزهٔ ماه رمضان وزکوة فطر فرض گشت وهم درین سال امر بجهاد شد وعدد غزوات را از بیست ویك تا بیست وهفت گفته اند امادر نه معرکه مصاف واقع شده وپنجاه وشش سریه یعنی لشکر فرستادن دست داد وهم در جمعه هفدهم رمضان **غزای بدر** واقع شده چهارده نفر ازمسلمانان واز کفرهٔ قریش هفتاد تن ازعظماء چون ابوجهل وعتبه وشیبه وغیره کشته گشته وهفتاد نفر دیگر اسیر شدند و درسال سوم تحریم خمر واقع شد و **واقعهٔ احد** در شنبهٔ هفتم شوال روی نمود ودر آنجا دندان مبارك حضرت شکسته و فوجی از مسلمانان بتخصیص حمزه عم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عز شهادت یافتند ودر سال چهارم **غزوهٔ بنی نضیر** در ربیع الاول دست داده همهٔ ایشان جلا کرده اکثر بخیبر رفتند ودر شوال سال پنجم **غزوه خندق** که آنرا احزاب نیز گویند واقع شد وعمرو بن عبدود که ازشجعان عرب واز صنادید قریش بود بر دست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته شده کفار بفرار رفتند وچون حضرت ازآن فارغ گشت در اواخر ذیقعده یا اوایل ذیحجه بمحاصرهٔ قلعه **بنی قریظه** که یهودان حوالی مدینه بودند مأمور شد چه ایشان خلاف عهد پیغمبر کرده بودند و بعد از محاصره بزیر آمده رجال ایشان که قریب نهصد کس بودند کشته شدند وجهات ایشان را غنیمت ساختند وهم در این سال **غزوهٔ بنی المصطلق** روی نمود وده تن از مشرکان کشته گشته باقی اسیر شدند و درسال ششم حج مفروض گشت ودر ذیقعده همین سال **غزوهٔ حدیبیه** واقع شد وآخر میانهٔ حضرت و کفار قریش بصلح انجامید وسورهٔ **انا فتحنا لك فتحا مبینا** در آن ولا نازل شد وهم درین سال آن حضرت شش رسول بسلاطین اطراف روان داشته ایشانرا باسلام دعوت فرمود ازآن جمله عبدالله بن حذافهٔ سهمی را بخسرو پرویز کسری عجم ودحیة بن خلیفه کلبی را بهرقل قیصر روم وعمرو بن امیهٔ ضمری را به نجاشی پادشاه حبشه وحاطب بن ابی بلتعه لخمی را بمقوقس والی اسکندریه وشجاع بن وهب اسدی را به حارث بن ابی شمر غسانی فرمان فرمای شام وسلیط بن عمرو عامری را به هوذهٔ حنفی حاکم یمامه فرستادند ودرسال هفتم **غزوهٔ خیبر** و آمدن مهاجران حبشه که از آنجمله جعفر طیار بود روی نمود و کندن در خیبر بر دست امیر المؤمنین علی علیه السلام از آن اشهر است که محتاج بایراد باشد وهم در آن سفر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در وقت وحی سر بر کنار امیر المؤمنین علی علیه السلام نهاد . آفتاب غروب کرد وچون حضرت امیر نماز نکرده بودند جهت ایشان رد شمس شد ودرسال هشتم **سریه مؤته** در جمادی الاولی وشهادت جعفر طیار سانح شد وهم در رمضان این سال **فتح مکه** وپاك شدن حرم از لوث اصنام وپای نهادن امیر المؤمنین بر دوش پیغمبر صلوات الله علیه وآله **وغزوهٔ حنین وطایف** در شوال واقع شد ودر سال نهم در رجب **غزوهٔ تبوك** که آخرین غزواتست دست داد ودرسال دهم میان حضرت رسول علیه السلام و نصاری نجران قرار بر مباهله شده آیهٔ مشهوره در باب آل عبا نازل

گشت وحضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین را بجانب یمن روانه‌ساخت وهم‌درین سال حجةالوداع و قصهٔ غدیرخم‌واقع شده اصحاب‌واحباب به‌تهنیت‌امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام آمدند وآیهٔ کریمهٔ **الیوم اکملت لکم دینکم** در آن باب شرف نزول یافت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم برزبان‌معجز بیان آوردند که: **الحمدلله‌علی اکمال الدین واتمام النعمةورضاء الرب برسالتی والولایةلعلی من بعدی** ودرسال‌یازدهم درروزشنبه‌عشر اخیرصفر آن‌حضرت مریض‌شده‌در بیست‌وهشتم‌ماه‌مذکور بخلدبرین‌ارتحال‌فرمود صلوات‌الله وسلامه‌علیه وآله.

ذیل‌دراحوال فاطمهٔ زهرا بنت رسول‌الله صلوات الله و سلامه علیه وآله ولادت همایونش در بیستم جمادی الاخره سال پنجم از بعثت درمکهٔ معظمه ازخدیجهٔ کبری علیها التحیة والثنا وولادت‌تمامی اولاد پیغمبرصلی‌الله علیه و آله و سلم پیش از مبعث واقع شده الاحضرت مقدسهٔ زهرا و ابراهیم علیهما السلام و اسامی سامی آنحضرت‌نزد حق جل وعلا فاطمه وصدیقه ومبارکه و طاهره وزکیه وراضیه ومرضیه و محدثه وزهرااست و بصحت پیوسته که حضرت رسول [ص] درحق آن واجب العصمة فرموده‌اندکه: **انماسمیت ابنتی فاطمة لان‌الله سبحانه فطمها وفطم من احبها من النار** و چون آن‌حضرت مقدس ومنزه بوده‌اند ازحیض و نفاس حضرت رسول ایشان را بتول خواند وحضرت‌پیغمبر اورابحکم خداوند عزوعلادررجب سال دوم‌ازهجرت بامیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام‌عقد بسته با اوگفتند: **زوجتك سیدآفی الدنیا والآخرة** وفاتش درجمادی الاخره سال یازدهم ازهجرت بعد ازپدرش خیرالبشرصلوات‌الله علیهما به نود و پنج روز و چون درشب سرأبموجب وصیت مدفون شدند موضع قبرش راسه‌جا گفته‌اند بقیع وحجرهٔ مبارکش‌ومابین قبرو منبر رسول‌الله‌ومؤید قول اخیر حدیث **مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة** است.

در احوال قدسی‌مآل ائمهٔ اثنی‌عشر صلوات‌الله علیهم الی‌یوم‌المحشر

نص ثانی چون‌هریك‌ازاصحاب‌شرایع‌راچنانکه گذشت‌دوازده‌وصی بوده‌اوصیای‌حضرت خاتم‌النبیین‌نیزدوازده اند وقس بن ساعدة الایادی که بروایت‌بعضی یکی‌از اوصیای عیسی است‌چندبیتی دراین‌باب املا نموده که‌ازخط سیدرضی‌الدین محمد موسوی‌جامع‌نهج البلاغة رضی الله عنه منقولست:

والابیات هذه

اقسم قس قسماً لیس له مکتتما	لوعاش الفی عصرلم یلق منهاسأما
حتی یلاقی احمد والنقباء الحکماء	هم‌اوصیاء احمدافضل‌من‌تحت‌السماء

یعمی العباد عنهم وهم‌جلاء للعمی

ازبدایع اتفاقات آنکه چون پس‌ازخاتم الانبیاء دیگررسالت نیست بلکه وصایت و امامت است حروف‌لانبی بعداحمددوازده است وحروف‌اسامی سامی‌آنحضرات بعد از اسقاط مکررات نیزدوازده است وآن‌اینستع ل ی ح س ن م وج ف رد وهمچنین هریك از کلمات طیبهٔ لااله الاالله محمد رسول‌الله که اساس بنیان ایمان ازآنست دوازده است واین اشارتیست خفی که ذکرایشان راعلیهم‌السلام مدخل تمام‌است درتکمیل‌ایمان واسلام.

امیرالمؤمنین‌علی بن‌ابی‌طالب‌صلوات‌الله‌علیه وآله بسرعم مصطفی وسیداوصیاست اسم شریفش در توریة ایلیاست والده‌اش فاطمه بنت اسدبن هاشم بن عبد مناف برادرزادهٔ عبدالمطلب وحضرت رسول بعد از والده در حجر تربیت او بزرگ شده ولادت همایونش دراندرون حرم کعبه درجمعهٔ سیزدهم رجب وهفتم ایلول سنهٔ ثلاثین ۳۰ ازعام الفیل وچون درروزدوشنبهٔ بیست و هفتم رجب‌سال چهلم فیل،حضرت رسول به نزول جبرئیل مبعوث شد درروزسه شنبه‌که درآن وقت سن مبارك آن حضرت به ده رسیده برد. وچون‌آن واقعهٔ غریب را از حضرت رسول اصغا نمود بی تأمل تصدیق فرمود ودرشبی که کفرهٔ قریش بر قصد پیغمبرصلی‌الله‌علیه وآله وسلم اتفاق کرده بودند وی‌خودرا وقایهٔ‌حضرت‌ساخته‌برفراش ایشان‌خوابید وجبرئیل‌ومیکائیل‌حسب‌الامرالهی نزول نموده جبرئیل علیه السلام بربالا ومیکائیل علیه‌السلام درزیرپای‌آنحضرت نشسته‌جبرئیل گفت بخ‌بخ کیست مثل توای علی‌بن‌ابی‌طالب که حق تعالی مباهات کرده بتو برملائکه و این آیت کریمهٔ **ومن یشری نفسه ابتغاء مرضات الله** در آن باب نازل شده بعد از هجرت‌آن سرورسه‌روزدرمکه جهت‌رد ودایع حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم توقف فرموده متعاقب بمدینه‌رفت وهنوزحضرت‌رسول‌درمحلهٔ‌قبا بود که بخدمت‌آن حضرت رسید و پاهای مبارکش‌آبله کرده بود ودرجمیع مواقف ومشاهد علیه بغیرازتبوك همراه حضرت بوده مساعی‌جمیلهٔ او برزبان مؤالف ومخالف‌جاریست ومناقب شهیرهٔاودرشرق و غرب دایروساری درحجة الوداع درمنزل‌غدیرخم که محل تفرق اصحاب بود ویرابولایت و خلافت نصب فرموده بعضی از ازواج طاهرات وصنادید اصحاب را برسم تهنیت بمنزل آنحضرت فرستاد و بدیشان گفت که بامارت مؤمنین بروی سلام کنید و آنحضرت او را امیرالمؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین وقائدالغرالمحجلین و سید الاوصیاء وسید- العرب خواندو بعدازواقعهٔ هایلهٔ پیغمبرآفتاب خلافت بواسطهٔ جلافت طالبان دنیادرحجاب کسافت‌مانده تاآنکه درجمعهٔ بیست وپنجم‌ذی حجهٔ سنهٔ خمس‌و ثلاثین ۳۵ هجری اکابر مهاجر و انصاربروی بیعت کرده دراوان خلافت سه طایفه برآن امام برحق خروج کردند **اول**اصحاب جمل وایشان را ناکثین خوانند از آنجمله طلحه وزبیر با آنحضرت بیعت

کرده هریك آرزوئی داشتند چون مدعای ایشان حاصل نشد رنجیده از مدینه بمکه رفتند وباتفاق عایشه بازار نفاق را گرم کرده از آنجا به بصره متوجه شدند وامیرالمؤمنین علیه السلام مکرر کسان بنصیحت ایشان فرستاد فایده نکرد وآخر با بیست هزار سوار بدر بصره رفته ایشان باسی هزار بمقاتله شتافتند و درپنجشنبهٔ دهم جمادی الاولی سنهٔ ستو ثلاثین ۳٦ قتال واقع شده طلحه وزبیر باهشت هزار و بروایتی هفده هزار از ارباب خلاف کشته گشته از اصحاب امیرالمؤمنین یکهزار بقتل آمدند دوم قاسطین‌اند معاویه وعمروعاص واهل شام بنیاد بغی وطغیان کرده آنحضرت بکرات ومرات مردم سخندان بدیشان فرستاده بطریق حق دعوت فرمود مفید نیفتاد . بالضروره آنحضرت بانود هزار وقاسطین باصد وبیست هزار متوجه یکدیگر شده تلاقی فریقین درصفین در سنهٔ سبع و ثلاثین ۳۷ دست داده ایام قتال تاسه ماه و بیست روز درکشید ازاهل حق عمار یاسر واویس قرنی و بیست و پنج صحابهٔ بدری رضی‌الله‌عنهم و بیست و پنج هزار مسلمان کشته شده ازاهل بغی وعدوان چهل و پنج هزار ازتیغ جهاد گذشتند و آخر بموجب خدعهٔ عمروعاص بی اخلاص بحکمین قرار گرفت و آن نیز اتمام نیافت سوم مارقین‌اندو ایشان جمعی بودند ازاصحاب امیرالمؤمنین که ازحکمین سر بپیچیده باآنحضرت آغاز خلاف کردند ودرحوالی کوفه بنیاد فساد وعناد نمودند وبدستور سابق آن حضرت ایشان را از آن راه خلاف منع کردند بجایی نرسید تاآنکه حضرت متوجه مدافعهٔ ایشان شده درسنهٔ ثمان و ثلاثین ۳۸ در نهروان بدیشان رسیده ایشان دوازده هزار نفر بودند مرتبه مرتبه مهتدی گشته امان یافتند وهزار و ششصد کس برضلالت باقی مانده ازاهل حق هفت نفر بقتل آمدند وازیشان نه نفر باقی ماند ودو نفر بخراسان و دو کس بعمان و دو بیمن و دو شخص بجزیره و یك تن به تل موزون گریخت وازایشان نسلی نماند وحضرت از آن‌جا بکوفه نزول اجلال فرموده هرچند اهالی آن جا را بجنگ معاویه خواند نتیجه نداد و بآخر عبدالرحمن بن ملجم مرادی که ازبقیهٔ خوارج بودو برفاجره‌ای قطامه نام که اقوامش در نهروان کشته شده بودند عاشق شده بالتماس اوقصد آن حضرت درسحر چهارشنبهٔ نوزدهم رمضان سنهٔ اربعین ٤٠ هجری نمود وتیغی بر فرق همایونش زده درشب جمعهٔ بیست و یکم به بهشت برین نزول فرمودند واین شب شبی است که حضرت عیسی علیه السلام بآسمان ویوشع بن نون به بهشت جاودان رفتند بموجب وصیت آن خیرالاوصیاء در آن‌شب درنجف اقدس مدفون شده مدتها مزار کثیرالانوار از انظار اغیار مختفی بود تادرسالی که ابوجعفر دوانیق حضرت ابوعبدالله جعفر صادق علیه السلام را به حیره طلب داشت چون ایشان آنجا رازیارت فرمودند مردم بر آن اطلاع یافتند.

کنیت همایونش ابوالحسن و ابوتراب ولقب مبارکش مرتضی وحیدر نقش نگینش حسبی الله در بانش سلمان فارسی مداحش حسان بن ثابت ازآنجمله این قطعه درمدح آنحضرت بدومنسوب است :

قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد ناراً مؤصده
قلت لااقدم فی مدح امرء ضل ذواللب الی ان عبده
و النبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده
و علی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده .

اولاد امجادش ذکوراً واناثاً بیست وهشت نفر یکم ودوم حضرات حسنین علیهما السلام سوم زینب کبری چهارم زینب صغری که مکنی است بام کلثوم ازحضرت مقدسهٔ سیدةالنساء بنت رسول الله پنجم محمد مکنی بابوالقاسم ازخولهٔ بنت جعفر بن قیس حنفیه ششم و هفتم عمرو رقیه که هردوتوأمان بودند ازام حبیبه بنت ربیعه هشتم و نهم ودهم ویازدهم عباس وجعفر و عثمان وعبدالله شهداء کربلا ازام البنین بنت حزام بن خالد دوازدهم محمد اصغر که مکنی بود بابوبکر سیزدهم عبدالله ازشهداء کربلا ازلیلی بنت مسعود دارمیه چهاردهم وپانزدهم یحیی وعون ازاسماء بنت عمیس خثعمیه شانزده وهفده، ام الحسن ورمله ازام مسعود بنت عروهٔ ثقفیه هیجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست ویکم و بیست دوم و بیست سوم و بیست چهارم و بیست پنجم و بیست ششم و بیست هفتم و بیست هشتم نفیسه وزینب صغری ورقیه وام هانی وام الکرام وجمانه و امامه وام سلمه و میمونه وخدیجه وفاطمه ازدیگر مادران .

امام حسن علیه السلام امام دوم است از ائمهٔ اثنی عشر و شبیه ترین خلق به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوداسم مبارکش در توریة قیدار ولادت خجسته اش درمدینه درشب پانزدهم رمضان سنهٔ ثلاث ۳ ازهجرت. بعدازحضرت امیرالمؤمنین با وی بیعت کردند ۰ معاویه ملعون لشکر بقصد عراق کشید وآنحضرت با لشکرها ازکوفه بیرون آمد ودرآن اثناچون بیوفائی کوفیان برایشان ظاهر شد پس ازشش ماه وسه روز ترک آن شغل شاغل نمودو درمدینهٔ طیبه برسرتربت جدش معتکف گردید و ده سال درآنجا بعبادت مشغول بوده درآخر بفرمودهٔ طلیق بن طلیق معاویة بن ابی سفیان علیهما اللعنة والنیران مسموم گشته در بیست وهشتم صفر سنهٔ خمسین ۵۰ هجری درسن چهل وهفت سالگی به فردوس اعلی خرامید وچون خواستند که اورا درجنب جدش رسول الله دفن کنند ارباب بغی وطغیان مانع آمدند آخر در بقیع درجوارجده اش فاطمه بنت اسد دفن گردید کنیت شریفش ابومحمد لقبش سبط وزکی ومجتبی نقش خاتمش **العزة لله وحده** در بانش سفینه مداحش ام سنان المذحجیه اولاد امجادش ذکوروانات شانزده سه تن اول زید دو دوخواهر ام الحسن وام الحسین مادرشان ام بشر دختر ابومسعود انصاری خزرجی وچهارم حسن مثنی مادرش خوله بنت منظور فزاری که در کربلا مجروح گشته ودرمیان شهدا افتاده بود ویکی اورا از آن معرکه بیرون برده درخدمت امام زین العابدین علیه السلام بکوفه رفت و بسلامت ماند و پنجم وششم وهفتم عمرو عبدالله وقاسم مادرشان

ام ولد ودواخیردر کربلاشهید شدند، وعبدالرحمن مادرش ام ولد وحسین ملقب بـاثرم ، طلحه وفاطمه مادرشان ام اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله(۱) تیمی وابوبکر که در کربلاشهادت یافت. وام عبدالله وفاطمه وام سلمه ورقیه از مادران دیگر بودند .

حضرت امام حسین علیه السلام احدریحانتی رسول وثانـی اسباط وثالث ائمه و رابع آل عبا وخامس اشباح است . اسم مبارکش در تورية اودییل (۲) ولادت همایونش در مدینه سه شنبهٔ سیم شعبان سنهٔ اربع ٤ هجری ، وآنحضرت شش مـاهه متولد شده وایـن ازخصایص او ویحیی معصوم علیهما السلام است، شهادتش در جمعه عـاشورا سنهٔ احدی وستین ٦١ هجری کنیت . مبارکش ابی عبدالله، لقب مشهورش شهید ، نقش خاتـم او **لکل اجل کتاب** مداحش یحیی بن الحکم . دربانش اسعد بحرینی ، مرقد همایونش کربلا. اولاد امجادش شش نفر: علی زین العابدین علیه السلام از شاه زنان بنت یزدجرد شهریار عجم ، وعلی اصغر که در کربلا شهید شد از لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی، وجعفرمادر اوقضاعیه واو در حیات پدرش وفات کرد ، و عبدالله که در حین رضاع در کربلا شهید گشت و سکینه ، مادر هردو رباب بنت امرءالقیس بن عدی بن اوس . وفاطمه ازام اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله تیمیه .

حضرت زین العابدین بن امام حسین علیه السلام امام چهارم است ، اسم شریفش در تورية معتام (۳) و پدر جمیع سادات حسینی . میلاد کثیرالاسعادش در مدینهٔ طیبه روز جمعه منتصف جمادی الاخره سنهٔ ثمان وثلاثین ۳۸ درعهدامیرالمؤمنین علی علیه السلام شهادتش بفرمودهٔ ولید بن عبدالملك مروان درشنبهٔ هجدهم محرم سنهٔ خمس وتسعین ۹۵ کنیت شریفش ابومحمد، لقب منیفش سجاد ، مداحش فرزدق مکنی بابونواس (٤) نقش خاتمش **و ما توفیقی الابالله** دربانش ابوحله . اولاد امجادش ذکوراً واناثاً پانزده نفر : محمد باقـر علیه السلام از ام عبدالله بنت امام حسن علیه السلام وابوالحسن زید، وعمراز ام ولد، و عبدالله وحسن وحسین از ام اولاد مختلف ، وحسین اصغر ، وعبدالرحمن . وسلیمان از ام ولد، وعلی که کوچکترین اولاد بود ، وخدیجه از ام ولد ، و فاطمه وعلیه وام کلثوم .

امام محمد باقر بن امام زین العابدین علیه السلام امام پنجم است . آنحضرت در روزجمعه غرهٔ رجب سنهٔ سبع وخمسین ۵۷ درمدینهٔ طیبه درزمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام متولد شده اند ، چنانچه درواقعهٔ کربلا سه سال ونیم بودند

---

۱ ــ د ، ع : عبدالله ٠ وچند سطر بعد در هردو نسخه « عبیدالله » آمده است . ۲ ــ د، ع : ادنیل ٠ ۳ــ ع : حصام ، وقریب بآن است د ٠ ٤ ــ ابوفراس صحیح است .

شهادتش در ذی‌الحجه سنهٔ اربع‌عشرومائه ۱۱۴ بفرمودهٔ هشام بن‌عبدالملك، درمدینه (۱) در جنب پدرش مدفون شد . نام همایونش در توریة مساع (۲) کنیت شریفش ابوجعفر . لقب خجسته‌اش باشارت عالی پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله وروایت جابرانصاری باقر ، و نقش خاتمش بروایت ثعلبی **ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذوالمنن و بالحسین والحسن** مداحش : کمیت وسیدحمیری (۳) دربانش جابر جعفی، اولاد امجادش ذکورو اناث هفت نفر : امام جعفر علیه‌السلام وعبدالله از ام فروه دخترقاسم بن‌محمدبن ابی‌بکر ، وابراهیم وعبیدالله (٤) از حکیم بنت‌اسید (٥) بن‌مغیره ثقفی ؛ وعلی وزینب‌از ام ولد، وام سلمه از ام ولد .

امام جعفر صادق بن‌امام محمدباقر علیه‌السلام امام ششم است ، ولادت باسعادتش درمدینه‌در هفدهم ربیع‌الاول سنهٔ ثلاث‌وثمانین۸۳، درحیاة جدش علیه‌السلام دوازده‌ساله بود ، شهادتش به فرمودهٔ ابوجعفردوانیق در منتصف رجب سنهٔ ثمان و اربعین و مائه ۱۴۸ ودرپهلوی پدر وجدش مدفون شده . اسم مبارکش در توریة دوما ،کنیت شریفش ابوعبدالله لقب مبارکش صادق ، مداحش سید محمد (٦) حمیری دربانش فضل بن‌عمر، نقش خاتمش **ماشاءالله ولاقوة (۷) الا بالله استغفر الله** اولادامجادش ازذکوروناث ده‌نفر: اسماعیل‌وعبدالله وام فروه‌ازفاطمه دختر حسین (۸) بن‌امام زین‌العابدین علیه‌السلام، وامام موسی‌علیه‌السلام واسحاق وفاطمه ومحمد از حمیدهٔ بربریه، وعباس وعلی‌واسما ازامهات ولد مختلف.

امام موسی کاظم بن امام‌جعفرصادق‌علیه‌السلام‌امام‌هفتم‌است آنحضرت‌درمنزل «ابوا» که‌ما بین‌مکه ومدینه‌است درهفتم‌صفرسنهٔ ثمان وعشرین‌ومائه ۱۲۸ متولدشده‌اند،دربغداددرحبس‌سندی بن‌شاهك‌بفرمودهٔ هارون‌عباسی در بیست‌پنجم‌رجب‌سنهٔ ثلاث‌وثمانین ومائه۱۸۳(۹)شهادت یافتندودرمقابرقریش‌مدفون‌شدند،اسم‌مبارکش‌درتوریة میسا(۱۰) کنیت‌خجسته‌اش‌ابوالحسن لقب‌مشهورش کاظم‌مداحش‌سیدحمیری‌در بانش‌محمدبن فضل نقش‌خاتمش **الملك لله وحده** اولادامجادش‌ذکوراً واناثاً سی‌وهفت‌نفر:امام علی‌الرضا علیه‌السلام و ابراهیم و عباس وقاسم از امهات مختلف، واحمد و محمد وحمزه از ام ولد

۱ـ د : در مدینه مسموم شد ودر جنب‌الخ . ۲ ـ د : سماع . ۳ـ ع : مکنت و سید حمری ٤ ـ ع : عبدالله . ٥ ـ ع : اسد . ٦ـ نام او اسماعیل است و محمد پدراو است ، و ازهاشمین نیست بلکه «سید» لقب اوگردیده است ۷ـ ع : لاحول ولاقوة. ۸ـ مادرآنان دخترحسین الاثرم فرزند امام مجتبی است . قزوینی . ۹ ـ د بعد از این : سرب گداخته در گلوی آنحضرت ریخته شهادت الخ ۱۰ـ د : میل .

واسماعیل وجعفر وهارون وحسن[ازام ولد، وعبدالله واسحاق وعبیدالله وزید وحسن وفضل(۱)]و سلیمان ازامهات ولد، وفاطمهٔ کبری وفاطمهٔ صغری ورقیه وحکیم وام‌اسماورقیه وام کلثوم وام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه (۲) وعایشه وام سلمه ومیمونه وام کلثوم .

امام علی‌رضا بن امام موسی علیه‌السلام امام هشتم است ، ولادت همایونش در مدینه درجمعهٔ حادی‌عشر ذی‌القعده سنهٔ ثمان واربعین ومائه ۱٤۸ بعد ازواقعهٔ جدش صادق علیه‌السلام بسه ماه و کسری، شهادتش (۳) درسناباد طوس به‌فرمودهٔ مأمون‌عباسی دراواخرصفر سنهٔ ثلاث ومائتین ۲۰۳ مشهد مقدسش در باغ حمیدبن قحطبه طائی در قریهٔ مذکور ، اسم همایونش در توریهٔ هذاذ (٤) و کنیت شریفش ابوالحسن ، لقب مستطابش رضا ، مداحش دعبل بن علی خزاعی ، حاجبش محمدبن فرات ، نقش نگینش **حسبی‌الله** اولاد کثیرالاسعادش چهار پسر : امام‌محمد جواد علیه‌السلام ازخیزران نوبیه وحسن وجعفر وحسن ویکدختر عایشه نام .

امام‌محمدتقی بن امام رضا علیه‌السلام امام نهم است ولادتش درمدینه شب جمعه پانزدهم ماه‌رمضان خمس وتسعین ومائه ۱۹۵ شهادتش به‌فرمودهٔ معتصم عباسی در بغداد در اواخر شهر ذی القعده سنهٔ عشرین ومائتین ۲۱۰ و دربغداد در جنب جدش امام موسی کاظم علیه‌السلام مدفون گشت . اسم با احتشامش در توریة تیما ، کنیت مبارکش ابو جعفر ثانی ، لقب شریفش جواد ، مداحش حماد ، در بانش عمربن‌فرات ، نقش‌خاتمش **نعم‌القادرالله** اولاد امجادش ذکوراً واناثاً چهارنفر : امام نقی علیه‌السلام وموسی مبرقع وامامه وفاطمه .

امام علی‌النقی بن امام محمدالتقی علیه‌السلام امام دهم‌است، ولادت خجسته‌اش درصریا مدینه منتصف ذی‌الحجه سنهٔ اثنی‌عشر ومائتین ۲۱۲[شهادتش درسامره دوشنبه سوم رجب سنهٔ اربع وخمسین ومائتین ۲٥٤] به‌فرمودهٔ معتز عباسی، اسم مقدسش درتوریهٔ یسطور(٥)و کنیت شریفش ابوالحسن ثالث، لقب شریفش هادی مداحش عرفی وديلمی در بانش عثمان بن‌سعید نقش‌خاتم همایونش **الله‌ربی**(٦)**وهوعصمتی من‌خلقه** اولاد کثیر الاسعادش ذکوراً واناثاً پنج : امام‌حسن علیه‌السلام وحسین ومحمد وجعفر کذاب و عایشه .

امام حسن عسکری بن امام علی‌النقی علیه‌السلام امام یازدهم (۷) است ، میلاد کثیرالاسعادش در مدینه در شب جمعه هشتم ربیع‌الاخر سنهٔ اثنی وثلاثین ومائتین ۲۳۲ . شهادتش به‌فرمودهٔ معتمد عباسی درهشتم ربیع الاول(۸) سنهٔ ستین

۱ ـ این قسمت درنسخهٔ ع نیست . ۲ ـ ع : ربیعه ۳ـ د : بعد از این : زهر درانگور کرده ٤ـ د : هذاد . ٥ـ د : بسطور ٦ ـ ع : ولی ۷ ـ ع : پانزدهم ۸ ـ د : ربیع‌الاخر.

ومائتین.۲٦(۱)درسامره‌درجنب‌پدرش‌دفین‌شداسم‌مبارکش‌درتوریة‌یاقیش(۲) کنیت‌عزیزش ابومحمد ، لقب‌شریفش عسکری، مداحش ابن‌الرومی ،حاجبش‌عثمان‌بن‌سعید نقش خاتمش **سبحان‌من‌له‌مقالیدالسموات‌والارض** خلف صالح آن حضرت‌منحصر است‌درصاحب‌الامر علیه‌السلام .

امام محمد مهدی بن امام‌حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم و خاتم اوصیاء است‌وولادت همایونش درسامره‌درشب پانزدهم‌شعبان‌سنهٔ‌خمس وخمسین‌ومائتین۲۵۵ امروزامام بحق‌وهادی مطلق‌اوست،اسم‌همایونش درتوریة واقیدما کنیت‌اقدسش‌ابوالقاسم‌لقب‌همایون مقدسش‌حجة‌وقایم ، حاجبش محمدبن عثمان. بن سعید وآنحضرت را دوغیبت دست داده غیبت صغری در زمان معتمد عباسی درسنهٔ‌ست‌وستین‌و مائتین۲٦٦وغیبت کبری درعهدراضی بن‌مقتدرعباسی،پس‌ازارتحال‌علی‌بن‌محمد(۳) السمری درشهورسنهٔ‌ثمان‌وعشرین‌وثلاثمائه۳۲۸وفرق بین‌الغیبتین آنکه درصغری‌سفرائی(٤)درمیانهٔ آن‌حضرت‌وصلحای امت درایصال توقیعات واوامرواجب الاطاعه واسطه بودند ودر کبری آمد شد ایشان منقطع شده احیاناً سعادتمندی بدیدار همایون آنحضرت مستمد گردیده است.اللهم‌ارزقنا.

نسخهٔ ثانی در احوال سلاطین عالم وحکام بنی آدم

مشتمل بردوصحیفه

صحیفه اول‌در فرقهٔ قبل از اسلام مرتب در ضمن دوصفحه

صفحه اول در ملوك عجم مبنی برچهار سطر

سطر اول درپیشدادیان

یازده‌تن ملکشان دوهزارو چهارصدو پنجاه‌سال

کیومرث بن‌لاود (٥) بن‌امیم‌بن‌ارم بن‌ارفخشد بن‌سام بن‌نوح علیه‌السلام الملقب بگلشاه‌یعنی والی خاك.سلطنت‌اوسی‌سال‌واصطخر فارس ودماوند وبلخ از منشآت (٦) اوست .

هوشنگ بن‌سیامك بن کیومرث‌لقبش‌پیشدادشهرسوس وشوشتر خوزستان بدومنسوب است ، حکومتش چهل‌سال .

۱ــ د : بعد از این مسموم شد . ۲ ــ ع : ناقیس . ۳ـ د : علی بن موسی .
٤ــ ع . سفیری . ٥ــ ع : ودلادو . ٦ ــ ع : نشأت .

طهمورث بن‌هوشنگ لقبش نجیب و بعضی دنباوند (۱) یعنی تمام سلاح گفته اند امامشهور به دیوبنداست ،آمل مازندران واصفهان و بابل از آثار اواشتهار دارد . زمان حکومتش سی‌سال .

جم بن‌طهمورث بن‌هوشنك لقبش «شید» است یعنی نورانی. ایام اقتدارش هفتصد سال آثار او همدان وطوس واتمام اصطخر است .

بیوراسب بن‌مرداس (۲) بن‌ریکاوند (۳) بن‌بادسره بن‌باح (٤) بن‌ثروال بـن سیامك بن کیومرث خواهرزادهٔ جمشید لقبش ضحاك است معرب «ده آك» یعنی صاحب ده عیب. از آثاراو کنگ (٥) بابل است، اوان استیلای او هزار سال .

فریدون بن‌آبتین (٦) بن‌اثقیان(۷) بن جمشید لقبش مؤید (۸) وبعضی « کی » گفته‌اند یعنی منزه از آلایش ومتصل بروحانیات و اول کسی که ملقب‌شده بدین، فریدون‌است‌از آثاراو بارووخندق شهرهاست،ملکش پانصدسال.

منوچهر بن‌نشخور بن دیلوك بن سروسك بن‌اسرك بن سك بن رستك‌بن قرکورك‌بن ایرج بن‌فریدون‌لقبش‌فیروز، ملکش‌صدو بیست‌سال.

نوذر بن‌منوچهر لقبش‌آزاد، حکومتش هفت سال .

افراسیاب یعنی جناح الطاحونه بن بشنك بن رادسم بن تور بن افریدون استیلایش به ایران دوازده سال .

زو بن‌طهماسب بن منوچهر آثاراودو رودخانه‌است دردیاربکر(۹) مشهور بآب زاب ملکش پنج سال .

گرشاسب بن‌زو بعدازفوت پدرشش سال بمراسم سلطنت قیام نموده دولت پیشدادیان باومنتهی شد .

سطر ثانی دوذکر کیانیان

مدت زمان تسلط ایشان هفتصد وسی وچهارسال .

کیقباد بن‌زاب بن زو بن‌طهماسب لقبش کی یعنی‌جبار(۱۰)درزمان‌اوجیحون میان ایران وتوران حد شد و رستم زال ، جهان پهلوان گردید

---

۱ ـ تاریخ گزیده ص ۷۹ زنباوند ۲ ـ ع : مرواس ۳ـ تاریخ گزیده : زینکاوند. ٤ ـ ع : باح . گزیده : تاج . ٥ ـ نام دژی است. ٦ـ د : آستین. ۷ ـ م : ایقان ، د : امعان. ۸ ـ شاید مؤبدصحیح‌باشد. ۹ـ د :ازآثاراودیاربکراست . ۱۰ ـ درفریدون «کی» بمعنی منزه ازآلایش تفسیرشد ، وممکن است که آن تفسیرمؤبدبوده است.

دارالسلطنتش اصفهان ایام حکمش صد سال .

کیکاوس بن کیقباد لقبش نمرد (۱) یعنی لم‌یمت ، و آن بکثرت استعمال نمرود شد واز کمال‌ضلال در صندوقی در آمده ببال کرکسان سیر(۲) آسمان کرد وازاین غافل‌مصراع «برآسمان نپرد گرچه پربرآردمور» ازآثار اوعقر(۳) دیاربکراست، مدت حکومتش صدوپنجاه سال.

کیخسرو بن سیاوش‌بن کیکاوس لقبش همایون ، مادرش فرنگیس دختر افراسیاب ، وآخربامداد پیران ویسه بایران آمده بانتقام پدر افراسیاب را بکشت،مدت ملکش شصت سال .

لهراسف بن اروندستاد‌بن (٤) کی‌پشن‌بن (٥) کیقباد چون دربلخ نشیمن داشت لقبش‌بلخی شد،از مآثراوتعیین مواجب لشکراست . مدت ملکش صدوبیست سال .

گشتاسف بن‌لهراسف‌لقبش‌هربد(٦) یعنی‌عابدالنهار(۷)در زمان اوزردشت که‌نام اصلی او«دعد»است ودعوی‌پیغمبری کرد خروج نمود از آثاراوقلعهٔ‌سمرقند است،سلطنتش صدوبیست سال .

کی اردشیر المشهور به بهمن‌بن اسفندیاربن گشتاسف ، لقبش دراز دست است از آثار او بندگوار فارس است مدت حکمش صدو دوازده سال .

همای بنت‌بهمن لقبش آزادچهر ازآثاراو هزارستون اصطخر وشهر جربادقان است ، مدت ملکش سی‌ودو سال .

دارا پدرش بهمن ، و مادرش همای بنت بهمن ، از آثار اواسب یام وبریدست (۸) مدت ملکش دوازده سال لقبش اکبر است .

داراب بن داراب‌بن بهمن لقبش اصغر است آثار او شهرابهراست ، ملکش چهارده سال .

اسکندر بن داراب‌بن‌بهمن لقبش‌ذوالقرنین مادرش دختر فیلقوس پادشاه روم درحکمت شاگرد ارسطو از آثار او هرات و بردع آران واسکندریهٔ روم‌است.استیلایش‌برایران‌چهارده‌سال،وفاتش‌درشهرزور،مدفنش‌اسکندریه.

---

۱ ـ ع : نمرود. ۲ ـ د : میل ع : سهل۳ ـ تاریخ گزیده : عقرقوف .٤ ـ ع ، د : اورند ٥ـ نسخ مغشوش‌است، ازتاریخ گزیده اصلاح شد. ٦ـ م : مرید ۷ـ عابدالنار صحیح است ۸ ـ برید بمعنی قاصد وپستچی است ومعنی درستی برای « اسب یام» نیافتم .

نظر ثالث در بیان ملوك الطوایف مبین در دو حرف

حرف اول در اشکانیان دوازده تن ملکشان صدوشصت‌وپنج سال

اشك بن داراالاصغر ، درواقعهٔ پدردرری طفل بود ، برابطحش (۱) رومی خروج کرده اورا بعدازحرب بکشت و برقسطنطین رومی که به انتقام آمده بود بمددشاه دشت‌خرز واتفاق‌سایرملوك‌الطوایف فایق آمد ، ملکش پانزده سال .

اشك بن‌اشك بیست سال .

شاپور بن‌اشك‌بن دارا درعهد او بنی‌اسرائیل زکریای پیغمبرعلیه‌السلام را بکشتند ووی ازایشان انتقام کشید . ملکش شش‌سال .

بهرام بن شاپور یازده سال .

بلاش بن بهرام هم یازده سال .

هرمز بن بلاش دوازده سال(۲) .

نرسی بن بلاش چهارده سال .

فیروز بن هرمز هفده سال .

بلاش بن فیروزدوازده سال .

خسرو بن بلاش‌بن نرسی هشت سال .

بلاشان بن بلاش‌بن فیروز (۳) بیست‌ودوسال .

اردوان بن بلاشان سیزده سال .

حرف ثانی: دراشغانیان‌ازذریهٔ فریبرزبن کاوس‌هشت نفرملکشان صد و پنجاه وسه‌سال(۴)

اردوان بن اشغ [براشکانیان‌خروج کر ده‌سلطنت ازدست ایشان بیرون برد، وملکش بیست‌وسه سال .

خسرو بن اشغ] شانزده سال .

بلاش بن اشغ دوازده‌سال،حضرت‌عیسی علیه‌السلام‌درعهداو بوجود آمد

گودرز بن بلاش‌بن اشغ‌سی‌سال، بعضی گویند که واقعهٔ زکریاعلیه‌السلام درزمان او بوده .

---

۱ ـ گزیده : انطخس ، وشاید مراد انتیوخوس سلوکی باشد ۲ـ گزیده : شانزده سال
۳ ـ گزیده : بلاش‌بن نرسی ٤ ـ گزیده : صدوپنجاه سال.

نرسی(۱) بن گودرز بیست سال •
گودرز بن نرسی (۲) ده سال•
نرسی بن نرسی یازده سال (۳) •
اردوان بن نرسی بعدازسی‌ویکسال‌سلطنت در جنگ اردشیر بابکان(٤) کشته شد وآن طایفه بدومنقرض گشتند •

سطرچهارم درذکر آل ساسان

[که ایشان‌راا کاسره خوانند سی‌ویك تن . ملکشان‌پانصدو بیست‌وهفت سال (٥)۱۰

اردشیر بابکان [بن‌ساسان بن ساسان بن ساسان (٦)] تا هفده تن‌همه ساسان نام داشتند ، بن بهمن بن اسفندیار ، واو به‌بابکان جد مادری که بانی شهر بابك‌کرمان است منسوب شد وچهل سال سلطنت کرد، وازآثار او اردشیر خوره (۷) فارس‌وگواشیر کرمان واهوازخوزستان(۸) است ونرد(۹)ازمخترعات اوست ولهذاعرب آنرانردشیر (۱۰) گویند،

شاپور بن‌اردشیرلقبش برده (۱۱) ملکش سی‌ویکسال ازآثاراو کوره شاپور فارس ، ونیشابور خراسان ، وشاد شاپور قزوین ، وجند شاپورخوزستان است •

هرمز بن شاپور لقبش بطل ، ملکش دوسال ، از آثار او را مهرمز خوزستان است .

بهرام بن اورمزدبن شاپورسیزده سال‌وسه ماه •
بهرام بن بهرام‌لقبش شاهنده یعنی صالح ، ملکش بیست سال •
بهرام بن‌بهرام بن‌بهرام لقبش‌سکان شاه(۱۲) ، ایامش‌سیزده سال و چهارماه .
نرسی بن بهرام بن‌بهرام‌لقبش نخجیرکان ، نه سال•
هرمز بن نرسی ، لقبش کوه‌بد یعنی صاحب جبل ، هم نه سال•
شاپور بن هرمزبن نرسی لقبش هوبه‌سنبا (۱۳) یعنی شانه سوراخ کن وعرب اورا ذوالاکتاف گفتند چه شانهٔ ایشان را سوراخ کردی

---

۱ ــ ع : بیری ؟ • ۲ــ ع : بیری ، م : مری ؟ ۳ ــ گزیده : دوازده سال •
٤ــ د : اردوان بابکان • ٥ ، ٦ ــ این‌دوقسمت را ع ندارد ۷ــ د : حوره ، ع : حوزه .
۸ــ ع : اهوازوخوزستان • ۹ــ ع : یزد • ۱۰ــ د: زدشیر، ع : نشیر • ودر تاریخ گزیده آورده است که « اردشیر شهری ساخت بنام نه اردشیر »وظاهراً نردشیرهمان باشد اما انتساب بازی‌معروف نرد باردشیرضعیف است • ۱۱ ــ م : نبرده ، د : سرده : ۱۲ ــ د ، م : سیستان شاه ــ ۱۳ ــ نسخ مغشوش است ، از کتاب حمزهٔ اصفهانی اصلاح شد •

مانی نقاش درزمان او بود واودعوی نبوت کرده تخته‌ای که آنرا ارژنك گفتندی وتمامی نقاشان روی زمین ازتتبع آن عاجز بودندی بمعجزه آورد ، وازبدایع صنایع او پیراهنی بود که چون پوشیدندی نمایان شدی (۱) و چون از تن بیرون آوردندی ناپیدابودی ، (۲) آخربردست شاپور مذکور کشته شد . ازآثار شاپور اصل شهرقزوین است (۳) وتورخ شاپور که آنرا عسکرمکرم(٤)گویند درخوزستان . مدت سلطنت اوهفتادودو سال.

اردشیر برادرشاپور لقبش جمیل ملکش ده سال .

شاپور بن شاپورذوالاکتاف لقبش شاپورالجنود ملکش پنج سال چهارماه

بهرام بن شاپور (۵) مذکور، لقبش کرمانشاه ، ملکش سیزده سال

یزدجرد بن شاپور [که بقول اکثر ارباب خبر پسر بهرام است] لقبش بفارسی زفت وبزه‌کار وبعربی اثیم ومجرم.ملکش بیست‌ویکسال‌ونیم .

بهرام بن یزدجرد (٦) لقبش گوروبغایت پهلوان وعادل‌وعیش‌دوست بود . سلطنت اوشصت‌وسه سال .

یزدگرد بن بهرام لقبش سپاه دوست،هژده سال حکم راند .

هرمز بن یزجردبن بهرام [لقبش فرزانه] یکسال پادشاه شد .

فیروز بن یزدگرد لقبش مردانه ، از آثار او فیروز بهرام ری است ایامش ده سال شد .

بلاش بن فیروز لقبش گرانمایه ملك او پنجاه‌وپنجسال .

قباد بن فیروزلقبش نیك‌رای (۷) سلطنت اوشصت‌وچهارسال،مزدك پیشوای ملاحده درزمان او خروج کرد . ازآثار اوارجان کوه کیلویه وحلوان است .

جاماسب بن فیروز لقبش نگارین .

کسری بن‌قباد لقبش‌انوشیروان وملك‌العادل،سلطنت اوچهل‌وهشت‌سال وپیغمبرما صلوات‌الله‌علیه‌وآله در عهد اومتولد شد، واودر سال هشتم از میلاد فوت شد. آثاراو رومیهٔ مداین است .

هرمز بن انوشیروان‌مادرش‌قاقم دخترخاقان‌است لاجرم لقبش‌ترکزاد گفته‌اند زیرك وزورمند و سفاك بوده چنانکه در ایام حکومت او که دوازده سال [و کسری‌است سیزده هزاروششصد کس‌ازاشراف عجم بحکم او کشته گشتند، قتلش در سال

۱ـ ع : نشدندی . ۲ ـ ع : پیدابودی . ۳ـ تاریخ گزیده ، شارستان قزوین که اکنون محلی است ازآن . ٤ ـ تاریخ گزیده : برج شاپور که آنرا عکبرا خوانند . ۵ ـ م : شاپوربن شاپورذوالاکتاف . ٦ـ د : هرمزبن یزجرد ۷ ـ ع : سبك رای.

بیستم ازمیلاد (۱) .

خسرو بن هرمزلقبش پرویز یعنی مظفر،رسول صلی الله علیه و آله وسلم درزمان اومبعوث گشت آن حضرت او را بدین مبین دعوت فرمود واونگرویده مکتوب اعجاز اسلوب را دریده وبه نفرین اجابت قرین گرفتار گردید عجم در عظم شان و کثرت اسباب اوافراط کرده اند؛ازجمله گویند همواره پانزده هزار کنیزمطربه وشش هزارخواجه سرا وبیست هزاروپانصد اسب بارگیرواسترزینی(۲) و نهصدوشصت فیل درسرکاراوحاضر بود ، وچون سوارگشتی دویست کس با مجمرها درحوالی اورفتندی وهزار سقابررهگذر او آب پاشیدندی . و از طرایف که او داشت کاسه ای بود که هرچند آب آن خوردندی کم نشدی . وپنجه ای ازعاج که هرگاه اورافرزندی شدی آنرا درآب نهادندی مقارن ولادت آن پنجه درهم آمدی وطالع معلوم شدی،وپاره ای طلاداشت که بطریق موم نرم بودی،ودستمالی که چون چرکن شدی وبر آتش انداختی پاك شدی،ودرعهد اوفیل سفیددرایران بچه آورد،مثل باربد (۳) مطربی که سخن اودرموسیقی سنداست، ومحبوبه ای همچون شیرین که بخوبی مثل است (٤) آخردرهفتم ساعت شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفتم (٥) ازهجرت بردست پسرش شیرویه کشته شد .

قباد بن خسرولقبش [شیرویه بعداز پدر شش ماه زندگانی یافت .

اردشیر بن شیرویه (٦)]لقبش کوچك ملکش یکسال ونیم .

کسری بن قبادبن هرمزبن انوشروان لقبش کوتاه است (۷) .

پوراندخت دخترخسرو پرویزلقبش سعیده طعام بورانی بدومنسوب است ، وحضرت رسول صلی علیه وآله درعهد اورحلت فرمودند ، پادشاهی اوشش ماه .

آزرمی دخت خواهرش ، لقب اوعادله ملکش چهارماه .

فرخراد [بن خسرو پرویز لقبش بختیار یکماه حکم کرد کشته شد .

یزدجرد بن (۸)] شهریار بن خسرو پرویز لقبش ملك الاخیر درصفر سال یازدهم هجری بر تخت اکاسره نشسته ، مبدأ تاریخ یزدجردی آن سال است ، چون اسلام قوت گرفته بود مسلمانان مرتبه مرتبه الکای اورا مسخرساخته وی از دست ایشان بمرو گریخت ودرآنجا درشهورسنهٔ اثنی وثلاثین ۳۲ [بردست آسیابانی] کشته شد (۹) و آن طبقهٔ قدیم بدوانقراض یافت .

---

۱ ـ این قسمت درنسخهٔ د نیست. ۲ ـ د : اشترزینی . ۳ ـ د : بارید ، ع : باربط . ٤ ـ د : بخوبی بی مثل است . ٥ ـ ع : هشتم . ٦ و ۸ ـ قسمت بین دوقلاب را نسخه د ندارد ۷ ـ دربعض تواریخ نام این پادشاه نیست . و شاید « کوتاه دست » صحیح باشد ۹ ـ ع : گریخت کشته شد .

صفحهٔ ثانی در سلاطین غیرعجم مبنی شش سطر

سطر اول درملوك بابل که ایشان را کلدانیان گویند

پنجاه نفرمدت ملکشان یکهزاروهفتصدو بیست‌ودو سال •

نمرودالجبار بن کوش بن حام بن نوح علیه‌السلام پس ازطوفان به سیصد سال پادشاه شده قسمت زمین وتغییرزبان وتفرق مردم ازیکدیگردر زمان اودست‌داد وچندین نهراز فرات برداشته درعراق جاری ساخت ملکش شصت سال •

انوس که بغایت متجبر بود و متهتك در عهد اوقتال بسیار واقع شد هفتاد سال •

قیموئوس که فساد بسیارازودروجود آمد یکصد سال •

موسبوس	نود سال	**کوردس**	پنجاه سال•
اوفرحوا	بیست سال	**قوسمس**	هفتاد سال •
اسوس	سی سال	**ارمونوس**	سی‌سال •
بلاوس	پانزده سال	**الحوس**	چهل سال •
سورس	پنجاه سال	**اریونوس**	سی سال .
کاوس	سی سال •	**ماریوس**	سی سال •
سورس	چهل سال	**رسطالیم**	چهل سال •
اسطوس	پنجاه سال	**اطروس**	شصت سال •
عداس	چهل سال	**سادیوس**	پنجاه سال .
ساوسان	بیست سال	**حارینوس**	پنجاه سال •
طاطاوس	چهل سال	**افروس**	پنجاه سال •
لاوسین	پنجاه سال	**افریطوس**	سی سال •
فروطاوس	بیست سال	**ادیووس**	پنجاه سال•
مسیطودوس	بیست سال	**فولافسما**	شصت سال •

میس سی‌وپنج سال واورا باملوك صابئه قتالی چند است •

سمرخود	سه سال	**مزدوج**	چهل سال •

سنحاریب سی سال واولشکر به بیت‌المقدس کشید •

دنوسا سی سال **بخت‌النصر** که لشکر به بیت‌المقدس برد ملکش چهل‌وپنج سال •

فوموودوخ	یك سال	مصمر	شصت سال .
سبوس	هشت سال	مفوسا	شانزده سال.
داریوش	سی‌ویکسال	کسرخوس	بیست سال .
موطیاما	نه سال	محمشمت	چهل‌ویك سال .
احرسب	سه سال	شوماس	یکسال .
داریوش	بیست سال	افطشحب	بیست و نه سال .
ذاالیسع	پانزده سال (۱) .		

سطر ثانی در سلاطین سریانیین که ایشانرا رابنطیین نیز خوانند

نه تن مدت ملکشان صدوده سال .

شوستان اول کسی‌است که‌تاج برسر نهاده دیگرملوك‌تابع اوشدند ملکش شانزده سال .

بربر بن شوستان ده سال **سیما سر(۲)** بن اوت‌نه‌سال

بربر(۳) بن سیماسرسیزده سال ، پادشاه هند او را قهر کرده یکی از ملوك مغاربه، ملك ازهندگرفته به سریانیین ردکرد .

سرا(۴) بن بربرهشت سال **اهریمون** دوازده سال .

هورما بن اهریمون که عادل بود وعالم آبادان ساخت، بیست‌ودوسال .

بادرث پانزده سال .

اوزرخلنجان(۵) بعقیدهٔ بعض دو برادرند هردوپادشاه وشراب‌انگوری درزمان‌ایشان پیدا شد .

سطر سوم در سلاطین یونان که‌ایشان رابطالسه گویند

و معنی بطلیموس بزبان یونان پادشاه است . بعداز اسکند رفیلقوس به سلطنت رسیده اند ، سیزده تن [مدت ملکشان سیصدوشصت سال] .

بطلیموس بن اوعوس (٦) وی خلیفهٔ اسکندربوده چهل سال سلطنت کرد ودارالملك اومصر،چون حسن معاش با حکمت جمع کرده بود دیگرسلاطین را باوجود اسم دیگر،بطلیموس خواندند چون قیصرو کسری .

---

۱ ـ درنام پادشاهان این سلسله بین نسخ اختلاف است و ما بنسخهٔ م که‌کامل تراست اعتماد کردیم. ۲ـ ع : بسرا. ۳ـ د : بسرا. ع : اهریمن٤ـ این کلمه درنسخهٔ ع افتاده است ٥ـ ع : ازورخلنحال . ٦ـ م : ازو بن‌عوس ، د : ادس .

بیلوس بن‌قیلاد قوس اومتبحر(۱) بود وبغایت محبت علم چنانچه در علوم متنوعه پنجاه هزار کتاب بهم‌رسانیده‌وعبادت اصنام در ایام وی شایع شد سی وهشت‌سال .

هیفاوس(۲) شهر قرقیسا (۳) اوساخت· بیست‌وشش سال ·

محب‌الاب هفده سال، واورا با ملوك شام وانطاکیه محاربات افتاد .

بطلیموس صاحب‌کتاب مجسطی (٤) بیست‌وچهار سال ·

محب(٥)الاقم	سی‌وپنج سال	**صانع ثانی**	بیست‌وهفت سال.
مخلص	نوزده سال	**اسکندرثانی**	دوازده سال.
حرری(٦)	هشت سال	**حواله**	هشت سال (۷) .
حریث	سی سال .		

فلامصره(۸) دخترحریث بیست ودوسال. اعطیس (۹) پادشاه روم که اول قیاصره است ملك ازوانتزاع نمود ·

سطرچهارم درسلاطین یمن مشروح درسه حرف

حرف اول تبابعه بیست‌وهفت نفر

سبا بن یشجب‌بن (۱۰) یعرب بن قحطان که نخستین کسی‌است که به لغت عربی تکلم نمود . اسمش عبدالشمس‌است ملکش چهارصد وهشتادوچهار سال .

حمیر بن‌سبا که جمع قبایل حمیر بدومنسوب‌اند پانصد سال .

کهلان بن سبا سیصدسال.

ابومالك علرب بن‌سبا (۱۱) سیصدسال .

جبار(۱۲) بن‌غالب بن یزید‌بن(۱۳) کهلان یکصدوبیست سال .

حارث بن‌مالك‌بن‌افریقین‌بن(١٤)صیفی‌بن‌یشجب‌بن‌سبا(١٥) یکصدوچهارسال

---

۱ ـ ع : متجبر . ۲ ـ ع ، د : هیلوس . ۳ ـ م ، ع : قرقیا · ٤ ـ د : محیطی . ٥ ـ ع: محب‌الاقسم ٦ـ ع : حریری ۷ـع : سی‌سال . ۸ـ ع : این‌قسمت راندارد ۹ـ ع . واعطیس. ۱۰ـ هرسه نسخه‌نادرست‌است. ۱۱ـ درنسخ ابومالك بن‌علرب‌است . ومسعودی (ج۲ : ٤ ۷) ابومالك عمروبن‌سبا نوشته ، وشاید صحیح‌عمیکرب‌باشد که یعقوبی (ج ۱ : ۱۹٥)ذکر کرده‌است. ۱۲ ـ ع: خبار. ۱۳ـ ع : مرید . ومشهورزید است · ١٤ـ مسعودی، افریقش نوشته ۱٥ ـ نسخ مغشوش است، ازمروج الذهب اصلاح شد.

رایش بن (۱) شدادبن بلطاط بن عمرو یکصدو بیست‌وپنج سال.

افریقین بن‌ابرهه یکصدوشصت‌وچهارسال ، ازآثاراوافریقیه مغرب‌است.

[عبد (۲) بن‌ابرهه لقبش ذوالاذعار بیست و پنجسال] .

هدهاد بن شرجیل‌بن(۳) عمروبن رایش ده سال .

تبع اول چهارصد سال واوبفرمودهٔ بلقیس کشته گشت .

بلقیس بنت‌هدهاد بااستقلال یکصدو بیست سال،به نیابت‌حضرت سلیمان بیست وسه سال . بعد ازآن سلطنت به‌آل حمیر رسید .

یاسر(۴) بن‌منعم‌بن یعفر (۵) سی‌وپنج سال .

شمر بن افریقین‌بن ابرهه پنجاه‌وسه سال .

اقرن بن شمر شصت‌وشش سال .

ملکیکرب بن(٦) تبع سیصد وبیست سال،ولشکراوبه ایران آمده بتوران رفت وازآنجا به چین .

حسان بن تبع بیست‌وپنجسال .

عمرو بن تبع واوقاتل‌برادرش(۷)حسان است شصت (۸) وچهارسال .

تبع بن حسان کنیتش ابو کرب (۹) واو بمدینه رسیده خواست تا مکه (۱۰) را خراب کند آخرحقیقت آنجابروی مکشوف گشته آنرا جامه پوشانید و اونخستین کسی است‌که جامه برخانهٔ کعبه پوشانید . (۱۱) ملکش یکصد سال .

عمرو بن تبع چهل سال ودروقت اوفتنهٔ بسیاربود (۱۲) .

ولیعه بن مرثد سی‌ونه سال.

ابرهه بن صباح‌بن ولیعه نودودوسال .

عمرو بن ذی‌قیعان نوزده سال .

لخیعه (۱۳) لقبش ذوشناتر (۱٤) پادشاه زاده نبود بردست ذونواس کشته گشت، ملکش سی‌سال .

---

۱ ـ بعضی وی راهمان حارث دانسته‌اند ۲ ـ معروف درنام اوعمرو است ۰ واین قسمت‌درنسخهٔ ع نیست۰ ۳ و ٦ ازمروج‌اصلاح شد ٤ ـ م : اشربن دراین‌اسامی‌اختلاف است . مروج‌الذهب (ج ۱ : ۱۸۷) مراجعه شود. ـ۵ ۰ ع بلقیس‌بن صنعم . د . یعصر. ۷ـ د : پدرش، وآن در «م» نیست. ۸ـ م : ششصد ۰ ۹ـ ع : حیان . ۱۰ـ ع : مدینه . ۱۱ ـ م : نخستین کسی است در جامه پوشانیدن . ۱۲ ـ یعقوبی چنین نوشته ولی مسعودی (۲: ۸۷) [لخنیعه گفته است . ۱۳ـ ع : ستاتر.

واورا ذوشناتر گفتند بواسطهٔ آنکه انگشتان زاید داشت .

یوسف لقبش ذونواس بن (۱) زرعه‌بن تبع الاصغربن حسان بن‌تبع‌بن کرب واواصحاب اخدودنست وحبشه‌بجهت‌آن امرشنیع قصداو کردند واوخود را دردریا انداخت ملکش صدوشصت سال .

حرف ثانی‌درفرقهٔ حبشه چهارتن ، ملکشان شصت وهشت سال .

ارباط بن اضخم (۲) بیست سال ، وی بر دست ابرهه بن صباح کشته شد .

ابرهه بن‌صباح لقبش‌اشرم(۳) که فیل‌بکعبهٔ‌معظمه‌آورد واوواصحابش بطیرابابیل هلاك شدند ملکش چهل وسه سال .

یکسوم بن ابرهه دوسال .

مسروق بن ابرهه‌سه‌سال، واوبردست وهرزسرلشکر انوشروان که (٤) بمدد(٤)آل‌ذی‌یزن رفته بود کشته شد وآن‌طبقهٔ حبشه بدومنتهی شدند .

سیف‌ذی‌یزن(٥) مادرش را ابرهه بعنف خواسته چون پدرش ازخانوادهٔ سلطنت بود ازبیم فرار نموده بدرگاه انوشروان رفت ، درآن غربت فوت شده وی بالشکری ازعجم ازراه دریا بیمن آمده بعدازقتل مسروق برتخت نشست، وعبدالمطلب وصنادیدقریش بحکم جوار در سال هفتم ازولادت پیغمبرصلی‌علیه وآله به تهنیت اورفته وی عبدالمطلب را برسالت حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بشارت داد وآخر درشکاربردست اهل‌حبشه(٦) کشته‌گشت ملکش یازده سال (۷) .

حرف سوم دراعاجم

پس ازسیف چون در دودمان تبابعه کسی نماند نوشیروان از قبل خود والی مقررداشت .

وهرز بن‌نه‌افرین‌بن ساسان بن (۸) بهمن واوپس از چندگاه در صنعا وفات یافت (۹) .

انوشجان بن وهرز**فلسیحان**ازاهل‌فارس**خورداشهر**بعدازوی**انوشجان** بن‌مرزبان پس از **اومرزبان** پسرش‌پس از**وخسرو**بن مرزبان.

باذان بن ساسان مولدش یمن اصلش ازتحرودقم ، بعضی نام و نسبش را چنین ذکر کرده‌اند : مهربرخورزاد بن دادسان بن نرسی

---

۱ ــ ع : ذونواش . ۲ ــ ع : اصیحم و مسعودی ارباط نوشته است ، ۳ ــ ع : اشرام : ٤ــ ع ، بامداد. ٥ــع : حرف دوم دراحوال‌سیف ذی‌یزن ، ٦ــ ع : بردست بقیه السیف‌حبشه ، ۷ ــ ع : پانزده‌سال، ۸ ــ د : سه افرین . وشاید صحیح به آفرین باشد .
۹ ــ م ، ع : فرمان یافت .

بن جاماسب بن فیروزالملك، بهمه‌حال او مسلمان گشته مسلمانان بروی استیلا یافتند .

سطر پنجم درملوك بنی‌غسان که ایشانرا آل جفنه(۱) نیز خوانند

بعضی دریمن و پاره‌ای ازایشان درشام حکومت نموده‌اند

قالع بن یعور، (۲) اول کسیست که دریمن والی‌شد

یونان(۳) بن‌دراج نام اصلی اوایرن واحوال اودر کلام‌الله آمده .

نعمان بن عمرو بن ملك‌نعمان جراری‌بن نعمان، واین‌هرسه(۳) ازذریت تنوخ (۵) اندونسب او براینموجب است تنوخ‌بن مالك بن فهم بن تیم‌الله‌بن الازدبن دیره‌بن حلوان‌بن عمران‌بن الحاف(۶) بن قضاعه‌بن‌مالك‌بن‌حمیر .

حارث بن عمرو بن عامر بن حارثهٔ بن امریء القیس‌بن ثعلبه‌بن‌غسان.

حارث بن‌ثعلبه‌بن‌عمرو نعمان‌بن حارث‌بن جبله (۷) بن[حارث‌بن ثعلبه‌بن

ابوشمر جفنه‌بن‌عمر بن‌حارث‌بن جبله .

عوف بن ابوشمر بن(۸)]ابوشمرواودر عهد پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌بود آنحضرت اورا بدین مبین دعوت فرمود .

جبله بن ایهم (۹) بن‌جبله‌بن حارث بن‌ثعلبه‌بن جفنه ممدوح حسان‌بن ثابت است وی بمدینه آمده مسلمان شدآخرمرتدگشته ازآنجا بگریخت بروم رفته ترساشد وآن ملك برومیان افتاد ، وآن طبقه‌بدومنقرض شدند .

سطر ششم درذکرخواقین ترك

یافث بن نوح نبی علیهما السلام که اول ملوك ترك و معاصر کیومرث است .

پس‌ازواقعه‌طوفان‌از پدرجداشده و بدشت‌رفت‌وموضعی که‌آنرا سلیکان(۱۰) گویندخوش کرده یورت ساخت وخرگاه اختراع نمود وسنگ یده (۱۱) از معجزات اوست [آخردر یکی ازبحار غرق شد] .

النجه(۱۲)خان بن یافث بعدازپدرقایم مقام شد .

۱ـ د : حقبه ، ع‌خفیه ۲ــ ع : یعفور . ۳ـ د : ندبیات ، ع : مونات ٤ ــ نسه د : هردوه‌ـ م : بتوح د : قنوح . ٦ـ ع : اسحاق . ۷ ـ د : حمله ،ع : خیله . ۸ ــ ازنسخهٔ د افتاده است ۹ ــ د : حیله ، ع : حارث‌بن ابهم ۱۰ ــ د : سلکنان . ع: سینکان ، وعلامه‌قزوینی درحاشیه نسخهٔ د نوشته است : سلنکای ۱۱ ـ مقصود حجرالمطر است ، قزوینی ۱۲ ـم ایلنجه ، د : المنجه .

دیباقوی‌خان(۱) بن النجه‌خان بجای پدرسلطنت یافت .

ترك خان پسرش سرور گشته هماناکه ترکان بدو منسوبند .

النجه خان بن ترك بعدازپدرپادشاه‌شدودرعهد اوهمهٔ آن‌قوم ازدین‌برگشته کافرشدند واورا دوپسر بیك شکم آمدیکی را تاتارودیگری را مغول نام نهاد وچون اورا پیری (۲) دریافت ملك خود را بدوقسمت کرد ازآن زمان دوگروهی درمیانهٔ ایشان پیداشد .

اویماق تاتارهشت تن اند :

تاتارخان وآن قوم بدومنسوبند .

توتوخان بن‌تاتار [قائم مقام پدرشد (۳)] .

ملنجه خان بن‌توتوخان پادشاه شد .

انسي خان پسرش بجای اونشست .

اتورخان بعدازووالی گشت .

اردوخان پس‌ازوی بحکومت رسید .

بایدوخان ازپدران درجاه زیاده‌شد.

سونجخان آخرین این طبقه است [ودرزمان اوبلقاق بود] .

اویماق مغول نه نفرند:

بدان جهت ترکان عدد «تقوز» رامعتبردانند .

مغول خان پادشاه عالیجاهی بود و صاحب چهار پسر قرا خان ، اور خان کن‌خان ، کزخان

قراخان که‌بزرگترین‌ایشان‌بودودرارتاق(٤)وکرتاق‌ییلاق‌وقشلاق‌مینمود درکفر بغایت‌صلب(٥)بودچنانکه‌ازهرکه بوی‌ایمان‌شنیدی (٦) بدوابقا نکردی ، و او را پسری از خاتون بزرگ آمده مسمی به اغوز گردید و آن دولتمند مؤمن مادرزاد بود ، واین‌معنی برپدر واضح شده قاصد جان اوگشته در حینی که اودرشکاربود پدربرسراو رفته‌بینهما قتال صعبی‌دست داده حق برباطل غلبه‌کرد قراخان کشته شده‌اتباعش بزنهارنزد او آمدند .

اغوزخن هفتادوسه سال بااقوام واعمام (۷) محاربه کرده همه را بدین درآورده وآنراکه اطاعت نکردبرانداخت،وقانون درباب ملك

۱ــ د مغشوش است . ۲ــ ع : پری . ۳ــ این‌قسمت راع ندارد . وبجای‌آن نوشته است، « وآن قوم بدومنسوب است» و از اینجا تا اویماق مغول نسخهٔ ع بسیار مغشوش است . ٤ ــ د : ارتفاق . ٥ــ د : حلب . ٦ ــ ع : شنیدندی . ۷ ــ ع : اعوام .

وممالك وسلوك بالشکر ورعیت وضع نمود والقاب از برای طوایف اتراك تعیین کرد وشش پسرداشت روزی باپسران بشکاررفته اولاد کمان زرین وسه چوبهٔ تیریافته نزدپدر آوردند وی کمانرا بسه پسر بزرگتر داد وایشان آنرابه سه بخش کردند لاجرم لقب بوزوق (۱) ن اطلاق شد، وسه تیر باولاد کوچکتر (۲) وایشان رااوچ اوق گفتند مرتبهٔ بوزوقی ازاوچ اوقی بالاتر است. دست راست راکه ترکان برانغار (۳) گویند به بوزوق داد وجوانغاررا که دست چپ است به اوچ اوق و بعد ازآنکه براکثر ممالك سیما ایران استیلا یافته بود بعالم جاودان شتافت

کن خان پسرش ولی عهد گشته قوانین ویاسای نیکو نهاد .

آی خان بن کن خان جانشین پدرشد .

یولدوزخان بن آی خان بعد ازپدرسرورقوم شد.

منکلی خان بن یولدوز پس ازپدرقایم مقام گردید .

آسکرخان (۴) متصدی حکومت شده ازقوانین آباء واجداد عدول نمودوصدوده سال درمغولستان حکومت نمود .

ایل خان بعد ازپدرفرمان فرما گشته ومیانهٔ اووتور بن فریدون نزاع بالا گرفت وتور بمدد اویماق تاتار وایغور با او جنگ کرده غالب آمده آن قوم را قتل عام نمود ، و درآن واقعه بغیر « قیان » پسرایل خان و «تکوز» پسر خالهٔ اوودو عورت که در بیرون اردو بودند احدی خلاص نشد، وآن قضیه پس از اغوز بهزارسال بودوآن چهارتن خودرا بدرون کوهی که راهی بغایت سخت داشت وآنرا «ارکنه قون» گفتندی انداخته سالهای درازدرآنجا ماندند (٦) وازایشان اقوام بی نهایت متولد گشتند آخر بواسطهٔ تنگی چراگاه ازآنجا بیرون آمده در منازل قدیمی که در تصرف تاتاروغیره بود ، نزول نموده بضرب شمشیر از تصرف ایشان بیرون آوردند ، و درآن وقت یولدوزخان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش ازنسل قیان بن ایل خان (۷) سردار ایشان بود.

آلانقوا دخترجوینه (۸) بن یلدوز بسروری آن قوم رسیده (۹) کمال عقل وجمال داشت وشوهرش وفات یافته درایام بیوگی آبستن شد و قوم زبان طعن درودراز کردند وی گفت : نوری از کلهٔ (۱۰) خرگاه بحلق من رفته حامله شدم . القصه سه پسر بیك شکم آورد بزرگتر ایشان :

بوزنجر خان واو معاصر ابو مسلم صاحب دعوت است و بوزنجر قوانین سلطنت و جهانداری وضع کرده احیای خاندان مغول که اندراس یافته بود کرد .

---

۱ ــ م : مرروق ۰ ۲ ــ م : کوچکین ۰ ۳ــ م : برانقار . د : برنغار . ٤ــ د : شکرخان ، ع ندارد . گزیده : تنکر ٥ــ ع : تنکرخان . ٦ــ د : سالهای درازانجامید. ۷ــ د : قیان بن اسرائیل ۸ــ د : خومعه ، ع : جوبینه . ۹ــ د بعد ازاین : وپادشاه قوم مغول شد . ۱۰ ــ بکسر کاف وتشدید لام بمعنی چادرخیمه است .

بوقاخان بن بوزنجر پس از پدرمسندنشین شد وپس‌ازاوپسرش.

دوتومنن به سلطنت رسید. درعهد او میانهٔ‌جلایرواهل‌خطامحاربات‌رفت.

قیدوخان بن‌دوتومنن‌قایم‌مقام پدرشدودرزمان اومیانهٔ‌ایل‌مغول وخطائیان کدورت واقع شد ودرعهد [اوایل(۱)] جلایر، بواسطهٔ خصومت جلا کردند.

بایسنقر (۲) خان‌بن قیدوچون اسن اولاد بودبرجای‌پدرنشست.

تومنه(۳) خان بن بایسنقر پس‌از پدر به سلطنت رسید اورا دوپسر بود: قاجولی وقبل ، پدرشبی خواب عجیبی‌دیده پسران‌را طلب‌داشت وپادشاهی درحق قبل و اولاد، وسپهسالاری ونیابت سلطنت را دربارهٔ‌قاجولی‌وفرزندان وصیت‌نمود، وبرادران‌را با یکدیگرمعاهد فرمود. قبل‌جدچهارم چنگیزخان ، وقاجولی پدر (٤) هشتم امیرتیمور گورکان‌است .

قبل‌خان ومغول‌اورااالسیحك(٥) گفتندی یعنی‌رعیت‌پرور .

قویله خان‌بن‌قبل‌خان بحکم وراثت پادشاه‌شد، واوبغایت قوی (٦) و شجاع‌بود وبلندی‌آوازش بمثابه‌ای‌که ازهفت پشته میگذشت و پنجه‌های اوبمثابهٔ پنجهٔ‌خرس (۷) وهرکه ازآن قوی‌تر نبودی بدو دست برگرفتی وبر مثال[تیر]چوبی خم کرده تاپشتش بشکستی (۸) وشبهای‌زمستان درختها برآتش نهادی وبرهنه‌بر کنارآن‌بخفتی وازآتش که میسوختی‌اخگرها براندام‌اوافتادی وسوختی‌واوبدان التفات نکردی وچون بیدارشدی پنداشتی که شپش اوراگزیدی اندام خودرا خاریدی و بازبخواب رفتی .

برتان‌بهادر بن‌قویله‌خان بعدازپدر سرور قوم مغول‌شد ، درزمان اوقاجولی عم‌او فوت شد و پسرش ایرومجی (۹) که اورا برلاس گفتندی وآن‌قوم بدومنسوب است بجای اومقدم امراشد .

یسوکابهادر بن برتان پس‌ازوبحکومت اقوام خود رسید ، و او پدر چنگیز خان‌است و در ربیع الاول سنهٔ‌اثنی [وستین] وخمسمائه ٥٦٢ مطابق پارس ئیل فوت شد وهم دران اوان سوغوجیحن بن ایرومجی که جداعلای‌امیر تیمورگورکان‌است وفات یافت .

---

۱ ـ بین‌دوقلاب از م ود است . ۲ ـ ع : قیدوخان . ۳ـع : بایسنقرخان ٤ ـ د : بدرهشتم . ٥ ـ ع : الیغك . ٦ ـ ع ؛ بغایت بقوت . ۷ ـ ع : پنجهٔ خروس ۸ـع : برمثال چوبی‌پشتش خم کردی وبشکستی . ۹ ـ ع اضافه کرده است : بلقب (بلغت ظ) ترك‌ایروم هنررا گویند ایرومجی یعنی هنرمند .

صحیفهٔ ثانی در احوال ملوك که در اسلام اعلام استیلا برافراشته‌اند

محتوی بر بیست صفحه :

صفحهٔ اول در بنی عبدالشمس که ایشان را بنی امیه نیز خوانند مبنی بر دو حرف

حرف اول در شجرهٔ خبیثه که بظلم و عدوان استیلا بر جمیع بلاد مسلمان یافتند

معاویة بن ابی سفیان بن حرب بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف ، مادرش هند بنت عتبة بن شیبه(١) فرو برندهٔ جگر حمزه عم پیغمبر خدا صلوات الله علیه وعلی آله در اوایل حال، زن حفص بن مغیرهٔ (٢) مخزومی بود روزی دید که او از مهمان خانه بیرون می آید وحال آنکه غریبی در آنجا خوابیده بود بنا بر این طلاقش داده ابوسفیان بخواست. وی پیش از خلافت حض میرالمؤمنین علی علیه السلام حکومت شام داشت حضرت رقم عزل بر او کشید، او اهالی شام را باخود متفق کرده راه عدوان پیش گرفت وپس از آنحضرت در ربیع الاول سنهٔ احدی واربعین ٤١ بتغلب والی شده دررجب سنهٔ ستین ٦٠ بسجین رفت. گویند بطبیب نصرانی رسیده بود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده‌اند که «معاویه بر غیر دین من خواهد رفت» درحین مرض نزداو رفته گفت نزد ما صلیبی هست که از عهد عیسی علیه السلام تابحال بر گردن هیچ مریضی نبستند که شفا نیافت اگر صلاح باشد بر گردن تو بندیم وی آنرا اقبال کرده بستن همان ومردنش همان بود وطبیب این سخن را شهرت داده بصدق قول خود ایمان آورد(؟) .

یزید بن معاویه چون بعنق منکسر (٣) کفیل مهام انام شد، دربدو حال امام بحق وسبط نبی مطلق امام حسین علیه السلام را شهید کرد و درمدینهٔ طیبه قتل وغارت وسبی کرده سنگ منجنیق برخانهٔ کعبه انداخت آخر درچهاردهم ربیع الاخر سنهٔ اربع وستین ٦٤ بزبانیه واصل شد، ایام حکمش سه سال ودوماه بود. در تجارب السلف مذکور است که درعهد واثق عباسی اعراب بنی نمیر (٤) در بادیه آغاز فساد کرده لشکر واثق برسر ایشان رفته آن گروه راقتل واسر نموده از آنجمله پیری به اسیری ببغداد آوردند سر در پیش، بااو گفتند [سخن بگوی گفت از این نوع حال چه مجال مقال است گفتند(٥)] شعری بخوان ، این دو بیت برخواند :

لئن اخنی الزمان علی نمیر ... بسیف الترك و القتل الزجی

فقدنال(٦) الدعی وعبد کلب ... عظیم النیل من آل النبی

گفتند دعی را میدانیم که ابن زیاد است عبد کلب کیست؟ گفت میسون دختر بجدل کلبی (٧)

١ــ عتبة بن ربیعه صحیح است . ٢ــ د : حوض بن مغیره . ٣ــ ع : منکر . ٤ــ م : غیر . ٥ــ ع این قسمت را فاقد است ٦ ــ م : بال ، ع : مال . ٧ ــ ع : بخدل.

که اورا پیش معاویه بردند حامله بود از غلام پدرخود بزنا و پیش معاویه وضع حمل یزید کرد .

مه بن یزید گویند از ادیب خود محبت اهل البیت علیهم السلام کسب کرده پس از چهل روز حکومت [برمنبر رفت پدروجد خود رالعنت نموده] خویش راخلع نمود ودرهمان ایام مسموم شد .

مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بسعی عبیدزیاد لعنة الله علیهما درجمادی الاولی سنهٔ اربع وستین ٦٤ بحکومت رسیده دررمضان سنهٔ خمس وستین ٦٥ بر دست زنش باسفل السافلین شتافت ، ملکش یکسال و چهار ماه از کوتاهی زمان او حضرت امیرالمؤمنین خبرداده که (۱) **ان له امرة کلعقة الکلب** .

عبدالملك بن مروان قایم مقام شده چون بر مسند شقاق باستحقاق نشست مصحفی که بدان تلاوت میکرد ازدست نهاده گفت **هذا فراق بینی و بینك** و باسعیدمسیب گفت چنان شده ام که اگر خیری کنم شاد نمیشوم و اگر شری اندیشم غمگین نمیگردم وی درجواب گفت **الآن تکامل فیك موت القلب** پس از بیست و یکسال درمنتصف [شوال] سنهٔ ست وثمانین ٨٦ بدرك پیوست .

ولید بن عبدالملك بعدازاو بحکومت رسید گویند عبدالملك درخواب دید که در محراب کعبه چهار بار بول میکند صباح این خواب را بسعیدبن المسیب گفت، وی گفت که چهار پسر تو بر تبهٔ امارت مسلمانان (۲) میرسند **مصراع** «زهی مراتب خوابی که به زبیداریست» ولیدپس ازنه سال وهشت ماه فوت شد .

سلیمان بن عبدالملك جوع الکلب داشت در صفر سنهٔ تسع وتسعین ۹۹ پس ازدوسال وهشت ماه حکومت بمرد .

عمر بن عبدالعزیز بن مروان رفع سب ورد فدك کرد، لاجرم بفرمودهٔ هشام مسموم شده دررجب سنهٔ احدی ومائه ۱۰۱ فوت شد .

یزید بن عبدالملك بن مروان وفاتش دربیست ویکم شعبان سنهٔ خمس ومائه ۱۰۵ حکومتش چهار سال ویکماه .

هشام بن عبدالملك ،زیدبن امام زین العابدین علیه السلام درایام اودر کوفه شهادت یافت ، وفاتش در ربیع الاول سنهٔ خمس وعشرین و مائه ۱۲۵ حکومتش نوزده سال وهشت ماه .

ولید بن یزید بن عبدالملك، روزی تفأل بقرآن کرده این آیه بر آمد(۳) **وخاب کل جبار عنید** مصحف رادریده این دوبیت بگفت (٤) :

اتوعد کل جبار عنید	فها اناذاك جبار عنید
اذالاقیت ربك یوم حشر	فقل یارب مزقنی الولید

۱ـ خطبهٔ ۷۱ نهج البلاغه . ونسخ مغشوش است ۲ـ ع : امارات مسلمان . ۳ـ سورهٔ ابراهیم ،آیهٔ ۸۱ . ٤ـ د : « جای اودوسه بیت بگفت » ودوبیت راذکر نکرده است .

درچهارشنبهٔ بیست‌ویکم جمادی‌الاولی سنهٔ ست وعشرین ومائه ۱۲٦ به بئس‌المصیر رفت مدتش یکسال و دوماه .

یزید بن ولید بن عبدالملك درذی‌الحجه‌سنهٔ ست وعشرین ومائه ۱۲٦ بمرد وملکش شش‌ماه بود .

ابراهیم بن ولیدبن عبدالملك درصفرسنهٔ‌سبع وعشرین ومائه ۱۲۷ کشته گشت،مدتش دوماه و کسری .

مروان بن محمدبن مروان لقبش جعدی،مادرش کنیزك ابراهیم‌بن‌مالك اشتراست‌که کسیب‌گرفته بود روزی از مکتب آمده انگشت درزلفین در کرده بازی می‌کرد انگشتش درآنجا بمانده آماس کرد لاجرم بالضروره قطع کردند ، نوبت دیگرانگشت درآنجا کرده گفت به‌بینم که این کوچکتر است یاآن دیگر باره بندشد پدرش‌اعراض‌نموده بدو گفت: یامروان‌والله‌لانت‌الحمار،لاجرم بمروان‌الحمار اشتهاریافت . قتلش‌درشب یکشنبه‌بیست‌وهشتم ذی‌الحجةسنهٔ‌اثنی‌وثلاثین ومائه۱۳۲ درده بوصیرناحیهٔ‌فیوم مصربردست لشکر عباسیه، ملکش‌پنج سال ، پسرانش : عبدالله‌وعبیدالله فرارکردند عبیدالله بردست حبشه کشته‌شد ، وعبدالله باچند نفر خلاص شد عامل فلسطین اوراگرفته بمهدی عباسی فرستاد وتازمان رشید درزندان(۱)بسربرده ازآنجا که بیرون آمدکوربود ودربغداد بمرد .

حرف ثانی دربنی‌امیه که دراندلس مغرب حکومت کرده‌اند

شانزده نفراز ابتدای شهرربیع الاول سنهٔ‌ثمان وثلاثین ومائه ۱۳۸ تا صفر سنهٔ ثمانٍ و عشرین واربع‌مائه۴۲۸، دویست وهشتاد ونه سال ویازده ماه.

عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك بن‌مروان. چون‌عباسیه‌اقوامش را بکشتند وی فرارنموده‌به اندلس رفت و در ربیع‌الاول سنهٔ ثمان وثلاثین‌ومائه۱۳۸ بحکومت رسیدولادتش درسنهٔ‌ثلاث عشر و مائه۱۱۳ وفاتش درسنهٔ احدی‌وسبعین ومائه ۱۷۲، ملکش سی‌وسه سال وچندماه.

هشام بن عبدالرحمن کنیتش (۲) ابوالولید وفاتش در سنهٔ ثمانین و مائه ۱۸۰ هفت سال ودوماه .

حکم بن هشام لقبش منتصرواومجاهرالفسق بود لاجرم فقهای قرطبه بمعادات او برخاستند [وسنگ براوانداختند] وی‌همه‌را بچنگ آورده دریك روزهفتاد ودوفقیه رااز‌حلق کشید، وفاتش‌درذی‌الحجه‌سنهٔ ست ومائتین۲۰٦ حکومتش بیست وهشت سال وده ماه .

---

۱ ــ ع : مازندران . ۲ ــ د ، ع : لقبش .

عبدالرحمن	بن حکم ولادتش درسنهٔ ست وسبعین ومائه ۱۷٦ وفاتش درربیع الاخر سنهٔ ثمان وثلاثین ومائتین ۲۳۸، سی ویکسال وسه ماه .
محمد	بن عبدالرحمن واوصد پسر داشت وپس ازوی سی وسه تن درحیات (۱) بودند وفاتش سنهٔ ثلاث وسبعین ومائتین ۲۷۳، ازسی وچهار سال ویازده ماه .
منذر	بن محمد [وفاتش درمحرم سنهٔ خمس وسبعین ومائتین ۲۷۵ از یکسال ویازده ماه وده روز .
عبیدالله (۲	بن محمد وفاتش در ربیع الاول سنهٔ ثلاثمائة ۳۰۰ از بیست و پنج سال ویازده ماه .
عبدالرحمن	بن محمد بن عبیدالله الملقب بناصر وچون پدرش محمد در زمان جدش عبیدالله کشته شده، در آن وقت عبدالرحمن بیست روزه بود بنابراین

ولی العهدی بدو مفوض شد واعمامش مضایقه نکردند [واو درسنهٔ خمس وعشرین ۲۵ شهری در حوالی قرطبه موسوم بزهرا باتمام رسانید ومال بسیار بر آن خرج کرد] (۳) وفاتش دررمضان سنهٔ خمسین وثلاثمائه ۳۵۰ ازپنجاه سال وشش ماه

حکم	بن عبدالرحمن ناصر وفاتش درشهور سنهٔ ست وستین وثلاثمائه (٤) ۳٦٦ ازپانزده سال وکسری .
هشام	بن حکم بن عبدالرحمن درزمان اودولت امویه ضعیف شده مخلوع گشت، ونوبتی دیگر در نهم ذی الحجه سنهٔ اربعمائه ٤۰۰ بحکومت

رسید ودرحدود سنهٔ سبع واربعمائه ٤۰۷ در قصرش ناپدید گشت، قریب چهل ویکسال .

سلیمان	بن حکم بن عبدالرحمن ناصر . با هشام درتنازع بوده با مداد قبیلهٔ بربر در پانزدهم شوال سنهٔ اربعمائه ٤۰۰ بحکومت

رسید ودرهفتم محرم سنهٔ سبع واربعمائه ٤۰۷ درمصاف علی بن حمود علوی گرفتار شده بقتل رسید، ازهفت سال وده ماه وهشت روز .

عبدالرحمن	بن محمد بن عبدالملك بن عبدالرحمن ناصر درسنهٔ ثمان واربعمائه ٤۰۸ درجنگ صنهاجیه کشته شد .
عبدالرحمن	بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن ناصر در سیزدهم رمضان سنهٔ اربع عشر واربعمائه ٤۱٤ بحکومت نشست بعد از یکماه وهفده روز کشته شد .
محمد	بن عبدالرحمن [بن عبدالله بن عبدالرحمن الناصر] درذی القعده سنهٔ اربع عشر ٤۱٤ حاکم شده درربیع الاول سنهٔ ست عشر واربعمائة ٤۱٦

۱ ـ ع : سی وسه سال درحیات . ۲ـ د ، ع ندارد . ۳ـ ع ندارد ٤ ـ ع : ثلاثین مائه .

معزول گشت بیع‌وددرالاخر بزهر هلاك شد .

هشام بن‌محمد بن عبدالملك بن‌عبدالرحمن الناصردر ربیع الاول سنهٔ ثمان عشر ٤١٨ بحکومت رسید ودردوم ذی‌الحجهٔ سنهٔ اثنی‌وعشرین ٤٢٢ مخلوع شد .

امیة بن عبدالرحمن بن هشام [بن عبدالجبار بن عبدالرحمن الناصر] دولتی متزلزل داشت در صفر سنهٔ ثمان و عشرین و اربعمائه ٤٢٨ بمرد ، و آن طبقه بدومنقرض گشت .

صفحهٔ ثانی

درآل عباس که ایشان راهاشمیه نیزخوانند اصول ایشان مشتمل بر دوسطر :

سطر اول درصنادید ایشان سی و هفت تن

ملکشان ازروزجمعه چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ اثنی وثلاثین‌ومائه ١٣٢ تا شب چهارشنبهٔ چهاردهم صفرسنهٔ ست وخمسین وستمائه ٦٥٦ پانصد و بیست وشش سال.

عبدالله بن محمد بن علی‌بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، کنیتش ابو العباس ، لقبش سفاح ، ولادتش سنهٔ خمس ومائه ١٠٥ بیعتش بسعی حسن بن قحطبة [بن شبیب] طائی و نصرت ابومسلم مروزی ، در آدینهٔ چهاردهم شهرر بیع‌الاول سنه‌اثنی‌و ثلاثین‌ومائه ١٣٢ مادرش ریطه(١) بنت‌عبیدالله بن‌عبدالمدان حارثی بود ، وفاتش درذی الحجهٔ سنهٔ ست وثلاثین ومائه ١٣٦ ازآثاراو مدینهٔ هاشمیهٔ «انبار» است .

عبیدالله برادربزرگترش ، کنیت وی ابوجعفرولقبش منصور (٢) چون بنابرخست تادانگی مضایقه میکرد بدوانیق‌اشتهاریافت ، چون معاویة‌بن عبدالله بن جعفرطیار درسنهٔ‌خمس‌عشرومائه ١١٥ درعهد مروان حمار خروج نمود تمامی‌بلادجبل (٣) رابتحت تصرف‌درآورد وعمال بهرولایتی‌فرستادازآنجمله ابوجعفررا به ایذج (٤) بحکومت روان داشت واومدتی عامل آنجابود.ولادتش سنهٔ‌خمس وتسعین ٩٥ درروزی که حجاج هلاك شد ، بیعتش‌درروز واقعهٔ برادرش [مادراو سلامه‌بنت بشیر] وفاتش درشنبهٔ ششم‌ذی‌الحجه سنهٔ‌ثمان‌وخمسین‌ومائه‌١٥٨ درمکه، ازآثاراوشهر بغداداست که درسنهٔ خمس واربعین ومائه ١٤٥ بنیاد نهاد[وبروایت‌ابن‌جوزی درزمان ابوجعفرشصت هزارحمام درآنجا دائرشد] (٥) .

١ـ ع: رهبطه د : رطبه. ٢ـ ع بتصحیح‌بعدی : المنصوربالله ٣ـ منظور ازبلادجبل ناحیه‌ای است . ٤ـ نام شهری است در خوزستان . ٥ ـ نسخهٔ ع ندارد.

محمد بن عبیدالله دوانیق، کنیت او ابوعبدالله ، لقبش مهدی (۱) ، ولادتش درایذج خوزستان سنة سبع وعشرین ومائه ۱۲۷ مادرش ام موسی بنت منصور حمیری، بیعتش روز وصول خبر پدرش ببغداد(۲) شانزدهم ذی الحجه (۳) سنة ثمان و خمسین ومائه ۱۵۸ از آثار او رصافة بغدادست که الحال بغداد عبارت از آن است ، وفاتش در[بیست ودوم] محرم سنة تسع وستین ومائه ۱۶۹ درماسبذان (٤) .

موسی بن محمد کنیتش ابومحمد ، و لقبش هادی ، مادرش خیزران ، ولادتش سنة[سبع]واربعین ومائه ۱۴۷ بیعتش درروز وفات پدرش ، وفاتش درشب جمعة چهاردهم ربیع الاول سنة سبعین ومائه ۱۷۰ .

هارون بن محمد کنیتش ابوجعفر، لقبش رشید ، (٥) ولادتش درری بیست وهفتم ذی الحجه سنة خمسین ومائه ۱۵۰ مادرش خیزران ، بیعتش درروز فوت برادرش،وفاتش درده طوس درغرۀ جمادی الاولی سنة ثلاث و تسعین ومائه ۱۹۳

محمد کنیتش ابوعبدالله ، لقبش امین ، پدرش رشید ، مادرش زبیده بنت جعفر بن منصوردوانیق ،ولادتش برصافه درشوال سنة سبعین ومائه ۱۷۰ قتلش بردست طاهر ذوالیمینین درشب یکشنبه بیست وپنجم محرم سنة ثمان وتسعین و مائه ۱۹۸ دربغداد .

عبدالله کنیت او ابوالعباس ، لقبش مأمون ، پدرش رشید ، و مادرش کنیز کی مراجل نام ، ولادتش درباسریه درشب فوت هادی ، بیعتش یکشنبة بیست وپنجم محرم سنة ثمان وتسعین ومائه ۱۹۸ وفاتش در کنارچشمة بدیدون حوالی طرسوس بیستم رجب (٦) سنة ثمان وعشر ومائتین ۲۱۸ ودرطرسوس مدفون گردید .

محمد بن رشید کنیتش ابواسحاق، لقبش معتصم، (۷)مادرش کنیز کی مارده نام، بیعتش درروز فوت برادرش[ولادتش]شعبان سنة ثمانین و مائه ۱۸۰ وفاتش درسامره درپنجشنبة هفتم ربیع الاول سنة سبع وعشرین ومائتین ۲۲۷ از آثار او سامره است . واودر کمال قوت ومروت بود (۸) .

هارون کنیتش ابوجعفر لقبش واثق(۹) پدرش معتصم مادرش کنیزك قراطین نام (۱۰) ولادتش سنة ست وتسعین ومائه ۱۹٦ وفاتش درچهارشنبه بیست وسوم ذی الحجه سنة اثنی وثلاثین ومائتین ۲۳۲ درسامره .

جعفر کنیتش ابوالفضل لقبش متوکل(۱۱) پدرش معتصم ، مادرش ام ولد شجاع نام ، بیعتش روز وفات (۱۲) برادرش ، ولادتش سنة سبع ومائتین ۲۰۷ قتلش شب چهارشنبه سوم شوال سنة سبع واربعین ومائتین ۲٤۷ و او

۱ـ ع بتصیح بعدی : المهدی بالله ۲ـ ع : برادرش ۳ ـ ع . ببغداد شتافته .
٤ ـ نسخ مغشوش است ٥ـ ع : الرشیدبالله . ٦ـع بتصحیح بعدی : المعتصم بالله.۷ـ شعبان.
۸ـ ع : مروت ۹ـ ع : الواثق بالله . ۱۰ـ ع : قراطیس. ۱۱ـ ع : المتوکل علی الله ۱۲ـ ع از روز ولادت .

ناصبی است ومعلن عداوت اهل بیت .

محمد کنیتش ابو العباس لقبش المنتصر (۱) ، پدرش متو کل، ومادرش کنیز کی حبشه (۲) نام ولادتش درسامره درربیع الاخر سنهٔ خمس و عشرین ومائتین ۲۲۵ بیعتش روز قتل پدرش ، وفاتش در یکشنبه پنجم ربیع الاخر سنهٔ ثمان وار بعین ومائتین ۲۴۸.

احمد کنیتش ابو العباس لقبش مستعین (۳) پدرش محمد بن معتصم مادرش ام ولد مخارق نام ، ولادتش بسامره در سه شنبه هفتم رجب سنهٔ احدی وعشرین ومأتین ۲۲۱ بیعتش روز وفات منتصر ، ویرادر [چهارم] محرم سنهٔ اثنی و خمسین ومائتین ۲۵۰ خلع نموده ودررمضان سنهٔ مذکوره بقتل آوردند .

زبیر کنیتش ابوعبدالله ولقبش معتزاست (٤) پدرش متوکل، مادرش قبیحه نام کنیز کی ولادتش پنجشنبه یازدهم ربیع الاخر سنهٔ ثلاث و ثلاثین ومائتین ۲۳۳ بسامره، بیعتش روز خلع مستعین، ویرادر دوشنبه بیست وهفتم رجب سنهٔ خمس وخمسین ومائتین ۲۵۵ حبس نموده ودرسیم شعبان سنهٔ مذکور فوت شد .

محمد کنیتش ابوعبدالله لقبش مهتدی (۵) پدرش واثق مادرش کنیز کی رومی مرب (٦) نام ولادتش سنهٔ ثمان عشر ومائتین ۲۱۸ بیعتش روز خلع معتز هلا کش درسامره روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنهٔ ست وخمسین ومائتین ۲۵٦ .

احمد کنیتش ابو العباس لقبش معتمد (۷) پدرش متوکل، مادرش قسان (۸) ام ولد ولادتش سنهٔ تسع وعشرین ومائتین ۲۲۹ بیعتش روز خلع مهتدی ، وفاتش شب دوشنبه یازدهم رجب سنهٔ تسع سبعین ومائتین ۲۷۹ در بغداد بمرك مفاجاة بود . درعهد اوعلوی برقعی مشهور به صاحب زنج در بصره خروج کرده فتنهٔ او بالا گرفت ومدت چهارده سال امتداد یافت آخرهم درایام او بردست برادرش موفق درشنبه دوم صفر سنهٔ سبعین ومائتین ۲۷۰ بقتل آمد .

احمد کنیتش ابوالعباس لقبش المعتضد (۹) پدرش موفق بن متوکل مادرش حضر، ولادتش درذی القعدهٔ سنهٔ اثنی وار بعین ومائتین ۲٤۲ بیعتش درروز وفات عمش معتمد، وفاتش بیست ودوم ربیع الاخر سنهٔ تسع وثمانین ومائتین ۲۸۹ .

---

۱ ــ ع بتصحیح بعدی : المنتصر بالله : ۲ـ د : حنبسه . ۳ ـ ع : المستعین بالله .
٤ ـ ع بتصحیح بعدی : المعتز بالله . ۵ ــ ع : المهتدی بالله . ٦ ــ ع ، د : مرت
۷ـ ع : المعتمد علی الله . ۸ـ غ قسان . ۹ـ ع : المعتضد بالله .

علی کنیتش ابومحمد لقبش مکتفی (۱) پدرش معتضد ، مادرش خاضع ، ولادتش سامره دررجب سنهٔ اربع‌وستین‌ومائتین ۲٦٤ ، بیعتش در رقه بعدازفوت پدرش ، فوتش درشب‌شنبهٔ هفدهم ذی‌القعده سنهٔ اربع وستین ومائتین ۲٦٤ در بغداد ودرزمان او قرامطه عروج تمام نمودند .

جعفر کنیتش ابوالفضل لقبش مقتدر (۲) پدرش معتضد ، مادرش شعب ولادتش رمضان سنهٔ اثنی وثمانین ومائتین بیعتش روز فوت برادرش هلاکش درجنگ مونس الاستاد درچهارشنبهٔ بیست‌وهفتم شوال سنهٔ عشرین‌وثلاثمائه ۳۲۰

محمد کنیتش ابومنصور لقبش قاهر (۳) ، پدرش معتضد، مادرش قبول ولادتش پنجم جمادی‌الاولی سنهٔ سبع‌وثمانین‌ومائتین بیعتش روز قتل برادرش چون اتراك ازو ایمن نبودند وبعضی اعیان ایشان را کشته بود لاجرم در چهارشنبهٔ ششم جمادی‌الاولی سنهٔ اثنی‌وعشرین‌وثلاثمائه ۳۲۲ اوراخلع کردندمدتهامکحول درحیات بود وفاتش شب جمعهٔ سیم جمادی‌الاولی سنهٔ تسع‌وثلاثین وثلاثمائه ۳۳۹ .

محمد کنیتش ابوالعباس لقبش راضی (٤) پدرش مقتدر (۵) مادرش ظلوم ، ولادتش سنهٔ سبع‌وتسعین‌ومائتین ۲۹۷ بیعتش روزخلع عمش قاهر ، وفاتش شب‌شنبهٔ شانزدهم ربیع‌الاول سنهٔ تسع‌وعشرین‌وثلاثمائه ۳۲۹ بحکم اودست ابن مقله واضع خط (٦) که نامش محمدبن علی بن حسن بن‌مقله است ووزیراو بود درسنهٔ ست‌وعشرین وثلاثمائه ۳۲٦ قطع کردند واودرسنهٔ ثمان‌وعشرین‌وثلاثمائه‌وفات یافت ۳۲۸.

ابراهیم کنیتش ابواسحاق لقبش متقی (۷) پدرش مقتدرمادرطوب ولادتش شعبان سنهٔ سبع‌وتسعین ومائتین بیعتش روز فوت برادرش راضی درعهد اوتوزون امیرالامراشده وی درناحیهٔ سمدیه (۸) دردهم صفرسنهٔ ثلاث‌وثلاثین وثلاث مائه ۳۳۳ متقی‌را مکحول‌ساخت ودرشعبان سنهٔ سبع‌وخمسین‌وثلاثمائه ۳۵۷ وفات یافت .

عبدالله کنیتش ابوالقاسم لقبش مستکفی (۹) پدرش مکتفی [مادرش غض] ولادتش سه‌شنبهٔ چهاردهم صفرسنهٔ اثنی‌وتسعین‌ومائتین، ۲۹۲ بیعتش درروزخلع پدرش وفاتش درروز پنجشنبهٔ ششم ربیع‌الاخرسنهٔ ثمان وثلاثین و ثلاثمائه وقبل‌ازآن درجمادی الاخری سنهٔ اربع وثلاثین وثلاثمائه بفرمودهٔ معزالدوله دیلمی مکحول‌شد ومخلوع شده بود .

فضل کنیتش ابوالقاسم لقبش مطیع (۱۰) پدرش مقتدرمادرش مشعله ولادتش [بقصرحسنی دربیست وچهارم محرم سنهٔ احدی وثلاثمائه ۳۰۱

---

۱ ـ ع : المکتفی بالله . ۲ ـ ع : المقتدر بالله ۳ ـ ع :القاهر بالله ٤ ـ ع : الراضی بالله . ۵ ـ ع: معتمد . ٦ ـ ع: واضع خطوط اصل . ۷ـ ع : المتقی بالله: ۸ـع: مندیه ، د : سیدیه . ۹ـ ع : المستکفی بالله . ۱۰ـ ع بتصحیح بعدی : المطیع لله .

بیعتش دریازدهم جمادی الاخری سنهٔ اربع و ثلاثین و ثلاثمائه ۳۳۴ وفاتش در محرم سنهٔ اربع وستین وثلاثمائه ۳٦٤ .

عبدالکریم کنیتش ابوبکر ، لقبش طایع ، پدرش مطیع ، مادرش یمنی ولادتش] در سنهٔ سبع عشر و ثلاثمائه ۳۱۷ بیعتش روز چهارشنبه دهم ذی القعده سنهٔ ثلاث‌وستین وثلاثمائه ۳٦۳ درحیات پدرش چه او رامرضی عارض شده خودرا خلع کرده وخلع طایع بفرمودهٔ بهاءالدوله‌دیلمی دریکشنبه هشتم (۱) شعبان سنهٔ احدی وثمانین وثلاثمائه ۳۸۱ .

احمد کنیتش ابوالعباس لقبش‌قادر(۲)پدرش ابواسحاق‌مقتدرمادرش کنیز کی رومی‌رقیه (۳) نام ولادتش صفرسنهٔ‌ست‌وثلاثین‌وثلاث مائه۳۳٦ بیعتش بیست‌وسوم‌شعبان(٤)سنهٔ‌احدی وثمانین‌وثلاثمائه۳۸۱[فوتش‌سنهٔ اربع‌عشرو واربعمائه ٤۱٤] (۵) .

عبدالله کنیتش ابوجعفر لقبش قایم (٦) پدرش قادرمادرش‌بدرالدجی ام الولدارمنیه (۷) ولادتش جمعهٔ هفدهم ذی‌القعده سنهٔ احدی وتسعین‌وثلاثمائه ۳۹۱ و در شب پنجشنبهٔ سیزدهم شعبان سنهٔ سبع‌وستین‌واربعمائه ٤٦۷ وفات یافت .

عبدالله کنیتش‌ابوالقاسم‌لقبش‌مقتدی(۸) پدرش ذخیرة‌بن‌قایم ، مادرش کنیز ارمنی ارغوان‌نام ، (۹) ولادتش چهارشنبه هشتم (۱۰) جمادی‌الاولی‌سنهٔ ثمان واربعون‌واربعمائه ٤٤۸ درصبح‌پنج شنبه‌ای که‌جدش فوت‌شد،وفات مقتدی به فجأه‌شب شنبهٔ یازدهم محرم سنهٔ‌سبع‌وثمانین‌واربعمائه ٤۸۷ .

احمد کنیتش ابوالعباس (۱۱) لقبش مستظهر (۱۲) پدرش مقتدی ، مادرش زن ترکی ، ولادتش شب شنبهٔ هجدهم شوال سنهٔ سبعین واربعمائه ٤۷۰ بیعتش درروز فوت پدرش ، وفاتش شب‌پنجشنبهٔ‌چهاردهم (۱۳)ربیع‌الاخر سنهٔ اثنی‌عشروخمسمائه ۵۱۲ .

فضل کنیتش‌ابومنصور لقبش‌مسترشد(۱٤)پدرش‌مستظهرمادرش طرقه ولادتش‌چهارشنبهٔ چهارم‌ربیع الاول سنهٔ‌خمس وثمانین‌و اربعمائه ٤۸۵ بیعتش روزوفات پدرش‌وی باسلطان مسعود سلجوقی مصاف داده بردست اواسیرشد اماهمچنان‌معزز بودتا آنکه درآن‌اثناچندتن(۱۵)ملاحده اورابرظاهرمراغه بکشتند درروز پنجشنبهٔ هفدهم ذیقعده سنهٔ‌تسع وعشرین وخمسمائه ۵۲۹.

۱ـ ع : د ، بیستم . ۲ـ ع : القادربالله. ۳ـ ع : رمنه ، د : دمنه. ٤ـ ع : رمضان .
۵ـ م این قسمت رافاقد است . ٦ـ ع : القایم بامرالله . ۷ ـ ع : ارمنیه نام . ۸ـ ع : المقتدی‌بالله.۹ـ ع: ارغون. ۱۰ـ د، ع: بیستم. ۱۱ـ ع: ابوالقاسم.۱۲ـ ع: المستظهر بالله
۱۳ـ ع : چهارم . ۱٤. المسترشدبالله . ۱۵ـ ع . چندین.

منصور کنیتش ابو جعفر لقبش راشد(۱) پدرش مسترشد مادرش ست الساده نام، ولادتش سنهٔ اثنی وخمسمائه ۵۰۲ بیعتش در دوشنبه بیست و هفتم ذی القعده سنهٔ تسع وعشرین ۵۲۹ ، قتلش بردست ملاحده بردر اصفهان بیست و پنجم رمضان سنهٔ اثنی و ثلاثین وخمسمائه ۵۳۲ .

محمد کنیتش ابو عبدالله لقبش مقتفی (۲) پدرش مستظهر [مادرش باغی] ولادتش در ربیع الاخر سنهٔ تسع وثمانین و اربعمائه ۴۸۹ بیعتش بفرمودهٔ سلطان مسعود سلجوقی روز چهارشنبه هجدهم ذی القعده سنهٔ ثلاثین وخمسمائه ۵۳۰ وفاتش شب یکشنبهٔ دوم شهر ربیع الاول بسنهٔ خمس وخمسین وخمسمائه ۵۵۵

یوسف کنیتش ابو المظفر لقبش مستنجد (۴) پدرش مقتفی [مادرش طاوکه ولادتش ربیع الاول سنهٔ ثمان عشر وخمسمائه ۵۱۸ بیعتش روز وفات] (۵) پدرش، وفاتش روز شنبه نهم ربیع الاخر سنهٔ ست وستین وخمسمائه ۵۶۶.

حسن کنیتش ابو محمد لقبش مستضیء (۶) پدرش مستنجد مادرش [غصه] (۷) ولادتش ششم شعبان سنهٔ ست وثلاثین و خمسمائه ۵۳۶ بیعتش روز واقعهٔ پدرش وفاتش شنبه سلخ شوال سنهٔ خمس وسبعین وخمسمائه ۵۷۵ .

احمد (۸) کنیتش ابو العباس لقبش ناصر (۹) پدرش مستضیء مادرش زمرد نام، ولادتش سه شنبهٔ دهم رجب سنهٔ ثلاث وخمسین وخمسمائه ۵۵۳ بیعتش روز فوت پدرش وفاتش سلخ رمضان سنهٔ اثنی وعشرین وستمائه ۶۲۲ .

محمد کنیتش ابو نصر لقبش ظاهر (۱۰) پدرش ناصر مادرش الطون نام بیعتش در روز واقعهٔ پدرش ، وفاتش جمعهٔ سیزدهم رجب سنهٔ ثلاث وعشرین وستمائه ۶۲۳ .

منصور کنیتش ابو جعفر ، لقبش مستنصر . پدرش ظاهر ، مادرش . . . ولادتش سیم صفر سنهٔ ثمان وثمانین وخمسمائه ۵۸۸ بیعتش روز واقعهٔ پدرش [وفاتش در صباح جمعهٔ دهم جمادی الاخری سنهٔ اربعین وستمائه ۶۴۰] (۱۱).

عبدالله کنیتش ابو احمد لقبش مستعصم (۱۲) پدرش مستنصر مادرش هاجر نام بیعتش روز فوت پدرش درعهد او مغول جهانرا مسخر ساخته هلاکوخان بن تولی بن چنگیزخان بغدادرا [محاصره کرد وبعد از (۱۳)] تسخیر قتل عام کرد مستعصم و اولاد را در شب چهارشنبهٔ چهاردهم صفر سنهٔ ست و خمسین وستمائه ۶۵۶ با [هزار هزار و] (۱۴) ششصد هزار [از اهالی آنجا] (۱۵) بعقیدهٔ یافعی بقتل آورد یاقوت خطاط [که از جملهٔ مشاهیر زمان است] (۱۶) از جملهٔ ممالیک اوست و در سنهٔ سبع و ستین وستمائه ۶۶۷ وفات یافت .

۱ـ ع: الراشد بالله. ۲ـ ع: المقتفی بالله ۴، ۶ـ ع ندارد. ۳ـ ع: المستنجد بالله. ۵ـ ع : المستضیء بنور الله . ۷ـ این قسمت در نسخهٔ م نیست . ۸ـ ع : عبدالله . ۹ـ ع :الناصر لدین الله . ۱۰ ـ ع : الظاهر بالله . ۱۱ ـ این قسمت از نسخهٔ ع ساقط شده است . ۱۲ـ ع : المستعصم بالله ، ۱۳، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ـ در نسخهٔ ع نیست .

سطر ثانی : درذکرچند نفر ازآل عباس که بمصر گریخته حکام آنجا بنابرمصلحتی ایشان را خلافت داده‌اند .

احمد بن ظاهربن مستنصر مشهوربه‌اسود درواقعهٔ برادربمصر گریخته ملك طاهروالی آن جا بدو بیعت کرده ملقب به مستنصر کرده اسباب حکومتش ترتیب داده ویرا حسب الاستدعای او ببغداد روان کرد وی در ناحیهٔ انباربافوجی ازتاتاردچارشدند درسنهٔ ستین و ستمائه ٦٦٠ درآن مصاف مفقودگشت و کسی ازو نشان ندید .

احمد لقبش حاکم و کنیتش ابوالعباس، بن حسن بن‌ابوبکربن‌علی بن منصوربن فضل بن مسترشد درسنهٔ احدی و ستین و ستمائه ٦٦١ ملك طاهر[والی آنجا(١)] درمصرجهت او مجلس عظیمی‌منعقد ساخته بدوبیعت کردتاچهل سال وچند ماه (٢) درآنجا مطاع بود ودرسنهٔ‌احدی و سبعمائه ٧٠١ وفات یافت .

المستکفی بالله بن‌الحاکم بعد ازپدرمقتدا شده خطبه وسکهٔ آن دیارباسم اوبود .

المعتضد بالله ابوبکرقایم مقام گشته درشهورسنهٔ خمس وخمسین وسبعمائه ٧٥٥ امیر مبارزالدین [مظفری با وکیل او بیعت نموده در قلمرو خود خطبه باسم اوخواند] (٣) .

فروع عباسیه مشروح درپنج حرف

حرف اول : درملوك طاهریه

طاهر بن حسین بن‌مصعب بن‌رزنق(٤) بن‌اسعد بن‌اسدبن‌زبیدبن باوان بن مای خسرو بن‌بهرام بن اران بن موروث بن رستم بن سدید بن دوستان بن‌برسان بن‌حورك بن‌گرشاسب بن‌اسرط بن‌اسهم بن‌طورك بن‌الست بن‌سپندست بن اورست بن طلاح بن اوسند بن‌منوچهرالملك ، الملقب به ذوالیمینین ازامراء عالیجاه مأمون‌بود چون بواسطهٔ قتل‌برادرش‌محمد امین خاطرجمعی ازمأمون نداشت بنابرین‌احمد بن ابوخالد احوال او را تعهدی نمود تا ایالت خراسان جهت او از مأمون گرفته وی در

---

١ ـ م ندارد ٢ ـ م : اند ماه . ٣ ـ ع فاقد است ٤ ـ درین‌اسم و در اسامی دیگرنیز اختلاف اندکی دیده میشود و بنسخهٔ ع اعتماد شد .

سنهٔ خمس ومائتین ۲۰۵ از عقبهٔ (۱) حلوان تااقصی‌مشرق‌والی‌شده‌ودرجمعه‌ای ازجمعات سنهٔ سبع‌ومائتین۲۰۷ نام مأمون ازخطبه انداخته همان شب وفات یافت .

طلحه بن طاهر بعدازپدر بحکومت رسیده [وی بغایت ادیب و فاضل بوده چنانچه سیبویه‌استاد نحویان ازبصره هوای خراسان کرده تا ازومستفید شود در آن اثنا دربلدهٔ ساوه فوت شد آخرطلحه (۲)] در شهور سنهٔ اربع عشرومائتین۲۱۴ وفات یافت (۳) .

عبدالله بن طاهر پس‌از برادر والی شد شانزده سال حکومت کرد ودر ربیع الاول سنهٔ ثلاثین‌ومائتین۲۳۰ درگذشت . [وی فاضل و باذل بوده چنانچه ابوتمام طایی قصد صحبت او نموده چون بهمدان رسید درخانهٔ بنی‌سلمه نزول نموده بنابرشدت زمستان چند روزتوقف کرد ودرآنجا کتاب حماسه را باسم‌عبدالله با تمام رسانیده ازوی مراعات تمام یافت (٤)] .

طاهر بن‌عبدالله بن‌طاهر بعدازپدرقایم‌مقام‌شده دررجب سنهٔ ثمان‌واربعین ومائتین ۲٤۸ فوت‌شد .

محمد بن طاهربن عبدالله پس از پدر بحکومت نشسته یعقوب‌بن لیث قصد او کرده ویرا درشوال سنهٔ سبع وخمسین ومائتین ۲۵۷ گرفت ودیگرازآن طبقه [کسی] (۵) والی آنجا نشد .

حرف ثانی دربنی اغلب که درافریقیه اقتداریافته اند

اغلب بن سالم‌بن‌عقال‌بن‌خفاجه بن عباد بن عبدالله بن محرث‌بن‌حرام‌بن سعدبن مالك[بن‌سعد(٦)] بن زیدمناة‌بن(۷)تمیم‌بحکم‌ابوجعفر دوانیق والی افریقیه شده درشعبان سنهٔ خمسین ومائه ۱۰۵ کشته شد.

ابراهیم بن اغلب در محرم سنهٔ اربع و ثمانین و مائه ۱۸٤ والی گشته درشوال‌سنهٔ ست وتسعین ومائه ۱۹٦ فوت شد .

عبدالله بن‌ابراهیم بعد ازپدربحکومت‌رسید درذی‌حجه‌سنهٔ‌احدی ومائتین ۲۰۱ وفات یافت .

زیادةالله بن‌ابراهیم بعدازبرادر بحکومت‌رسیده دررجب سنهٔ‌ست وعشرین ومائتیں ۲۲٦ در گذشت ، ملکش بیست و یکسال و نه ماه وهشت روز .

اغلب بن ابراهیم(۸) بن اغلب کنیت اوابوعقال بعداز حکومت‌دوسال ونه‌ماه درربیع الاخرسنه ست وعشرین‌ومائتین۲۲٦ درگذشت .

---

۱ . ۲ ، ٤ ، ۵ ، ٦ع ندارد . ۳ـ م :فرمان‌یافت. ۷ـ م : زید تنا ۸ـ ع . زیادةالله بن ابراهیم؛.

محمد بن (۱) اغلب کنیتش ابوالعباس از آثار او مدینهٔ عباسیه است که درسنهٔ تسع وثلاثین ومائتین در حوالی تامرت (۲) ساخت و افلح بن عبدالوهاب اباضی آنرا بسوخت وفاتش دردوشنبهٔ غرهٔ محرم سنهٔ اثنی و اربعین و مائتین ۲٤۲ [ملکش یازده سال وهشت ماه وهفت روز.]

احمد بن محمد کنیتش ابوابراهیم بعدازحکومت هفت سال وده ماه و دوازده روز درسه‌شنبهٔ هفدهم ذیقعده سنهٔ تسع واربعین ومائتین ۲٤۹ [(۳) فوت شد وی درایام سلطنت هزار حصارساخت و چندین هزار غلام خرید و خلق درزمان اودرآسایش بودند .

زیادةالله (٤) بن احمد کنیتش ابومحمدبعدازپدر بحکومت نشست ودردوشنبهٔ نوزدهم‌ذی‌القعده‌سنهٔ‌خمسین‌ومائتین ۲٥۰ درگذشت‌مدت‌حکومتش یکسال ودوروز .

محمد بن احمدبن محمد پس‌از برادرقایم‌مقام شد کنیت وی ابوعبیدالله وفاتش درسنهٔ احدی و ستین ومائتین۲٦۱.

[ابراهیم بن احمدبرادرش والی‌شده درشب شنبهٔ نوزدهم ذیقعده سنهٔ تسع وثمانین ومائتین ۲۸۹ متوفی شد (٥)] و اوبغایت عادل وفاضل وزاهد بوده اکثرمحال جزیرهٔ صقلبیه رابگرفت وارادهٔ‌حج داشت اما توفیق نیافت .

عبدالله بن‌ابراهیم المکنی باابوالعباس بغایت عادل ومتشرع بودچنانچه علما را درديوان حاضر ساخته بفتوای‌ایشان عمل کردی درزمان اوابوعبدالله شیعی دعوت اسماعیلیه کرده عروج تمام‌یافت وعبدالله درشب چهارشنبهٔ آخر شعبان سنهٔ تسعین ومائتین ۲۹۰ بردست غلامان کشته گشت .

زیادةالله بن‌عبدالله بن‌ابراهیم کنیتش‌ابونصر پس‌ازپدر پادشاه‌شداسماعیلیه درشهورسنهٔ‌ست وتسعین براوغالب آمده وی بدیارمصر گریخت وآن دولت بدو منقرض شد .

حرف سوم : در طولونیه

طولون ترکی بود از متجندهٔ (٦) عباسیه .

احمد پسر او کسب فضائل نموده اعتبارتمام یافت ودرشهور سنهٔ اربع وخمسین ومائتین۲٥٤ ایالت مصر بفرمان منتصر (۷) بدورجوع شده وآن جارا بواجبی ضبط‌نموده ودرسنهٔ سبع وستین‌ومائتین۲٦۷ [ولایت شام رانیز به حوزهٔ تصرف درآورد و در هشتم ذی‌الحجه سنهٔ ست ومائتین ۲٦۰] (۸) وفات یافت حکومتش‌باستقلال بیست و شش سال .

---

۱ ـ نسخه‌ع مغشوش ومکرر است ۲ ـ ع نامزت. ۳ ، ٥ ، ۸ ـ درنسخهٔ ع : نیست . ٤ ـ ع : محمد. ٦ـ ع : منجیده . ۷ـ ع معتز .

خمارویه بن احمد طولون پس از پدر بحکومت رسید و در شهور سنهٔ احدی وسبعین ۱۷۰ درموضع تواحیس فلسطین شام بامعتضد عباسی مصاف داده شکست یافت آخر مبدل بصلح شده معتضد دختر او قطر الندی را بخواست و در ذی الحجه سنهٔ اثنی وثمانین ومأتین ۲۸۲ بردست بعضی غلامان کشته شد. ایام حکومتش دوازده سال.

حسن بن خمارویه [بجای پدر نشست و بعد از نه ماه در سنهٔ ثلاث وثمانین مائتین ۲۸۳ کشته شد.

هارون بن خمارویه (۱)] پس از برادر (۲) بحکومت نشست آخر در یازدهم صفر سنه اثنی وتسعین ومأتین ۲۹۲ کشته گشت.

شیبان بن احمد بن طولون چند روز ایالت را پیش خود گذرانیده هم در آن چند روز گرفتار شد واین دولت بد وانقراض یافت.

حرف چهارم در اخشیدیه

محمد بن طفج وطفج از ملکزادهای فرغانه ببغداد افتاد محمد در بغداد در [دوشنبه] منتصف رجب سنهٔ ثمان وستین ومائتین ۲٦۸ متولد گشت ومقتدر اورا در سنهٔ . . . ولایت شام داده، قاهر دررمضان سنهٔ احدی وعشرین وثلاثمائه ۳۲۱ ولایت مصر را علاوه آن بدو مرجوع نموده وراضی او را ملقب باخشید گردانیده یعنی سلطان السلاطین باصطلاح اهل فرغانه، والکای جزیره وموصل راضمیمهٔ ولایت فرمود واورا استیلای تمام دست داده صاحب چهار صد هزار کس شد وتختی ازطلا ترتیب نمود وهشت هزار غلام داشت هر شب دو هزار بحراست اوقیام مینمودند آخر در جمعهٔ بیست ودوم ذی الحجه سنهٔ اربع وثلاثین وثلاثمائه ۳۳٤ دردمشق فرمان یافت، نعش اورا به بیت المقدس نقل کردند.

ابوالقسم بن اخشید مشهور بابو حور یعنی نیك بعد از پدر حاکم شده. کافور غلام پدرش کفیل مهام او گشته وی در آخر سنهٔ تسع و اربعین وثلاثمائه ۳٤۹ وفات یافت.

ابوالحسن علی بن اخشید بعد از برادر حاکم شده و بدستور کار دردست کافور بود آخر در سنهٔ خمس وخمسین وثلاثمائه ۳۵۵ درگذشت.

---

۱ ـ ع ندارد. ۲ ـ ع: پدر.

ابوالمسك كافور خادم خصی بغایت شدید السواد بودمصراع «برعکس نهندنام زنگی کافور»واخشید اورا به هجده‌دینار خریده بود،درضبط و سیاست عدیل نداشت ودرممالك مصر وشام خطبه وسکه بنام اوبود و متنبی قصاید غرا بنام او گفته .وفاتش‌درسنهٔشنبه هشتم (۱) جمادی‌الاولی سنهٔ ست وخمسین وثلاثمائه ۳۵٦ عمرش شصت سال واندی پس‌ازاوممالك [مصر] بدست اسماعیلیه افتاد .

حرف پنجم‌در احوال آل حمدان

ونسب ایشان برین موجب است :

ابوالهیجاعبدالله بن حمدان‌بن حمدون‌بن حارثه نعمان‌بن راشدبن مسعودبن دلهم (۲)عطیف‌بن سراقه‌بن‌حارثه‌بن محرم بن‌مالك‌بن‌وعید بن‌حبیب بن عدی بن‌اسامة‌بن‌مالك‌بن بکربن‌حبیب‌بن‌عمر بن‌ثعلبه‌بن‌وایل بن‌قاسط‌بن‌نبت‌بن‌قصی‌ازبنی‌ربیعه وبرامکتفی عباسی در سنهٔ اثنی وتسعین ومائتین ۲۹۲ ایالت موصل و توابع داده بدفع فساد اکراد مأمور ساخت وچون تهاونی درادای (۳)مال ازآل حمدان واقع شدمونس خادم بجنك ایشان رفته‌درسنهٔ ثلاث وثلاثمائه ۳۰۳ ابو الهیجا وبرادران مقید ساخته ببغدادفرستادوایشان‌رادردارالخلافه محبوس ساختند ودرسنهٔ خمس و ثلاثمائه ۳۰۵ خلاص شده درسنهٔ ثمان۳۰۸حاکم‌طریق‌خراسان‌ودینورگردید‌آخردرغوغای‌خلع مقتدر در سنهٔ سبع عشروثلاثمائه۳۱۷کشته شد .

حسن بن عبدالله لقبش ناصرالدوله و کنیتش‌ابومحمد درمحرم‌سنهٔ ثمان عشر وثلاثمائه ۳۱۸ ایالت دیار ربیعه یافته اقتدارتمام پیدا کرد ومیان‌او ومعز الدوله دیلمی برسرایالت بغداد اکثر اوقات‌فتنه وفساد دست میداد وچون نسبت‌باولادسخت‌گیروسیی‌ءالخلق (٤)بودمع هذاخبرفوت برادرش‌سیف الدوله که بدو رسید ازکمال حزن وملال دماغش مخبط (۵) گردید لاجرم پسرش ابو تغلب (٦) او راگرفته‌دریکی ازقلاع نشاند وجمیع مایحتاج اورا آماده ومهیاساخته آخردرربیع الاول سنهٔ ثمان وخمسین وثلاثمائه ۳۵۸ فرمان یافت .

غضنفر بن‌ناصرالدوله کنیتش ابوتغلب و کنیتش‌عدةالدوله(۷)بدررادر شب شنبهٔ‌بیست و چهارم‌جمادی الاول‌سنه‌ست و خمسین‌وثلاثمائه

---

۱ ـ ع : بیستم . ۲ـ ع : دلم . ۳ ـ ع : آزادی .
٤ ـ د .سوءالخلق‌بود . ۵ـع:وملالش‌محیط .٦ ـ د :« ابوالغلب » وهمین طور استدردوموضع‌دیگر که‌خواهدآمد . ۷ـ د: عدو الدوله .

(۳۵٦) گرفته والی ولایت او گردیدودختر عزالدولهٔ بختیار دیلمی را بمهرصدهزاردینار بخواست وچون عضدالد وله‌قصد بنی عم کردوی بجهت آن وصلت او رابلشکرمدد نمود و عضدالدوله قصدالکای‌او کرده ابو تغلب ازبیم‌وی پناه بمصریان برده در اثنای راه در سنهٔ تسع وستین وثلاثمائه بردست معرج‌بن‌دعقل ( ) کشته شد .

علی بن عبدالله کنیتش ابوالحسن لقبش سیف‌الدوله پادشاه عالیجاه شد وبعد ازواقعهٔ اخشید بردمشق‌وحلب‌استیلا یافته اکثر اوقات بغزای روم مشغول‌بودوبغایت فاضل وفضیلت دوست‌لاجرم افاضل‌عالم نزداو رفته مراعات یافتند ازجمله ابونصرفارابی که‌اورا معلم‌ثانی گفتند روزی که مجلس‌او مشحون بفضلابود بصورت مجهول بدانجادرآمده درمباحثی که درخدمت اومیگذشت تصرفات غریب نمود و چون کیفیت (۲) حالش برسیف الدوله ظاهر گشت ویرا باخود برتخت نشانده درتعظیم واجلال او مبالغه نمود ابو نصر هم درآن ایام ارادهٔ حجاز (۳) کرده در عسقلان درسنهٔ ثلاث‌واربعین‌وثلاثمائه ۳٤۳ بردست‌قطاع‌الطریق کشته‌شدگویند سیف‌الدوله‌سی‌شتر کتاب در سفرها همراه خود داشتی چون کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی (٤) را بدید بدان قناعت کرده ازحمل آنها مستغنی‌شد ومتنبی قصاید غرا(٥) درمدح‌او دارد وفاتش درصفر سنه ست‌وخمسین وثلاثمائه۳۵٦ولادتش درذی‌الحجه‌سنهٔ ثلاث‌وثلاثمائه ۳۰۳ .

ابوالمعالی شریف سیف الدوله قایم مقام‌پدرشد ملقب بسعد الدوله گردید وفرعور (٦) مملوك پدرش‌درسنهٔ ثمان وخمسین بروی خروج نمود حلب را از وانتزاع کردآخردرمیانهٔ ایشان درسنهٔ تسع وخمسین صلح شده بدستور خطبه باسم ابوالمعالی خواندند وفاتش دررمضان سنهٔ‌احدی وثمانین‌وثلاثمائهٔ۳۸۱ .

ابوالفضائل(۷) الملقب‌بسعیدالدوله‌بن سعدالدوله‌قایم مقام‌پدر گشته چون کودك بود پدراورابغلام‌خود لؤلؤ جراحی سفارش نمودعزیزاسماعیلی طمع در آن ملك کرده لشکر بر سراو فرستاد و لؤلؤ متوسل برومیه شده قیصر خود متوجه شده منجیق‌کمین (۸) قاید لشکر مصر بهزیمت رفت این خبرکه بعزیز رسید خود نهضت نموده مهلت ساخت (۹) آخر ابوالفضائل سنهٔ احدی وتسعین وثلاثمائه

---

۱ ـ د : بن معقل . ۲ـ د :غریب‌نمودوابونصرهم چون کیفیت الخ . ۳ ـ ع:نجار .
٤ ـ د ،ع : ابوالنصر اصفهانی . ۵ـ د مغشوش‌است . ٦ـد :فرمود، ع :فرموددر
۷ ـ د ، ع : ابو الفضل . ۸ ـ نسخهٔ م نقطه ندارد ،ودرنسخهٔ د کلمه ساقط شده است
۹ ـ د : بهلت ساخت ، ع : سهلت ساعدت .

مسموم گشته (۱)[وفات یافت]اولادش ابو الحسن علی و ابو المعالی شریف لؤلؤ را چند روزی عاقبت اخراج نموده بمصر رفتند و آن قوم بدیشان منتهی شدند .

فرع آل حمدان

اتابك لؤلؤ دخترش درحبالهٔ سعد الدوله بود وبر و اسمی بیش نه ، ومع‌هذا قصداو کرده دخترش باجاریه‌اش زهری بوی داده اورا بکشت و پس ازاندك مدتی اولادش را اخراج نموده خود استقلال یافت تا آنکه در ذی‌الحجهٔ سنهٔ تسع و تسعین [وثلاث‌مائه ۳۹۹(۲)]وفات کرد .

ابوالنصر منصور ولد لؤلؤ بحکومت نشسته لقب خود را مرتضی‌الدوله نهادودر سنهٔ خمس و اربعمائه ٤٠٥ بجنك بنی کلاب رفته‌فتح نام‌غلام‌پدرش را به نیابت درحلب گذاشته ودر آن معرکه بردست بنی کلاب گرفتار شده خود را هم بمال خود واخریدوچون بحلب آمدفتح‌اوراراه نداد وی‌بروم رفت وملك به اسماعیلیه افتاد بعد ازاندك وقتی بنی‌کلاب متصرف شدند .

صفحهٔ سوم

درحضرات سادات که ولات ولایت گشته‌اندمبین درشش‌سطر

سطر اول درسلاطین اندلس

ادریس بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن‌مجتبی بن علی‌المرتضی علیه‌التحیة والثنا کنیتش ابوعبدالله درواقعهٔ فخ (۳) درسنهٔ تسع ومائه ۱۰۹ فرار نموده بمصر رفت‌وچون واضح مولی‌صالح(٤) بن منصور بریدآنجااز قبل‌هادی [عباسی](٥)شیعهٔ مخلص بوداورامدد کرده باندلس‌روان‌داشت‌و اودر اقصی‌مغرب(٦) در اراضی طنجه درمدینه ولیله آغاز [دعوت(۷)] کرده بدعوت‌جمعی ،ازقوم‌بربر بدو گرویده پادشاه شد ، هارون ازین‌خبرمضطرب گشته داود (۸) نام شخص که بشماخ اشتهار داشت بدان‌جا فرستاد و اوبخدمت ادریس رسیده ازروی مکروتلبیس درسلك مخصوصان اودر آمده تاآنکه‌اوروزی ازدرد دندان‌شکایت کرد وی‌چیزی باو داد که‌داروی‌دندان است و ادریس درسحر آن‌رابکار برده‌بدان درگذشت [وی را جاریه‌ای حامله بود اولیاءدولتش تاج خلافت برشکم‌او نهادند(۹)]واوپس‌ازچهارماه پسری آورد اورا . . .

---

۱ ــ ع : موسوم گشته . ۲ــ مخصوص نسخهٔ د .
۳ ــ م ، د فح ، ع : فتح . ٤ ــ ع: صالی . ٥ ــ ع فاقد است . ٦ ــ د : جمریب
۷ ــ ع ندارد ۸ ــ ع : واو نام ۹. ــ ع فاقد است .

ادریس نام نهادند ودراسلام بغیرازاو کسی رادرشکم بسلطنت(۱)موسوم نکرده‌اند و گویند(۲)حضرت رضاعلیه‌السلام‌درحق او فرموده:

علیکم بادریس بن ادریس بن عبد الله فانه یحب اهل البیت شجاعتهم.

عمر بن‌ادریس درمدینهٔ زیتون وتوابع‌والی بود . پس‌ازاو...

ادریس بن عمر قایم‌مقام گردید . بعد از آن ...

عیسی(۳) بن ادریس حاکم گشته درمغرب مدینه‌ای موسوم بحبل‌الکوکب ساخت .همچنین سلطنت آنجاازسلف بخلف‌میرسد تا:

علی بن احمدالمشهور بحمود بن ابو القیس (٤) میمون بن احمد بن علی بن عبدالله بن‌عمر ، دراواخرسنهٔ ست واربعمائه٤٠٦در ده فرسنگی قرطبه باسلیمان مروانی جنك کرده‌اورا بگرفت‌پس‌از آن‌او برادرش وابوالحکم سلیمان‌بن عبدالرحمن ناصررابکشت ودر[محرم(٥)]سنهٔ‌سبع ٤٠٧درقرطبه بسلطنت نشست وملقب‌بناصر لدین‌الله گردید ودربیست‌وهشتم ذی‌القعده [سنهٔ ثمان (٦)] واربعمائه٤٠٨ بحمام رفته بردست غلامان مقتول شد .

قاسم بن‌حمود پس‌ازواقعهٔ برادر درقرطبه‌بدوبیعت کردندملقب‌بمأمون شد، آخر یحیی‌وادریس برادرزادها با او تنازع (۷) نموده وی درسنهٔ اربع عشرواربعمائه ٤١٤ بردست‌یحیی‌اسیرشده محبوس‌بود تادرسنهٔ احدی‌وثلاثین واربعمائه٤٣١ کشته شد .

یحیی بن‌علی درحینی که قاسم ازقرطبه باشبیلیه (۸) رفته بودودرسنهٔ اثنی‌عشر واربعمائه ٤١٢ ازمالقه‌الغار کرده‌درقرطبه درمستهل جمادی‌الاولی برتخت‌نشست وخود را ملقب بمعلی(۹) گردانیدودرخلال آن‌احوال‌داعیان امویه باردیگر خطبه‌باسم‌ایشان خواندند چون بنا براندهاب دولت‌یکچند کس‌ایشان‌هلاك شدند مجدداً خطبه‌بنام یحیی خواندندواودروقت‌محاصرهٔ اشبیلیه درمحرم‌سنهٔ‌سبع‌وعشرین واربعمائه ٤٠٧ بردست اهالی آنجا کشته شد .

---

۱ ــ م : بغیر ازاو کسی‌رادیگر بسلطنت . ۲ ــ کلمهٔ«وگویند» درنسخهٔ ع نیست .
۳ ــ عیسی در نسخهٔ ع نیست . ٤ ــ م : ابو العیس ، د : ابو الفتیق . وحمود لقب احمد است . ٥ ، ٦ ــ ع ندارد . ۷ــ ع ،د : شازع . ۸ ــ نسخه‌ها مغشوش اند .
۹ ــ م ، د مفهوم‌نیست

ادریس بن علی بن حمود درواقعهٔ برادردرطنجه بود وامراء علویه اورا طلبیده بپادشاهی برداشتند ، وملقب بمتأید بالله(۱)شدو درسنهٔ احدی وثلاثین ۴۳۱ وفات یافت .

حسن بن یحیی [بن علی(۲)]پس ازعم بادشاه شده ملقب بمستنصر(۳) گردید ودرسنهٔ اربع وثلاثین واربعمائه ۴۳۴ هلاك گشت .

ادریس بن یحیی بعد از برادراورا اززندان بیرون آوردند بحکومت نشسته ملقب بعالی گردید،اما تدبیری نداشت دولتش متزلزل بوددرسنهٔ ثمان وثلاثین ۴۳۸ سلطنترا بینی اعمام گذاشته بحکم ایشان دریکی ازقلاع محبوس شد ونوبتی دیگر اورا بیرون آورده حاکم ساختند [آخر] درسنهٔ ست واربعین ۴۴۶ فوت شد.

محمد بن ادریس [بن علی(۴)]بسلطنت رسیده لقب مهدی یافت ،وبرادر خود حسن را ولیعهد ساخته ملقب بسامی گردانید ، وپس ازچندگاه اورا ازپیش خود رانده وی بجبال عمار رفته باو بیعت نمودند ،واهالی جزیرهٔ خضرا (۵) محمد بن قاسم بن حمود (۶) را بخلافت برداشته ملقب بمهدی ساختند ودر آن وقت چهارتن ازعلویه بامرخلافت موسوم بودند ومحمد بن ادریس درسنهٔ خمس واربعین واربعمائه ۴۴۵ وفات یافت ، وبعقیدهٔ صاحب عمدة الطالب تازمان او سلطنت در آن دودمان بود،وفات[صاحب(۷)]عمده جمال احمدمعروف بابن عتبه درهفتم صفرسنهٔ ثمان وعشرین وثمانمائه ۸۲۸

سطر ثانی در سلاطین یمن

یحیی بن حسین مادرش ام حسن بنت سید محمد بن حسن بن سلیمان بن داود بن حسن مثنی ، المکنی بابوعبدالله (۸) بن قاسم رسی بن ابراهیم طباطبا بن اسماعیل دیباج بن ابراهیم بن عمر بن حسن مثنی،درزمان معتضد درسنهٔ ثمانین ومائتین ۲۸۰ دریمن ظهور کرده ملقب بهادی گردید ، آخر درذی الحجه سنهٔ ثمان وتسعین ومائتین ۲۹۸ [درسن] (۹)هفتاد وهشت سالگی وفات یافت، واورا کتابیست درفقه زیدیه موسوم باحکام ، قریب هفت سال (۱۰) مکهٔ معظمه خطبه بنام او خواندند .

محمد بن یحیی کنیتش ابوالقاسم ؛ ولقبش مرتضی ؛ پس ازپدر والی شد او فقیه وعالم بود باصول وفروع ،واورا تصانیف بسیاراست .

---

۱ ـ ع: بتایید بالله . ۲ـ مخصوص نسخهٔ د . ۳ ع : بمنتصر .

۴ ـ م ، ع ندارند . ۵ ـ ع: حضراء: ۶ ـ ع : محمود .۷، ۹ ع : ندارد ۸ ـ د ،ع بعبدالله ودرنسخهٔ م نسب مادرش را بعداز کنیه ونسب خودش ذکر کرده . ۱۰ ـ م . بیست وهفت سال .

ولادتش درسنهٔ ثمان وسبعین(۱) ومائتین ، ۲۷۸ وفاتش درسنهٔ خمس عشر وثلاثمائه ۳۱۵

احمد بن یحیی که ملقب بناصر لدین‌الله بودقایم‌مقام گشت ودرسنهٔ اربع وعشرین وثلاثمائه ۳۲٤ فوت شد .

حسن بن احمد الملقب بهمستحب(۲) والی شد .

یحیی بن احمد ناصر بعدازقتل برادر بحکومت ناصر رسیده منصور لقب یافت واومعاصر معزالدوله (۳) بن بویه است .

یوسف بن یحیی بعدازاو پسرش ابومحمد داعی امیرصنعا گردید .

ابومحمدعبدالله بن محمدبن‌قاسم بجای آباء نشست .

سطر ثالث درشرفا وحکام مکهٔ معظمه

جعفر المکنی بابومحمد بن‌محمدالامیر بن‌حسن‌الامیر بن‌محمدالاکبر بن‌موسی بن عبدالله‌محض(٤) بن‌حسن‌مثنی بن‌امام‌حسن علیه‌السلام

درعهد مطیع عباسی برانکه‌ور ترکی گماشته عزیزاسماعیلی پادشاه‌مصر درسنهٔ ستین‌وثلاثمائه ۳٦۰ استیلایافت بعدازقتل وفوجی‌ازهدیلیه وطلیحه وبکریه (۵) بحکومت نشست ودرذی‌الحجه سنهٔ سبعین وثلاثمائه ۳۷۰ ارتحال نمود .

عیسی بن جعفر بعدازپدر قایم مقام گردید .

حسن مکنی[بابوالفتوح بن جعفر (٦)] بعدازبرادر والی گشته وزیر ابوالقاسم مغربی ازمصریان گریخته پیش‌او آمدواورا بخلافت آنجا تحریص نمود، وی نیزدرذی‌القعده سنهٔ احدی‌واربعمائه ٤۰۱ لشکر بدانجا کشید اعراب بنی‌طی را (۷) باخودمتفق‌ساخته‌وحاکم‌مضطر گشته‌مال‌بسیار برقبایل‌عرب ایثار کردوابوالفتوح بتوهم آنکه‌مبادا اورابحاکم‌سپارند بی‌نیل‌مقصودبرگشت ، ووزیرمغربی‌درسنه اثنی ٤۰۲ ازوی روگردان‌شده ببغدادرفت وحسن بحکومت حجاز قانع‌شده درشهور سنهٔ ثلاثین‌واربعمائه ٤۳۰ فرمان‌یافت .

ابوعبدالله تاج المعالی شکربن حسن‌قایم‌مقام پدرگشته‌بغایت کریم‌بود و حکایتی‌غریب‌در کرم ازوی‌درنگارستان‌مسطورشده آنجارجوع نمائیدوفاتش درسنهٔ اربع وستین واربعمائه ٤٦ وآن‌طبقه بلکه نسب آن حکام بدو منتهی شده .

---

۱ ـ ع ، د : تسعین . ۲ـ شاید منتجب صحیح باشد . ۳ـ د : عزالدوله . ٤ـ م،ع: موسی بن‌عبدالله بن موسی‌چون عبدالله‌محض . ۵ ـ هرسه نسخه‌مغشوش‌است . ٦ ـ ع ندارد .

۷ـ د: اعراب ابن‌علی.

حمزه بن وهاش بن داود [بن عبدالرحمن بن ابوالفاتك عبد الله بن داود بن سلیمان بن عبدالله بن موسی الحون بتغلب بر آنجادست یافت ومیانهٔ بنی سلیمان قتال بسیاری دست داد(۱)] واوقریب هفت سال حکومت کرد، واز بنی سلیمان بغیر ازو کس حکومت نکرد وزمخشری کتاب «کشاف»را درمکه درچاشت دوشنبه بیست وسیم ربیع الاخر سنهٔ ثمان وعشرین (۲) وخمسمائه ۲۸ بنام حافداو علی [بضم العین ونصب اللام (۳)] بن عیسی بن حمزه که بغایت فاضل وشاعر وجوادبود تصنیف نمود [وفات محمود بن عمر بن محمد زمخشری درسحر جمعه یازدهم شوال سنهٔ ثمان وثلاثین وخمسمائه ۵۳۸].

امیر محمد الملقب بتاج المعالی بن جعفر بن ابو هاشم بن محمد بن عبدالله بن ابوهاشم بن حسین الامیر بن محمد الاکبر جداعلی جعفر، اولین حاکمی که مذکورشد بملك موروثی رسید چه پدر وجدش قبل از ابوالمعالی شکر حکومت کرده بودند واو دربدایت حال خطبه بنام اسماعیلیه خوانده پس از آن حسب الاستدعاء قائم(٤) عباسی بنام او کرد، والواحی که درحوالی کعبه وحجر وزمزم مکتب بالقاب مصریه بود بشکست وببغداد فرستادودرسنهٔ اثنی وستین واربعمائه ٤٦٢ رسول او نزد سلطان الب ارسلان سلجوقی آمده چون خبر تغییر خطبه (٥) اسماعیلیه وتعیین خطبه بنام سلطان رسانید الب ارسلان سی هزار دینار وخلعت نفیسی (٦) جهت اوروان داشت. وفاتش درسنه سبع وثمانین واربعمائه ٤٨٧ وسنش ازهفتاد متجاوز بود.

ابوفلیته قاسم (۷) بن تاج المعالی بعداز پدر والی شد واصبهبد بن (۸) سازنکین درسنهٔ سبع وثمانین واربعمائه ٤٨۷ مکه‌را انتزاع نموده وی درشوال این سال باجمعی برسراو آمده برو غالب شدواصبهبد بشام گریخت.

امیر فلیته بن ابوفلیته قاسم [بن تاج المعالی(۹)] پس از پدر بحکومت نشست درعشر اواسط صفر (۱۰) سنهٔ سبع عشر وخمسمائه ٥۲۷ وفات یافت.

[امیر تاج المعالی عمدة الدین هاشم بن امیر فلیته دیگر اخوان رانمکین نداده بحکومت نشست ودرسبع وعشرین ٥۲۷ وفات یافت (۱۱)].

قاسم بن هاشم بعداز پدر پادشاه شد، امیرارعش امیرحاج بغداد اورادرسنهٔ خمس وخمسین ٥٥٥ اخراج نمودوعمش عیسی راحاکم ساختند واو از بادیه برسرعم آمده ویرا اخراج نموده بازعیسی لشکر برسر او آورد ویرا دررمضان سنهٔ ست وخمسین ٥٥٦ بکشت حکومتش بیست ونه سال.

۱ ـ د این قسمت را فاقداست. ۲ ـ ع: ثمان عشر. ۳ د ندارد، ع: علی بن عیسی بن علی بقم العین ونصب اللام حمزه. ٤ ـ ع: قاسم. ٥ ـ ع: بغیر خطبه. ٦ ـ د: خلع نفیس، ع: خلع تعیین. ۷ـ م: قائم ۸.ـع: اسپیدی ۹ ـ م، ع ندارند. ۱۰ ـ ع: اواسط. ۱۱ ـ ع ندارد.

امیر قطب الدین عیسی بن فلیته پس از برادر زاده پادشاه شد .

امیر مکثر بن عیسی پس از پدر والی گشت ودرسنهٔ احدی وسبعین از اشکر مستضیء عباسی گریخته برادرش داود بن عیسی بجای او منسوب شد اما حکومت مکثر تا سنهٔ ثلاث و تسعین و خمسمائه ۵۹۳ مستمر بود (۱).

منصور بن داود بن عیسی حاکم شد .

قتاده بن (۲) ادریس بن مطاعن بن عبدالکریم بن عیسی بن حسین بن سلیمان بن علی بن سلیم عبدالله بن محمد تغلب بن عبد الله الاکبر بن محمد السایر بن موسی الحون امیر مکه بروایت بعضی درسنهٔ سبع و تسعین ۵۹۷ بر مکثر بن عیسی غالب آمده حکومت یافت ، واو بغایت شجاع ومتجبر وسخت دل بود ناصر عباسی اورا فریب داده بعراق طلبید چون بحوالی کوفه رسید اکابر واصاغر (۳) حتی شتربانان باشترها درقلاده باستقبال اورفتندی ، وی را چشم بر آن [جانور] افتاد گفت بلاد تذل بها الاسد (٤) لا ادخلها واز آنجا بر گشت .

حسن بن قتاده بعد از پدر قایم مقام شد [ودرسنهٔ عشرین وستمائه ۶۲۰ ابسر بن ملك كامل بن ملك عادل كه در آنوقت صاحب يمن بود بمكه معظمه آمده بر آنجا استیلا یافت] .

راجح بن قتاده بعد از برادر حاکم گردید ودر زمان او ملك مسعود بن ملك كامل از آل ایوب چندوقتی [بر آنجا] استیلا پیدا کرده بازراجح فایق آمد.

ابوسعید حسن (۵) بن علی بن قتاده باعم در آن امر شریك شد .

امیر نجم الدین [محمد ابو نمی (٦)] بن ابو سعید حسن بحکومت رسید و بغایت معمر شده سی پسر داشت از آنجمله سیدعبدالله پیش (۷) سلطان غازان آمده رقبات بسیاری درحله بدو داد .

ابوالغیث بن ابو نمی والی شد بردست برادرش حمضیه بقتل آمد .

حمضیه بن ابو نمی برادران باتفاق اورا گرفته بمصر فرستادند واواز آنجا فرار کرده پیش سلطان محمد الجایتو آمده ومدد گرفته چون بیصره رسید خبر فوت سلطان شنیده بنابرین لشکر اوازاوجداشده وی بسرحد حجاز رفت و همواره بر آن دیار تاخت میکرد تا آنکه بقصد ملك ناصر پادشاه مصر کشته شد .

---

۱ ــ نسخهٔ د مقدم ومؤخر شده ۲ ــ د ، ع : قناده . ۳ــ د : اکابر واصنعا . ٤ ــ ع: بلاد بذل بهاءالدین اسد . ۵ ــع : سعید بن حسن .

٦ ع ، ندارد . ۷ ــ د : سعید عندیس .

سیدابوعراده بن(۱)رمیثه بن ابو نمی حاکم گردیدواز اولاداوشهاب الدین احمد نزدسلطان ابوسعید[بعراق (۲)] آمدومحمل سلطانرا بمکه برده مقدم بر محمل دیگر سلاطین داشت وزری که باسم سلطان بود در آن دیار جاری ساخت و بنا براین بعد ازعودسلطان بیش ازپیش درتعظیم واجلال او کوشیدامارت اعراب عراق بدوداد وبعد ازسلطان برحله استیلا یافت آخر (۳) شیخ حسن نویان اورا محاصره کرده بعد از تسخیر بکشت ، درین مدت پدرش درحیات بود .

سیدعزالدین عجلان بن رمیثه(٤) حاکم حجاز شد ومیان او و اخوان مخالفتی رفت.

سیدشهاب الدین بن سیدعزالدین (٥)والی گشت وعادل وسایس بود بعدازو احوال آنجا مضطرب گردید .

[**سیدبدرالدین** بن عجلان پس از چند نفر از آل رمیثه که در تنازع حکومت میکردند والی گردید آخر برادرزاده اش(٦)]رمیثه بن محمد بن عجلان باعم نزاعی چند کرده آخر براو قرار گرفت.

سطر رابع در اسماعیلیه مصر که ایشانرا عبیدیه نیز گویند

اصول ایشان چهارده تن ابتداء ملکشان از سنهٔ سبع وتسعین [ومائتین ۲۹۷ تاسنهٔ سبع وستین (۷)]وخمسمائه ٥٦٧.

عبیدالله کنیتش ابوعلی وقیل ابومحمد لقبش مهدی ، نسبش بروایت بعضی چنین است : عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن حضرت صادق علیه السلام .ولادتش درقریهٔ سلمیه (۸) حمص وقت اصفرار پنجشنبه ست وستین ومائتین ۲٦٦ خروجش درسجلماسیهٔ (۹) مغرب بتقویت [ابوعبدالله صوفی در یکشنبه هفتم ذیحجه سنهٔ ست وتسعین ومائتین ۲۹٦ (۱۰)] امادرروز پنجشنبهٔ هشتم ربیع الاخر سنهٔ سبع ۲۹۷ بروی بخلافت سلام کردند.وفاتش بعداز نماز شام یازدهم ربیع الاول سنهٔ اثنی وعشرین وثلاثمائه ۳۲۲ از آثار اوشهر (۱۱) مهدیه مغرب است .

محمد لقبش قایم (۱۲) کنیتش ابوالقاسم ، بدرش مهدی[مادرش ست الدار دخترعم پدرش](۱۳) ولادتش درمحرم سنهٔ ثمانین ومائتین ۲۸۰ بیعتش روز وفات پدرش وفاتش دریکشنبه سیزدهم شوال سنهٔ اربع وثلاثین وثلاثمائه ۳۳٤

۱ـ ع:سید عزالدین عجلان.۲ ـ ع فاقداست.۳ ـ ع : امیر شیخ حسن . ٤ ـ ع : سید شهاب الدین احمد بن سید ٥ـ ع :سیدبدرالدین حسن بن عجلان ٦ ، ۷ ـ ع ندارد .

۸ ـ د : سلیمه .۹ـ ع ، دمغشوش است . ۱۰ـ ع ندارد .۱۱ـ د : نهر.۱۲ ـ ع: القائم بامر الله . ۱۳ـ ع ندارد. وظاهراً « ست الدار »مخفف سیدة الداراست .

اسماعیل [لقبش منصور و کنیتش ابوالطاهر ، پدرش قایم ، مولدش درشب اول جمادی‌الاخره سنهٔ ثلاثمائه ۳۰۰ درمهدیه ، بیعتش درسنهٔ اربع وثلاثین وثلاثمائه ۳۳۴ وبعقیدهٔ بعضی چون پدرش درفتنهٔ ابویزید زناتی دروقت محاصرهٔ مهدیه فوت‌شدواقعهٔ اورا پنهان داشته بدستورخطبه وسکه بنام‌او بودتا آنکه درمحرم‌سنهٔ ست‌وثلاثین ۳۳۶ بعدازیکسال‌وسه‌ماه‌چون‌منصورابویزیدرا گرفته‌درقفس آهنیی کرده‌مؤذنان اذان‌ظهر گفته‌بعدازنمازبروی بخلافت‌سلام کردند (۱)]وفاتش درشوال سنهٔ احدی‌واربعین وثلاثمائه ۳۴۱ شهرمنصوریه‌مغرب‌ازآثاراوست

معد لقبش معز (۲) وکنیتش ابوتمیم پدرش منصور ،[والده‌اش کنیز کی غره نام(۳)]ولادتش‌درمهدیه‌روزدوشنبه‌یازدهم‌رمضان سنهٔ‌سبع‌عشر وثلاثمائه ۳۱۷ بیعتش‌درجمعهٔ نوزدهم‌شوال‌سنهٔ‌احدی‌واربعین‌وثلاثمائه ۳۴۱ ازآثار مصر جدید است که بقاهرهٔ‌معزیه(۴)اشتهاریافته ،چه‌جوهر(۵)غلام‌معز [آنرا] دررمضان سنهٔ ثمان‌وخمسین ۳۵۸ بطالعی که‌صاحب آن‌مریخ‌بود بنانهاد،وچون‌مریخ‌قاهرفلک‌است‌بدان موسوم گردید. بالجمله[معز] باخزاین‌بیحد ازمغرب بمصر نقل‌نمود درخلال آن‌ایام بمسجد جامع‌مصر عتیق‌رفته‌رقعه‌ای‌دید که‌برمنبرچسبانیده بودواین‌دوبیت بر آن ‌‌ها نوشته :

بیت

ان کنت فیما قلته صادقاً	فاذکرابأ بعدالاب الرابع
اوفدع الانساب مستورة	وادخل بنافی‌النسب‌الواسع(۶)

وازعلم کیمیا ونجوم‌حظ(۷)اوفی‌داشت«وهیکل‌معزی(۸)»در کیمیاازمؤلفات‌اوست وفاتش‌درقرافهٔ مصردرجمعه‌نوزدهم ربیع‌الاخرسنهٔ‌خمس‌وستین وثلاثمائه ۳۶۵ .

نزار لقبش عزیز (۹) کنیتش ابو منصور پدرش‌معز ،مادرش فرید ، مولدش [پنجشنبه چهاردهم محرم سنهٔ اربع واربعین‌وثلاثمائه ۳۴۴ بیعتش‌روزجمعه نوزدهم‌ربیع‌الاخرسنه‌خمس وستین‌وثلاثمائه ۳۶۵ فوتش درسه‌شنبه بیست‌وهشتم‌رمضان‌سنهٔ‌ست‌وثمانین وثلاثمائه ۳۸۶.

منصور لقبش‌حاکم(۱۰) کنیتش‌ابوعلی‌پدرش‌عزیز،مادرش کنیزی«در» نام‌ولادتش‌بقاهره‌پنجشنبه‌نهم‌ربیع‌الاول(۱۱)]سنهٔ‌خمس‌وسبعین و

۱ ــ ع‌تمام‌این‌قسمت‌رافاقد است ود بعض‌آنرا . ۲ ــ ع :المعز لدین‌الله . ۳ ــ ع ندارد ۴ ــ م ، د :معزه . ۵ ــ د : جور. ۶ ــ ع : وادخل فی‌بناالبیت واسع ۷ ــ ع :حظ وافی. ۸ ــ ع ،د :شکل.۹ ــ ع ــ العزیربالله . ۱۰ ــ ع‌ــ الحاکم‌بامرالله ۱۱ ــ این قسمت‌را نسخهٔ د ندارد .

ثلاثمائه ۳۷۵ بیعتش درصبح فوت پدرش درعهداو درموصل ومداین وانبار وقصر ابن هبیره (۱) خطبه باسم او خواندند، وفاتش درشب بیست وهفتم شوال سنهٔ احدی عشر واربعمائه ٤۱۱،

علی (۲) لقبش ظاهر، کنیتش ابوالحسن، پدرش حاکم، [مادرش رصد (۳)] ولادتش بمصر درشب دوشنبه دهم رمضان سنهٔ خمس وتسعین وثلاثمائه ۳۹۵ بیعتش پس از پدرش بچهل وسه روز درشب دوشنبه عیداضحی، وفاتش شب منتصف شعبان سنهٔ سبع وعشرین واربعمائه ٤۲۷.

معد لقبش منتصر، کنیتش ابوتمیم، پدرش ظاهر، [مادرش فرهمان (٤)] مولدش درصبح سه شنبه سیزدهم جمادی الاخری سنهٔ عشرین واربعمائه ٤۲۰ بیعتش روزواقعهٔ پدرش وفاتش هجدهم ذی الحجه سنهٔ سبع وثمانین واربعمائه ٤۸۷

احمد لقبش مستعلی (٥) کنیتش ابو القاسم پدرش مستنصر، ولادتش دربیستم محرم سنهٔ سبع وستین واربعمائه ٤٦۷ بیعتش روز عید غدیر (٦) سنهٔ سبع وثمانین واربعمائه ٤۸۷ فوتش در [سه شنبه هفدهم صفر (۷)] سنهٔ خمس وتسعین واربعمائه ٤۹٥

منصور لقبش آمر (۸) کنیتش ابوعلی پدرش مستعلی ولادتش سه شنبه سیزدهم محرم سنهٔ تسعین واربعمائه ٤۹۰ بیعتش روزواقعهٔ پدرش فوتش درثلث آخر [شب یکشنبه (۹)] پنجم جمادی الاخر سنهٔ اربع وعشرین وخمسمائه ٥۲٤ (۱۰)

عبدالمجید حافظ (۱۱)، کنیتش ابوالمیمون پدرش محمدبن مستنصر ولادتش دربیست وسیم رمضان سنهٔ ثمان وتسعین واربعمائه ٤۹۸ درعسقلان بیعتش درشب واقعهٔ آمر وفاتش درجمادی الاخری سنهٔ ثلاث واربعین وخمسمائه ٥٤۳.

اسماعیل لقبش ظافر (۱۲) کنیتش ابو منصور، پدرش حافظ، مولدش پنجم ربیع الاخر سنهٔ سبع وعشرین (۱۳) وخمسمائه ٥۲۷ بیعتش دریکشنبه پنجم جمادی الاخری سنهٔ اربع واربعین وخمسمائه ٥٤٤ وفاتش درشب پنجشنبه (۱٤) سلخ محرم سنهٔ تسع واربعین وخمسمائه ٥٤۹.

---

۱ - ع: دقیران سبره. ۲ - د: منصور. ۳، ٤، ۷، ۹ - نسخهٔ د ندارد. ٥ - ع: المستعلی بالله. ٦ - د: عیدغدیرخم. ۸ - ع: الامر باحکام الله. ۱۰ - ع: اربع عشر وخمسمائه. ۱۱ - ع الحافظ لدین الله. ع: الظافر بالله. ۱۰ - ع، د: سبع عشر. ۱۱ - د: درجمعه.

عیسی لقبش فایز (۱) کنیتش ابو القاسم، پدرش ظافر، مولدش سنهٔ اربع واربعین و خمسمائه ٥٤٤ [بیعتش درمحرم سنهٔ تسع واربعین وخمسمائه ٥٤٩ وفاتش در جمعه هفدهم رجب (۲)] سنهٔ خمس وخمسین وخمسمائه ٥٥٥

عبدالله لقبش عاضد (۳) کنیتش ابو محمد، پدرش ابو الحجاج یوسف بن حافظ ولادتش شب بیستم محرم سنهٔ ست واربعین و خمسمائه ٥٤٦ بیعتش در روز فوت فایز قبل از پیشین جمعه هفدهم رجب، وفاتش درشب دوشنبه پانزدهم (٤) محرم سنهٔ سبع وستین وخمسمائه ٥٦٧ پیش از آن بچندروز تغییر خطبه از آن طائفه باسم عباسیه شده بود واصول آن طبقه بدو منقرض شدند.

درخزانهٔ اسماعیلیه (٥) از نفایس غریبه وامتعهٔ نفیسه چیزی چند بود که دیدهٔ روزگار قرینه آنها ندیده بود، ازجمله کتب نفیسهٔ معدومة المثل خارج ازحدوشمار، ازجمله جواهر یکدانه یاقوت موسوم بجبل هفده مثقال، ویکقطعه زمرد طولش چهار انگشت [درعرض انگشت] ابهام.

فروع مشتمل بر دو حرف

حرف اول در صنهاجیه

امیر یوسف ملقب به ملکین (٦) مکنی با بوالفتح، بن بربری بن منار صنهاجی الحمیری چون معز از افریقیه، مغرب متوجه مصر بود ویرا درسنهٔ احدی وستین ۳٦۱ بنیابت خوددر آنجا گذاشت. اوراسراری (۷) بسیار بود، اتفاقا دریک روز هفده پسر ازایشان متولد شدند حکومتش سیزده سال، وفاتش درذی الحجه سنهٔ ثلاث وسبعین وثلاثمائه ۳۷۳.

منصور بن یوسف پس از پدر پادشاه شد [وفاتش در... (۸)]

بادیس بن منصور بعدازپدر قایم مقام گشته، وفاتش درچهارشنبه غرهٔ ذی الحجهٔ (۹) سنهٔ ست واربعمائه ٤۰٦.

معز بن بادیس (۱۰) پس از چهل وهفت سال حکومت درشهور سنهٔ ثلاث و خمسین واربعمائه ٤٥۳ بضعف کبد وفات یافت.

---

۱ ـ ع الفائز بالله. ۲ ـ د ندارد. ۳ ـ ع: العاضد لدین الله ٤ ـ د: یازدهم. ٥ ـ ع ، د: درخزانهٔ اسماعیل ٦ ـ ع: لقبش مه بلکین. ۷ ـ جمع سریه بمعنی کنیز. ۸ ـ د ندارد. ۹ ـ د: ۱۰ ـ د: رجب بارویس.

تمیم بن معز ولادتش منتصف رجب سنهٔ اثنی وعشرین واربعمائه ٤٢٢ بعد ازچهل وشش سال وده روز سلطنت درشهور سنهٔ احدی و خمسمائه ٥٠١ فرمان یافت .

یحیی بن تمیم ولادتش درمهدیه بیست وهشتم (١) ذی الحجهٔ سنهٔ سبع و خمسین وار بعمائه ٤٥٧ وبعد ازهشت سال وپنجاه [بیست(٢)] وپنج روز حکومت درعید اضحی سنهٔ تسع وخمسمائه ٥٠٩ وفات یافت .

علی بن یحیی واو درعشر آخر ربیع الاخر سنهٔ خمس [عشر] وخمسمائه ٥١٥ فوت شد ،

حسن بن علی بعد از پدر پادشاه شد در آخر ایام او (٣) فرنك بر آن دیار استیلا یافتند ، ودرسنهٔ ثلاث واربعین وخمسمائه ٥٤٣ مهدیه راازو انتزاع نمودند واو متوسل بعبدالمؤمن شده سلطنت اودرسنهٔ اربع [وخمسین (٤)] وخمسمائه ٥٥٤ بعبدالمؤمن انتقال یافت .

حرف ثانی درحمیریه که ایشانرا الموتیه نیز گویند

ملکشان ازثلاث وثمانین واربعمائه ٤٨٣ تاسنهٔ اربع وخمسین وستمائه ٦٥٤ (٥).

حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد صباح حمیری ، درسنهٔ ثلاث وثمانین واربعمائه ٤٨٣ برقلعهٔ الموت (٦) استیلا یافت ، و دعوت بنام مستنصر اسماعیلی کرد وهمچنین دعات اوقلهٔ دز کوه اصفهان ، وحصار حالیجان(٧) که در پنج فرسنگی آنجاست وقلعهٔ طبس(٨)، وقلعهٔ وسمکوه ابهر،وکرد کوه دامغان ،وقلعه باطر (٩) خوزستان ، و قلعهٔ طنبور (١٠) آنجا که درحوالی [ارجان واقع است] وحصار جلادجان که درواسط است میانهٔ فارس وخوزستان بچنك آورده وآغازسفر کردند آخر حسن درشب(١١)چهارشنبه ششم ربیع الاخر سنهٔ ثمان عشر وخمسمائه ٥١٢ وفات یافت وبزرك امیدرودباری را وصی خودساخته،الموتیان اورا سیدنا گویند .

بزرك امید رودباری پیشوای آن طایفه شده دربیست وششم جمادی الاخری سنهٔ اثنی وثلاثین وخمسمائه ٥٣٢ فوت شد .

---

١ ـ د ؛ ع : بیست وششم . ٢، ٤، ١١ ـ ع ندارد. ٣ ـ ع :در آخر حال او . ٥ ـ ع : سنهٔ اربع وخمسمائه. ٦ ـ دربستان السیاحة آلموت ذکر کرده وآنرا بمعنی «آشیان عقاب» تفسیر نموده است. ٧ ـ علامهٔ قزوینی خالنجا = (خان لنجان) ذکر کرده. ٨ ـ طبس خراسان نیست بلکه ناحیه ای بین نیشابور واصفهان بوده است . ٩ ـ ع : ناظر . ١٠ : ع طنبور . ١١ ـ کلمهٔ «[illegible]» [illegible] .

محمد پسرش بجای او نشسته درسوم ربیع الاول سنهٔ سبع وخمسین وخمسمائه ۵۵۷ وفات یافت (۱)]

حسن ودر نسب او خلاف است مشهور بین الجمهور آنکه پسر محمد بزرك امید است وبروایت بعضی پسر مهدی بن هادی بن المصطفی لدین الله نزار بن مستنصر است، علی ای حال دعوی امامت کرده ملقب به علی **ذکره السلام** شده ودعات اورا بلفظ «خداوند» که بکثرت استعمال «خند» (۲) شده خطاب کردند و آن طبقه بدو منسوب گشتند وفاتش درششم ربیع الاول (۳) سنهٔ احدی وستین وخمسمائه ۵۶۱ .

محمد بن حسن بعد از چهل وشش سال دردهم ربیع الاول سنهٔ سبع وستمائه ۶۰۷ فوت شد .

حسن بن محمد الملقب بجلال الدین المعروف به «نو مسلمان» (٤) درمنتصف رمضان سنهٔ ثمان عشر وستمائه ۶۱۸ باسهال در گذشت .

محمد جلال الدین حسن الملقب بعلاء الدین ، گویند بروش اسلاف بود ، بعد ازسی وپنجسال ویکماه سلطنت درسلخ شوال سنهٔ ثلاث وخمسین وستمائه ۶۵۳ فوت شد .

خورشاه بن علاء الدین محمد آخر آن طبقه است . هلاکوخان قصد قلاع او کرده درسلخ شوال سنهٔ اربع وخمسین ازقلعهٔ میمون دز بیرون آمد آن دولت بدو منتهی شد و «خند» که لقب ایشان است مطابق تاریخ است (۶۵٤) .

سطر خامس

درسلاطین گیلان ومازندران محتوی بر دوفقره

فقرهٔ اول درقدما

حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل ؟حالب الحجارة بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام چون اهالی طبرستان ازسلوك گماشتگان طاهریه سیما محمد بن اویس بسیار منزجر بودند کس بروی فرستاده سید را بسلطنت آنجا دعوت کردند ودر سه شنبه بیست وپنجم (۵) رمضان سنهٔ خمسین (۶) ومائتین ۲۰۵ با او بیعت نمودند واو را ملقب بداعی

---

۱ ــ درنسخهٔ د اینقسمت افتاده است ۲ــ علامهٔ قزوینی احتمال داده است که کلمهٔ «آخوند» ازاین ریشه است ۳ ــ ع : ربیع الاخر . ٤ ــ د : نو مسلمانان .
۵ ــ د : پنجم . ۶ ــ ع : خمس .

[الخلق الی(۱)] الحق گردانیدند واودر آن ملك شعایر تشیع ساخته بامر معروف و نهی منکر پرداخت و پس از آنکه نوزده سال و هشت ماه و شش روز که فرما نفرما بود دوشنبه بیست و دوم رجب سبعین وما ئتین ۲۷۰ فرمان یافت .

[ابو الحسین احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام که ام الحسین که دختر داعی درخانهٔ او بود ،و بامداد پدرش محمد داعی بسلطنت رسیده در این یکسال که حسن بیمار بود وی را قایم مقام خود ساخته او بامور ملکی قیام مینمود لاجرم بقایم اشتهار یافت و باوجود آنکه محمد بن زید ولی العهد برادر او در آن وقت در جرجان بود ابو الحسین بعد از حسن خزائن و اموال را بامرا واعیان تقسیم نموده باو بیعت کردند و محمد بمدافعهٔ او شتافته بیکبار امراء دیلم از و رو گردان شده بابی الحسین پیوستند . آخر بامداد رافع بن هرثمه درچهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنهٔ احدی و سبعین ومائتین ۲۷۱ بسیاری برسر او ایلغار کرده وی بگریخت و در چالوس بامرای دیلم پیوست و محمد درچهارشنبه چهارم جمادی الاخری برسر وی ریخته وی را بگرفت و روز جمعه ششم در آمل بر تخت نشست مدت حکومت ابو الحسین ده ماه]

محمد بن زید پس از ابو الحسین (۲) بحکومت نشسته اول کسی که قبه بر سر مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ساخت او ست ، و همه ساله مبلغ سی و دو هزار دینار پنهان ببغداد پیش محمد بن ورد عطار ارسال میداشت تا در وجه سادات انفاق کند و در سنهٔ اثنی و ثمانین و مائتین ۲۸۲ شحنهٔ بغداد آنرا گرفته نزد معتضد عباسی برده کفایتی تصور نمود اما معتضد اورا نهیب داده (۳) حکم کرد که آنرا بفرمودهٔ محمد در میانهٔ علویه قسمت نمایند و محمد هواره همت بر انتزاع ملك داشت چون خبر(٤) اسر عمرو لیث بدو رسیده [با بیست هزار سوار]متوجه تسخیر خراسان شده امیر اسماعیل سامانی محمد هارون سرخسی را [با نه هزار سوار] بمدافعه او روان داشت و بینهما در ظاهر استراباد در شوال سنهٔ سبع و ثمانین و مائتین ۲۸۷ جنك شده بقتل رسید و پسرش زید را اسیر بخارا بردند و قریب دو سال مقید بود پس از آن خلاص شد و حمویه که از اعیان ملك بود دختر خود را بدو داده نسب سادات رفیع الدرجات شریفیه شیراز بزید مذکور منتهی شد .

اما والدهٔ حسن مشهور به مهدی المکنی بابو محمد بن زید بن محمد دختر عمش حسن داعی کبیر است مسماة بام ابراهیم .

حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام در سنهٔ اربع و ثلاثمائه ۳۰٤ فرمانده شد ملقب بداعی صغیر گشت آخر در سه شنبه چهاردهم رمضان سنهٔ ست عشر و ثلاثمائه ۳۱٦ بآمل

۱ ــ ع ندارد . ۲ ــ د ، ع: پس از برادر . ۳ ــ د : تهنیت داده ٤ ــ ع : اثر .

در آمده در وقت عصر سه شنبه بیست و هفتم (۱) ماه مذکور در ظاهر آمل میانهٔ او و اسفار شیرویه قتال دست داده بردست مرداونج (۲) بن زیار کشته شد .

محمد بن حسن که در اصول و فروع مفتی بود وساکن بغداد ، و از بیم (۳) معز الدوله بیرون نمی توانست آمد چون بری بواسطه رفت متنکر وار بدیلم (٤) رفته بحکومت رسید و ملقب بمهتدی بالله شد . وفاتش در شهور سنهٔ تسع وستین و ثلاثمائه ۳٦۹ [ولادتش سنهٔ اربع و ثلاثمائه ۳۰٤ (۵)]

حسین بن احمد (٦) بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الارقط بن امام زین العابدین «ع» المشهور بکوکبی درشهور سنهٔ احدی [وخمسین (۷)] ومائتین ۲۵۱ خروج نموده وقزوین وابهر وزنجانرا ازدست گماشتگان عباسیه بیرون برد و ملقب بداعی الی الحق گردید ودر سنهٔ ثلاث وخمسین ۵۳ درحوالی قزوین میان او وموسی بن بوغا جنگ شده وی منهزم بدیلمان رفت والتجا بحسن بن زید برد وبنا بر سخن بی صرفه ای که ازو بحسن رسانیدند حسب الحکم اودر برکهٔ آبی غرقه شده شعلهٔ حیاتش فرو نشست .

حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر الاشرف بن امام زین العابدین علیه السلام درخدمت محمد بن زید می بود ودر واقعهٔ او ضربتی برسر خورده کر شد وباطروش اشتهار یافت ودر شهور احدی و ثلاثمائه ۳۰۱ در دیلمان خروج نموده اکثر طبرستان بحوزهٔ تصرف او در آمد و ملقب بناصر الحق گردیده واکثر اهالی آنجا که آن وقت بسعادت اسلام فایز نشده بودند اسلام بدولت او یافتند (۸) وچون ناصر الحق درفقه زیدیه تبحر تمام داشت در آن فن تصانیف نموده جمهور مردم گیلان بدان مذهب گرویدند تا درین ایام سعادت انجام بیمن توجه و شرع پروری بادشاه عالیجاه آنجا (۹) وضیع و شریف آن الکا مهتدی گردیدند آخر ناصر الحق در بیست و سوم شعبان در سنهٔ اربع و ثلاثمائه ۳۰٤ در آمل بحق واصل شد (۱۰) ابو الحسن احمد و ابو القاسم جعفر اولاد [امجاد] ناصر الحق باتفاق والی ولایت طبرستان بوده اهالی آنجا ازیشان تعبیر به ناصران کردند ومیانهٔ ایشان و داعی صغیر که بدختر ، داماد ابو الحسین است (۱۱) بعضی ایام تنازع بودی تا آنکه احمد در آمل رحل اقامت انداخته

---

۱ ـ ع : بیست و نهم . ۲ ـ ع : مرداداونج . وچون هرسه نسخه درتمام موارد مرداونج است تغییر ندادیم با آنکه مشهور مرداویج است . ۳ ـ ع : وهم از بیم . ٤ ـ م : بدیلمان ، وخواهد آمد . ۵ ـ م ندارد . ٦ ـ ع : حسین بن حسن . ۷ ـ ع ندارد .
۸ ـ د : بدولت آن دولتمند . ۹ ـ ع : آنجا خلد ملکه . ۱۰ ـ در حاشیهٔ م نوشته است : اورا نود و نه سال عمر بود و بعضی گفته اند نود و پنجسال . ۱۱ ـ گذشت که داعی صغیر حسن بن قاسم است و داماد ابو الحسین حسن بن زید بوده است .

در رجب سنهٔ احدی عشر و ثلاثمائه ۳۱۱ ارتحال نمود و ابو القاسم نیز در سنهٔ اثنی عشر (۱) و ثلاثمائه ۳۱۲ بعالم آخرت انتقال فرمود .

محمد بن ابو الحسین [احمد] المکنی با بو علی بعد از پدر در آمل والی شده ماکان بن کاکی که از اعاظم امرای اطروش بود دختر زادهٔ خود اسماعیل بن ابو القاسم جعفر بن اطروش را بسلطنت برداشته بیخبر در آمل برسر او تاخت و او را مقید ساخته پیش برادر زادهٔ خود علی بن حسین بن کاکی بجرجان فرستاد و در یکی از شب‌ها علی مست شده خواست تا قصد وی کند قضیه برعکس نتیجه داده علی کشته شد و دیالمه محمد را بسلطنت داشته علی بن خورشید بسپهسالاری مقرر گردید و به امداد اسفار بن شیرویه با ماکان جنك کرده طبرستان را از او انتزاع نمود و در سنهٔ خمس عشر و ثلاثمائه ۳۱۵ در میدان گوی بازی از اسب افتاده وفات یافت (۲) و علی بن خورشید نیز فوت شده ماکان عود نموده طبرستانرا از اسفار بگرفت .

حسن بن ابو الحسین [احمد] الملقب با بو جعفر صاحب قلنسوه (۳) پس از برادر بحکومت نشسته در موضع ولاره رود لارجان میان او و ماکان بن کاکی [قتالی] دست داده در شهور سنهٔ ... بقتل آمد اسماعیل بن جعفر بن اطروش دختر زادهٔ ماکان بتخت موروث نشسته مدار بر ماکان بود تا مادر ابو جعفر قلنسوه کنیزانش را بفریفت و اورا در طعام زهر داده در شهور سنهٔ ... هلاك ساخت و آن طبقه بدو ختم شد اما از پرتو آن دولت فوجی برتبهٔ بلند حکومت رسیده اند .

فروع و آن مبین در سه حرف است

حرف اول در آل زیار [که بلغت طبری قاسونند نیز خوانند] مسبوق بمقدمه

ماکان بن کاکی مدتی بتقریب دختر زاده جملة الملك بود پس از و پناه بآل سامان برده امیر نصر نیشابور بدو داد آخر بر ایشان عاصی شد [امیر نصر ابو علی محتاج را بدفع او فرستاد و بینهما درده مهراور بریك منزلی ری در پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول سنهٔ تسع وعشرین و ثلاثمائه ۳۲۹ جنك شد (٤)] تیری بر خود ماکان خورده از پس سرش بدر رفت ابو علی بمنشی خود اسکافی گفت که درین باب دو کلمه بخدمت امیرانها کن که **اما ماکان صار کاسمه**

اسفار بن شیرویهٔ دیلمی مدتی ملازم ماکان بود و بجهت سوء خلق از و تنفر نموده ماکان اورا براند و او بخراسان (۵) رفته ملازم بکر بن محمد بن الیسع که از قبل سامانیان حاکم نیشابور بود شد (٦)

---

۱ ـ ع : احدی عشر . ۲ ـ م ، د : از اسب خطا شده وفات یافت.
۳ ـ ع : بتصحیح بعدی . المکنی با بو جعفر الملقب بصاحب قلنسوه . ٤ ـ د فاقد است.
۵ ـ ع : ماکان اورا برانداخت و بخراسان ، ٦ـ کلمهٔ «شد» فقط در نسخهٔ «د» است .

وپس ازفوت بکر بجای او نشست وچون اقتدار یافت مرداونج بن زیاررا سپهسالاری داد و چون برماکان غالب شد از ری تاز نگان وتمامی طبرستان درحیز تسخیر (۱) در آورده هوای استقلال کرد مقتدرعباسی هارون بن غرب پسرخال خودرا بدفع او فرستاد و اهالی قزوین بااو اتفاق نمودند واسفار برهارون فایق آمده [بمکافات درقزوین قتل واسر نمود وآثار کفروالحاد ظاهر ساخت .درآن اثنا] (۲) مرداونج را بدعوت سالارصاحب طارم فرستادوچون همکنان ازناهمواری اسفار به تنك آمده بودند بایکدیگر دردفع او اتفاق نموده متوجه معسکر او که درحوالی قزوین بودشدند واو واقف گردیده باچند نفر غلام فرار نموده امرایش باستقبال مرداونج رفتند .

مرداونج بن زیاداززریهٔ ارغش که درعهد کیخسرو والی گیلان بود دراوایل حال او نیز ملازمت ماکان میکرد چون اسفار ازوی فرار کرد، ببیهق رفت وازآنجا ارادهٔ الموت داشت قضارا مرداونج درحوالی قزوین بشکاررفته ملاحظه نمود که جماعتی دروادی تندمیرانند (۳) کس فرستاد که از ایشان استفسار احوال اسفار کند معلوم شد که آن خود اسفارست مرداونج برودوانیده اورا [درشهور سنهٔ ست عشروثلاثمائه ۳۱٦(٤)] بقتل آورد یکبارگی برعراق عجم استیلا یافت چون اهالی همدان فرمان نمی بردند آنجارا بقهر وغلبه گرفته قتل عام فرمودوازآن بلندآوازه گشته بالشکر فراوان باصفهان رفت و برتخت نشست وتاج مرصع برسر نهاده ولشکر باهواز (۵) ورامهرمز فرستاده مسخر ساخت چون باترکان بدبودوایشان را شیاطین میخواند فرجی ازغلامان [چون توزون و بحکم و بقرا (٦)] باهم اتفاق نموده واورادرسنهٔ ثلاث وعشرین وثلاثمائه ۳۲۳ درحمام اصفهان بکشتند .

وشمگیر بن زیار برادرش درگیلان بود مرداونج اورادرسنهٔ ثلاث وعشرین وثلاثمائه (۷) ۳۲۳ بنزدخود آورده بحکومت ری فرستاد وپس از واقعهٔ مرداونج اکثر اصحابش تابوت اورا برداشته بری بردندو بااو بیعت کردندواو استقلال یافته اکثر اوقات میانهٔ او ورکن الدوله بن بویه تنازع بود تاآنکه درمحرم سنهٔ سبع وخمسین وثلاثمائه ۳۵۷ ازاسب افتاده بدان درگذشت .

بهستون بن (۸) وشمگیر دروقت واقعهٔ پدر [در طبرستان بود علی رغم برادرش قابوس که باپدر(۹)] بودوخلاف لشکر خراسان بری رفته بارکن الدوله اتفاق نموده بامداداو قایم مقام شده درشهور سنهٔ ست وستین وثلاثمائه ۳٦٦ فرمان یافت.

---

۱ ــ م : بحیز ، د بچه تسخیر. ۲ ــ ع ندارد .

۳ ــ ع : بتد . ٤ ، ٦ ــ د :ندارد . ۵ ــ ع : باسوار ۷ ــ د : سنهٔ عشرین .۸ــ ع: بیستون د : بهفون . ۹ ــ ع : ندارد .

قابوس بن وشمگیر الملقب بشمس المعالی [پس از پدر بامداد ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجور سر لشکر خراسان بجای پدر بحکومت نشسته چون اصبهبد رستم بن شروین بن شهریار باوند خال او بود بتقویت وی ملك برو قرار گرفت (۱)] خالهٔ فخر الدوله درخانه او بود ودختر(۲) قابوس درخانه فخر الدوله بنابراین درحین قصد برادران بناه بدو برده قابوس درحمایت او اصلا تقصیری نکرد ومؤید الدوله لشکر بجرجان کشیده قابوس وفخر الدوله منهزم ازوی به نیشابور رفتندواو هجده سال در آن غربت بسر برده پس از فخر الدوله درشهور سنهٔ ثمان وثمانین وثلاثمائه ۳۸۸ بدستور والی جرجان شده بواسطه کج خلقی [طبقات حشم (۳)] ازو تنفر نمودند ویرا گرفته درقلعه حناشك (٤) حوالی کبودجامه محبوس ساختندواورا درشهور سنهٔ ثلاث واربعمائه ٤۰۳ بکشتند .

منوچهر بن قابوس ملقب بفلك المعالی ازواقعهٔ پدر بسیار متأثر شده چون آرای اهل حل وعقد در آن امر متفق بود علاجی نداشت واز کمال خرد با سلطان محمود غزنوی اظهار اخلاص نموده سکه وخطبه باسم او کرد ودختری ازو بخواست وبآهستگی انتقام ازقاصدان پدر کشید آخر درشهور سنهٔ اربع وعشرین واربعمائه ٤۲٤ وفات یافت .

امیر کالنجار نوشیروان بن منوچهر ملقب بشرف المعالی قایم مقام شد [درعهد او سلطان محمود غزنوی لشکر بجرجان کشیده روزی که درآنجا نزول نموده خبر طغیان سلاجقه بدو رسید بعد از خرابی آن الکا برگشت (۵)] درسنهٔ احدی واربعین واربعمائه ٤٤۱ فوت شد .

کاوس بن اسکندر بن قابوس استیلا یافته کاوس نامه ازمؤلفات اوست وفاتش درسنهٔ اثنی وستین واربعمائه ٤٦۲ .

گیلانشاه [بن کاوس] آخر این طبقه است ودر سنهٔ سبعین واربعمائه ٤۷۰ رحلت کرده قلاع او [عن قریب](٦) بتصرف حسن صباح آمد .

حرف ثانی در آل بویه که ایشانرا دیالمه نیز خوانند

ونسب ایشان بعقیدهٔ ابن ماکولا که ثقه بوده (۷) بدین موجب است (۸)

---

۱ ـ این قسمت در نسخهٔ م نیست وبجای آن نوشته است: « بعد از برادر بحکومت نشسته».
۲ ـ کلمهٔ « دختر » در نسخهٔ د نیست. ۳ ـ ع ندارد . ٤ ـ م: خباشك ، د: جناشك . ۵ ـ م ندارد.
٦ ـ د ندارد . ۷ ـ ع : بوده‌اند . ۸ ـ نسخ در نسب دیالمه اندك اختلافی دارد وآنچه ثبت شد از نسخهٔ ع است .

بویه بن فناخسرو بن همام بن کوهی بن شرزیل الاصغر بن شرکیده بن شرزیل الاکبر بن شیرانشاه بن فیروز بن شرزیل بن شیبان بن بهرام گور وی ساکن قریه کیاکلیس دیلمان بود در کمال هم(۱) معاش، اماسه پسر دولتمند داشت :

عمادالدوله

علی در بدوحال درخیل مرداونج بود وی کوهرودرا (۲) بوی داده چند نفر دیگر ازسرهنگان ولایت تفویض کرده بود ، چون علی بری نزدوشمگیر رفت استر سرخی داشت بنا برضرورت درمعرض بیع آورده وحسین عمید وزیر وشمگیر پدرابوالفضل بن العمید آنرا بدویست دینارخریداری نموده قیمت بوی فرستاد واو از آن ده دینار برگرفته بقیه را باتحفهٔ لایق بحسین روان داشت وقضارا مرداونج از تفویض عمل علی و دیگران پشیمان شده دوکلمه بتوقیف ایشان ببرادر نوشت و نماز شام آن نوشته بنظر حسین رسیده کس نزد علی فرستاده واو راازآن خبر آگاه ساخت ودر باب رفتن غدغن نمود صباح که وشمگیر مطالعهٔ حکم برادرکرد رفقای اورا نگاه داشته خواست تاکس ازعقب اوفرستد حسین مانع آمد علی چون بمقصد (۳) رسید حسن سلوك پیش گرفته اقارب وعشایر را تسخیر نمود واز آنجا درسنهٔ اثنی(٤) وعشرین وثلاثمائه ۳۲۲ قاصد اصفهان گردید مظفر بن یاقوت که غلامزادهٔ عباسیان بود باده هزار (۵) کس بااومقابله کرده وی بانهصد کس بروفایق آمده اصفهان را تصرف نمودواین خبر بمرداونج رسیده ازو بغایت درحساب شده قصد اصفهان کردعلی تاب مقاومت نیاورده باستصواب ابوطالب زید بن علی نوبندجانی بفارس نهضت نموده[نخست] بارجان رفت واز آنجا بشیراز ودرهمه حال خودرا ازشر مرداونج نگاه میداشت تادرسنهٔ ثلاث وعشرین ۳۲۳ واقعهٔ اوشنیده یکبارگی بلوازم سلطنت قیام نمود وحسن واحمد برادران خودرا بجهان گیری روان داشت وخود شیراز را دارالملك ساخت تا آنکه درجمادی الاخری سنهٔ ثمان وثلاثین وثلاثمائه ۳۳۸ فرمان یافت چون فرزندی نداشت عضدالدوله پسر رکن الدوله حسن راوالی عهد خودساخت ،

رکن الدوله

حسن بن بویه براصفهان وقم وکاشان وقزوین وری استیلا یافته وشمگیر بااوهمواره منازعه داشت تا آنکه درآخرعمر لشکری عظیم بهم آورد ، رکن الدوله اندیشه مند بود بیکبار اسب وشمگیر ازگرازی رمیده اورا بزمین زده بکشت وابن العمید وزیر رکن الدوله که سرآمد فضلای دهر بود درصدر فتحنامه این عبارت نوشت الحمدلله الذی کفی بالوحوش عن الجیوش آخر[درشب شنبه بیست وپنجم] محرم سنهٔ ست وستین وثلاثمائه ۳٦٦ فرمان یافت [گویند سنش از نود سال تجاوز کرده ملکش چهل سال و کسری] ویراسه پسر است:عضدالدوله ومؤیدالدوله وفخرالدوله .

۱ ــ د : تنگی معاش . ع : بیم معاش ۲ ــ ع ، د : کرهرود . ۳ ــ ع : بقصد ،
٤ ــ م: احدی . ۵ ــ د : بادوهزار. ع: یازده هزار .

معزالدوله احمدبن بویه در وقت تسخیر کرمان ملك دستشرا انداختندلاجرم باقطع مشهور بود آخر تسخیر کرمان (۱) و خوزستان کرده بغداد رفت‌ومنصب‌امیرالامرائی آنجا بدوتعلق گرفت وبفرموده‌او در ربیع الاخرسنهٔ‌احدی وخمسین(۲)وثلاثمائه ۳۵۱ برکنار (۳)عمارات آنجا نوشتند: **لعن‌الله معاویة بن ابی‌سفیان‌ومن‌غصب‌فاطمةفدکاومن‌اخرج‌العباس من الشوری ومن نفی‌اباذر الغفاری‌ومن‌منع‌من‌دفن‌الحسن‌عندجده** [ودرسنهٔ‌اثنی‌وخمسین۳۵۲بوظائف عیدغدیر ومراعات تعزیهٔ‌عاشورا قیام‌نمود] آخردرسیزدهم ربیع الاخرسنه ست وخمسین وثلاثمائه ۳۵۶وفات‌یافت ولادتش‌درسنهٔ ثلاث‌وثلاثمائه۳۰۳ .

عزالدوله بختیار بن‌معزالدوله‌ویرا باعضدالدوله‌منازعات واقع‌شددرشوال‌سنهٔ ست‌وستین وثلاثمائه ۳۶۶درجنك اواسیرشده بقتل آمد وآن‌دوحه (٤) بدو منتهی شد .

مؤیدالدوله بویه بن حسن بفرمودهٔ برادر بزرگتر عضدقصدالکای برادرش فخرالدوله کرده او بپناه بقابوس برد مؤید الدوله جرجانرا ازایشان گرفته‌دارالسلطنه‌ساخت آخردرسیزدهم‌شعبان‌سنهٔ‌ثلاث وسبعین‌وثلاثمائه۳۷۳بمرض خناق‌درآنجافوت شده [عقبش‌منقرض گردید]صاحب‌بن‌عباد پسرش (٥) نصررا بنا براصلاح ملکی چندروزی‌نامزد سلطنت کرده‌چون فخرالدوله نزدیك‌رسید اورا باستقبال‌عم الزام نموده اماعلی کأنه که‌رکن‌رکین آن‌دولت‌وپدرزن نصربود وارادەداشت که‌اورا بپادشاهی نشاندفخرالدوله‌علی‌رازهرداده درشب‌سه‌شنبه‌ششم‌ذی‌القعده سنهٔ‌اربع‌وسبعین۳۷٤بکشت .

فخرالدوله علی‌بن حسن‌درغربت نیشابور بودچون صاحب بن عباد بعداز مؤید الدوله دیگریرا مستحق آن مهم(٦) نمی‌دید مسرعی بنیشابور فرستاده درسوم رمضان‌اورا بجرجان آوردو برتخت‌نشاند آخردرقلعه‌طبرك ری درشعبان‌سنهٔ‌سبع وثمانین وثلاثمائه ۳۸۷ وفات‌یافت‌ولادتش دررمضان سنهٔ احدی‌واربعین وثلاثمائه ۳٤۱ بطالع‌قوس .

مجدالدوله ابوطالب رستم‌بن فخر الدوله‌مادرش سیده دخترشروین مرزبان والی مازندران صاحب اختیار بود [تابود]وچون اودرسنهٔ‌تسع وعشروار بعمائه٤۱۹فوت‌شدومجدالدوله را دماغ پریشان بودهرج‌ومرج بحال‌اوراه‌یافته‌امرا فرمان‌او نمی‌بردندبنابرین کس باستدعای سلطان‌محمودغزنوی‌فرستاده اودرصباح دوشنبه

۱ ـ ع: تسخیر بغداد.
۲ ـ ع: ثلاثین . ۳ ـ م: کتابه . ٤ ـ د : دووجه .
٥ ـ ع:عبادش .٦ ـ د : آن‌فهم.

دوازدهم جمادی الاولی سنهٔ عشرین و اربعمائه ۴۲۰ در قریهٔ دولاب (۱) ری نزول نموده اورا باپسرش ابودلف گرفته بخراسان فرستاد و کس از ایشان اثری ندید و آن شعبه بدو منتهی شد.

عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو بن حسن نخستین کسی است که اورا شهنشاه گفتند بغایت فاضل وفضیلت پرور صاحب توفیق بود و در ایام پدر والی ولایت عم گردید و پس ازعزالدوله کرمان وخوزستان بچنگ آورده امیرالامرای بغداد شد ودر آنجا قبه حضرت امیر المؤمنین وامام حسین صلوات الله علیهما و بیمارستان بغداد بساخت وفاتش در بغداد بمرض صرع در دوشنبه هشتم شوال سنهٔ اثنی وسبعین وثلاثمائه ۳۷۲ [ولادتش در یکشنبه پنجم ذی القعده سنهٔ اربع وعشرین وثلاثمائه ۳۲۴ در اصفهان] گویند روزی سیر بستانی کرده اورا نزاهت آنجا خوش افتاده آرزوی باران کرد مقارن حال باران آمد این دو بیت بگفت:

لیس شرب الراح الا فی المطر	وغناء من جوار فی السحر
عضد الدوله من سطوته	ملك الاملاك غلاب القدر

پس از آن گستاخی نادم شده بمرض الموت گرفتار شد ودر حین (۲) نزع پیوسته این آیت بر زبانش جاری بود: **ما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه** چندروزی که واقعهٔ او مخفی بود در دارالاماره مدفون شد بعداز آن در نجف اقدس.

صمصام الدوله مرزبان بن عضدالدوله در بغداد بود پدرش فوت شد اورا بسلطنت برداشتند، وپس ازچهار سال وشش ماه برادرش شرف الدوله والی کرمان شد لشکر ببغداد کشیده اورا بگرفت ودر قلعه‌ای بند کرد و بعداز آن خلاص شده نه ماه وهشت روز حکومت فارس کرده در ذی الحجه سنهٔ ثمان وثمانین وثلاثمائه ۳۸۸ در ده دودمان شیراز گرفتار شده بردست ابوالنصر عزالدوله بختیار بقتل آمد.

شرف الدوله ابوالفوارس شیرزیل بن عضدالدوله درزمان پدر وبعد ازو والی کرمان بود تا آنکه طمع در بغداد کرده در سنهٔ ست وسبعین ۳۷۶ چون بحوالی آنجا رسید صمصام الدوله باستقبال آمده گرفتار شد واو بحکومت نشسته درعصر جمعه دوم جمادی الاخری سنهٔ تسع وسبعین وثلاثمائه ۳۷۹ بمرض استسقا فوت شد.

بهاءالدوله ابو النصر خسرو فیروز بن عضد الدوله بعد از برادر در بغداد فرمانفرما شده وپنجم جمادی الاخری سنهٔ ثلاث واربعمائه ۴۰۳ در ارجان بمرض صرع در گذشت جسدش را بنجف اقدس برده دفن کردند ملکش بیست وچهار سال عمرش چهل ودوسال ونه ماه ونیم.

---

۱ - ع: ولایت ۲۰ - د: حین.

سلطان‌الدوله

ابو شجاع بن بهاءالدوله بعداز پدر پادشاه‌شده برادرش ابوالفوارس‌را بکرمان و برادر دیگرش جلال الدوله‌را ببصره بحکومت فرستاد وآخر درشوال سنهٔ خمس عشر واربعمائه ۴۱۵ درشیرازوفات یافت‌عمرش بیست‌ودوسال و پنج‌ماه .

شرف‌الدوله

ابو علی حسن بن بهاء الدوله دربغداد استبداد یافت و پنجسال و بیست وپنج روزحکومت کرد ودر ربیع الاول سنهٔ ست عشر واربعمائه۴۱۶ درگذشت‌عمرش بیست‌وسه سال‌وسه‌ماه‌ولادتش‌درذی‌الحجه سنهٔ ثلاث‌وتسعین وثلاثمائه ۳۹۳ .

قوام‌الدوله

بن بهاءالدوله صاحب کرمان بودو بعد از برادرش سلطان الدوله طمع‌درفارس کرده‌میانهٔ‌اوو برادر زاده‌اش ابوکالنجار تنازع‌روی نموده‌تاآنکه درذی القعدهٔ‌سنهٔ تسع عشرواربعمائه ۴۱۹فوت شدواصحابش‌ازکجی خلق او وارستند .

جلال‌الدوله

ابوطاهر بن بهاءالدوله بعداز برادرش شرف الدوله دربغداد حکومت یافته‌درسنهٔ تسع‌وعشرین‌واربعمائه ۴۲۹ اورا‌ملك‌الملوك (۱) لقب‌کردند آخر درشب جمعه پنجم شعبان سنهٔ خمس وثلاثین واربعمائه ۴۳۵وفات یافت عمرش پنجاه‌ویك ولایتش (۲) دربغدادشانزده‌سال ویازده‌ماه .

عزالملوك

ابوکالنجار مرزبان‌بن‌سلطان الدوله‌وبعضی‌لقبش‌را عمادلدین‌الله گفته‌اند‌درواقعهٔ پدردر بصره بودواکثراوقات برعمش(۳)ابوالفوارس غالب‌آمده فارس‌را بحوزهٔ تصرف درآورده بعدازعم کرمانرانیز ضمیمهٔ ملك خود ساخته پس از عم‌دیگرجلال الدوله حکومت‌بغدادنیز اضافهٔ‌کار وبار او شد آخر در چهار دهم جمادی الاولی‌سنهٔ اربعین واربعمائه ۴۴۰ درمدینه جنات(۴) کرمان درگذشت‌عمرش چهل سال وچندماه،ملکش‌دربغدادچهارسال واند ماه .

ابومنصور فولادستون

بن ابوکالنجار بعد ازپدر درفارس‌میانهٔ‌اووبرادران سیما الملك الرحیم مخالفت بوده، اکثر اوقات مغلوب میبود وچون عادل‌بن مافیه راکه وزیر پدرش بودبکشت فضلویه شبانکاره که دوست عادل بود بمعادات (۵) برخاسته اورا درسنهٔ ثمان واربعین واربعمائه ۴۴۸ گرفته دریکی ازقلاع محبوس ساخت وفارس‌بتصرف‌شبانکاره درآمده .

۱ ـ ع : ملك الموت . ۲ ـ م : ولادتش . ۳ ـ ع: اکثراوقات‌پسرعمش ، ٤ ـ د : حباب ، م نقطه ندارد . ۵ ـ ع: بمعاودات .

الملك الرحیم خسرو فیروز (۱) بن ابوکالنجار پدر اورا درحیات خود بنیابت دربغداد امارت داده بعد ازپدر استقلال یافت وخوزستان وبصره بتحت تصرف درآورده آخردربیست‌ودوم رمضان سنهٔ سبع واربعین واربعمائه ٤٤٧ بدست سلطان طغرل بیك سلجوقی گرفتار شده اورا بقلعهٔ طبرك بردند وحکومت آل بویه بدو ختم‌شد وبرادرش ابوعلی کیخسرو اطاعت‌سلاجقه نموده نزدایشان موقر بودونوبندجان فارس دروجه اقطاع اومقرر، آخراودرسنهٔ سبع‌وثمانین ٤٨٧ وملك‌رحیم‌درخمسین واربعمائه ٤٥٠ فوت شده نام آن‌طبقه بالکلیه برافتاد .

حرف سوم در کاکویه

اگرچه‌درنسب‌شریك آل‌بویه‌نیستنداماچون قرب قرابت‌داشته‌اند ازآنجمله‌معدودند.

محمد بن دشمن‌زیار لقبش‌حسام‌الدین‌علاء الدوله کنیتش ابوجعفر کاکویه است‌وچون او پسر خال سیده والده مجد الدوله بن‌فخر الدوله بود و«خال» بلغت دیالمه کاکویه است بناءعلیه بدان اشتهار داشت ، وابو جعفر درسنهٔ ثمان وتسعین وثلاثمائه ۳۹۸ نزدسیده آمده تعظیم یافت‌واصفهان دروجه اقطاع اومقرر شدوسالها آنجامقراوبود وابوجعفر فاضل وفضیلت‌دوست‌وعادل وسایس (۲) بود ازجمله شیخ الرئیس‌ابوعلی‌سینا بواسطه‌مناسبت بدو پیوسته [غایت] (۳)اجلال یافته وحسب‌الامر او(٤) لوحی درباب آب وادی ذحوارترك (٥) قزوین درشهر رمضان سنهٔ اثنی وعشرین واربعمائه ٤٢٢ مؤکد بلعنت‌نامه(٦)مرقوم گشته که‌تاحال‌مدار قزاونه برآن است ، سلطان مسعودغزنوی‌خواهر اورا خواسته‌چندین‌مرتبه میانهٔ‌اووعلاءالدوله مخالفت‌افتاد آخردرمحرم سنهٔ ثلاث‌وثلاثین‌واربعمائه٤٣٣ باجل طبیعی‌در گذشت .

ظهیرالدین ابو منصور [فرامرز] (۷) که اسن اولاد بود قائم مقام شداما برادرش گرشاسف نهاوند وتوابع راصاحبی کرده برادردیگرش ابو حرب باابو منصور میبود در حینی که برسرقلعه نطنز رفت که جهات پدرش را بدست آورد ابو حرب خودرا بقلعه‌انداخته اظهارعصیان نمودوگاهی بسلاجقه که درری بودند ملتجی میشدونوبتی‌دیگرابوحرب پناه‌باابوکالنجار صاحب شیرازبرده اورا باصفهان آورد آخرمیانهٔ‌اخوان صلح‌شده ،مکررکس‌بطغرل بیك فرستاده اظهار ایلی میکرد ودر باطن

۱ ـ قزوینی : خره فیروز . ودر ذکر اسامی‌دیلمیان وتقدیم‌وتاخیر لقبها وکنیه ها نسخ مغشوش بود وبیشتر مطابق نسخهٔ م آوردیم .

۲ ـ م : آسایش طلب ۰ ۳،۷ـ ع ندارد ۰ ٤ـ م. حسب الاستدعای‌او . ٥ ـ نسخ مغشوش‌است. ٦ ـع: لغت نامه .

باملك الرحیم درخلاف اومتفق بود وا ینمعنی برطغرل بیك ظاهر شده درسنهٔ اثنی واربعین ۴۴۲ اصفهان رامحاصره کرده کار برمحصوران تنك ساخت تا آنکه محرم سنهٔ ثلاث واربعین ۴۴۳ طغرل بیك درعوض آنجا یزد وابرقوه را بوی داده وی بیزد انتقال نمود .

ابوکالنجار گرشاسف بن علاء الدوله درزمان پدر صاحب همدان وتوابع بود تا آنکه درسنهٔ سبع وثلاثین واربعمائه ۴۳۷ سلاجقه آن ملك رااز و گرفته وی پیش فولادستون بشیراز رفت واو گرشاسف را بحکومت اهواز فرستاده در آنجا درسنهٔ ثلاث واربعین واربعمائه ۴۴۳ وفات یافت امیرعلی بن امیر فرامرز بن علاء الدوله بعداز پدر بحکومت یزد وتوابعم اشتغال داشت ودرسنهٔ تسع وستین واربعمائه ۴۶۹ ارسلان خاتون دختر جغری بیك(۱) عمهٔ سلطان ملکشاه را که سابق درحباله [قائم] بامرالله عباسی بود بخواست وخاتون مذکوره [درقزوین کاریزی که مسلمانان ازاومحفوظند احداث کرده آخر امیرعلی درجنگی که درسنهٔ ثمان واربعمائه ۴۰۸ میانه تتش وبرکیارق واقع شد همراه تتش بوده بقتل آمد .

امیرعلاءالدوله فرامرز بن علی والده اش ارسلان خاتون مذکوره (۲)] بغایت فاضله وفیلسوف بوده [وچون « نتیجة التوحید » وغیره مؤلفات نفیسه دارد (۳)] واورانزد سلاطین سلجوقی بتخصیص سلطان سنجر قرب ومنزلتی تمام بود همراه سنجر درجنك قراخطای بود ودر آن معرکه درسنهٔ ست وثلاثین وخمسمائه ۵۳۶ کشته شده از آثار او سور مشهد مقدس منور رضویه علی ساکنها افضل التحیه که درسنهٔ خمس عشر وخمسمائه ۵۱۵ ساخت. وازو دو دختر ماند وسلطان سنجر نظر برمکافات خدمت وملاحظهٔ قرابت یزد رابدستور دروجه اقطاع ایشان مجری(۴) داشت واتابکی ایشانرا بسام بن وردان وبرادرش عز الدین لشکر که ازملازمان کاکویه بودند رجوع نمود .

فرع کاکویه

اتابك سام بنیابت بنات مذکوره حاکم یزد شد دردرب مهر نحرو(۵) مدرسهٔ عالی بساخت وچون حلم بسیار وسیاست اندکی داشت درآن ملك هرج ومرج شده امر حکومت را به برادرش عز الدین حواله کرده بعبادت مشغول شد ودرسنهٔ تسعین وخمسمائه ۵۹۰ وفات یافت.

عز الدین لشکر سایس وبهادر بود و در زمان منکورس کار های نمایان کرده در بعضی اوان ازقبل سلاجقه حاکم شیراز واصفهان شد ودرسنهٔ اربع

---

۱ ـ د: چقر بیك . ع ـ جعفر بیك . ۲ ، ۳ ـ ع ندارد . ۴ـ م : مقرر داشت .
۵ ـ م : مهز تحرو .

وستمائه ٦٠٤ وفات یافته حکومتش [در یزد] بیست سال وازوچهار پسرماند : وردان زور ؛ محی الدین سام ، کیکاوس وقطب الدین اما کیکاوس درسنهٔ عشر وستمائه ٦١٠ فوت شد .

وردان زور وروان زور بعداز پدر والی شده دوازده سال حکم راند [و در سنهٔ ست عشر ٦١٦ وفات یافت (۱) .

ابو منصور اسفهسالار ملقب بسلطان قطب الدین خلج پس از برادر حکومت یافته دراثنا تارك الدنیا شده بعقیدهٔ صاحب تاریخ یزد برتبهٔ ولایت رسید. ودر عهداو براق حاجب در کرمان استیلا یافت ودختراو آدم یاقوت ترکان نام را جهت پسرخود محمود شاه بخواست وازیشان کردوجین که زن ابقاخان وبانی عمارات شیراز است حاصل شد . وسلاطین کرمان واتابکان یزددرحمایت او بودند . وفات قطب الدین درسنهٔ ست وعشر وستمائه ٦١٦ .

محمودشاه بن قطب الدین پس از پدر بحکومت رسیده بعد از سیزده سال وفات یافت .

سلغرشاه بن محمودشاه والی شده سلغر آباد ازمنشآت اوست وی پیش کش به قاآن فرستاده بموجب یرلیغ حکومت اورونق تمام یافت واو ووالده اش یاقوت ترکان دریکسال وفات یافتند .

طغاشاه بن سلغرشاه بعدازپدرقایم مقام شده پس ازهشت سال درسنهٔ سبعین وستمائه ٦٧٠ فرمان یافت ازودو پسرماند علاءالدوله ویوسف شاه

اتابك علاءالدوله قایم مقام پدرشده درعهد اودرسنهٔ ثلاث وسبعین ٦٧٣ سیلی عظیم بیزد آمد وخرابی بی نهایت (۲) کرد و مردم منازل را گذاشته برسرتلی [جمع] شدندوراه بهیچ جا نمی بردند آخردر آنجامنزل طرح انداخته محله ای معتبر شد موسوم بمحله سرجمع واکنون بسرجم مشهوراست واتابك ازآن غصه (۳) رنجور شده بعد ازیکماه فوت شد .

اتابك یوسف شاه بجای برادر بنشست وخرابیهای سیل را تلافی کرده باروی شهر بساخت اما چون بغایت عیاش بود دخل او بخرج وفا نمیکرد شرف الدین مظفر [پدرمبارزالدین محمد (٤)] ملازم او بودواتابك بنا برافلاس درفرستادن خراج تهاون کرده یسودر نام مغولی بداروغگی آنجا مقرر شداتابك تاب حکومت او نیاورده

۱ ــ م این قسمت را ندارد .

۲ ــ ع : بی نهاتی . ۳ ــ ع : قصه . ٤ــ مخصوص نسخهٔ « د » است ، ونسخهٔ م مغشوش است .

اورا بکشت و یاغی شد سلطان غازان لشکری بسرداری محمد انداجی و چریك اصفهان باسی هزار مرد برسر یزد فرستاد یوسف شاه تاب نیاورده بصوب سیستان گریخت وامیر مظفر زن و بچهٔ یسودر را دراثنای راه برداشته بکویخت وایشان را باردوبرده تربیت یافت و یزد بتصرف دیوان مغول درآمد .

فقرهٔ ثانیه

درمتاخرین مبنی بردو کلمه

کلمه اول دراساطین سلاطین گیلان رحم الله اسلافهم وابدا خلافهم که بلسان تعظیم کارکیا خوانند

سیدعلی کیا که نسب شریفش بدین منوال بدوحهٔ طیبه انتما می‌یابد :علی کیا بن امیر [کیا] واورا دغدغهٔ سلطنت شده حکام گیلان (۱) درصدد قصدش بودند بنا برین وی بااهل بیت برستمدار رفته درشهور سنهٔ ثلاث وستین وسبعمائه ۷٦۳ درآنجا وفات یافت بن حسین کیا بن حسن کیا بن سیدعلی واو از قریه فشام کوهدم(۲) بقریهٔ ملاط نقل نموده ساکن گردید بن سیداحمد بن سیدعلی الغزنوی واو بنا برآنکه چندگاه درمدرسهٔ مولانا عبدالوهاب غزنوی بتحصیل اشتغال داشت بدین لقب موسوم گشت بن محمد بن ابوزید(۳) که ازابهر بگیلان نقل نموده درقریهٔ فشام کوهدم رحل اقامت انداخت بن ابومحمد حسن بن احمد الاکبر المشهور بعقیقی کوکبی بن عیسی الکوفی که بغایت فاضل وعفیف بوده واز کوفه بواسطهٔ خوف عباسیه بابهر آمده آنجا رامسکن ساخت بن علی بن حسین الاصغر بن امام الهمام علی زین العابدین «ع» .

وسیدعلی کیا باتفاق اخوان بعداز پدر بمازندران رفته بصحبت سیدقوام الدین والی آنجا رسیده اعزاز تمام یافت آخر درزمان امیر تیمور گورکان حسب الاستدعای اهالی گیلان برسریر سلطنت نشسته لشکر بگیلان بیه پس کشیده باتفاق برادرش مهدی کیا رشت را بگرفت ودروقت نماز جمعه سنهٔ تسع وتسعین وسبعمائه ۷۹۹ او وبرادرش [بقصد مرداونج نام شخصی (٤)] شهادت یافتند وتمامی گیلان سوای تنکابن از تصرف بدر رفت ودرزمان او حکومت رانکو ببرادرش مهدی کیا متعلق بود .

کارکیا رضا کیا بن علی کیا بعداز پدر بسلطنت رسیده الکائی که مردم رشت گرفته بودند بازگرفت آخر درروزشنبه غرهٔ جمادی الاخری سنهٔ تسع

---

۱ ـ ع :حکام سلطان . ۲ ـ م ، دمغشوش است ازنسخهٔ ع آوردیم . ۳ ـع: ابویزید.

٤ ـ ع ندارد.

وعشرین وثمانمائه ۸۲۹ موافق روز نوروز وفات یافت [و کلام صدق انجام **رحمة الله علیه** مطابق آن تاریخ برخاطر تافت (۱)] چون اورا عقبی نبود امر سلطنت بر پسر عمش [میرسید] (۲) قرار یافت.

کارکیا میرسید محمد

مشهور بمیرسید، بن مهدی کیا برادرزادهٔ سید علی کیا وارث ملك شده وی الکای پشت کوه و گیلان را نوبتی دیگر بدست آورد تا آنکه پسرش امیراحمد و نبیره اش امیرکیا بن رکابزن باتفاق اورا گرفته درقلعهٔ الموت بی اختیار گردانیدند وفاتش درجمعهٔ سوم جمادی الاخری (۳) سنهٔ سبع وثلاثین وثمانمائه ۸۳۷ در الموت واورا بملاط نقل کردند.

کارکیا ناصر کیا

بن میرسید پس از پدر بسلطنت نشسته جهانشاه میرزا الکای طالقان را نیز بدوداد و چهارده سال سلطنت کرد وفاتش درعصر جمعه دوازدهم ذی القعده سنهٔ احدی وخمسین وثمانمائه ۸۵۱.

کارکیا سلطان محمد

بن کارکیا ناصر کیا پس ازپدر برمسند حکومت نشسته بعدازواقعهٔ سلطان ابوسعید چهار سال (٤) امیرعضد سیفی را ضبط نمود. و کنزاللغة باسم شریف او موشح است ولادتش درقلعه امسررودبار درسنهٔ خمس وعشرین وثمانمائه ۸۲۵ وفاتش درسلخ ربیع الاول سنهٔ ثلاث وثمانین وثمانمائه ۸۸۳.

کارکیا میرزا علی

بن کارکیا سلطان محمد بغایت فاضل ومتقی وعادل بوده وافاضل قزوین وسادات و موالی ازفواضل احسان او بهره مند بودند وحسن اخلاص وحراست او (٥) نسبت بحضرت شاه غفران پناه انارالله برهانه (٦) برعالمیان ظاهر است واحتیاج بایراد ندارد.

کارکیا سلطان حسن

بن کارکیا سلطان محمد درسنهٔ عشروتسعمائه ۹۱۰ درنواحی (۷) دیلمان با برادرش آغاز خلاف نموده کیا فریدون امیر الامرای اورا درسفیدرود (۸) دیلمان بکشت و کارکیا میرزا علی امرحکومت را بدو گذاشت وبعزلت وعبادت مشغول شد وسلطان حسن استقلال یافته فوجی ازشیاطین انس وسوسه کارکیا کرده اورا برانکو برسر برادر بردند. ودرجامه خواب برسر او ریخته بقتلش

---

۱ ـ مخصوص نسخهٔ «د» است وتاریخ حروف اینجمله ۸۹۹ است نه ۸۲۹.

۲ ـ ع ندارد. ۳ ـ د: جمادی الاول. ٤ ـ م: پارسال. د: بارسال ٥ ـ ع: جراءت

٦ ـ منظور شاه اسماعیل صفوی است.

۷ ـ م: حوالی ۸ ـ ع: شلندرود.

اقدام نمودند(١) درهمین شب پنجشنبه پنجم رمضان سنهٔ احدی عشر و تسعمائه ٩١١ [بود] که آن سید عالیشأن [فاضل متقی] بقصد دشمنان متوجه روضهٔ رضوان گردید [امرای سلطان حسن که از آن حادثه واقف شده از لاهیجان ایلغار برانکو آورده پادشاه مرحوم کارکیا میرزاعلی راکارش اتمام یافته بود] ولادتش جمعهٔ نوزدهم رمضان سنهٔ سبع واربعین وثمانمائه ٨٤٧ دررانکو وازوی عقب نماند(٢) مدت حکومت سلطان حسن(٣) یکسال و نیم .

کارکیا سلطان احمد بن کارکیا سلطان حسن (٤) بعداز واقعهٔ پدر وعم بسلطنت نشسته بیمن توجه حضرت شاه غفران پناه اقتدار تمام یافت ودرسنهٔ ثلاث وثلاثین وتسعمائه ٩٣٣ که قشلاق همایون درقزوین واقع شد کارکیا تشریف بقزوین آورده مشمول عواطف بیدریغ گردیده پایهٔ قدرومنزلتش یکی درصدافزود ودرهجدهم رجب مقضی المرام بگیلان عود نمود وربستر قاسم(٥) راکه ازمرتبهٔ [سرتراشی برتبه (٦)] وکالت رسانیده جملة الملك ساخته بودچنانچه برخان ازسلطنت چیزی بغیر ازنام نمانده دریکشنبه چهاردهم ذی القعدهٔ سنهٔ ست وثلاثین وتسعمائه ٩٣٦ مغضوب ساخته اوواولادش را بقتل رسانید ، آخرخان درروز دوشنبه [دوم] شعبان سنهٔ اربعین وتسعمائه ٩٤٠ بعالم جاودان شتافت ولادت باسعادتش درشهور سنهٔ اربع وسبعین وثمانمائه ٨٧٤ سلطنتش بیست وهشت سال ودوماه(٧) .

کارکیا سیدعلی کیا بن کارکیاخان احمد بغایت سلیم القلب عافیت دوست بود بنابرین طبقات لشکر ازوی برگشته بحکومت برادرکوچکترش [کارکیا سلطان حسن که درسپاهیگری وبهادری مثل او کسی دراین طبقه پیدا نشده بود (٨)] پیوستند واو با برادر درمقام خلاف شده مهم ازقیل وقال بقتال رسیده ودراوایل سنهٔ احدی واربعین وتسعمائه ٩٤١ سیدعلی کیا وچند برادر دیگر بدست افتاده درسمام متوجه دار السلام گردیدند .

کارکیا سلطان حسن بعدازبرادر بحکومت نشسته ازکمال شجاعت برگیلان بیه پس نیز استیلا یافت وامیره دیباج حاکم آنجا را آواره ساخت آخر درشب جمعه پنجم جمادی الاخری سنهٔ ثلاث واربعین وتسعمائه ٩٤٣ بمرض طاعون بخلد برین شتافت .

١ـ ع : بقتلش نمودند .د :تقتیلش اقدام نمودند ٢ ـ ع : ملقب بماندند .
٣ ، ٤ ـ ع:حسین . ٥ ـع : نموده درسیزدهم . ٦ـد فاقداست.
٧ـ ع ـ :دوماه .
٨ ـ ع ندارد .

کارکیاخان احمد

بن سلطان حسن که کامکار ترین آن طبقه علیه وافضل واکرم آن‌دوحهٔ سامیه است واکنون بزبان افتخاربخواندکار اشتهار یافته فرمان‌فرمای‌ملك موروثی شده بیمن‌اقبال وبخت ازبسیاری ورطات نجات یافته‌صاحب‌تاج‌وتخت گردیدودررواج‌مذهب‌حق(۱)غایت‌اهتمام بتقدیم‌رسانیده این‌بیت که‌از نتایج‌طبع وقاد[ایشان] است نقش نگین‌آن[سرور(۲)]ارباب سداد است .

بیت

تاشد سعادت‌ابدی راه‌بر مرا شدرهنمون بمذهب اثنی‌عشرمرا

ویکی ازشعرادروصف این بیت گوید :

تاشداین‌بیت ترانقش‌نگین خانهٔ دین گشت‌معمور ازین‌بیت چو بیت‌المعمور(۳)

وتمامی‌الکای بیه‌پس وکسکر وفومن که همواره‌مستقرسلاطین‌صاحب‌تاج وتمکین که ایشان‌راالسحق اوند وامیره دیباج (٤) خوانندی ومولانا قطب‌الدین علامه شیرازی «درة‌التاج» باسم‌یکی‌ازیشان‌نوشته بمحض‌موافقت‌دینی‌ودنیوی بااین‌خاندان‌نشان‌ابدی بحوزهٔ دیوان‌ایشان‌درآمده‌وامیره مشهور بمظفرسلطان بشآمت کفران‌نعمت وخلاف دین ودولت این‌دودمان خلودارکان خانوادهٔ قدیم خودرا ببادفنا داده[مصدوقهٔ **فقطع دابرالقوم الذین‌ظلموا والحمدلله‌رب العالمین** گردید (٥)] ودربرابرآنهمه‌الطاف که ازپرتو این‌دولت بی‌انتقال‌شامل‌حال‌اوشده بود برعالمیان‌ظاهراست که‌ازکجابکجارسیده‌وبامخالفان دین‌ودولت‌همداستان‌شده،دیدآنچه دید خلاصهٔ‌حال کثیر الاختلالش آنکه‌حسب‌الفرمان قضا جریان حضرت‌کارکیاسلطان‌حسن‌ودیگر ولات‌ازاطراف‌برالکای اوهجوم‌نموده وی درکشتی‌نشسته مدتی‌درروی دریاآواره وسرگردان بود آخر سفینهٔ دولتش درحوالی بادکوبه درگرداب ادبار افتاده سلطان‌خلیل والی شروان‌که بعز مصاهرت همایون سرافراز بودویرا بشماخی (٦) نزدخود برده‌درصدداصلاح‌کاروباروی‌بودسلطان خلیل بشومی قدم‌اوهم درآن‌چندروز بمرض صعب گرفتارشده‌وفات‌یافت‌واو باسوء حالی (۷) بردست‌فرستادگان پایهٔ‌سریراعلی گرفتار شده‌درجمعه هجدهم(۸)شعبان‌سنهٔ‌اثنی واربعین درمیدان‌صاحب‌آبادتبریز بآتش‌غضب‌شاهنشاهی‌سوخته منشأعبرت‌دیگران گردید والحال که‌سنهٔ اثنی‌وسبعین وتسعمائه ۹۷۲ است تمامی‌گیلانات بیه‌پس وبیه‌پیش مستقر اقبال

۱ ـ ع بتصحیح بعدی : مذهب رفض . ۲ ـ ع ندارد . ۳ ـ نسخهٔ د نـدارد .

٤ـ ع :وباج .ونسخه د«امیر» بدون هاء نوشته.

٥ـ نسخهٔ‌د فاقداست ٦ شماخی بمعنی شمع ریزی است . ۷ ـم: بسوء حالی .

۸ ـد : هفدهم.

آن سلطان کثیر الافضال خلدملکه‌است [ولادت خجسته‌اش درروزشنبه بارك‌الله‌فی سبتها رابع رجب‌المرجب سنهٔ احدی واربعین وتسعمائه ٩٤١ بلغه‌الله الی مائة وعشرین سنه **فالله‌خیر حافظا** درمطلع السعدین مزبوراست که‌خدمت سیدرضا کیا که‌ثانی سلاطین این دودمان کثیرالاحسان است ازدنیا ومافیها بمثابه‌ای معترض بود که مدة العمر دست مبارکش بموجب کلام معجز نظام **یاصفراءیابیضاء غری‌غیری** مس‌زرو نقره نکرده کف‌خوددرا بلوث آنها نیالود لهذادراین‌اوان که‌یکی ازاخوان زمان قصیده‌ای بخدمت نواب‌خان عالیجناب‌عالیشان فرستاده‌بود آنحضرت‌درجواب آن‌قصیده‌ای‌غراءدرسلك‌نظم کشیده این‌لؤلؤابد ازآن‌لجهٔ اسرار بساحل اظهاررسید شعر :

بطورشرع‌نبی کی‌تواند اینکه‌شود طلاق دادهٔ والدحلال فرزندان

کلمه‌ثانیه درحکام قوامیه

میرقوام‌الدین المشهور بمیربزرك ازسادات سامیات‌مراعشه‌است براین موجب: سید قوام الدین بن سیدصادق بن‌سیدعبدالله بن‌سید محمد بن سیدابوهاشم بن‌سیدعلی بن سیدحسن‌بن‌سید علی‌المرعش بن سید عبد الله‌بن سید محمد الاکبر بن حسن‌بن‌حسین‌الاصغر بن‌امام‌زین‌العابدین «ع» درآغاز خدمتش بخراسان رفته مرید سیدعزالدین سوغندی‌شد ومدتی‌درآنجا بسلوك مشغول‌بوده بعد ازآن بوطن اصلی که‌مازندران‌است مراجعت‌نموده درسنهٔ ستین وسبعمائه ٦٧٠ بموجبی‌که دراحوال افراسیاب جلاوی‌مذکور خواهدشدفرمانده‌مازندران گردید قریب‌بیست‌سال بدان‌امرخطیر پرداخت (١) آخردرمحرم‌سنهٔ احدی‌وثمانین‌وسبعمائه ٧٨١ وفات‌یافت ودرآمل مدفون گشت‌واوراچندپسر والاگهربود ازآنجمله‌سیدرضی الدین والی‌آمل وسید فخرالدین سرداررستمداروسید کمال‌الدین فرمانفرمای‌ساری. سید کمال‌الدین بن‌قوام الدین (٢) بموجب‌وصیت‌ولی العهد گردیده‌درشهور سنهٔ اربع وتسعین وسبعمائه ۷۹٤ امیرتیمور گورکان متوجه تسخیرمازندران شده‌وسادات بقلعهٔ ماهانه متحصن (٣)گشتند وپس از محاصرهٔدوماه وشش‌روز (٤) هشتم‌ذی‌الحجه نزد امیرآمده تیمور باسید کمال الدین باسادات مذهب خطاب فرموده وی‌جوابهای‌نیکوداد وباعلما که درمجلس بودند بحثهای دلپذیر کرد آخرسادات رابیرون کرده(٥) اسکندر شیخی(٦)زانوزده قصاص خون پدر خواست امیر گفت‌تنهاتو نیستی‌ملك‌سعد الدوله‌رستمداری‌نیز دعوی خون میکند واو را بمجلس‌طلبیده ملك گفت خونی‌من‌اینها نیستندچه برادرمن درجنك کشته‌شده وقاتل معلوم

١ــ ع : گردید . ٢ ــ ع : سید مرتضی بن‌سید علی . ٣ ــ ع : محص . د : مستحصن . ٤ ــع:محاصره‌دردوازده . ٥ ــ ع : بیرون‌برده ٦ ــ د: سیخی .

نیست وهر که درخون سادات سعی نماید فردا نزدجدشان مواخذخواهد بودتیمور(۱)را آن سخن خوش افتاده سادات در کشتی نشانده بخوارزم واز آنجا باقاصی ترکستان روان داشت وسید کمال الدین واخوان واقوام در آن غربت فرو رفتند وامیر تیمور ساری را بجمشیدقارن(۲)قاینی وآمل باسکندرشیخی ورستمدار را بملك سعدالدوله داد سید علی بن کمال الدین (۳) چون در آن واقعهٔ عصیان اسکندر شیخی درخدمت امیرتیمور بوده مساعی جمیله بظهور رسانید حکومت آمل بدو مرجوع شده ساری همچنان در تصرف جمشید بود وجمشید در سنهٔ خمس وثمان مائه ۸۰۵ فوت شد شمس الدین غوری قایم مقام او گردید وبقیهٔ سادات ازترکستان بحکم میرزا شاهرخ بمازندران آمده بیشتر از آن عوام شمس الدین غوری را کشته بودند وسید علی درساری والی شد ودیگر الکای را برسادات قسمت فرمود امااقوام با او منازعهٔ بسیاری کردند تاآنکه دراواخر سنهٔ عشرین وثمانمائه ۸۲۰ بمرض نقرس وفات یافت .

سیدمرتضی بن سید علی (٤) بموجب ولی العهدی قایم مقام گشته از طایفهٔ روز افزونیه مازندران اسکندر نامی را جملة الملك ساخت ومدارخود بدو نهاد بنا برین اقوام ازوی رنجیده درصدد خلاف شدند وسیدمرتضی در [چهارم(۵)] صفر سنهٔ سبع وثمانمائه ۸۰۷ وفات یافت .

سیدمحمد بن سید مرتضی(٦) چون ازپدر بغیرازوفرزندی نبود بنابر[تعیین زیج عبد القادری درروز سه شنبه هفدهم ربیع الاول سنهٔ مذکوره جلوس نموده] اهالی (۷) ساری باأو بیعت کردند وی عادل وصاحب اخلاق بود ومیرزا بابر[درسنهٔ احدی وخمسین ۵۱ (۸)] طمع درساری کرده لشکر بدانجا کشید اگرچه[لشکرش(۹)] یك مرتبه شکست یافت اماساری را گرفته آخر جمعی وسیله شده دختر سید محمدرا جهت میرزا خواستاری نموده میرزا درسنهٔ احدی وخمسین ۵۱ آنجارا بدو بازگذاشت ودرعهداو بهرام بن اسکندراقتدارتمام یافت آخرسیدمحمد درسنهٔ ست وخمسین وثمانمائه ۸۵٦ باجل طبیعی درگذشت .

سیدعبدالکریم بن سید محمد درواقعهٔ پدر دراردوی جهانشاه پادشاه بود آن خبر شنیده برجناح استعجال بساری آمده قایم مقام گردید درعهد

---

۱ ــ ع : میرزارا . ۲ ــ د : سارن‌را بجمشید قارون . ۳ . ع : سید محمد بن مرتضی.

٤ ــ ع: سید عبدالکریم بن سیدمحمد . ۹،۸،۵ ــ ع ندارد . ٦ ــ سید عبدالله بن سید عبدالکریم . ۷ ــ م این قسمت را نداردو نوشته «بنابراین اهالی ساری » ودرنسخهٔ دیگر نوشته : «یقین رنج عبدالقادری » واحتمالا تصحیح شد.

او بهرام روزافزون بواسطهٔ خصومت سادات با بلکان بقتل آمده آخر میرعبدالکریم در روز چهارشنبه پنجم ربیع الاخر موافق دوم خردادماه قدیم] (۱) سنهٔ خمس وستین وثمانمائه ۸۶۵ وفات یافت .

سیدعبدالله [بن سید عبدالکریم (۲)] بجای پدر نشست ودر سرکار او علی بن بهرام روز افزون رشد تمام کرده مجسود اقران گردید و بی جهتی سیدشمس الدین با بلکانی را درسر دیوان بقتل رسانید . بنابرین درنیم فرسنگی ساری بردست سادات با بلکان کشته شد ، و از آن شکست تمام بسیدعبدالله (۳) راه یافت باوجود آن اصلاح خود را از شر آنان باز نمیداشت لاجرم سیدزین العابدین بن سید کمال الدین بن سید محمد [که پدرش را سیدعبدالله بزندان کرده در آنجا وفات یافته بود (٤)] در پنجم ربیع الاول سنهٔ اثنی وسبعین وثمانمائهٔ ۸۷۲ فرصت یافته وبرادر حمام بقتل آورد امیر زین العابدین بتغلب حکومت یافته مال آن الکارا از دیوان حسن بیك بصدو بیست خروار ابریشم مقطع نموده اما همیشه میانهٔ او ومیر عبدالکریم منازعه بوده گاهی او برین واحیاناً این بروغالب شد تا آنکه درشهور سنهٔ خمس وسبعین وثمانمائه ۸۷۵ وفات یافت (۵).

میرشمس الدین برادر سید زین العابدین بس ازو بحکومت رسیده میرعبدالکریم اورا اخراج نموده و او بیش سلطان یعقوب آمده وازکارکیا میرزاعلی که ممد میرعبدالکریم بود شکایت بسیار کرد بنابرین لشکر بسرداری بکربیك موصلو صاحبری بمدد او مقررشده بس ازعود ایشان نوبتی دیگر میر عبد الکریم بمدد کارکیا اورا بیرون کرد وسیدشمس الدین مجدداً شکایت گیلانیان (٦) بیعقوب بیك نوشت واو سلیمان بیك بیژن ولشکری بتاخت رودبار وطالقان مقرر کرده ازاینجهت (۷) تشویش بسیاری بدیشان رسید ودرسر کار سید شمس الدین آقارستم روزافزون ازحضیض مذلت باوج ایالت رسید آخر سید اورا گرفته درقلعه یی محبوس ساخت سید (۸) [درشهور سنهٔ ثمان

---

۱ ــ این قسمت را نسخهٔ م ندارد ع : خرداده وقدیم . ۲ ــ ع ندارد.
۳ ـ ع : عباد الله . ٤ ــ م فاقد است .
۵ ـ م،د : گاهی این و گاهی آن بریکدیگر غالب میشدند تا آنکه وفات یافت .
٦ــ د : گیلان . ۷ـ ع: ازتوجه .
۸ ــ م بالاخره سید . د . آخر سید .

وثمانمائه ۸۸۰ (۱)] وفات یافت .

میر کمال الدین بن سید شمس الدین قایم مقام پدر شده [بردست آقا رستم کشته شد (۲) در سنهٔ اثنی وثمانمائه وفات یافت] آقا رستم برالکای او مستولی گردید .

میر عبدالکریم بن محمد بن عبدالله درواقعهٔ پدر چهارساله بوددر اردوی سلطان ابوسعید بود کار کیا سلطان محمد اورا از آنجا طلب داشته بالشکری بمازندران فرستاد وچندین کرت میانهٔ او وسید زین العابدین رد و بدل شد آخر در سنهٔ ثمانین وثمانمائه ۸۸۰ آن الکا برو قرار گرفت وسید زین العابدین بهزارجریب رفته در آنجا ساکن گردید آخر میانهٔ او و سید شمس الدین آن ولایت سمت اشتراك پیدا کرد وفات میر عبدالکریم درسنهٔ اثنی وثلاثین وتسعمائه ۹۳۲ .

میر شاهی بن میر عبدالکریم درالکای [مذکور بجای (۳)] پدر بحکومت رسیده آقا محمد روزافزون اورا اخراج نموده [واو بدرگاه عالم پناه رفته باحکام حکومت معاودت نمود (٤)] ودر دماوند بردست مظفر بیك ترکمان ملازم آقا محمد درسنهٔ تسع وثلاثین وتسعمائه ۹۳۹ بقتل رسید (٥) .

میر عبدالله بن میر سلطان محمود ازپرتو دولت روزافزون سمت خانی یافته والی آنجا شد بعد از فوت محمد استقلال تمام یافته چون سفاك بود از دیوان اعلی اورا معزول گردانیدند .

سلطان مرادخان بن میر شاهی که بشیوهٔ رضیه واخلاق وانصاف آراسته [است ودر آن طبقهٔ علیه پس ازحضرت میر بزرك مقید بشرعی همچو او پیدا نشده] بجای او منسوب گشته این خبر که بوی رسید درشنبهٔ یازدهم جمادی الاولی سنهٔ تسع وستین وتسعمائه ۹٦۹ خود را بدرگاه معلای جهان پناه رسانیده مبلغی کلی از بقایای آنجا تعهد نمود که وجوه دهد بنابرین تحصیل وجه مذکور بعلیجان بیك نبیرهٔ بورون سلطان تکلو مرجوع شد میر عبدالله دررودخانهٔ جاجرود ازوفرار نموده باز گرفتار شد بالضروره در قلعهٔ اولاد کلیشی مقید ساختند درآن اثنا اورا جمعی بقصاص خون خویشان خود بقتل آوردند والحال آنجا

۱،۳ ـ مخصوص ع است .

۲ ـ تااینجا نسخهٔ ع نداردوازاینجا تا کروشه مخصوص ع است .

٤ ـ دفاقد است ٥ ـ نسخهٔ ع تافرع خیلی مغشوش است ازدو نسخهٔ دیگر آورده شد .

بدولت ابدی الاتصال استقلال تمام دارد . میرعبد الکریم یك دو سال باامیر مراد خان حسب الحکم همایون شریك شده چون اعمال او نه برنهج صواب بود معزول گشته اورا بقزوین آوردند بیکبار تریاك خورده درشب جمعهٔ سوم شوال سنهٔ اثنی وسبعین وتسعمائه ۹۷۲ وفات یافت .

فرع دراحوال روزافزونیه

آقارستم درامر حکومت بامیر عبدالکریم شریك شد در آن اوان شیبك ازبك برخراسان استیلا یافته مگر یکباری برزمان او گذشته باشد که بعدازین دست ماودامن شیبك ، بنابرین چون درسنهٔ ست وعشر وتسعمائه ۹۱۶ حضرت شاه غفران پناه برخیل ازبك ظفر یافته شیبك را بقتل آوردودست اورا بمازندران فرستاده غافل درداماناوانداختندواو ازآن بکمال غضب شاهنشاهی انتقال کرده هم درآن دوسه روز(۱) فوت شد .

اقامحمد بن آقا رستم بعد ازفوت پدر باتفاق میرعبدالکریم همراه خواجه مظفر تپکچی متوجه اردوی حضرت شاه غفران پناه شده درحوالی سمنان بدرگاه عالم پناه رسید ودردیوان اعلی مال آن دوسرکار بمبلغ سی هزار تومان قرار یافت وایشان باتفاق عود نموده درمقام اداشدند (۲) ومدتی حاکم حصهٔ خود بوده درسنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه ۹۲۸ حسب الحکم مؤاخذ گشته درقلعهٔ لوری محبوس شد ردراول عهد [نواب] همایون خلاص گشته همچنان بامیرعبدالکریم مساهم ومشارك بود پس ازواقتدار تمام یافته اگرچه مرتکب خونهای ناحق شد اما کریم وخیر بود ازآنجمله درچشمهٔ الهاك [که جایی مخوف است] رباطی ومصنعه ای بجای خود بنانهاده باتمام رسانید وفاتش درسنهٔ اربع وخمسین وتسعمائه ۹۵۴ فرزندزاده اش آقاسهراب اگرچه دست وپای زد امابجایی نرسید .

سطر سادس

درسادات مشعشع والی خوزستان

سیدمحمد بن سیدفلاح بن هبت الله بن حسن بن [علم الدین بن (۳)] علی المرتضی بن سیدعبدالحمید(٤) نسابه بن ابوعلی فخار بن [معدبن فخاربن]

---

۱ ـ م: سه چهار روز . ۲ ـ ع :درمقام اوشدند.

۳ ـ ع :ندارد ٤ ـ ع : عبدالمجید .

احمد بن ابوالغنایم(۱) محمد بن ابوعبدالله الحسین[بن محمد] ابراهیم المجاب [۲] بن محمد العابد(۳) بن امام موسی کاظم «ع» است ومسقط الراس او بغداد ودر سلك تلامذهٔ شیخ احمد بن فهد قدس سره منخرط (٤) بود گویند جناب شیخ کتابی درعلوم غریبه جمع کرده ودرحین احضار بیکی ازخدمه داده وصیت نموده که آنرادرفرات اندازد سید بحیلهٔ آنرا ازو گرفته ازرهگذرامور غریبه اجلاف اعرابرا مریدخودساخته چنانچه درحق او اعتقاد غلطی کرده کیفیت تشعشع آن قوم را دست میدادمرتکب امور خطیره (۵)چون شمشیر تیز برشکم نهادن وآنراخم کردن ودیگراشیاء عجیبه (٦) میشدندروز بروزکار او بالا گرفته [ودرسنهٔ ثمان وخمسین وثمانمائه ۸۵۸] ظهور کرد برتمامی خوزستان چون حویزه ودزفول (۷) وشوشتر استیلا یافت .

مولی علی پس از پدر سردار آن قوم شده اعتقاد او وآن قوم آنکه(۸) روح حضرت امیر المؤمنین «ع» دروحلول کرده وآنحضرت درحیات است ولهذا تاخت بعراق عرب برده مشاهدمقدسه را غارت کرده درآن عتبات عالیات نهایت بی ادبی بجای آورد آخر درحوالی کوه کیلویه بردست اتراك کشته شد .

سید محسن بن سیدمحمد بعد از برادر (۹)سلطنت کرده درزمان اوکار آن طبقه بالا گرفت وارباب ضلالت حاشی للسامعین(۱۰)اعتقادالوهیت بدو داشته همواره در کوچه و بازاراین الفاظراتکرار (۱۱)میکردند که لاصوم ولاصلوة لاحج ولازکات [ملکش سی وهفت سال .

سید فلاح بن سیدمحسن قایم مقام پدرشده مدت هفتسال حکومت باستقلال کرده .

سید ماجد بن فلاح بعدازپدر برمسندحکومت نشسته سیدعلی بن محسن وسید ایوب بن سیدمحمد فلاح بر برادرزاده خروج نمود اورامقیدساختند سیدعلی وایوب بمحاصره شوشتروسیدبدران بن فلاح بحکومت دزفول اشتغال داشتند تا آنکه علی وایوب بردست غازیان ظفر فرجام بقتل آمده سید بدران گریخته به نهیر که الحال بزکیه

---

۱ ـ د: ابوالقاسم . ۲ ـ د: المحات . ع : الحاب .

۳ ـ ع: محمد صالح . ٤ ـ ع : مسخر .

۵ ـ : درغریبه . ٦ ـ د: استار . ۷ ـ «دزفول» درنسخهٔ د نیست . ۸ ـ م : اعتقاد آن آنکه . ۹ ـ م : بعد ازپدر باصالت .

۱۰ ـ د : ع مغشوش اند . ۱۱-ع : الفاظ اقرار .

اشتهار دارد رفت و برادرش ماجد از بند خلاص شده باتفاق قلعهٔ نباب ؟ و دزفول را از غازیان گرفتند و سید بدران در دزفول و او در حویزه حاکم بودند بآخر بین الاخوین نزاع شده وی در آن اثنا در حوالی حویزه در وحل فرو رفت حکومتش هفت سال] .

سید ایوب وسید علی اولاد محسن(۱) سرور آن قوم شده چون فساد اعتقاد واقوال ایشان بمسامع جاه و جلال حضرت شاه غفران پناه رسیده پس از(۲) یورش بغداد بدان صوب نهضت نموده حویزه و سایر الکا بحیز تسخیر اولیاء دولت درآمده ایشان بالضرورة بخدمت پیوستند و چون آثار غدر و نفاق اخوان (۳) بظهور رسید هردو با اعیان آن طایفه در سنهٔ اربع عشر و تسعمائه ۹۱٤ مغضوب و مقتول شدند ومجدداً شعایر اسلام که در آن دیار مندرس شده بود اظهار فرمود .

سید بدران بن سید فلاح (٤) پس از برادر قایم مقام او شد او امر و نواهی درگاه شاهی را مطیع ومنقاد بود [وفاتش درشهور سنهٔ ست واربعین و تسعمائه ۹٤٦ .

مولی سجاد بن بدران (۵) الحال حاکم عربستان است واز مخالفت فرمان همایون بغایت هراسان ، ولیکن مردمش ببهانهٔ آن سلاطین حوالی دزفول شوشتر را بجاروب غارت روفته ضعف آنچه بدیوان اعلی میفرستند از عجزهٔ آن جا می برند .

فرع در احوال رعناشیه

میر حاجی محمد(٦) ولد مولانا قوام الدین رعناشی است و رعناش قریه ایست از دزفول وملا درمبادی حال(۷) معلم اولاد سید محسن شده اولادش حاجی محمد ترقی کرده بحکومت شوشتر و شیخ محمد (۸) بامارت دزفول رسیدند آخر حاجی محمد بردست برادر زاده اش (۹) درشهور سنهٔ . . کشته شد خلیل الله [بن شیخ محمد (۱۰)] بعد از قتل عم حکومت یافته میانهٔ او وسید بدران مکررا منازعه دست داده چون درارسال خراج (۱۱) بدرگاه جهان پناه تهاون نمود حضرت شاه غفران پناه امرای کوه کیلویه وسید بدران ولشکر فیلی را بدفع او نامزد فرموده ایشان مدتی دزفول را محاصره فرمودند و چون خبر واقعهٔ آن بادشاه رضوان دستگاه شنیدند (۱۲) دست از محاصرهٔ آنجا بازداشته خلیل درسنهٔ سبع وثلاثین و تسعمائه ۹۳۷ وفات یافت(۱۳).

۱ـ ع : سیدعلی ماجد بن محسن. ۲ـ ع : دروقت یورش . ۳ ـ م : نفاق ایشان . ٤ ـ ع :مغشوش است.
۵ـ ع:میزان . ٦ ـ ع:شیخ محمد. ۷ ـ ع:حالم. ۸ـ م: سلخ محمد. ۹ـ م : برادرش . ۱۰ ـ ع ندارد . ۱۱ـ م : پیشکش . ۱۲ ـ ع : شنودند . ۱۳ ـ ع :سنه خمس وخمسین ومائتین .

علاءالدوله پس از بدر حسب الحکم همایون بحکومت آنجا رسیده مدتی مستقل بود تا آنکه بموقف عرض رسید که با اعدای دین و دولت زبانی دارد بنا برین رایات جلال بدان الکا نهضت فرموده درروز پنجشنبه غرهٔ شعبان سنهٔ تسع واربعین وتسعمائه ۹٤۹ درظاهر دزفول نزول نمودند وپیش از آن علاء الدوله از آن خبردار گشته ببغداد فرار کرده بود آن قوم بدو ختم شدند .

صفحهٔ چهارم

در بنی لیث که ایشان را صفاریه نیز خوانند

یعقوب بعقیدهٔ بعضی نسب(۱) او برین وجه است : یعقوب بن لیث بن شیبان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز پادشاه عجم لاجرم بدان کار محقر که روی گریست سرفرو نیاورده طالب جاه گردید، وچون در آن زمان شخصی از قصبه(۲) بست صالح بن نصر کنانی نام بتغلب بر سیستان مستولی شد یعقوب درخدمت او بود [بعد از آن درهم بن حسین مطوعه بر آن الکا دست یافته سیاستی نداشت یعقوب که از امرای او بود (۳)] لشکر را ضبط نموده سرداری آن قوم بدو تعلق گرفت ودر سنهٔ سبع وثلاثین ومائتین ۲۳۷ آغاز نشو ونما کرد اکثر خراسان وسیستان و کرمان وفارس وخوزستان بتحت تصرف درآورده قاصد معتمد عباسی گردید واو موفق برادر خود را بجنك اوفرستاد شکست بر یعقوب افتاد ودر جندی شاپور خوزستان در نهم شوال سنهٔ خمس وستین ومائتین ۲۷۵ بمرض قولنج درگذشت .

عمرو بن لیث بجای برادر نشست واو اعوری بغایت قاهر وسایس بود چنانچه یکباری لشکرش درعلف زاری نزول نموده الاغان بعلف گذاشته بودند جارچی فریاد کرد که حکم امیر است که الاغان را ازعلف زار بازدارند شخصی بقیهٔ علفی را که دردهان آن حیوان بود [بتعجیل تمام] بیرون انداخته لجام کرد ، ونوبتی دیگر منادی بانك زد که لشکر سلاح بپوشند درآن حالی که یکی ازامرایش غسل میکرد واز آب بیرون آمده بی آنکه لباس بپوشد زره دربر انداخت تا خلاف حکم نشود بعد از آنکه سلطنت بسزا کرد آخر طمع درماوراء النهر نموده بجانب بلخ رفت وامیر اسماعیل سامانی بمدافعه شتافته درربیع الاول سنهٔ سبع وثمانین ومائتین ۲۸۷ شکست یافته وقت فراراسبش دروحلی فرورفته اسیر شد وتا تسع وثمانین ۲۸۹ درزندان بغداد بماند ، گویند چون معتضد بحالت

---

۱ ــ ع : لقب . ۲ ــ ع : قصبه . ۳ ــ مخصوص ع است .

نزاع افتاد و قدرت تکلم نداشت یکچشم برهم نهاددست برحلق کشیده حضار بقرینه(۱) چنان یافتند که آن اشارتست بقصد عمرو بنا برین اورا درهما نروز بکشتند .

طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث امرای جدش اورا بسلطنت برداشته وی درصفر سنهٔ ثمان و ثمانین ۲۸۸ لشکر بفارس کشید و گماشتگان معتضدرا از آنجا براند آخر امیراسماعیل کس نزد اوفرستاد که خلیفه حکومت سیستان بتو داده بدانجا بایدرفت طاهر بدانجاشتافت ودرسنهٔ تسعین ۲۹۰ مکتفی فارس را بدو داده مجددا بحکومت نشست ودرشهورسنهٔ ست و تسعین ۲۹٦ میان او و سنکری غلام جدش جنك شده سنکری اورا بگرفت و ببغداد فرستاد .

لیث بن علی بن لیث برادرزادهٔ عمرو بعداز عمزاده پادشاه شده ودرسنهٔ سبع و تسعین ومائتین ۲۹۸ لشکر بفارس کشید وسنکری غلام ازو گریخته بارجان رفت ومقتدرمونس خادم را بمددسنکری فرستادوحسین بن حمدان نیز ازقم بکومك مقرر گشت ولیث ایلغار برسر مونس برده بردست او گرفتار شد .

معدل بن علی بن لیث درسیستان بپادشاهی نشست ، احمد بن اسماعیل درسنهٔ ثمان و تسعین ۲۹۸ اعاظم امراچون احمد بن سهل ومحمد بن مظفر وسیمجور دواتی همراه حسین بن علی مرورودی کرده برسر اوفرستاد ومعدل واقف شده برادرخود محمدرا جهت ذخیره بقندهارروان داشته اودرآنجا بدست لشکر آل سامان گرفتار شد ، وچون معدل آن خبر شنید بامان نزد امرا آمده واو را ببخارا برده واز آنجا ببغداد فرستادند .

عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن لیث درسنهٔ ثلاثمائه ۳۰۰ درسیستان خروج کرده پادشاه شد وامیر احمد سامانی باز حسین بن علی مرورودی را بدان ولایت ارسال داشته بعدازنه ماه محاصرهٔ او بامان نزد وی رفت و آن ولایت بدیوان سامانیان متعلق شد .

احمد بن [محمد] (۲) خلف بن ابوجعفر بن لیث که درکمال پریشانی درهراة اوقات میگذرانید منظور نظر امیر نصر بن احمد سامانی شده بحکومت آنجارسید .

خلف بن احمد پس ازپدر قایم مقام شده بغایت فاضل وعاقل بودو بفرمودهٔ او علمای زمان تفسیری درصدمجلد باتمام رسانیده وبرای یکصدهزار(۳)

---

۱ ـ ع : تعزیه . ۲ ـ ع فاقداست .
۳ ـ ع : یکهزار .

دینار بر آن خرج رفت اما باوجود این فضایل قطع صلهٔ رحم کرده دو پسر خود را(۱) بکشت آخر سلطان محمود بیازخواست این فعل شنیع برسر او رفته ویرا درسنهٔ ثلاث وتسعین وثلاثمائه ۳۹۳ بگرفت ومدت چهار سال درحصار جوزجانان وغیره محبوس بوده در آنجا دررجب سنهٔ تسع وتسعین وفات یافت وآن ملك مدتی دردست غزنویه ماند .

طاهر بن محمد بن طاهر بن خلف بتقویت سلطان الب ارسلان وملکشاه سلجوقی بحکومت ملك موروثی رسیده سرای امارت سیستان موسوم بسرای طاهر بدو منسوب است .

تاج الدین ابو الفضل نصر پسرش درشهور سنهٔ ثمانین واربعمائه ٤٨٠ بحکومت نشسته بغایت شجاع وعادل وکریم بود دردولتخواهی سلطان سنجر مساعی جمیله بظهور میرسانید چنانچه درسنهٔ ست وثلاثین وخمسمائه ٥٣٦ [درجنگی که میان سلطان وگورخان واقع شد آثار جلادت بتقدیم رسانیده گرفتار شد وپس از آن خلاص شده درسنهٔ تسع وخمسین وخمسمائه ٥٥٩]وفات یافت.عمرش زیاده برصد سال وملکش هشتاد سال بود .

شمس الدین محمد بجای پدر نشسته بغایت سفاك بود چنانچه دریك روز هجده برادر خود را بکشت وبرادر دیگر عزالملوك را میل کشید آخر فوجی باخواهرش اتفاق نموده ویرا بقتل آوردند .

ملك تاج الدین حرب بن عزالملوك باوجود پدر کور اورا برتخت نشاندند واو بسیار معمر گشته آخر ضریر شده ودر سنهٔ اثنی عشر وستمائه ٦١٢ درسن صدوبیست سالگی درگذشت پسرش ملك ناصر الدین بنیابت اومدتی والی بود وهم در زمان او فوت شد .

ملك یمین الدین بهرامشاه بن(۲) ناصرالدین هم درحیات جد بعداز پدر متصدی امر حکومت گشته مکرر لشکر برسر ملاحده بقاین کشید بنابرین فدائیان درروز جمعه سنهٔ ثمان عشر وستمائه ٦١٨ اورا بشکتند ابو نصر فراهی صاحب« نصاب» قطعه‌ای درمدح او گفت که این بیت از آنست :

شه نیمروزی ودرروز ملکت خجسته هنوز اول بامداداست

نصرة الدین بن بهرامشاه (۳) پس از پدر والی شده درآن وقت برادرش رکن الدین دربند بود واز آنجا خلاص شده درجنك برادر غالب آمد وباری دیگر ملك نصرة باو محاربه نموده فایق گشته آخر دراوایل فترت(٤) مغول بردست

---

۱ ــ ع: دو پسر خود را . ۲ ــ ع: شهرانشاه .
۳ ــ ع : نصیرة الدین، د: نصر الدین [شاه]. ٤ - د: فطرت.

ایشان کشته گردید .

رکن‌الدین محمود [بن بهرامشاه(۱)] پس‌ازغلبه بر برادر سرور آنجاشده او نیز درجنك تاتار مقتول گردید، بنابرهرج ومرج دیگر رونقی درامر حکومت نمانده چندروزی شهاب‌الدین محمود ولدملك ناصرالدین وتاج‌الدین بنالتکین که ازاقوام‌خوارزمشاه بود حاکم شده بردست‌مغول کشته‌میشدند ، امابعدازآن حکومت بملك قطب‌الدین معاصرامیرتیمور وملك شاه‌محمود بن یحیی‌معاصر سلطان ابو سعید وسلطان حسین میرزا [رسیده‌دراین‌قرن (۲)] آن مملکت‌متعلق بدیوان‌اعلی گردید ،وملك‌سلطان محمود آخرین ایشان بدرگاه گیتی‌پناه آمدودرشهورسنهٔ احدی‌وخمسین وتسعمائه ۹۵۱ وفات‌یافت‌وآن‌طبقه (۳) بدومنقرض شدند .

صفحهٔ پنجم دربیان آل سامان

مقدمه

درمعجم‌البلدان‌مذکور است که سامان‌قریه‌ایست‌ازسمرقندو بعقیدهٔ بعضی‌موضعی است ازبهاریه‌بلخ جدااین طایفه ازآنجابوده‌ولی‌مشهور بسامان‌خداه (٤) [یعنی‌صاحب سامان واو برین موجب ببهـرام چوبین میرسد :سامان خـداه (٥)] بـن حیا بن طعمات بن نوشروبن بهرام‌چوبین بن بهرام‌بن‌حسیس بن‌گرگین‌بن میلاد ملك ری ؛ وسامانرا پسری‌بوداسدنام واوچهارپسرداشت‌هریك‌حاکم‌ولایتی ازآنجمله‌احمددرسنهٔ اربع‌ومائتین ۲۰٤ والی فرغانه‌شد واوراچند پسربود،ازیشان...

نصر بحکومت‌ماوراء النهر رسیدو برادرخوداسماعیل‌را ببخارا فرستاد بعد ازچندگاه بینهما کدورت شده بقتال رسیدواسماعیل ظفریافته برادررابگرفت (٦) [ومکرمت کرده (۷)] بازبدستوربحکومت‌سمرقند روان‌داشته‌خود درمقام‌تابعیت (۸) بودتاآنکه‌نصردرسنهٔ‌تسع وسبعین‌ومائتین ۲۷۹ فوت‌شده امرسلطنت بیکبارگی‌باامیراسماعیل اختصاص یافت .

امیراسماعیل بن‌احمدبغایت عادل‌وسایس و[بسیار] رحیم وصاحب انصاف بود چنانچه دروقت‌حصار بقزوین رسیده (۹) لشکریانش‌کاه رابزر میخریدندومع‌هذا(۱۰) بحلی نیزمیطلبیدندوچون‌بحوالی‌ری‌رسیداصحاب آنجا باستقبال آمده

۱ــع‌ندارد. ۲ــع‌ندارد . ۳ ــ م:طائفه. ٤ ــع : سامان بن خداه . ٥ ... اینقسمت را نسخهٔ ع ندارد . ٦ ــ ع : وبرادر دیگر را ۷ــ نسخهٔ د ندارد. ۸ ــ ع : مبایعیت . ۹ ــ د :دروقت‌حصار بهرجاميرسيد . ۱۰ ــ « مع‌هذا » درنسخهٔ « د » نیست .

التماس قدوم وی کردند امیر گفت مشهدی که بواسطهٔ آن جگر گوشهٔ پیغمبر «ص» راقصد کرده باشند من(۱) نمیخواهم آخر در بخارا (۲) شب شنبه منتصف صفر سنهٔ خمس وتسعین ومائتین ۲۹۵ فرمان یافت لقبش بعدازرحلت امیرماضی شد .

امیراحمد بن اسماعیل بغایت فاضل وعالم پرور بود واکثر صحبت بااهل فضل داشتی ، بعدازپنج سال وچهارماه چون اخبار شورش ملک ازاطراف بدو رسید ، گفت خدایا اگر صلاح بندگان تو درین است که من نباشم مرا مرگ فرست ، هم درآن ایام غلامانش درشکارگاه برحوالی بخارا درشب پنجشنبه بیست ودوم (۳) جمادی الاخری سنهٔ احدی وثلاثمائه ۳۰۱ اورا درخوابگاهش بکشتند وبعد ازآن ملقب بامیر شهید گشت البتکین (٤) مالك سبکتکین ازممالیك اوست .

امیرنصر بن احمد ملقب بسعید ممدوح رودکی بعدازسی سال(٥) ویکماه وسه روز بمرضی که یکسال .ویکماه عارض او شده بود ودررجب سنهٔ احدی وثلاثین وثلاثمائه ۳۳۱ (٦) وفات یافت .

امیرنوح بن نصر ملقب بحمید درنوزدهم ربیع الاخر [سنهٔ ثلاث واربعین وثلاثمائه ۳٤۳(۷)] بأجل طبیعی درگذشت .

امیرعبدالملك بن نوح درمحل گوی باختن (۸) درپنجشنبه حادی عشرشوال سنهٔ خمسین وثلاثمائه ۳۵۰ ازاسب افتاده فرورفت البتکین درعهد او امارت وتقدم جیوش خراسان یافت .

امیرمنصور بن عبدالملك ملقب بسدید درپانزدهم شوال سنهٔ خمس وستین وثلاثمائه ۳٦٥ درگذشت ووزیرش ابوعلی محمد بلعمی مترجم تاریخ طبری است ، البتکین دراوایل اوروگردان شده بغزنین(۹) رفت .

امیرنوح بن منصور ملقب برضی وزارت بابوالحسن عتبی که قدوهٔ فضلای دهر بود ومحمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی (کتاب «مفاتیح العلوم» را بنام او نوشته) داد وبترتیب وزیر امیرالامرای خراسان بابوالعباس تاش (۱۰) که ازبطانهٔ او بود متعلق گردید ونوح درسیزدهم رجب سنهٔ سبع وثمانین وثلاثمائه ۳۸۷ نماند .

---

۱ ـ م : آنجارا نمیخواهم . ۲ ـ ع: درآنجارا . ۳ ـ م : بیست وسوم . ٤ ـ ع : البتکین .درتمام مواضع . ٥ـ د : سه سال .
٦ـ ع ثمانمائه . ۷ ـ عفاقداست. ۸ ـ د : گوی باخلق .
۹ـع: بغزنی . ۱۰ ـ نامش.

امیر منصور بن نوح مکنی با بوالحارث درزمان او وابوعلی سیمجور وفایق چون کلیله ودمنه آغاز فساد کرده اختلال تمام بآن خاندان راه یافت تا آنکه باغوای فایق بکتوزون [که منصور اورا امیر الامرای خراسان ساخته وملقب بیستان الدوله گردانیده] منصوررا درسرخس میل کشید واین واقعه درهجدهم صفرسنهٔ تسع وثمانین وثلاثمائه ۳۸۹ روی نمود، ملکش یکسال وهفت ماه .

عبدالملک بن نوح بن منصور پس از برادر برتخت نشسته درعهد او ایلك خان طمع درملك ایشان نموده تحریك فایق ضمیمهٔ آن گردید وباتفاق متوجه بخارا شدند درروزسه شنبه دهم ذی القعده سنهٔ تسع وثمانین وثلاثمائه ٤۸۹ درآنجا نزول کردند وعبدالملك وبرادران را که متواری شده بودند پیدا کرده محبوس ساخت.

اسماعیل بن نوح المکنی با بو ابراهیم و ملقب بمنتصر گریخته و بقایای سامان بروی جمع شدند چون اورا دوخصم قوی مانند سلطان محمود وایلك خان درماوراءالنهر وخراسان بودند کارش از پیش نرفته بعداززدوخورد بسیار [درحله] اعراب بنی همیج (۱) بتهیج ماه روی غلام سلطان محمود که شحنهٔ ایشان بود درربیع الاول سنهٔ خمس وتسعین وثلاثمائه ۳۹۵ [او را بقتل رسانیده ویکبارگی چراغ آندودمان فرو نشست (۲)].

فرع [آل سامان

مبین درچهار سطر

سطر اول درالبتکینیه

البتکین مملوك زرخرید آل سامان بودو بنا بر کمال قابلیت والی تمام خراسان شد ، آخراورا ازمنصور شدیدتوهمی بخاطر رسیده بصوب غزنین رفت ودرشنبه سیزدهم ذی الحجه سنهٔ احدی وخمسین وثلاثمائه ۳۵۱ فرمان یافت .

اسحاق(۳)] پسرش بعدازو سرور آن قوم شده ترکان چنانچه باید فرمانش نمیبردند ازغزنین ببخارا رفت وسبکتکین درآنراه همراه بود پس از آن اسحاق حسب الفرمان منصورسامانی متوجه غزنین شده درپنجشنبهٔ بیست وهفتم شوال سنهٔ اربع وخمسین ٥٤ باابوعلی کومك که سابقاً اوو پدرش حاکم غزنین بوده اند ودرغیبت اسحاق مجددا

۱- ع: بنی همیج . ۲-ع دراینقسمت مغشوش است . ۳-ع ندارد .

بر آنجا استیلا یافته بوده مصاف داده غالب گردید ووفاتش در بیست و پنجم ذی القعده سنهٔ خمس وخمسین وثلاثمائه ۳۵۵ .

بلکاتکین که سرور حجاب ومقدم نواب (۱) بود. پیشوای آن طائفه شده بعداز چند گاه چون متوجه تسخیر قلعه کردی (۲) شد در پایان حصار تیری بر مقتل او آمده درشهور سنهٔ اثنی وستین ۳۶۲ فرمان یافت .

پیر که غلام نامدار البتکین بود بسرداری قراریافته چون درلذات منهمك بود امور سرداری را بسبکتکین [واگذاشته در ایام اوجیبال (۳) باغوای ابوعلی کومك بمحاصرهٔ غزنین آمد وسبکتکین (٤)] در آن ماده دادمردی داده چون تمامی جنودازروش اوخوشنود واز آن پیر مفسد ملول بودند پیر خودرا معزول ساخته آن مهم را بدو گذاشت .

سطر ثانی در سبکتکینیه

سبکتکین صاحب طبقات ناصری ازتاریخ محمدابوالقاسم حمادی نقل نموده که چون یزدجرد شهریار درمرو کشته شد اولاد واتباعش بترکستان بناحیهٔ سحتان افتاده بآن قوم پیوند کردند وچون بطنی دوسه بگذشت ترك شدند وقصرهای ایشان [درآن دیار (۵)] هنوز برقرارست ،وسبکتکین برین موجب بوی میرسید : سبکتکین بن جوقی (که اورا ازکمال بهادری قرا بحکم گفتندی) بن قرا ارسلان بن قرا الب (٦) بن قرا نعمان بن ماریسجان بن فیروز بن یزدجرد [شهریار ، چون البتکین را دزدیده باسیری فروختند (۷)] ودرعهد عبدالملك بن نوح سامانی نصر حاجی نام تاجری اورا ازترکستان ببخارا آورده چون البتکین حاجب آثارعقل وخرد درومشاهده نمود ویرا خریده دختر خودرابدوداد واسماعیل ازو بیداشد واورا درجمعهٔ بیست وهفتم شعبان سنهٔ ست وستین وثلاثمائه ۳٦٦ باچتر مرصع واعلام بنماز [جمعه] (۸) آوردند وچون ازحکومتش قریب بیست سال بگذشت دربلخ بیمار گشته هوای غزنین کرد درده قدرداوی درشعبان سنهٔ سبع وثمانین وثلاثمائه ۳۸۷ بمرد ازبغداداورا ملقب بناصر الدین ساخته بودند.

سلطان محمود بن سبکتکین الملقب بیمین الدوله وامین الملة وی بجهت آنکه مادرش دختر ملك زابل (۹) است بزابلی اشتهار دارد واول

۱ـ د: قوم .　　۲ـع : گردیده　　۳ ـ پادشاه هند بوده است

٤ ـ مخصوص ع .　　۵ ، ۷ ، ۸ ـ ع ندارد .　　٦ ـ د : قرا تلب .

۹ ـ د : ملك زان .

کسی که از سلاطین ملقب بسلطان شد او ست مساعی جمیله او در شکست عبدهٔ اوثان بسیار است از آنجمله فتح سومنات است که عنصری از آن یاد کرده شعر:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد — آثار خویش را علم معجزات کرد
شطرنج ملك باخت ملك با هزار شاه — هر شاه را بنوع دگر شاه مات کرد

از جلایل آثار او تعمیر روضهٔ رضیهٔ رضویه علی ساکنها الصلاة و التحیة است وصاحب کامل گوید که پدرش گنبد آنحضرت را خراب کرده اهالی طوس خلایق را از زیارت منع میکردند ، وی شبی حضرت امیر المؤمنین علی « ع » را بخواب دید اشارت بگنبد [ویران (۱)] کرده فرمودند این [گنبد](۲) تا کی چنین خواهد بود ؟ بنابرین محمود آغاز عمارت این گنبدی که اکنون [هست] (۳) کرده و سرکاری آنرا بسوری بن معتز عیدخراسان فرمود، ملکش از عقبهٔ حلوان بود تا اقصای هندوستان ایام حکمش سی و چهار سال ولادتش درشب عاشورا سنهٔ ستین و ثلاثمائه ۳۶۰ وفاتش بمرض سل در پنجشنبه بیست وسوم(٤) ربیع الاخر سنهٔ احدی وعشرین واربعمائه ٤۲۱ ودرشبی که باران می بارید اورا درقصر فیروزه غزنین (٥) دفن کرده عتبی تاریخ یمینی بنام او ودرمآثر او نوشته .

سلطان محمد بن سلطان محمود الملقب بجلال الدوله ولی عهد پدر بود واز اقصی هند تانیشابور خطبه بنام او خواندند برادرش مسعود در آنحین دراصفهان بود ازوی بهمین راضی بود که درخطبه نام او مقدم باشد ومسعود ازفرمودهٔ پدر درنگذرد محمد قبول نکرد وبنزاع انجامید اکثر امرا درخانه بواسطهٔ مهتری وبهتری جانب مسعود گرفته محمد را که بنابر کمال لهو ولعب بحال ملك ولشکری نمی پرداخت [درشب شنبه (٦)] سیم شوال همین سال خلع کردند ومسعود هشتم جمادی الاخری سنهٔ اثنی [وعشرین واربعمائه ٤۲۲ (۷)] بغزنه رسیده برتخت موروثی نشست .

سلطان محمود بن محمود الملقب بنصیر الدوله برادر را میل کشیده در قلعهٔ مکناباد (۸) محبوس ساخت درزمان او کار سلاجقه بالا گرفته بود ودرشوال سنهٔ احدی وثلاثین [واربعمائه]۴۳۱ ازیشان شکست یافته چون بغزنین رسید مودود پسر خود را بالشکرها در ربیع الاول سنهٔ اثنی ۴۳۲ بمدافعه آنطایفه فرستاده خود بعزم قشلاق هند با برادر مکحول روان شد درحینی که از سیحون میگذشت غلامان بروی خروج نموده محمد مکحول را درسیزدهم ربیع الاخر بسلطنت برداشتند ودرپانزدهم شهرمذکور میانهٔ برادران جنك شده

۱، ۲، ۳ ــ ع ندارد . ٤ ــ د ،م:درشب بیست وسوم .
٥ ــ ع: نصر فیروزه . ۹،٦ ــ دفاقداست .
۷ ــ م، ع ندارد. ۸ ــ م: بکشاباد .

مسعود اسیر شد وهم در آن چندروز بردست احمد ولد محمد بی رضای او مقتول گردید .

سلطان مودود بن مسعود لقبش شهاب الدوله کنیتش ابوالفتح است چون واقعهٔ (هائله) پدر شنید [این دو کلمه بعم نوشت : اطال الله الامیر القسم ورزق ولدا المعتوه احمد عقلا یعیش به فقدر کب امراً عظیماً واقدم علی اراقة دم ملك مثل والدی الذی لقبه امیر المؤمنین بسید الملوك والسلاطین وستعلمون ای حیف تورطتم وای شر تابطتم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (۱)] وازیورش خراسان که بدان مأمور بود بر گشته درشعبان سنهٔ اثنی و ثلاثین ۴۳۲ برعم دست یافته اوو بعضی اولادش را بکشت ودختر جغر بیك سلجوقی را بخواست ودرسنهٔ [احدی و(۲)] اربعین واربعمائه ۴۴۱ بمرض قولنج در گذشت عمرش بیست و نه سال وملکش نه سال ودوماه (۳) وبس ازو پسرش طفلی ...

مسعود نام را نامزد آن کار کرده بعد ازچند روز (٤) خلع کردند .

سلطان علی سلطان علی بن مسعود الملقب بهاء الدوله بعقیده صاحب [تاریخ] گزیده دوسال پادشاهی کرد .

سلطان عبد الرشید بن محمود لقبش مجد الدوله (۵) بحکم مودود درقلعهٔ سدی (٦) واقع درراه بست محبوس بود درحینی که عبد الرزاق میمندی بالشکرها ازسیستان بر گشته بدان نزدیکی رسیده بود وی ازقید خلاص شده آنلشکر را بخود دعوت کرد وایشان اورا بسلطنت برداشته طغرل نام بزرگترین حجاب اورا گرفته خوددعوی سلطنت نمود حکومت عبد الرشید یکسال .

سلطان فرخ زاد بن مسعود الملقب بجمال الدوله بعدازقتل عبد الرشید وطغرل کافر نعمت درشنبه نهم ذی القعدهٔ سنهٔ اربع واربعین واربعمائه ۴۴۴ بحکومت نشست غلامی چندبروعاصی شده درسنهٔ خمسین ۴۵۰ درحمام قصد او کردند واو باشمشیر باایشان چندان حرب وضرب ایشان (۷) نمود که ملازمانش دررسیده دفع غلامان کردند واو پس از آن واقعه [ازکارویار (۸)] دلسرد شده همواره یاد مرك کردی تاآنکه درصفر سنهٔ احدی وخمسین ۴۵۱ بمرض قولنج در گذشت .

سلطان ابراهیم بن مسعود الملقب بظهیر الدوله ولادتش درشهور سنهٔ اربع وعشرین واربعمائه ۴۲۴ بعد ازبرادر درروزدوشنبه برتخت نشسته روزدوم بعزم زیارت اجداد[سوارشده (۹)] تمامی امراواعیان پیاده دررکابش رفتندواین معنی موجب

---

۱ ـ د فاقد است . ۲ ـ ع ندارد.

۳ ـ م : نه سال ودهماه . ع : ده سال ونه ماه . ٤ ـ م ، د : چندروز .

۵ ـ د: سیف الدوله . ٦ ـ د : مبدی . ۹،۷ ـ مخصوص د .

۸ ـ د : فاقد است .

ازدیادشوکت‌او شدرجب‌وشعبان‌ورمضان روزه بودی[وهرروزه کتابت مصحف کردی(۱)] هرساله‌مصحفی بخط‌خود که‌بسیار خوش‌بودنوشتی‌باموال فراوان‌بمکه‌معظمه روان داشتی واز عمر توفیق یافت (۲) وفاتش دررجب سنهٔ اثنی وتسعین واربعمائه ٤۹۲ او را سیدالسلاطین نوشتندی

سلطان‌مسعود بن ابراهیم بن مسعودالملقب‌بعلاء الدوله بعد ازپدر بسلطنت نشسته‌کریم و عادل‌وخلیق بود وبدعتها را برانداخت وخلایق درعهداو آسایش‌داشتندولادتش درغزنین درسنهٔ ثلاث وخمسین واربعمائه ٤٥۳ وفاتش درشوال‌سنهٔ ثمان‌وخمسمائه ۵۰۸واو بخواهر،داماد سلطان‌سنجر بودوآن‌خاتونرا درغزنین مهد عراق گفتند (۳) .

سلطان ارسلان‌شاه بن مسعود شاه بن مسعود لقبش سلطان الدوله مادرش خواهر سلطان‌سنجر قصدبرادران کردومقید ساخت ازآنجمله بهرام شاه گریخته‌نزد خالش‌سنجررفت واو هرچند بهرامشاه‌را ازوی شفاعت‌کرد نشنید تاآنکه سنجر بااودرغزنین دربیستم(٤) شوال‌سنهٔ عشروخمسمائه ۵۱۰ جنك‌کرده وی شکسته بیکی‌ازقلاع رفت آخربدست برادر افتاده درجمادی‌الاخری‌سنهٔ‌اثنی‌عشر وخمسمائه۵۱۲ کشته گشت‌عمرش بیست‌وهفت سال .

سلطان بهرامشاه بن‌مسعود لقبش معزالدوله بعد ازبرادر یورش هندوستان کرده دربیست‌وهشتم‌رمضان‌سنهٔ‌اثنی‌عشروخمسمائه‌محمد۵۱۲ تاصلیم(۵)را بگرفت‌وبندکردپس ازآن خلاص نموده [دیگربار‌ه] ایالت‌هند [رابدو]داداو باردیگر عاصی‌شده‌بهرامشاه بجنك او رفت واوتاملتان ویرا استقبال نموده‌درروز مصاف زمین خسف‌شده او باده پسر تمام فرو رفتند آخر بهرامشاه بعد ازسلطنت سی‌ویکسال(٦) دررجب‌سنهٔ ثمان واربعین وخمسمائه ٥٤۸ وفات‌یافت [حکیم] سنایی شاعر این‌دوبیت درمدح او گفته :

عرش‌اگر بارگاه را زیبد — شاه بهرامشاه را زیبد

سلطان‌خسروشاه بن‌بهرامشاه الملقب‌بمعین الدوله درعهداودولت آن‌طبقه بالکلیه ضعف تمام پیداکرده غوریهٔ غزنین وبست ومکناباد ازتصرف آل سبکتکین‌بدربرده واو بلهاور رفته (۷) درآنجا ساکن‌شد تاآنکه دررجب سنهٔ

۱ـمخصوص‌د. ۲ ـ م:درازی‌عمروتوفیق ، د : وازعمرودولت‌توفیق .۳ ـ بعدازاین شیرزاد بن مسعود سلطان شد ویکسال حکومت‌کرد وبدست ارسلانشاه کشته شد .

٤ ـ د : هشتم . ۵ ـ م : یاحلیم . د یاحلیم . ٦ م ، د : سی وشش سال . ۷ ـ نسخهٔ د تاسلطان‌خسرومغشوش‌است .

خمس وخمسین وخمسمائه ۵۵۵ وفات یافت .

سلطان خسرو ملک بن خسرو شاه لقبش تاج الدوله درلهاور برتخت نشسته چون بغایت عشرت دوست بود وباکار ملک کمتر میپرداخت ملک شهاب الدین بن سام غوری مرتبه مرتبه ملک ازو انتزاع نموده درشهور سنهٔ تسع وسبعین وخمسمائه ۵۷۹ ویرا بعهد بدست آورده دیگر ازآن طایفه کسی روی دولت ندیده ، واورا درقلعهٔ بلروان غرجستان بند کرده در شهور سنهٔ ثمان وثمانین وخمسمائه ۵۸۸ او وپسرش بهرامشاه که درقلعهٔ سنقرود غور مقید بود بقتل آوردند .

سطر ثالث درسلاطین آل فریعون

که ملقب بخوارزمشاه [ونسبت بآل سامان درمقام اطاعت]بوده اند

مامون بن احمد بن محمد خوارزمشاه مدتها بسلطنت جوزجانان اقدام نموده افاضل واکابر ازومرعی می بودند چون ابوعلی سیمجور منهزم بحوالی هزار اسب رسید ابوعبد الله که درآن ایام خوارزمشاه بود اورا گرفته محبوس ساخت این خبر که بمامون رسید لشکری بیخبر برسر ابو عبد الله فرستاده تادرماه رمضان سنهٔ ست وثمانین ۳۸۶ اوراگرفته بکشت ویکبارگی تمام خوارزم بحوزه تصرف او درآمده آخر درسنهٔ سبع وثمانین وثلاثمائه ۳۸۷ وفات یافت

امیر ابونصر احمد بن مأمون خوارزمشاه بعدازپدر برتخت نشسته همچنان درتعظیم علما ومجالست ایشان مبالغه نموده ومیانهٔ او وسلطان محمود غزنوی صداقت شده همشیرهٔ اورا بخواست آخر درسنهٔ احدی واربعمائه ۴۰۱ باجل طبیعی درگذشت .

امیر ابو العباس مامون بن مامون بعدازبرادر بحکومت نشسته خواهر [سلطان] محمودرا بخواست حسب الاستدعای محمود خواست تاخطبه بنام او کند امرایش مانع آمده اورادرسنهٔ سبع واربعمائه ۴۰۷ قصد کردند ومحمود لشکر بدانجا کشیده قاصدان رابدست آورده نزدیك مقبرهٔ اوازحلق کشیده(۱) حسب الفرمودهٔ سلطان این عبارت برمقبرهٔ او نوشتند :

هذاقبرمأمون بغی علیه حشمه، واجتری علی دمه خدمه فقیض الله یمین الدوله وامین الملة حتی اقتص (۲) له فیهم وصلبهم علی الجذوع عبرة للعالمین وآیة للناظرین وآن ملك بتصرف اودرآمد .

---

۱ ـ ع : مقبرهٔ اورا حلق . ۲ ـ ع : اقیض .

سطر رابع در بنی الیاس

امیر ابو علی محمد بن الیاس بن الیسع [الصغدی] از جملهٔ خدم امیر نصر بن احمد سامانی ودراصل ازسغد سمرقند که الحال آنرا کالی خوانند بود و بسببی مغضوب گشته محبوس شد ، تا آنکه محمد بن علی بن عبیدالله [بلعمی(۱)] وزیر شفیع گردید اورا خلاص ساخت ومصحوب امیرمحمد بن مظفر بجرجان روان داشت ودرحینی که یحیی برادرامیر نصر بروخروج کردوی بدو پیوسته ازنیشابور متوجه تسخیر کرمان شدوآنجارا درسنهٔ سبع عشر وثلاثمائه ۳۱۷ مصفی گردانیده امیر نصرچون ازآن مهمات واپرداخت ماکان بن کاکی را بالشکری درسنهٔ اثنی وعشرین وثلاثمائه ۳۲۲ بکرمان روان ساخت ومحمد آنجارا گذاشته بدینور رفت وچون ماکان ازآنجابیرون آمد محمد باردیگر آن ولایت را تسخیر نمود سالها درآنجامتمکن بود اما افلاجی اوراعارض شد پسرش الیسع بروخروج کرده و بتغلب بر کرمان استیلا یافت ومحمد ببخارارفته درسنهٔ ست وخمسین وثلاثمائه ۳۵٦ در گذشت.

الیسع بن محمد او وعضدالدوله دیلمی را نزاع حادث شده (۲) بعضی اصحاب او نزد عضدالدوله رفته بواجبی مراعات یافتند واورا بربقایا اعتماد نماندو بیکبارهزارسوار ازوجوه ملازمانش روگردان شده او ناچار باخواص ممالیك خوددرسنهٔ سبع وخمسین وثلاثمائه ۳۵۷ راه بخارا پیش گرفته عضدالدوله برآنجا استیلا یافت والیسع ازآنجا بخوارزم رفته وبرادردچشمی صعب روی نمود درآن اثنا ازغایت شدت درد هر دو حدقه را بیرون آورده بدان درگذشت :

سلیمان بن ابو علی بن الیاس درعهد پدر والی قلعه سیرجان بود الیسع بتحریك بشر بن مهدی اورا ازآنجا آواره کرده واو ببخارارفته امیرمنصور بن نوح سامانی درشهور سنهٔ تسع وخمسین وثلاثمائه ۳۵۹ بالشکری اورا بتسخیر کرمان فرستاده لشکر عضد الدوله بااو جنك کرده درآن معرکه کشته شد وآل الیاس بدو ختم شدند .

صفحهٔ ششم

در سلاطین آل سلجوق اصول ایشان مبین در چهار سطر

مقدمه

درولایت ترکستان شخصی دولتمندی بقاق نام یعنی کمان (۳) نشو ونمایافته اورا

---

۱ - ع : عبدالله وزیر .

۲ - نسخ مغشوش است تلفیق شد .

۳ - ع : کمان قوی .

پسری بود سلجوق نام بنابر حادثه از ترکستان باخیل وحشم بیرون آمده درمتنزهات (۱) ماوراءالنهر رحل اقامت انداخت چنانچه زمستان بود [درنور بخارا وتابستان درسغد سمرقند بسر میبرد وچون مقدم قوم بود(۲)] بسوباشی اشتهار یافت ودراثنای عمر ایمان آورده عمرش بصدوهفت سال رسیده فوت شد ودرجند مدفون گشت واوراچهار پسر بوداسرائیل ومیکائیل وموسی بیغوو یونس اسرائیل را که جد سلاطین روم است سلطان محمود گرفته درقلعهٔ کالنجار (۳) حوالی ملتان بند کردقتلمش پسرش باستخلاص بدر رفته چون خبرفوت او شنیدازراه بیابان سرخ کلاهان باقوام [خود] پیوسته ایشان را برانتقام تحریص نمود بنا برین آن قوم ازجیحون گذشته بخراسان درآمدند وبمرور سلطنت را ازدست غزنویه بدر بردند .

سطر اول

فرقهٔ که بر تمامی ایران استیلا یافته اند

ابتدای ملکشان ازجمعه اول رمضان سنهٔ [ثمان وعشرین واربعمائه ۴۲۸ تاروز پنجشنبه آخر ربیع الاخر (۴)] تسعین وخمسمائه ۵۹۰ .

محمد بن میکائیل بن سلجوق کنیتش ابوطالب ولقبش طغرل بیك برخراسان استیلا یافته در آدینه غرهٔ رمضان سنهٔ ثمان و عشرین ۴۲۸ درنیشابور خطبه بنام او خواندندقضارا درهمین روزشیخ ابوعلی سینا درهمدان متوفی شده بودودرچندسال اکثر ایران را مفتوح ساخته حسب الاستدعای قایم عباسی ببغداد رفت ودرجمعه بیست ودوم رمضان سنهٔ سبع (۵) واربعین ۴۴۷ خطبه درآنجا باسم او خواندند آخر درظاهر قریهٔ طرشتری درهشتم رمضان سنهٔ خمس وخمسین واربعمائه ۴۵۵ ازغلبهٔ رعاف وفات یافت [وازو عقب نماند (۶)] طالعش اسد وشمس درطالع وراس درخانهٔ دهم .

داود کنیتش ابوسلیمان ولقبش جغربیك (۷) وبرادر بزرك طغرل بیك است دروقت قسمت ممالك ، خراسان بدو تعلق گرفته بلخ رادارالملك ساخت دربرابر آل سبکتکین آخردررجب سنهٔ احدی وخمسین ۵۱ وفات یافت اولادش الب ارسلان وسلیمان ویاقوتی وقاورد که جد سلاطین کرمان است وچون طغرل بیك والدهٔ سلیمان را بخواست ولایت عهد بدو دادوعبدالملك کندری جملةالملك طغرل بیك بعدازوی اورا بسلطنت نشانیده چون دیدکه امرا بدان راضی نیستند اورا برطرف کرده باسم الب ارسلان کرد .

۱ ـ ع : مستمزهات . ۲ ـ ع ندارد. ۳ ـ م : کالبحر .
۴، ۶ ـ ع ندارد . ۵ ـ ع : اربع . ۷ ـ ع : جعفر بیك .

الب‌ارسلان اسمش محمد کنیتش ابو شجاع است ولادتش محرم سنهٔ احدی وعشرین واربعمائه ۴۲۱ بطالع سنبله ورأس درآنجا پس ازعم بر تخت نشسته ازجیحون تافرات ضبط نمود ودرسنهٔ ثلاث وستین واربعمائه ۴۶۳ باارمانوس قیصر روم درملازگرد آذربایجان مصاف داده اورا بگرفت وخراج برو نهاد ودرسنهٔ ثمان وخمسین(۱) ۴۵۸ حسب الصلاح وزیر بی نظیر نظام‌الملك درالنك‌زادگان پسر خودملکشاه بولی‌العهد نشانده چند قدمی درجلوش (۲) رفت وبر گستوانش‌را بردوش گرفت آخرهوای تسخیر ماوراء النهر نموده درکنار آب قلعهٔ برزم‌را فتح نموده یوسف خوارزمی کوتوال آنجارا بنظرش رسانیدند واو چون دست‌ازجان بشست کاردی ازموزه کشیده برسلطان دوید اورا یك دو زخم زد او درششم ربیع الاول سنهٔ خمس وستین واربعمائه ۴۶۵ بدان درگذشت ودرمرو درپهلوی پدر مدفون گردید [ودرآن باره سنائی‌راست :

سرالب‌ارسلان‌دیدی‌زرفعت‌رفته‌بر گردون   بمرو امابخاك‌اندر سرالب‌ارسلان‌بینی]

سلطان ملکشاه بن الب‌ارسلان کنیتش ابوالفتح ولقبش جلال الدوله است ولادتش درجمادی الاولی سنهٔ خمس واربعین واربعمائه ۴۴۵ بطالع اسد وشمس درآنجا وراس دردهم ازیمن تاچین درضبط او بغایت عادل ومنصف وشکار دوست بود وهرشکار که بدست خود انداختی یك سرخ تصدق نمودی وچون برادرش تکش درخراسان بروی خروج کرده سلطان بجانب وی نهضت نمود بزیارت حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا [باتفاق خواجه] رفت چون ازروضه بیرون آمدند ازخواجه پرسید که چه دعا کردی ؟ وی گفت نصرت‌ترا مسئلت نمودم سلطان گفت من این دعا کردم که اگر برادرم نسبت بمسلمانان اصلح است اورا ظفرده اگرمن اصلحم مرا « همین باشد کمال لطف وانصاف » آخر تکش درسنهٔ سبع وستین واربعمائه ۴۶۷ بردست او گرفتارشده مکحول گشت ،وتاریخ جلالی درسنهٔ احدی وسبعین ۴۷۱ وضع کرده ، امور ملکی ومال بخواجه نظام‌الملك مرجوع داشت تاآنکه خواجه‌را درشب رمضان سنهٔ خمس وثمانین ۴۸۵ ابوطاهر اوانی مرید حسن صباح درنهاوند بکشت [ولادتش درسنهٔ عشر واربعمائه ۴۱۰ بطالع میزان(۳)] ودرشب یازدهم شوال همین سال سلطان دربغداد وفات یافت بیهقی گوید که خادمی اورا شحم‌الارنب داده بدان درگذشت. بارع شاعر هروی درآن واقعه گوید :

رباعی

رفت آنکه برین ملوك عالم شه بود   وزرفعت قدراو فلك آگه بود
باصدر جهان دربن سفرهمره بود   دردا که فراق هردوشان ناگه بود

صورتی خوب وقدی بااعتدال وبالی افراخته وبازوی قوی وبأضخمی (۴) مایل

---

۱ ـ ع : ثلاث وخمسین .   ۲ ـ ع : قومی . م : جلاوش .
۳ ـ مخصوص نسخه ع .   ۴ ـ م : وبضخمی .

محاسنی گرد داشت ، چهره‌اش سرخ و سفید (۱) یك چشم را بر حسب عادت شکسته داشتی و تمام اسلحه خوب کار فرمودی و در سواری و گوی باختن چالاك بود .

سلطان محمود بن ملکشاه لقبش ناصر الدین ولادتش در سنهٔ ثمانین ۴۸۰ بعد از سلطان چون مادرش ترکان خاتون بر آن دولت استیلا داشت اموال بسیاری خرج کرد تا مقتدی عباسی بسلطنت او رضا داده و در جمعه بیست و دوم شوال در بغداد خطبه بنام او خواندند و همچنین در حرمین شریفین ، آخر در سنهٔ ثمان و ثمانین ۴۸۸ در اصفهان بمرض آبله فوت شد .

سلطان بر کیارق رکن الدین ابو المظفر از اصفهان بمدد غلامان خواجه [نظام] الملك بری رفته در آنجا بر تخت نشست و اعمام و اخوان و خال با او مخالفت‌ها کردند و مکرر میانهٔ او و محمد برادرش محاربه دست داد اکثر [غلبه] او را بود ، آخر در وقت توجه ببغداد در بروجرد (۲) بمرض بواسیر در پنجشنبه دوم ربیع الاخر سنهٔ (۳) ثمان و تسعین ۴۹۸ وفات یافت ولادتش باصفهان در محرم سنهٔ اربع وستین بطالع قوس و راس در آنجا چهرهٔ خوب و قامت معتدل و ابرو گشاده و خط و شارب بهم پیوسته داشت .

سلطان محمد ابو شجاع الدین (۴) بعد از برادر ملکشاه [پسر] بر کیارق را گرفته پادشاه باستقلال شد و ولادتش در شعبان سنهٔ اربع وسبعین و اربعمائه ۴۷۴ بطالع دلو و شمس و زحل و مریخ در آنجا آخر در پنجشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنهٔ احدی عشر وخمسمائه ۵۱۱ وفات یافت [وی] تمام قد و کشیده ابرو بود ، چهره‌اش اندك مایل بزردی و محاسن سیاه و انبوه بطول (۵) مایل داشت .

سلطان سنجر بن ملکشاه ابو الحارث معز الدین احمد است و چون در جمعه بیست و پنجم رجب سنهٔ تسع وسبعین و اربعمائه ۴۷۹ هم از مادر سلطان محمد که اورا خاتون سنقریه (۶) گفتند در سنجار شام متولد شد بدین اسم مشهور گشت بغایت عادل و عابد و طویل العمر بود و اورا با خصمان چندین مصاف عظیم دست داده در اکثر آنها ظفر اورا بود .

۱ - بادولتشاه والی بلخ که از بنی اعمامش بود در ربیع الاول سنهٔ احدی و تسعین ۴۹۱ .

۲ - با برادرش بر کیارق در دشت تورکان در یازدهم شعبان سنهٔ ثلاث و تسعین ۴۹۳ .

۳ - باقدرخان در ترمد در شعبان سنهٔ خمس و تسعین ۴۹۵ .

---

۱ - م : بسرخی و سفیدی مایل . و در نسخهٔ م تقدیم و تاخیری است .

۲ - ع : یزدجرد . ۳ - ع : ربیع الاول .

۴ - ع : غیاث الدین . ۵ - ع : بطغرل مایل . ۶ - م : سفریه .

۴ ـ باارسلان‌شاه غزنوی‌درشاهاباد غزنین در بیست ودوم‌شوال سنهٔ احدی عشر وخمسمائه ۵۱۱ .
۵ ـ باسلطان‌محمود برادرزاده‌اش‌در نواحی ساوه درشهور سنهٔ ثلاث‌عشر ۵۱۳ .
۶ ـ بامحمدخان‌والی‌سمرقند وفتح آنجا درسنهٔ اربع‌وعشرین ۵۲۴ .
۷ ـ باسلطان مسعود برادرزاده‌اش درحوالی دینور درچهارم رجب سنهٔ‌ست و عشرین ۵۲۶ .
۸ ـ بااتسزخوارزمشاه(۱)درهزاراسب‌درچهارم‌ربیع‌الاول‌سنهٔ ثلاث‌وثلاثین ۵۳۳ .
۹ ـ باعلاء الدوله‌جهانسوز درحوالی‌اوبه درسنهٔ اربع‌واربعین وخمسمائه ۵۴۴.
اما دردوجنك یکی درجنك گورخان درسنهٔ ست وثلاثین ۵۳۶ درحوالی سمرقند شکست یافته‌جمعی کثیر ازمسلمانان کشته‌شدودیگری مصاف‌غز که درغرهٔ‌محرم‌سنهٔ ثمان واربعین ۵۴۸ دست‌داده‌دستگیرشد وناکامی‌او بجایی‌رسید که اگرگاهی‌سوارشدی خود سلاح‌را درمیان خودبستی وطعامی که یافتی پارهٔ خوردی وپارهٔ ذخیره کردی ، اکثر خراسان درآن‌واقعه‌خراب شد اگرچه آخر خلاص گشت اما چندان نزیست ودردوشنبه بیست‌وچهارم ربیع‌الاول‌سنهٔ‌اثنی وخمسین وخمسمائه ۵۵۲ وقت‌عصری وفات‌یافت ودرمرو مدفون شدودرتاریخ [آن] گفته‌اند : نظم

جهانگیرسنجر که‌درباغ‌ملك سرافراز بودی‌بکردار سرو
چودرمرو بودی وآنجا بماند بجو سال‌فوت‌وی ازشاه‌مرو

بچهره گندم‌گون آبله روی محاسن درطول وعرض مایل باعتدال [بعضی ازشارب به‌آبله‌رفته] پشت‌وبال‌افراشته معتدل‌القامه بودوپس‌ازسلطان‌بمدتی دربعضی بلادخراسان همچنان خطبه‌باسم‌او بودبدین عبارت میخواندند .**اللهم‌اغفرللسلطان‌السعیدالمبارك علی‌المسلمین‌سنجر**

سلطان‌محمود بن‌محمدبن ملکشاه الملقب بمغیث‌الدین بدودختر به‌ملك خاتون وامیرستی‌خاتون‌مادرگوهر نسب داماد عمش‌سنجر بود ، ولادتش دربیست‌ویکم‌شوال سنهٔ سبع‌وتسعین واربعمائه‌۴۹۷ بطالع حمل وقمر درآنجا وفاتش درپنجشنبهٔ یازدهم‌شوال خمس‌وعشرین وخمسمائه(۲) ۵۲۵وی تتبع‌علم‌نحووشعر وتاریخ کرده معتقداهل فضل بودی‌وبشکار میل تمام‌داشتی ازجمله درسرکاراو چهارصد سك‌تازی باقلادهای مرصع‌وجلهای[زربفت‌بودصورت وسیرتش نیکو بچهره سرخ وسفیدچهارشانه قوی بازو مناسب] الاعضاء ، دار السلطنتش بیشتر اصفهان بود و خود بدقایق امورملکی میرسید .

---

۱ ـ ع : پسر خوارزمشاه . ۲ ـ ع : اربعمائه .

طغرل رکن الدین ابوطالب بن سلطان محمد اکثر اوقات با برادرش تنازع داشت و بعداز محمود برادر دیگرش مسعود بااو خلاف ورزید ولادتش درسنهٔ ثلاث وخمسمائه ۵۰۳ وفاتش درچهارشنبهٔ سیم محرم سنهٔ تسع وعشرین وخمسمائه ۵۲۹ وی سرخ چهره ،فراخ پیشانی کشیده محاسن بلندقامت بوده ،عمادی مداح اوست ودرآن باب گفته: نظم

کارخردساختست کام هنر(۱)حاصل است هیچ بهانه نماند شاه جهان طغرل است

مسعودغیاث الدین ابوالفتح بن سلطان محمد بعد ازبرادر استقلال یافت بچهره گندم گون خفیف العارض بود درکمال عدل ورافت وبهادری ودرغایت کرم ورعیت پروری خوش طبع وهزل دوست خلایق درعهداو درمهد آسایش بودند ولادتش درذی القعده سنهٔ اثنی وخمسمائه ۵۰۲ بطالع قوس وفاتش درچهارشنبه سلخ جمادی الاخری سنهٔ سبع واربعین وخمسمائه ۵٤۷ بردرهمدان [خاصیك بیك که جوان صاحب جمال بودبتربیت‌اوجملة الملك گردید] .

ملکشاه بن محمود بن محمد بعدازعم چهارماه پادشاه بود وبفرموده خاصیك (۲) مقید شده بخوزستان گریخت وپس از[او] برادراو [را] بسلطنت طلب داشته چون باصفهان رسید کنیزی به انگیزابن بسری (۳) وزیر مقتفی عباسی اورا زهر داده بعدازشانزده روز سلطنت دریازدهم ربیع الاول سنهٔ خمس وخمسین وخمسمائه ۵۵۵ وفات یافت طالعش قوس وذنب در [طالع] چهره اش بزردی مایل روی آبله نشان محاسن گردمیانه بالا بود .

سلطان محمد بن محمود بسعی خاصیك برتخت نشسته اورا هم درآن ایام بکشت واستقلال یافت وخواست تابربغداد بدستورحکم کند مقتفی عباسی مانع بود سلطان محمد بغداد را محاصره کرده ازآنجا بی نیل مقصود (٤) برخاست ودرذی الحجهٔ سنهٔ اربع وخمسین ۵۵٤ درهمدان وفات یافت، طالعش سرطان چهره اش سرخ وسفید خوب روی فراخ چشم درازموی محاسن تنك متناسب قدلطیف اندام چابك سوار بود .

سلیمان شاه بن محمدبن ملکشاه المکنی با بوالحرث دولتی متزلزل داشت وچندمرتبه اوراامرا بسلطنت برداشته بی جهت ازیشان بگریخت دروقت فوت برادرزاده درموصل بود ، دواسبه ازعقب اوفرستاده دردوازدهم ربیع الاول اورا بهمدان آورده برتخت نشاندندامادرآخررمضان سنهٔ خمس وخمسین ۵۵۵ نوبتی دیگر

---

۱ ــ ع کارهنر . ۲ ــ ع : خاص ملك بلنکری .

۳ ــ هرسه نسخه مغشوش است . ٤ ــ م : مدعا .

گرفتار گشته درقلعهٔ همدان درزندان رفت ودردوازدهم ربیع الاول سنهٔ ست وخمسین ۵۵۶ وفات یافت ولادتش دررجب سنهٔ احدی عشر وخمسمائه ۵۱۱ بطالع حمل بچهره گندم گون ته گلگون(۱) محاسن متوسط کوتاه گردن چهارشانه .

ارسلان بن طغرل رکن الدین ابوالمظفر بعدازعم پادشاه شد وبامداد اتابك ایلدگز که شوهر مادرش بود و اولادش محمد و قزل ارسلان برادران مادری اقتدار تمام پیدا کردو برفتوحات گوناگون توفیق یافت مؤید(۲) درخراسان درسنهٔ ثمان وخمسین ۵۸ خطبه باسم اوخواند [اثیرالدین اخستکی مداح اوست چنانکه گوید :

شعر

بفراخت دین ورایت، برتافت دست باطل　　　　الب ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل]

وفاتش دریازدهم جمادی الاولی(۳) سنهٔ احدی وسبعین وخمسمائه ۵۷۱ وطالعش حوت ومشتری درحوت وی جامع سیرت وصورت است چهره اش سرخ وسفید ، خوب روی ، کشیده محاسن، تنك موی ، چهارشانه فربه بود وکرم ومروت براخلاقش غالب ، واز خرج (٤) ودخل خزانه بسیار بتغافل امادرپوشش [وخورش] بتکلف بودی .

طغرل بن ارسلان لقبش رکن الدین بعدازپدر پادشاه شد بغایت خوش شکل وانبوه محاسن پیوسته به آب بدادنه برهم نشاندی وشارب تابناگوش کشیدی تمام قدوبال وسینه افراخته درکمال بهادری وخوش طبعی وشاعری تاجهان پهلوان محمدبن ایلدگز درحیات بودکاراو رونق تمام داشت وچون او درسنهٔ احدی وثمانین ۵۸۱ درگذشت وکار ببرادرش قزل ارسلان رسیدوسلطان تاب نخوت اونیاورده بینهما نفاق تمام شده گاهی غالب وگاهی مغلوب میبود بعدازو قتلغ بن اینانج بن جهان پهلوان نیز درمقام خلاف آمده سلطان تکش خوارزمشاه باغوای او برسرسلطان آمده وی درپنجشنبه سلخ ربیع الاول سنهٔ تسعین وخمسمائه ۵۹۰ بردرری درجنك او کشته شد وآندولت بدوانقراض یافت .

سطر ثانی درسلاجقه روم

مقدمه قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق درری باالب ارسلان یاغی شده الب ارسلان درمحرم سنهٔ ست وخمسین واربعمائه ٤٥٦ ازنیشابور برسر او ایلغار کرده درحوالی دامغان دروادی الملح بهم رسیده چون قتلمش نجوم میدانست خواست تادرآن روز جنك نکند چه طالعش بدرجهٔ نحس رسیده بودبنابرین آب درنمك زار انداخته تاعبور میسور نباشدالب ارسلان راهی پیدا کرده بسلامت بگذشت وبینهما جنك شد بعدازآنکه غبارمعرکه فرونشست قتلمش را مرده برروی زمین افتاده دیدند وسبب معلوم نشدالب ارسلان خواست تافرزندانش راقصد کند خواجه نظام الملك مانع آمد .

---

۱ ــ ع : به گلگون .　　۲ ــ م : موید آینه
۳ ــ ع : جمادی الاخرة .　　٤ ع : خروج .

سلیمان بن قتلمش را بشحنگی بعض نواحی (۱) شام فرستاد سلیمان در شعبان سنهٔ سبع وسبعین واربعمائه ۴۷۷ [برانطاکیه که در شهور سنهٔ ثمان وخمسین وثلاثمائه ۳۵۸ که تا آنوقت از تصرف مسلمانان بدر رفته بدست رومیان افتاده بود بحیله از دست فردوس رومی بدر آورد واز آن بلند آوازه گشت تتش بن الب ارسلان پسر عمش را بر آن رشك آمده بجنك او رفت ومیانه ایشان جنك شده وی درصفر سنهٔ تسع وسبعین واربعمائه ۴۷۹ کشته شد .

قلج ارسلان بن سلیمان] چون خبر فتح انطاکیه بسلطان ملکشاه رسید بغایت مسرور شده پس از آن ازواقعه سلیمان نگران گردیده الکای اورا بقلج ارسلان داد واو روز بروز ملك ومال زیاده شده در سنهٔ تسع وثمانین واربعمائه ۴۸۹ بافوجی از فرنك که قصد تسخیر انطاکیه داشتند قتالی صعب روی نموده ظفر یافت وآوازهٔ شجاعت او منتشر گشت ودر سنهٔ تسع وتسعین واربعمائه ۴۹۹ رهاو سروج وحران را از فرنك بگرفت (۲) ودر سنهٔ خمس وتسعین ۹۵ باندك مایه لشکری باصدهزار فرنك جنك کرده غالب آمد آخر بنابر استدعاء حاکم موصل هوای تسخیر آنجا کرده ودر بیستم (۳) ذی القعدهٔ سنهٔ سبع وثلاثین وخمسمائه ۵۳۷ میانهٔ او وچاولی سقال (۴) کرد که بتغلب بر آنجا استیلا یافته بود در کنار نهر خانور جنك شده لشکر روم شکست یافت قلج ارسلان خواست تا از آب بگذرد ودر آنجا غرق شد جسدش را در شمسانیه یکی از مواضع خانور دفن کردند .

مسعود بن قلج ارسلان والی ملك موروثی شده در سنهٔ سبع وثلاثین وخمسمائه ۵۳۷ بعد از رحلت امیر محمد بن دانشمند ملاطیه آبلستان وتوابع را تسخیر نمود واتابك نورالدین محمود صاحب شام داماد او بود آخر درشهور سنهٔ ثمان وخمسین وخمسمائه ۵۵۸ وفات یافت .

قلج ارسلان بعد از پدر در قونیه بر تخت نشست ملکش اتساع [تمام] یافت وناصر عباسی دخترش سلجوق خاتون مشهور بخلاطیه را که پیشتر درحبالهٔ نورالدین محمد قرا ارسلان بود بخواست ومفتون او شد وقلج ارسلان ده پسر داشت هریك حاکم ناحیه یی از روم، آخر اولادا از طول مدت او بتنك آمده اختیار الدین حسن بن عفرا را که رکن رکین دولت او بود بکشتند واورا مسلوب الاختیار گردانیدند واو هرچند گاه ازین پسر فرار نموده نزد پسر دیگر رفتی تا آنکه پیش غیاث الدین کیخسرو [صاحب برغلو قرار گرفته او دررضای پدر کوشید وهمراهش] بقونیه رفت وآنجارا بگرفت ودرحینی که بمحاصرهٔ اقسام مشغول بودند پدرش درمنتصف شعبان سنهٔ ثمان وثمانین وخمسمائه ۵۸۸ وفات یافت ویرا بقونیه برده درتربت آباد دفن کردند .

---

۱ ـ ولایت شام .

۲ ـ ع : برگرفت .　۳ ـ م : هشتم .　۴ ـ ع : انتقال .

رکن الدین سلیمان بعداز پدر چون غیاث الدین کیخسرو بموجب ولی العهدی قایم مقام شد سلیمان که ازو بزرگتر بود تاب نیاورده باتفاق برادران بمحاصرهٔ قونیه رفت و کیخسرو شهررا بدو گذاشته بفرنك گریخت وشلیمان درسنهٔ ثمان وتسعین ارزنة الروم وقارس وتوابع رامسخر ساخته دراوایل ذی القعدهٔ سنهٔ مذکوره درصحرای قلعه بسیج کرد باگرجیان مصاف داده در آن اثنا پای اسب علمدارش بسوراخ موشی رفته علم بیفتاد ولشکر بمجرد مشاهدهٔ آن بهزیمت رفتند وسلیمان منهزم بروم باز گشت خواست تا بانتقام برود فرصت نیافت درششم ذی القعدهٔ سنهٔ ستمائه ٦۰۰ بمرض قولنج درمیانهٔ ملاطیه وقونیه درگذشت کرمش بمرتبه یی بوده که چون ظهیرفاریابی قصیدیی که این مطلع از آنست شعر

زلف سرمستش چو درمجلس پریشانی کند جان اگر جان درنبازد هم گرانجانی کند

سرود ، جائزهٔ وی دوهزاردینار سرخ وده راس اسب وپنج استر وده نفر کنیز وغلام خوش اندام وپنجاه ثوب قباء اعلا بدو روان داشت، عدلش بمثابه یی که ایاز نام غلامی ازخواص بندگانش که سلطان را بدو توجه تمامی بود بمجرد آنکه کاسهٔ ماستی ازپیره زنی گرفته بود بکشت . بغایت محب علما وشیفتهٔ حکما بود ولهذا بعضی اورا بفلسفه طعن کرده اند .

قلج ارسلان بن سلیمان بعداز پدر برتخت قونیه نشسته چون طفل بود کارش متمشی نشد وامرای اوزکریا نام شخصی راازعقب غیاث الدین بجزایر فرنك فرستاده اورا بسلطنت دعوت کردند واودرجمادی الاولی سنهٔ احدی وستمائه ٦۰۱ بحوالی قونیه رسید قلج ارسلان را بچنك آورده دریکی ازقلاع محبوس ساخت .

غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان بعداز برادرزاده بحکومت نشسته انطاکیه را که دردست فرنك بود درسیم شعبان سنهٔ ثلاث وستمائه ٦۰۳ بجنك بگرفت وارادهٔ غزای فرنك کرده بجنك والی استانبول رفت ودرآن اثنای جنك تیری انداخته از کمال غرور رها کرد آخر یکی ازفرنگیان حربه یی برسینهٔ وی زده اورا درشهور سنهٔ ثمان وستمائه ٦۰۸ بدرجه شهادت رسانید ازوی دو پسر ماند عزالدین کیکاوس وعلاء الدین کیقباد .

عزالدین کیکاوس درواقعهٔ پدر درملاطیه بود اورا درعرض پنج روز ازآنجا بقیصریه آورده بسلطنت نشاندند هم درآن اوان علاء الدین کیقباد ازدنائت بشری(۱) قصد برادر کرده قیصریه را محاصره نموده بواسطهٔ دوهوائی لشکر بی نیل مدعا ازآنجا برخاست وقضیه منعکس شده عزالدین اورا درانکوریه محصور ساخته بامان بسامان (۲) آورده درقلعه منشار ملاطیه بند کرده آخر قصد حلب که درآنوقت صاحبش غازی

---

۱ ــ نسخ مغشوش است ، تصحیح احتمالی بعمل آمد . ۲ ــ ع :بایان .

بن نجم‌الدین ایوب‌فوت‌شده طفلی‌ازو ماند بود نموده خال (۱) آن کودک‌ملك اشرف برادرزادهٔ‌صلاح‌الدین یوسف بکومك آمده عزالدین‌راکاری ازپیش‌نرفت‌بلکه فوجی ازامرای خودرا بتهمت‌خلاف بکشت‌ودرآن اثنامریض گشته درچهارم‌شوال‌سنهٔ‌سبع عشر وستمائه ۶۱۷ وفات‌یافت[این‌ابیات دروقت وفات گفته:] نظم

ماجهانرا گذاشتیم وشدیم رنج بردل نگاشتیم وشدیم
بعدازین‌نوبت‌شماست که‌ما نوبت‌خویش داشتیم وشدیم

علاءالدین کیقباد امرابعدازقضیه‌برادر اورا [ازقلعه] بیرون‌آورده‌برتخت نشاندند واوکامکارترین آن‌طبقه است‌ودرزمان‌اوبسی ازقلاع‌وبقاع مفتوح شد درروزشنبه‌بیست‌وهفتم‌رمضان سنهٔ‌سبع‌وعشرین ۶۲۷درپاسی چمن ارزنجان باسلطان جلال‌الدین منکبرجنك کرده ظفر یافت وملك‌کامل‌بن عادل‌بن ایوب‌بادشاه‌مصر وشام بجنك اورفته درسنهٔ ثلاثین وستمائه ۶۳۰ مغلوب گردید اوکتای قاآن اورا بوسیلهٔ تاجرقزوینی پرسش کرده‌دریرلیغ ستایش‌اونموده‌بود ازبغداد اورا بسلطان‌اعظم وقسیم معظم خطاب کردند آخردرمرغ‌بریان‌اورا زهرداده درنیم‌شب دوشنبه چهارم‌شوال سنهٔ اربع‌وثلاثین وستمائه ۶۳۴وفات یافت ودرقونیه مدفون گردید .

غیاث‌الدین کیخسرو بن‌علاءالدین کیقباد پس‌ازپدرقایم‌مقام‌شده‌اول‌غلطی که کرداین‌بود که‌قیرخان‌را که ازاعیان امرای‌سلطان جلال الدین بود بگرفت وخوارزمیه درروم‌دست‌برآورده‌هرج ومرج‌شدودرجمعه‌ششم‌محرم سنهٔ احدی واربعین وستمائه۶۴۱[باماتجو نویان‌ٔمغول‌درکوسه‌داغ‌جنك کرده منهزم‌بتوقات رفت وجمیع‌جهات‌خودرا بتاراج‌داد این اول‌وهنی‌بود که درروم واقع شدآخردرسنهٔ‌اثنی واربعین‌وستمائه۶۴۲]وفات‌یافت‌اوراسه‌پسر بود،عزالدین کیکاوس‌ورکن‌الدین قلج ارسلان وعلاء الدین کیقباد .

عزالدین کیکاوس بن کیخسرو بسلطنت نشسته رکن‌الدین‌را بخدمت قاآن‌روان‌داشت واویرلیغ‌سلطنت باسم‌خودحاصل کرده بروم آمد وازآن فتنها تولدکردواخوان بایکدیگر[آغاز]تنازع نموده علاءالدین کیقباد که دخترزادهٔ بهرامشاه والی‌ارزنجان‌بود دروقت توجه‌باردوی‌قاآن‌مسموم‌شده‌وفات‌یافت .

رکن‌الدین قلج‌ارسلان بامداد مغول بسلطنت نشسته عز الدین کیکاوس باستانبول رفت وازآنجا بخدمت برکه‌خان بدشت قبچاق‌رفت ودرآن‌غربت‌وفات یافت ورکن الدین بعدازچند روز حکومت درچهار شنبهٔ دوم جمادی الاولی‌سنهٔ‌اربع وستین وستمائه۶۶۴اورا مغول بجهت آنکه‌با بندقدار‌پادشاه مصر زبان‌داردخفه کردند.

---

۱ - ع : حال .

غیاث‌الدین کیخسرو بن‌رکن‌الدین‌را که دوساله از پدر یتیم‌مانده‌بود بسلطنت‌نشاندند اما مدار برمعین الدین پروانه‌کاشی که زوج والده کیخسرو بود وسلیمان بن‌علی دیلمی‌مشهور بپروانه بودودرعهداو بالکلیه‌احوال روم‌مضطرب‌شده فتنهٔ بندقداری‌حادث‌شد(۱)ومعین‌الدین‌پروانه بتهمت آن‌درغرهٔ‌ربیع‌الاول سنهٔ‌ست‌وسبعین وستمائه ٦۷٦ درالهداغ بقتل‌آمد ، واولاد قرامان خروج کردند آخر غیاث‌الدین‌درشهور اثنی‌وثمانین وستمائه ٦۸۲ درارزنجان بحکم احمد خان بن هلاکو کشته‌گشت .

غیاث‌الدین‌مسعود بن‌عزالدین کیکاوس[که ازقرم آمده‌بود‌بفرمان ارغون‌خان‌پادشاه شدکارروم (۲) ازآن‌گذشته‌بود که اوتلافی‌توانستی کردچه‌اولاد منتشاوقرامان وغیرهما‌بتغلب براکثرولایت‌مستولی شده‌بودندوی درشهورسنهٔ سبع‌وتسعین وستمائه ٦۹۷ وفات‌یافت .

کیقباد بن‌فرامرز بعدازعم چندروزی‌بحکم غازان [خان] سمت سلطنت یافته‌پس‌ازآن‌هم‌بفرمان‌اودرشهورسنهٔ...مأخوذشدبالکلیه آنطایفه منقرض‌شدند .

سطرثالث‌درسلاجقهٔ‌شام

تاج‌الدوله‌تتش بن‌الب‌ارسلان بحکم ملکشاه درسنهٔ‌سبعین واربعمائه ٤۷۰ حاکم شامات‌شده‌دمشق‌رادرسنهٔ‌احدی‌وسبعین ٤۷۱ بگرفت‌چون‌واقعهٔ‌برادر شنید سکه‌وخطبه‌باسم‌خود کرده‌برحلب‌ودیاربکروآذربایجان استیلایافت‌ودرجمادی‌الاول سنهٔ‌سبع‌وثمانین ٤۸۷ دربغدادخطبه‌باسم اوخواندندترکان خاتون‌بدومیل کرده دررمضان سنهٔ سبع‌وثمانین ۸۷ ازاصفهان‌بیرون‌آمده‌خواست بدوپیوندد وبمرض الموت گرفتارشده فوت‌شدآخردرمیانهٔ تتش وبرکیارق درروزیکشنبه هفدهم‌صفردرسنهٔ ثمان‌وثمانین ٤۸۸ دربلنگابادشهریار ری‌قتال‌دست‌دادتتش بقتل‌آمد .

ملک‌رضوان بن‌تتش حسب الامر متوجه‌بغدادبود چون واقعهٔ‌پدر شنیده بحلب بازگشت‌وبسلطنت‌نشست امامیانهٔ‌اووبرادرش دقاق‌والی‌شام خلاف واقعشده اورادرشام مدخل‌ندادوفاتش درشهورسنهٔ‌سبع وخمسمائه۵۰۷ .

الب‌ارسلان بن‌رضوان [مشهور باخرس] بعدازپدر والی‌حلب‌شده درشهورسنهٔ ثمان وخمسمائه ۵۰۸ کشته‌شد.

ملک‌دقاق بن‌تتش‌بعدازپدر درشام‌بود آنجاوتوابع‌را ضبط نموده‌درسنهٔ‌ست وتسعین[رحبه‌شام‌رابگرفت وحمص را مسخرساخت‌آخر دررمضان سنهٔ‌سبع وتسعین] واربعمائه ٤۹٦ وفات یافت .

---

۱ ـ نسخهٔ م مغشوش‌است . ۲ ـ ع : بندکار روم .

سلطانشاه بن‌رضوان بعدازبرادرش الب‌ارسلان والی شده زمام‌حکمش دردست لؤلؤخادم بود آخر قصد ولی‌نعمت کرده اورادرسنهٔ‌عشر وخمسمائه ۵۱۰ بکشت‌وایلغازی برآنجا استیلا یافت .

ابراهیم بن رضوان‌بن تتش‌موصوف‌بشمس‌الملوك‌چندگاه حاکم‌حلب بود عمادالدین‌زنگی آنجارا ازو گرفته عوض نصیبین را داده اودرسنهٔ خمس‌وخمسمائه ۵۰۵ وفات یافت وآن‌فرقه بدو ختم‌شد .

سطر رابع در سلاجقهٔ کرمان

قاورد بن‌چقربیك که‌نام‌اصلی اواحمداست [ولقبش‌عمادالدوله] واز کمال بهادری اوراقراارسلان نیز گفتندی واو درشعبان اثنی واربعین واربعمائه ۴۴۲ (۱) والی کرمان شده بعد ازالب‌ارسلان طمع درسلطنت [ایران] کرده درچهارم شعبان درحوالی همدان باسلطان ملکشاه مصاف داده اسیر گشته وبزه کمان کشته گردید .

سلطانشاه [بن‌قاوردالملقب برکن الدوله] درواقعهٔ‌پدر گرفتارشده چشمشرا میل کشیدند اما نورباصره ضایع نشد ویکی‌اورا درلباس خفا بکرمان‌رسانیده بحکومت‌نشست وملکشاه درسنهٔ اثنی وسبعین ۷۲ لشکر بدانجا کشیده بلدهٔ‌کرمانرا هفده‌روز محاصره کردوبعدازآن به‌امان‌ازآنجا برخاست ودرآنجا والی بوده درسنهٔ‌سبع وسبعین‌۷۷ وفات‌یافت .

تورانشاه بن‌قاوردالملقب بعمادالدین وچون‌درمیان زنان بزرك شده بود ودرلهجه‌واداباایشان مشابهتی داشت ترکان خاتون زوجهٔ ملکشاه امیر امرارابتسخیر کرمان‌فرستاددرجنك‌او تیری برتورانشاه‌خورده مغلوب‌شدباوجود آن اشکر بواسطهٔ‌حسن‌معاش‌ازو برنگشته اماوی‌بهمان‌زخم درسنهٔ‌سبع وثمانین‌۸۷ درگذشت .

ایرانشاه بن‌تورانشاه‌دربیست وهفتم‌ذی‌القعده‌سنهٔ‌سبع وثمانین‌واربعمائه‌۴۸۷ بسلطنت‌نشست ویکی‌ازشعرا درمدح‌او گوید . بیت:

میرمیرانشه‌قاورد که درنسبت او — بادشاهان‌زمین‌اندوامیران زمان

ودرکودکی‌مصاحبان‌بد چون‌کاکا یتیمان ودیگربی‌قیدان همدم محرم‌او شده ویرا بفسق وفجورتحریص نمودند واو به‌الحاداشتهاریافت بنابرین‌علماءعصر باباحت‌خونش فتوی‌دادندواو ازشهربیرون رفته فرخ چقماق‌ازعقب شتافته ویرا درمنزل‌کونك شیرویه درسنهٔ‌اربع وتسعین ۴۹۴ بقتل آورد (۲) .

۱ـ ع:صفرسنهٔ‌سبع‌وستین‌واربعمائه .

۲ ـ ع: آمد.

ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد بحکومت نشست و بواسطهٔ غلو درمباشرت وشرب مدام خرف شده ودرسنهٔ ست وثلاثین وخمسمائه ۵۳۶ درگذشت سنش از هفتاد متجاوز بود .

ابوالفوارس محمد بن ارسلانشاه بن قاورد قایم مقام شدچون فاضل وفضیلت دوست بود بازار هنر رواج یافته درکرمان کتابخانه ساخته پنجهزار کتاب درآنجا وقف نمود، دو نوبت سلجوق شاه لشکر برسر او کشیده وی غالب آمدوفاتش درششم جمادی الاولی سنهٔ احدی وخمسین وخمسمائه ۵۵۱.

طغرلشاه بن محمد بحکومت نشسته خلایق درزمان اودر کمال فراغت بودند ازاو وارکان دولتش عمارات وآثارخیر بسیار بوده درسنهٔ سبع وخمسین ۵۵۷ دراردیبهشت کسوف تامی دربرج ثور بغایت هایل وسهمناك واقع شده ظلمت عالم را فرو گرفت ومرغان ازدرخت فروافتادند، وی بعدازآن بیمارشده درسنهٔ ثمان وخمسین ۵۵۸ درگذشت.

بهرامشاه بن طغرلشاه (۱) قایم مقام شده برادربزرگش تورانشاه وارسلانشاه با آن درساخته میانهٔ ایشان خلافی عظیم واقع شد برادر کوچکترش ترکانشاه درسنهٔ تسع وخمسین بفرمودهٔ او بناحق کشته شد آخر وی درتابستان سنهٔ اربع وستین ٦٤ بمرض استسقا درگذشت .

ارسلانشاه بن طغرلشاه بعداز برادر استیلا یافته دراردیبهشت سنهٔ ست وستین وخمسمائه ۵٦٦ درجنك برادرش [تورانشاه] بزخم تیر کشته شد .

تورانشاه بن طغرلشاه بامید مدد بعراق رفته جهان پهلوان بن ایلدگز اورا استقبال نموده جهت تعظیم او پیاده شد وی دربالای اسب اورا دریافت بنابرین التفات چندانی ندیده بیزد رفت ودرآنجاساکن بود تاآنکه اسك دراز دست ازارسلان رنجیده اورا بکرمان طلبیده بعداز برادرش [ارسلانشاه] پادشاه گردید اگرچه اتابك قطب الدین پسر طفل ارسلانشاه یرلق نام بسلطنت برداشت آخرهم درآن ایام بدست عم افتاده مکحول گشت درزمان او پنجهزارخانه ازغز بولایت کرمان درآمده هفت سال چنان قحطی شد که آدمی چون برسك ظفر یافتی اورا بخوردی وا گرسك غالب می آمد همچنین، آخر رفیع الدین محمد نامی اقتدار یافته تورانشاه را درشهور سنهٔ ثمان وستین ٦٨ درروقتی که بیمار بود بکشت .

محمدشاه بن بهرامشاه بعداز پدر بامداد قطب الدین محمد بسلطنت رسیده عمش ارسلان بروظفر یافته اورا بقلعه فرستاده بودرفیع الدین دربن وقت چون تورانشاه را بکشت اورا ازقلعه آورده بتخت نشاند ووالده اش را بخواست وی ازآن

۱ــ ع : ارسلانشاه بن طغرلشاه .

غیرت کرده رفیع‌الدین را پاره پاره کرد و چون طایفهٔ غز دست بر آورده بودند مهم او متمشی نشده به شیراز رفت و مدد نیافت و از آنجا بعراق آمد و از آنجا به بم باز گشت و از آنجا به سیستان شتافت و از آنجا بغور بخدمت سلطان شهاب‌الدین [سام] رسید و در آن غربت فوت شد و آن سلسله بالکلیه منقرض شدند .

ذیل

دراحوال حکام متفرقهٔ کرمان

ملك عمادالدین دینار که از بقایای غزان سنجری بود و در سرخس توطن داشت آخر از سطوت سلطانشاه خوارزمشاه از آنجا جلا کرده با اتباع بکرمان آمد و بعد از محمدشاه استیلا یافته قریب هشت سال حکومت نمود .

فرخشاه اولاد او بحکم ارث [آنجا را] چند گاهی صاحبی نمودند جلال الوزرا(۲)

دغجناه (۱) که از معارف خراسان بود بنیابت خوارزمشاه بدانجا [آمده] آثار خیر بیادگار گذاشت .

امیر مبارزالدین(۳) ملك شبانکاره پدر ملك مظفر ممدوح کمال اسماعیل چنانچه گفته است نظم :

بحکمتی که خدای جهان مقدر کرد ملك مظفر دین را بحق مظفر کرد
محمد بن مبارز کریم دریا دل که کان زدست سخای توخاك بر سر کرد

بر آنجا استیلا یافته برادر خود نظام‌الدین محمودرا به نیابت در آنجا بگذاشت بعد از یکسال اتابك سعد بن زنگی لشکر بدانجا کشیده در ظاهر شهر نزول نمود و ملك عمادالدین محمد بن زندان را بحکومت آنجا بازداشت بغان تکین و خواجه رضی‌الدین نیشابوری از دیوان خوارزمشاهی به ایالت آنجا آمد و میانهٔ ایشان و سلغریه محاربات رفته شیارزه راکاری از پیش نرفت .

اتابك نصرةالدین بن ابو بکر بن اتسز بفرمودهٔ خوارزمشاه قطب‌الدین محمد بدانجا آمده بعد از اندك وقتی فوت شد .

ملك قوام‌الدین الملك بن علی مشهور بملك زوزن که از مقربان سلطان قطب‌الدین محمد خوارزمشاه بود بدارائی آنجا نصب شده در تعمیر آنجا کوشیده کنج و مکران و سواحل را ضبط [فرمود] تا آنکه ملك وفات یافت .

اختیارالدین بن ملك زوزن بحکم ارث ایالت رفته باغوای شجاع ابوالقاسم اعور که سپه‌سالار پدرش بود مؤاخذ شده حکومت آنجا بسلطان غیاث‌الدین پیرشاه بن قطب‌الدین محمد خوارزمشاه قرار گرفت و شمه‌یی از حال او مذکور خواهد شد .

---

۱ ـ مفهوم نشد . ۲ ـ تلفیق از دو نسخهٔ : ع و م .
۳ ـ این دو کلمه در نسخهٔ ع نیست .

فرع سلاجقه مبین درضمن دوحرف

حرف اول درموالی

بدانکه در عهد سلطان ملکشاه ملازمان اعتبار تمام یافته هریك فرمان‌فرمای ناحیه‌ای شده‌اند واولاد ایشان مرتبه مرتبهٔ برتبهٔ سلطنت رسیدند مشروح درهفت کلمه .

کلمهٔ اول درخوارزمشاهیه

بنابرآنکه دربدایت‌حال حکومت آن‌جا داشته‌اند بدان لقب (۱) اشتهار یافته‌اند.

قطب‌الدین محمد بن نوشتکین‌چون‌غلام‌طشت‌دار سلطان‌ملکشاه بلکاتکین نوشتکین را در غرجهٔ سمرقند خریده بود لاجرم بنوشتکین غرجه اشتهار یافت وبعدازخداوند بمنصب او رسیده بعضی را عقیده آنست که وی ازقوم سبکدلی نژاد اغوز است (۲) بالجمله پسررا بمعلم داده فضایل کسب کردو آداب خدمت ملوك بیاموخت وبمرتبهٔ طشت‌داری که‌دربن‌عهدعبارتست‌ازرکابداری‌است‌رسید وآهسته آهسته بعدازالنجی بن طغجار (۳) مهتر آن طبقه شد وچون خوارزم دروجه طشت خانه همچنانچه خوزستان در وجه جامه خانه مقرر بود امیرداد جیش بن‌التیاق که از قبل برکیارق ایالت خراسان داشت قطب‌الدین را در سنهٔ تسعین واربعمائه ۱۹۰ بحکومت خوارزم تعیین نموده لقب خوارزم شاهی‌نهاد وازاو بغیر دولت‌خواهی‌امری دیگر بظهور نرسید یکسال‌خود بدرگاه رفتی ویکسال دیگر پسرخود اتسز را فرستادی تاآنکه درسنه احدی وعشرین وخمسائه ۵۲۱ وفات یافت .

اتسز بن‌قطب‌الدین قایم‌مقام شد دراوایل‌نسبت باسنجردرکمال اخلاص بود وسلطان نیزاورامیخواست؛ مفسدان،ایشان‌بکدورت‌رسانیدند وی درمقام عصیان‌شده سلطان‌بکرات لشکر بخوارزم کشید چون دفع او نکرد آن‌موجب اشتهار ورشد او شده طمع در سلطنت کرد وازپیش برد آخر درنهم جمادی‌الاخر سنهٔ احدی وخمسین وخمسمائه ۵۵۱ وفات یافت .

[وخاقانی راست‌درمدح شعر :

آرایش‌چار ارکان ،ارکان جهان عز   پیرایه هفت اقلیم اقلیم‌گشا اتسز

ورشید وطواط مداح خاندان اوست]

ایل ارسلان بن اتسز قایم‌مقام‌گشته کما ینبغی بلوازم ان امرقیام نمود وبجنك قرا خطا رفته مریض‌گشت ودرسنهٔ ثمان وستین وخمسمائه ۵۶۸ [باجل طبیعی درگذشت] .

۱ـ م: لغت. ۲ـ ع‌مغشوش‌است. ۳ـ م. قحقار.

سلطانشاه محمود بن ایل ارسلان بتخت نشسته برادر بزرگترش در آن وقت درجند بود بینهما بکدورت رسیده اکثر اوقات غلبه تکش را بودی خوارزم را گذاشته بخراسان رفت و بر بعضی بلاد آنجا استیلا یافت تا آنکه درشهور سنهٔ تسع وثمانین وخمسمائه ۵۸۹ وفات یافت .

علاءالدین تکش بعداز پدر قصد خوارزم کرده بضرب شمشیر ملك را از برادر بگرفت وزن پدررا که منشأ آن فتنه بود بکشت در دوازدهم ربیع الاخر سنهٔ ثمان وستین ۵٦۸ موافق لوی ئیل به سلطنت نشست و برادرش سلطانشاه بر بعضی محال خراسان استیلا یافت و با او درصدد ستیز بود و تکش لشکر بعراق کشیده سلاجقه را برانداخت و آنجارا تا همدان ضبط فرمود وداعیهٔ تسخیر ملاحده داشت مهلت نیافت ودر بیستم رمضان سنهٔ ست وتسعین وخمسمائه ۵۹٦ درشهرستانه میانهٔ خوارزم و نیشابور وفات یافت. فخرالدین رازی حدایق الانوار درشصت علم وسید اسماعیل جرجانی ذخیره و حقی علای طبرا باسم او نوشته اندوخاقانی و کمال اسماعیل قصاید غرا باسم او گفته اند [والکمال فی مدحه حسن المعالی شعر :

بافلك گفتم کجادانی بنای آنچنان بخت افتاده شود درسایهٔ اومنتعش
صبح صادق بالب خندان اشارت کردو گفت درگه سلطان علاءالدین والدنیا تکش]

قطب الدین محمد بعداز پدرش تکش بسلطنت نشسته میان او و برادرش علیشاه خلافی شده بدفع او مندفع گردید و ممالك بسیاری مثل ماوراءالنهر و زابلستان کرمان ضمیمهٔ الکای موروثی گردانید وچون از ناصر عباسی رنجیده بود سید علاءالملك(۱) ترمدی را بخلافت برداشته متوجه بغداد شد در کریوهٔ اسدآباد برف بی محل باریده اکثر اسبان لشکر تلف شده بهمدان عود نمود واز آنجا بواسطهٔ دغدغهٔ چنگیزخان بماوراء النهر رفت واز پیش چنگیز خان فرار نموده به قزوین آمده از آنجا بجزیرهٔ بگیلان ومازندران وجرجان رفت واز آنجا بجزیرهٔ آبشگون ودرآنجادرشهور سنه سبع عشر وستمائه ٦۱۷ باسوء حالی بمرد چنانچه کفن نیافت بجامه یی که در برداشت مدفون گردید فاعتبروا یا اولی الابصار .

رکن الدین غورسانجی بن قطب الدین محمد درزمان پدر سلطنت عراق بدو متعلق بود وپس ازپدر بدستور برمسند حکومت نشسته چون مغول استیلا یافته بودنداز آنجمله فوجی قصداو کرده وی را بعدازمحاصره شش ماه ازقلعهٔ فیروزکوه بزیر آوردند ودرسنهٔ تسع عشر وستمائه ٦۱۹ بقتل رسانیدند ، ولادتش درسنهٔ احدی وستمائه ٦۰۱ درشبی که صباحش سلطان شهاب الدین غوری منهزم ازدرخوارزم برخواست لهذا بغورسانجی یعنی غورگریخت مسمی گردید.

۱ ـ ع: عبدالملك.

غیاث الدین پیرشاد بن قطب الدین محمد بحکم پدر والی کرمان بود و براق حاجب ازجملهٔ ملازمان او بنا بر هرج ومرج بتغلب بر آنجا استیلا یافته مادر اورا بخواست آخر ازو توهمی کرده سلطان را درسنهٔ سبع وعشرین ۶۲۷ با مادر هلاك ساخت .

سلطان جلال الدین بن قطب الدین محمد چون خالی بر بینی داشت به منکبرنی اشتهار یافت وی در شجاعت وفرزانگی ثالث رستم واسفندیار است از جمله [در کنار آب سند باچنگیزخان جنك روبارو کرده آخر که بی طاقت شد خود را بر آن نوع دریا زده بسلامت بدر رفت ودرعرض دوسال وکسری بعضی محال هند را بضرب شمشیر گرفته پس از مراجعت چنگیزخان ازراه کج ومکران بایران آمده براکثر ممالك آنجا] استیلا یافته وچند نوبت دیگر بگرجستان رفته قتل وغارت کرد اکثر ملوك آن زمان ازو درحساب شدند چنانچه ملك معظم بن ملك عادل پادشاه شام خلعت او پوشیده هرگاه سوگند خوردی بسر سلطان جلال الدین گفتی تا آنکه فوجی ازمغول ازدر آمد دیاربکر درمنتصف شوال سنهٔ ثمان وعشرین وستمائه ۶۲۸ ایلغار برسر او آورده اگرچه بسلامت ازمعرکه بدر رفت اما مفقود الخبر شده آن طبقه بدو منتهی شدند .

فرع خوارزمشاهیه

که بر کرمان استیلا یافته‌اند وایشان را قراخطائیان گویند .

براق حاجب چون تیمور (۱) بن کلدو مشهور به تانیکوطبر ازامیر الامرای گورخان بود براق وحمید بود برادران خود را باسماتی (۲) خوارزم فرستاده بعدازچندگاه [بحکم] قطب الدین خوارزمشاهی مقیدشده بعد ازآن تربیت یافت براق برتبهٔ حجابت رسیده پس ازآن میردیوان گشته اتابکی غیاث الدین پیرشاه علاوه آن شد واو درفترت مغول ازپیرشاه رنجید خواست تاازراه کج ومکران نزد سلطان شمس الدین ایلتمش پادشاه دهلی که هم ازقوم قرا خطای بودرود گذرش بکرمان افتاده شجاع الدین ابوالقسم اعورزوزنی که ازقبل پیرشاه والی آنجا بود وپیرشاه رادرآنجا راه نمیداد سرراه بر براق گرفته داعیهٔ غارت داشت میانهٔ ایشان دررودبارجیرفت جنگی شده ابوالقاسم گرفتار گردید وآن ولایت درسنهٔ احدی وعشرین ۶۲۱ بدست اوافتاده باچنگیز بکشتن پیرشاه تقرب جسته اظهار ایلی کرد وآخر درذی الحجه سنهٔ اثنی وثلاثین وستمائه ۶۳۲ درگذشت .

قطب الدین محمد مکنی بابوالفتح برادرزاده وداماد براق حاجب بجای او نشسته ترکان خاتون منکوحهٔ عم را نیز بخواست مبارك خواجه بن براق مشهور بخواجه جق درآنمحل ازقبل پدر پیشکش به قاآن برده حاضر نبود چون خبر پدرش

---

۱ - ع مغشوش است. ۲ - ع: بانتقامی، و بهر صورت روشن نیست.

شنیدبر لیغ حکومت حاصل کرده عود نمود خبر وصول او که بکرمان [رسید قطب الدین از راه سیستان پیش قاآن رفته تا شانزده سال در آنجا بود و بعضی اوقات در خطا در خدمت محمود بلواج بسر برده بعد از آن از منکوقاآن یرلیغ گرفته بکرمان] آمد و در اول پائیز و منتصف شوال سنهٔ خمسین وستمائه ۶۵۰ مجددا بسلطنت نشست اما چون مبارك خواجه بدشت رفته بود بالضرورة قطب الدین امیر حاجی داماد و ابن عم خود را بنیابت گذاشته بدشت رفت و در قاآن سخن ایشان برسیده مبارك خواجه را بعد از مؤاخذه بدست آوردند، وقطب الدین کرة بعداخری بسلطنت آنجا نشسته آخر در پانزدهم رمضان سنهٔ خمسین وستمائه ۶۵۰ در کرمان وفات یافت :

مبارك خواجه بن براق در دوشنبه بیست وهشتم شعبان سنهٔ ثلاث وثلاثین ۳۳ بر مسند پدر نشسته بعد از شانزده سال حکومت بدست قطب الدین افتاده در سنهٔ احدی وخمسین ۶۵۱ کشته شد .

سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بر زیلوچه حکومت نشسته چون کودك بود مادرش قتلغ ترکان کفیل مهام او شد وچون او بسن تمیز رسید میانهٔ او و مادر مناقشه شده والده باردو رفته بحمایت دخترش پادشاه خاتون زوجهٔ ابقاخان نشان حکومت کرمان حاصل نموده حجاج سلطان در [شهور] سنهٔ تسع وستین وستمائه ۶۶۹ بسیستان رفت واز آنجا بدهلی وده سال در آنجا بماند چون از آنجا مدد گرفته متوجه کرمان بود ودر الکای بکر مریض شده درشب پنجشنبه هفتم ذی الحجه سنهٔ ثمانین وستمائه ۶۸۰ فوت شد .

سیورغتمش جلال الدین بن قطب الدین چون خبر فوت ابقا شنید باردو رفته یرلیق حکومت کرمان گرفت ودر اثنای راه کوه به مادر دچار شده بعد از آنکه مضمون حکم خاطر نشان او شد از کمال اعراض از خود رفت و سیورغتمش درربیع الاول سنهٔ احدی وثمانین وستمائه ۶۸۱ در کرمان بسلطنت نشست ومیانهٔ او وهمشیره اش پادشاه خاتون منازعه شده ، خاتون در پانزدهم ذی القعده سنهٔ احدی وتسعین وستمائه ۶۹۱ بسلطنت کرمان آمده برادر را حبس کرد و پس از چندگاه درشب بیست وهفتم رمضان سنهٔ ثلاث وتسعین ۶۹۳ بکشت ، ودر شعبان سنهٔ اربع ۶۹۴ خاتون را بقصاص برادر بقتل آوردند .

محمدشاه بن حجاج در سنهٔ اربع وتسعین ۶۹۴ والی کرمان شده درششم جمادی الاولی سنهٔ اثنی وسبعمائه ۷۰۲ بافراط شراب درگذشت .

شاه جهان بن سیورغتمش بعد از عمزاده قایم مقام گردید اما چون خبر فوت غازان خان شنید کم فرصتی کرده محصلان اموال کرمان را بگرفت وازین جهت سلطان محمد (۱) اورا باردو طلبیده بواسطهٔ کودکی بجان امان یافت ودر روز چهارشنبه بیست وپنجم رمضان سنهٔ اربع وسبعمائه ۷۰۴ (۲) حکومت کرمان را بملك

---

۱ ـ منظور، الجایتو خدابنده است. ۲ ـ م: ستمائه

ناصر الدین غوری که ازاحفاد سلاطین غور بود تفویض کردند وآن طبقه دیگر روی حکومت ندیدند .

کلمهٔ ثانی در طغتکینیه ولاة شام

طغتکین لقبش ظهیرالدین غلام تاج الدوله تتش(۱) بن الب ارسلان واتابک پسرش دقاق بود وبعدازدقاق پسر طفل اورا بحکومت نشانده پس از آن پشیمان شده بکتاش بن تتش را که درآن وقت دوازده ساله بود بسلطنت برداشت واز آن نیز نادم گشته همان پسر طفل را بسروری قبول کرد اما آنها همه بهانه بود خود بلوازم سلطنت پرداخته دررجب سنهٔ تسع وخمسمائه ۵۰۹ ببغداد رفت ودل سلطان محمد بن ملک شاه را بدست آورده بعداز آن اقتدار تمام یافت آخر درهشتم صفر سنهٔ اثنی وعشرین وخمسمائه ۵۲۲ وفات یافت .

بوری بن طغتکین الملقب بتاج الملوك بموجب وصیت پدر والی شده جمعی از اسماعیلیه را بکشت بنا برین آن قوم قاصد جان اوشده درسنهٔ خمس وعشرین ۵۲۵ اورا زخمی زدند اگرچه در آن وقت نمرد اما آن جراحت ناسور شده دربیست ویکم رجب سنهٔ ست وعشرین وخمسمائه ۵۲٦ درگذشت .

شمس الملوك اسماعیل [تاج الملوك]حکومت یافته میانهٔ او وبرادرش شمس الدوله محمد کدورت شده آخر بصلح مبدل گردید ، ودر چهاردهم ربیع الاخر سنهٔ تسع وعشرین وخمسمائه ۵۲۹ بقصد مادرش زمردخاتون کشته شد. ولادتش شب پنجشنبه هفتم جمادی الاخری سنهٔ ست وخمسمائه ۵۰٦ .

شهاب الدین محمود برادرش قایم مقام شد وحمص را فتح کرد آخر درشوال سنهٔ ثلاث وثلاثین وخمسمائه ۵۳۳ درگذشت (۲) .

کمال الدین محمد بعداز برادر والی دمشق شده اتابك زنگی آنجارا (۳) محاصره نمودو آخر درهشتم شعبان سنهٔ اربع وثلاثین ۵۳٤ وفات یافت.

مجیرالدین اتق بن کمال الدین محمد بعداز پدر حکومت یافته اما کاردردست اتابکش معین الدین اتز بود واتابك نورالدین محمود بن زنگی در[صفر]سنهٔ تسع واربعین ٤۹ دمشق رااز و گرفته عوض حمص داد آخر حمص را نیزازو گرفته تالش عوض میدادوی قبول نکرده ببغدادرفت ودرجوارمدرسهٔ نظامیه وفات یافته آن فرقه بدوختم شد .

کلمهٔ سوم در اتابکان آذربایجان

ایلدکز دراصل غلام ترکی کمال الدین علی سیمبر وزیر سلطان محمود سلجوقی بود واورا در سه شنبه صبح سلخ صفر سنهٔ ست عشر

۱ـ م: پیش. ۲ـ م: کشته شد. ۳ ـ م: آنرا.

وخمسمائه ۵۱۶ ملاحده در بغداد بکشتند ، بعد از کشتن او ملازم سلطان محمد بن محمود(۱) شده در زمان سلطان مسعود برتبهٔ ارجمند رسید و سلطان زن برادر خود طغرل را که والدهٔ ارسلان بود بدو داد وایالت اران و آذربایجان بدو تفویض نمود واو از روی خلق ودانش مطاع امر شده قزل ارسلان بن طغرل راکه پسر زنش بود بسلطنت نشانده یکبارگی مدار الملك شده برارسلان بغیر از نام چیزی نبود آخر در شهور سنهٔ ثمان وستین وخمسمائه ۵۶۸ درگذشت .

اتابك محمد که مشهور بجهان پهلوان است وبرادر مادری ارسلان ، طغرل بن ارسلان را که کودك بود نامزد پادشاهی کرده حل وعقد جمله با او بود تا او بود اصلا فتوری نبود آخر در ذی الحجهٔ سنهٔ اثنی وثمانین ۵۸۲ درری وفات یافت .

اتابك قزل ارسلان بن ایلدکز که هم از والدهٔ سلطان بود خواست تا باطغرل روش برادر پیش گیرد چون او بسن رشد رسیده بود تاب نیاورده بکدورت عظیم رسید واو طغرل وپسرش ملکشاه را گرفته در قلعهٔ کهران قبان آذربایجان بند کرد وخود داعیهٔ سلطنت کرده تایید از بغداد یافته بود ودرشبی که صباحش بسلطنت می نشست شب یکشنبه غرهٔ شعبان سنهٔ سبع وثمانین وخمسمائه ۵۸۷ کشته شد وقاتل معلوم نگشت وی ممدوح شیخ نظامی کنجه یی وظهیر فاریابی بود .

اتابك نصرة الدین بن محمد در آذربایجان بحکومت نشسته میانهٔ او وبرادرش قتلغ اینانج مکرر قتال واقع شد وظفر او را بود ودر سنهٔ سبع وستمائه ۶۰۷ وفات یافت .

اتابك ازبك برادرش بعد ازو والی آذربایجان شده در سنهٔ اثنی عشر وستمائه ۶۱۲ چون سلطان جلال الدین منکبرنی قصد تبریز کرد وی بقلعهٔ النجق رفته زن خود ملکه خاتون دختر سلطان طغرل سلجوقی را در آنجا گذاشت تا شهر را ضبط کند ودر حین محاصره سلطان جلال الدین بیك بنظر او در آمده دعوی کرد که مطلقه است وقاضی عز الدین کتان قزوینی حکم بدان کرده عقد بست چون این خبر بشوهرش رسید از کمال اعراض قولنج کرده در اثنای مذکور وفات یافت ودیگری از یشان بدولت نرسید .

کلمهٔ چهارم در اتابکان فارس وملوك شبانکاره متضمن بر دو حرف

حرف اول در اتابکان فارس

اگرچه ایشان مملوك نیستند اما چون ملازم بوده اند درسلك اتابکیه منتظم گشتند . گویند سلغر نامی از اتراك ازدشت باخیل وحشم بخراسان آمده ساکن شدند ودر اوایل دولت آل سلجوق بدیشان پیوسته راه حجابت یافت وخیل خانهٔ او بفارس رفته درحوالی کوه کیلویه ییلاق وقشلاق میگردید .

۱ـ م: محمود بن محمد.

اتابک سنقر بن مودود بن سلغر چون اتابك بزابه والی فارس باسلطان مسعود سلجوقی عصیان ورزیده درسنهٔ اثنی واربعین وخمسمائه ۵۴۲ درجنك او کشته شدو فارس از حاکم ذی شان خالی ماند سنقر فرصت غنیمت دانسته ودرسنهٔ ثلاث واربعین ۵۴۳ خروج نموده بواسطهٔ حسن معاش اقتدار یافت .

اتابك تکله بن مودود از برادرش توهم کرده بمیان فضلویه رفت محمد و ابوطاهر احفاد ابوالحسن فضلوی امرای آن قوم درصدد امداد او درآمده شبی برسر سنقر ریخته اورا بگرفتندودر قلعهٔ سپید فرستادند وتکله بجای اوپادشاه شد ، ودولت اتابکان لر کوچك ازو ناشی شد آخر بعداز چهار سال ارتحال نموده کرت دیگر برادرش سنقر بسلطنت رسید تا آنکه درشهور سنهٔ ثلاث وخمسین وخمسمائه ۵۵۳ وفات یافت .

اتابك زنگی [بن مودود] بعداز سنقر بحکومت رسید میانهٔ او واشکر ارسلان بن طغرل درسنهٔ ست وخمسین ۵۵٦ جنك شده وی فایق آمد آخر درشهور سنهٔ سبعین وخمسمائه ۵۷۰ در گذشت .

اتابك تکله بن زنگی بعداز پدر پادشاه شد ودرسنهٔ تسعین ۵۹۰ وفات یافت .

طغرل بن سنقر بعد از بنی عم بحکومت رسیده میانهٔ او وسعد بن زنگی محاربات رفت وفارس در آن وقایع خرابی تمام یافت آخر طغرل درسنهٔ تسع وتسعین ۵۹۹ وفات یافت .

اتابك سعد بن زنگی بسلطنت نشسته وشیخ سعدی رحمه الله خودرا بدو منسوب ساخته وتعریف او همین بس ، ومولانا شرف تبریزی در تاریخ شیخ سعدی گوید : نظم:

همای مرغ روح شیخ سعدی — بهذی الحجه زخا(۱) صاد الف سال
شب سه شنبهٔ ازمه کز آن روز — بیفشاند ازغبار تن پر وبال

ودیگری گفته: شعر:

گلستان عین تصنیفات او بود — شده تاریخ هم «عین گلستان(۲)»

میانهٔ اتابك وسلطان قطب الدین خوارزمشاه درحدودری جنك شده بدست او اسیر شداما بشفاعت ملك زوزن خلاص گشته برسریر پادشاهی خود رفت پسرش ابوبکر بقدم مما نعت پیش آمده بدست پدر گرفتار گردید آخر درسنهٔ ثمان وعشرین وستمائه ٦۲۸ در گذشت.

اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی کتاب گلستان بنام اوست وکامکارترین آن طبقه است وبغایت متشرع وفضیلت پرور بود ، بامداد سیف الدین ابونصر علی بن کیقباد صاحب هرموز برجزیرهٔ قیس ملکان استیلا یافته ملك جمشید که ازملوك بنی قیصر

۱ـ ع:ضا. ۲ـ ششصدونودویك.

ووالی آنجا بود درسه شنبهٔ سنهٔ ست وعشرین وستمائه ٦٢٦ بقتل آمده سیف الدین بعدازآنکه وقتی بااتابك یاغی شد آخر لشکر اتابك بامداد ناخدایان ملك جمشیددرشهور سنهٔ ثمان وعشرین ٦٢٨ آنجارا مسخرساخت اکثر سواحل چون قطیف وبحرین وعمان ولحصا بحیز تسخیر اتابك درآمده وی حکومت آنجارا بنیابت خود بعصفوربن راشد داد واو همه ساله تنسوقات آن ولایت با پیشکش کتابت وبیان بول بخزانهٔ او می آوردند وصیت او دربر وبحر منتشرشد ، وبرادرخود تهمتن را بدرگاه اوکتای قاآن روان داشته اظهار اخلاص کرده لقب قتلغ خانی یافت ودر پنجم جمادی الاولی بعالم بقا شتافت .

پسرش سعد اگرچه سمت سلطنت پیدا کرد اما بعدازدوازده روز نماند .

محمد بن سعد بن ابو بکر پادشاه شد ودرذی الحجه سنهٔ ستین وستمائه ٦٦٠ در گذشت .

اتابك محمدشاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی همشیرهٔ اتابك علاءالدین یزدی بااو نزاع کرده وبرادرجمعهٔ دهم رمضان سنهٔ احدی وستین ٦٦١ اسیرساخت وقصد کرد .

سلجوقشاه بعداز برادرپادشاه شددرصددانتقام بود ارباب صلاح درمیان آمده ترکان خاتونرا جهت اوخواستند بعدازچندگاه آن عورت را بکشت ولشکرمغول بحکم هلاکو برسراورفته وی فرارکردومغولان اوراتعاقب نموده درکازوون بدرون مزار شیخ ابواسحاق متحصن گردید وپس ازدوازده روزدرصفرسنهٔ ثلاث وستین ٦٦٣ اسیرشده بقتل رسید .

اتابك آبش خاتون دخترسعد بن ابو بکر والی شده روزگاری ملکهٔ آن دیار بود تاآنکه سیدابوالعلارا بقتل آورده بالضروره باردو رفت ودرحادی عشر ذی القعده سنهٔ خمس وثمانین وستمائه ٦٨٥ درتبریز وفات یافت ودرآنجا مدفون گردید وآن قوم بدومنقرض شدند .

حرف ثانی درملوك شبانكاره

نظام الدین فضل الله بن حسن معروف بفضلویه بن حسنویه ونسب او باردشیر بابکان میرسد ،واسلاف او اسفهبدان فارس بودندچنانچه اسماعیل جداعلای او جملة الملك هربد که داماد یزدجرد شهریاری ووالی آن دیار بوده گردید سالهامدارفارس برومیگشت وپدرفضل سپهسالارصاحب عادل بهرام بن مافیه (۱) گشته چون دولت آل بویه ضعیف شد [فضل درشهورسنهٔ ثمان واربعین واربعمائه ٤٤٨] (۲) ابومنصورفولادستونرا که آخرین آن طبقه است گرفته دریکی ازقلاع محبوس ساخت وبرتمامی فارس استیلا یافت تاآنکه قاوردبن جغربیك (۳) سلجوقی والی کرمان لشکر بدانجا کشیده وبراچون مقاومت نبود بالضروره بدیوان [الب ارسلان رفته آن (٤)] الکابه بیست

۱ـ ع :عادل بن یافته. ۲ ـ: ٤ـ م ندارد. ۳ ـ ع: جعفر بیك.

وهفت‌هزار درم برای مواجب لشکر وسایر اخراجات مقطع نمود و آخر راه عصیان پیش گرفته [در قلعه حرسه پنج فرسنگی جهرم متحصن گردید] سلطان در سنهٔ اربع وستین واربعمائه ٤٦٤ خواجه نظام‌الملك را با لشکری بر سر او فرستاد و چون خواجه بدانجا رسید بر حصانت آن حصار مطلع گردید نادم‌شده قضارا هم در آن روز تمامی آبگیرهای آنجا بزمین فرو رفته اهل قلعه امان خواستند وفضل بقلعهٔ کوه پناه برده آخر بزیر آمد وخواجه اورا گرفته در یکی از قلاع بند کرد ودر آنجا کار او انقضا یافت.

نظام‌الدین محمود بن یحیی بن حسنویه مشهور بقهویه (۱) قایم‌مقام گشته مدتها حکومت آن ولایت بدو تعلق داشت ودر عهد او عرصهٔ دارابجرد کوره علیحده گردید چون رکن‌الدین چاولی شغاول (۲) اتابك قنقر (۳) بن سلطان محمد ملکشاه ایالت فارس یافت خواست تا شبانکاره نیز بحیز تصرف در آورد وی تمکین نداد بینهما در سنهٔ ثمان وخمسمائه ۵۰۸ در مایلویه (٤) سر دستان مرتبهٔ اول جنك شده قهویه شکست یافته و نوبتی دیگر در سنهٔ عشر در پیشکانات مصاف دست داده قهویه بهزیمت رفت امارعافی بر چاولی استیلا یافته چون از جنك گاه بیرون رفت وفات یافت ، گویند قهویه در وقت فرار چون بهایج رسید رقعهٔ یافت آن بیت بر آن مرقوم بیت :

اتابك چاولی امروز بگذشت   نظام‌الدین دولت را بقا باد

وی آنرا بفال نیك گرفته متعاقب خبر فوت خصم رسید واو آن زمین را بر خود مبارك دانسته در آنجا طرح شهر وقلعه انداخته موسوم بدار الامان گردید .

امیر مبارز الدین بن حسنویه بعد از انقضای دولت چندی از آن خاندان بحکومت رسیده شهزادهای [قاوردی (۵)] از واستمداد کردندی آخر بعد از انقراض ایشان کرمان را ضبط نموده برادر خود نظام‌الدین را بنیابت در آنجا گذاشت وقریب یکسال آن ملك در تصرف ایشان بود .

ملك مظفر الدین محمد بن مبارز الدین حسنویه بن هزار اسف بن قهویه بعد از برادر در شهور سنهٔ اربع وعشرین وستمائه ٦٢٤ بحکومت رسید بغایت هنرمند وفضیلت پرور بود کمال اسماعیل قصیده‌یی که این دو بیت از آنجاست در مدح او گفته است نظم :

ریاضتی که ملك در طریق نظم کشید   چو آفتابش مشهور هفت کشور کرد
زتاب خاطر اعلی چراغ فضل افروخت   زنور دانش او چشم جان منور کرد

وی این رباعی گفته بکمال ارسال داشت :

چون نیست بخدمتت مرا روی وصال   سر بر خط دیوان تو دارم مه وسال
گویم فلکا در تو چه نقصان آید   گر زانکه رسانیم زمانی بکمال

---

۱ ـ م: مهریه.   ۲ ـ پیش از این «چاولی سفال» گذشت .
۳ـ م: جعفر.   ٤ ـ م: بایلوبه .   ۵ ـ م ندارد .

و کمال درجواب او گوید : رباعی

آنی تو که خورشید ، سرافکندهٔ تست — هر کوست خداوند هنر بندهٔ تست
جویای کمالند (۱) بجان اهل کمال — وانگاه بجان کمال جویندهٔ تست

و همواره میانهٔ او واتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی بنابر قرب جوار نزاع وجدال بود آخر هلاکوخان بهاغوای اودر سنهٔ ثمان وخمسین وستمائه ۶۵۸ بلشکر باشلامیشی نکوحیه بدر سکتور نویان جلایر بتسخیر قلاع فرستاده ویرا دراثنای محاصرهٔ قلعهایج تیری برچشم آمده بدان درگذشت مغولان آخر تمامی قلاع ایشان بتخصیص قلعهٔ ایج ودارالامان که هفده هزار خانه در آنجا بود ویران کردند .

ملك قطب الدین ولد ملك مظفر را بجای پدر نصب نموده برادرانش اورا درشب عید اضحی سنهٔ تسع وخمسین ۵۹ بقتل آوردند ، ملك نظام الدین حسنویه بن غیاث الدین بن مظفر بعدازعم قایم مقام گشته درواقعهٔ کازرون که لشکر مغول برسر سلجوق سلغری رفته بودند درشهور سنهٔ اثنی وستین وستمائه ۶۶۲ بردست سلجوق شاه کشته شد .

ملك نصرة الدین ابراهیم برادرش بجای او نشسته دختر سلجوق شاه را بدو داد آخر درربیع الاخر سنهٔ اربع وستین وستمائه وفات یافت ۶۶۴.

ملك جلال الدین طبیب شاه بجای او سرور آن قوم شده دردهم جمادی الاولی سنهٔ احدی وثمانین وستمائه ۶۸۱ [بحکم احمدخان مقتول شد.

بهاءالدین اسماعیل برادرش بجای او نشسته ودرسنهٔ ثمان وثمانین (۲) وستمائه ۶۸۸] دماغش مختل شده گوشه گرفت .

ملك غیاث الدین و نظام الدین اولاد آن دو برادر حکومت یافته شکوهی چنان نداشتند .

ملك اردشیر که از اخلاف آن اسلاف بودمدتی قایم مقام بوده آخر شاه محمود بحکم پدرش امیر مبارز الدین محمد مظفری لشکر برسر قلعهٔ او کشیده آن ملك را ازو انتزاع نمود .

کلمهٔ پنجم در اتابکان شام

قسیم الدوله آق سنقر اول ایشان است که سلطان ملکشاه او را در سنهٔ احدی وثمانین واربعمائه ۴۸۱ والی حلب ساخت وباتتش بن الب ارسلان درسنهٔ سبع وثمانین ۴۸۷ درظاهر رویان که موضعیست ازحلب بکشت .

---

۱ ـ ع : کمال آمد . ۲ـ م ندارد.

عمادالدین زنکی بن آق‌سنقر درربیع الاخر سنهٔ احدی وعشرین وخمسمائه ۵۲۱ بحکم سلطان‌محمود بن سلطان‌محمد حاکم‌عراق عرب درمحرم سنهٔ اثنی وعشرین ۲۲ حلب‌را بگرفت‌ودر سنهٔ ثلاث ۲۳ حماة‌را بدست آورده‌در سنهٔ‌سبع‌و ثلاثین ۴۳۷ قلعهٔ اشب کردستان‌را گرفته بکندوقلعه‌ای‌عوض آن‌ساخته‌باسم‌خود موسوم‌ساخت‌وا کنون بعمادیه‌مشهور‌است وبرا کثرشامات ودیار بکر وجزیرهٔ موصل استیلا یافت درحینی که بمحاصرهٔ‌قلعهٔ جعبر مشغول‌بود درپنجم محرم‌سنهٔ احدی‌واربعین ۵۴۱ بردست‌غلامان کشته شد وارشداولادش‌سیف‌الدین‌غازی نورالدین محمود [ملك‌پدری‌راقسمت کرده سیف‌الدین کرمان،موصل‌و‌توابع‌را برداشت‌و نورالدین (۱)] الکاء شام‌را بتحت‌تصرف‌در آورد .

نورالدین‌محمود وی درصفر سنهٔ تسع واربعین ۴۹ شهر دمشق را مسخر ساخته عظیم‌ایشان شدومدتها درآنجا بامر سلطنت قیام‌نموده کمال‌اخلاق وحسن‌معاش او مردم‌رادر گمان انداخته که اویکی ازاولیاست ودعادرپیش‌قبراومستجاب است آخردرچهارشنبه پانزدهم‌شوال‌سنهٔ تسع [وخمسمائه۵۰۹ بمرض‌فواق (۲)درگذشت .

ملك‌صالح اسماعیل بن نور الدین محمود بسلطنت نشست و در آن وقت یازده ساله بود وصلاح‌الدین یوسف درمصر بدستورسکه وخطبه باسم او کرد وشمس‌الدین محمد ابن‌المقدم‌راتق‌وفاتق سرکاراو بود اما اوراکاری ازپیش‌نرفته صلاح‌الدین یوسف‌دمشق‌رادر‌سلخ‌ربیع الاول‌سنهٔ سبعین ۵۷۰ ازدست او بدربرد وملك‌صالح ازآنجابحلب رفته آخر دررجب‌سنهٔ سبع‌وسبعین ۵۷۷ درآن‌جا وفات‌یافت وآن شعبه بدو ختم شد .

کلمهٔ ششم در آتابکان موصل

سیف‌الدین غازی بن‌عمادالدین زنکی پس ازپدر والی موصل‌وتوابع‌شده‌درسنهٔ ثلاث واربعین ۵۴۳ ملك‌آلمان که‌یکی‌از کبرای‌سلاطین‌فرنك‌بود به‌تسخیر دمشق آمده صاحب آنجا ازسیف‌الدین غازی استمداد نموده وازکمال‌دین‌داری برادرش را باخود ملحق ساخته (۳) باکوکبهٔ تمام ولشکر آراسته متوجه گردیدکفار فرنك‌بمجرد استماع‌ایشان‌سراسیمه گشته‌ازسر دمشق‌برخاسته تابدیار خود عنان باز نکشیدند ، آخر سیف‌الدین‌غازی‌درجمادی‌الاخری‌سنهٔ‌اربع واربعین‌وفات یافت ولادتش سنهٔ خمسمائه ۵۰۰ وی‌را یك پسر بود درکودکی نماند .

قطب‌الدین مودود بن زنکی بعد از برادر قایم‌مقام‌گشته وفاتش درشوال سنهٔ خمس وستین وخمسمائه ۵۶۵

---

۱ ـ ع ندارد. ۲ ـ م : خناق .

۳ ـ از اینجا تا قطب الدین بین نسخهٔ ع ونسخهٔ م اندك اختلافی است .

سیف‌الدین غازی بن مودود بعداز پدر والی شد ، فخرالدین عبدالمسیح جملة‌الملك بود وابن معنی بر نورالدین محمود گران آمده متوجه موصل شد ودرسوم جمادی‌الاولی سنهٔ ست وستین ٥٦٦ آنجارا بگرفت وباز بسیف‌الدین داد (۱) وفاتش درسوم صفر سنهٔ ست وسبعین وخمسمائه ٥٧٦ میخواست که ولایت‌عهد خود بپسرش سنجر شاه دهد چون طفل بود بیم آن داشت که صلاح‌الدین یوسف برملك موروثی استیلا یابد بنا براین به برادرش داد

عزالدین مسعود بن مودود بعداز برادر پادشاه شد ودر بیست و نهم شعبان سنهٔ تسع و ثمانین وخمسمائه ٥٨٩ درموصل رحلت کرد گویند در آن وقت تکلم بغیراز شهادتین وتلاوت بچیزی دیگر نبود واگر احیاناً چیزی دیگر گفتی از آن استغفار کردی

نورالدین ارسلانشاه بن مسعود قایم مقام شده مکرراً با آل ایوب زدوخورد کردو گاهی نصرت و گاهی هزیمت یافتی ودر اواخر رجب سنهٔ سبع و ستمائه ٦٠٧ فرمان یافت .

عزالدین مسعود مشهور بملك قاهر بن ارسلانشاه بموجب ولی‌العهدی قایم‌مقام شد اما کار در دست بدر الدین لؤلؤ بود وفاتش درسنهٔ خمس عشر وستمائه ٦١٥ وآن طبقه بدو منتهی شدند .

فرع اتابکیه

بدرالدین لؤلؤ غلام ارمنی بود مملوك نورالدین ارسلانشاه شده بعداز فوت مسعود به لوازم سلطنت قیام نموده باهلاکوخان اظهار ایلی کرد ودیار خودرا ازاضرار تاتار نگاه‌داشت ودرسنهٔ سبع وخمسین وستمائه ٦٥٧ فوت‌شد .

ملك صالح بن بدرالدین لؤلؤ نزد هلاکو آمده تربیت یافت و خان دختر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه‌را بدوداد چون عود نمود باملوك مصر درخلاف خان اتفاق نمود هلاکو سید ارغون تومن‌را بالشکری برسر او فرستاده بعداز طول محاصره اورا بچنك آوردند ونزدخان به الاداغ رسانیدند تمامی اندام اورا دردنبه گرفته درآفتاب بچهارمیخش کردند تا کرم دراعضای او افتاده ببدترین حالی درسنهٔ ستین وستمائه ٦٦٠ بمرد وپسرش عمادالملك را نیز بکشتند ودیگری ازایشان نماند .

کلمهٔ هفتم در مؤیدیه

مؤیدالدین آینه ازجملهٔ غلامان سلطان سنجر بود وچون آینه سلطان پیش‌اومیبود بمؤید آینه اشتهار یافت القصه بعد از سلطان چند روزی اظهار اطاعت خاقان رکن‌الدین‌محمود خواهرزادهٔ سلطان ووصی او نموده آخر اوراگرفته خود بسلطنت نشست وازدرهرات تا حوالی ری ضبط نمود آخر سنهٔ تسع وستین وخمسمائه ٥٦٩

۱ ــ م : بسیف‌الدین شفقت کرد .

به تسخیر مازندران رفته قتل و غارت کرده درهمین سال بمدد سلطان شاه خوارزمشاه بجنگ تکش رفته دردست او اسیر شد ودرعرفه سنهٔ مذکور بقتل آمد.

طغانشاه بن مؤید آینه برجای پدر نشسته با تکش درمقام انتقام بودآخر خودرا از کدورت گذرانیده بشراب افتاد ملازمانش بسلطان پیوسته [وی،] بعضی ولایت او را متصرف شد. ظهیر فاریابی قصیدهٔ غرائی در مدح او گفته این از آنجاست نظم:

طغانشه ابن‌مؤید که گوید وسزدش که: هست منطقهٔ چرخ حلقهٔ کمرم

آخر در شب دوشنبه دوازدهم محرم سنهٔ احدی وثمانین وخمسمائه ۵۸۱ درنیشابور وفات کرد **وانارالله برهانه** موافق تاریخ است (۱)

سنجرشاه بن طغانشاه برجای پدرش نشسته منکلی بیك غلام جدش بواسطهٔ کودکی اواستیلا یافت وتکش نیشابوررا گرفته منکلی را بکشت ومادر سنجر را بخواست و دختر خودرا بدو داد، وپس‌از دختر خواهر بعقد او درآورد اورادرسنهٔ احدی وتسعین۵۹۱ بتهمت عصیان‌میل کشید آخردرسنهٔ خمس وتسعین وخمسمائه ۵۹۵ فوت شد وملك بخوارزمشاهیه رسید.

حرف ثانی دراعالی

باید دانست که الب‌ارسلان سلجوقی‌درسنهٔ ثلاث وستین [واربعمائه] ۴۶۳ ارمانوس قیصر را بجنگ گرفته وی ملتزم باج وخراج گشته در ارسال آن تهاون نمود سلطان الکاء دیار بکر وروم را درسنهٔ اربع وستین واربعمائه ۴۶۴ بچهار میر بزرك داد که آن قدر ازولایات یاغی که بگیرند برایشان واولاد ایشان مؤکد بهلعنت نامه مسلم باشد. وآن امرا و اولاد مدتها درآن الکا فرمانفرما بودند مبتنی بر چهار کلمه:

کلمه اول در امرای دانشمندیه

امیر دانشمند اسم وی کمشتکین‌بن طابلو است‌ازاعیان‌سرهنگان سلاجقه وچون پدرش معلم اطفال اتراك بود بدانشمند موسوم گردید. سلطان قیصریه واماسیه‌وسیواس‌ودولوتقات ونیکسارددرسنهٔ مذکوره بدوداده بود ودرذی‌القعده سنهٔ ثلاث‌وتسعین ۴۵۳ سمندفرنگی‌درحوالی‌ملاطیه‌بااو جنك کرده گرفتار شد واورا درسنهٔ خمس وتسعین ۴۹۵ اطلاق کرد وپس‌از آن لشکری عظیم ازفرنك برسر الکای او آمده و انگوریه را مسخر ساخته قتل عام کردند مکرراً بین‌الفریقین جنك شد واکثر اوقات امیر دانشمند بریشان ظفر یافت و درسنهٔ ثمان و عشرین وخمسمائه ۵۲۸ کرت دیگر میانهٔ او و فرنك جنك شده فتح نمود [وفاتش درسنهٔ ...]

یاغی باسان بن دانشمند که ارشد و اشجع اولادش و صاحب انطاکیه بود در حینی که فرنك آنجارا محاصره کرده بودند در جمادی‌الاولی سنهٔ احدی وتسعین‌واربعمائه ۴۹۱ قلعهٔ آنجارا ازودزیده وی‌با سی غلام‌بدررفت‌ودرآن‌اثناءاز

۱ ـ همزهٔ «الله» محسوب نشده، وهردو «لام» بحساب آمده.

فرزندان وسائر مسلمانان یاد آورده [از کمال حیرت وملال وی‌را غش عارض گشته] بی‌شعور برزمین افتادوغلامان اورامرده تصور کردند براه خودرفتند وشخصی ارمنی که در آن‌صحرا هیمه میکرد سرش‌را بریده بشهر برد .

امیرمحمد بن دانشمند در سنهٔ سبع و ثلاثین ۵۳۷ به اجل طبیعی درگذشت بعضی ازالکاء اورا [ملك] مسعودبن‌قلج ارسلان‌بن مسعودسلجوقی [بحوزهٔ تصرف در آورد .

یاغی‌ارسلان بن دانشمند چون قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی] درسنهٔ ستین و خمسمائه ۵٦۰ دخترملك سلیق‌صاحب‌ارزن‌روم راخواسته‌ملازمانش عروس نزد او میبردند وی دختر راگرفته او را نخست مرتد ساخت وبعد ازتجدید ایمان جهت برادرزادهٔ خود ذوالنون بن محمد (۱) خواست وهم درآن نزدیکی بمرد .

ابراهیم بن محمدبن دانشمند قایم‌مقام شده [بعضی بلادش را قلج‌ارسلان و پاره‌یی‌را برادرش‌شهنشاه‌متصرف شدند] وفاتش در سنهٔ ستین وخمسمائه ۵٦۰ .

کلمهٔ ثانی در ارتقیه

سلطان الب ارسلان ماردین ونخیکرد وخرپرت وتوابعرا به ...

امیرارتق بن راکب که ازاعاظم امرای سلجوقیه بود تفویض نمود او مدتها والی الکای خود بوده آخر درشهر محرم سنهٔ ٤٦۵ وفات یافت .

امیرسقمان بن ارتق والی حصن کیف ،ودرحینی که متوجه دفع فرنك‌بود در صفر سنهٔ ثمان وتسعین واربعمائه ٤۹۸ درگذشت .

نجم‌الدین ایلغازی بن‌ارتق سالهاوالی حلب وشحنهٔ‌بغداد ودیگر بلاد بود ودررمضان سنهٔ‌عشروخمسمائه ۵۱۰ فوت شد .

حسام‌الدین تیمورتاش بن ایلغازی قایم‌مقام شده ودرسنهٔ مذکور (۲) فوت شد .

شمس‌الدوله بن ایلغازی درسنهٔ ثمان عشر وخمسمائه ۵۱۸ ارتحال نمود

ملك‌بهرام بن ارتق درسنهٔ ثمان عشر وخمسمائه فوت‌شد .

فخرالدین قزل‌ارسلان بن داودبن سقمان بن ارتق صاحب حصن کیف درسنهٔ اثنی وستین وخمسمائه ۵٦۲ وفات یافت .

قطب‌الدین بن ایلغازی بن‌تیمورتاش‌بن‌ایلغازی‌در سنهٔ‌ثمانین و خمسمائه ۵۸۰ وفات یافت .

---

۱ ــ ع : برادرزادهٔ خود محمد وذوالنون برخاست .

۲ ــ م : درسنه ... فوت شد .

نورالدین‌محمد بن قرا ارسلان بن داود درسنهٔ احدی‌وثمانین‌وخمسمائه ۵۸۱ فوت شد.
عمش عمادالدین‌بن‌قرا ارسلان خواست تابرالکای برادرش دست‌یابد ومیسرش نشد
بجزیره رفت وآنجارا بگرفت وحکومت آن الکا درخانوادهٔ او تاسنهٔ [ست] (۱) وعشرین
وستمائه ۶۲۶ بماند.

قطب‌الدین‌سقمان بن نورالدین‌محمدبن قرا ارسلان درسنهٔ تسع عشر وستمائه ۶۱۹
وفات‌یافت ومدتهاحکومت درخاندان ایشان بود تااوایل‌ابوالنصر
[سلطان] حسن بیك آق‌قوینلو آن‌طایفه بالکلیه بقتل‌ملك‌ایوب آخرین ایشان انقراض‌یافت.

کلمه سیوم سلیقیه

امیرسلیق بن علی‌بن ابوالقاسم بموجب‌تفویض‌الب‌ارسلان‌صاحب‌ارزن‌الروم‌و
توابع‌بود[درشهورسنه‌ست‌وخمسین‌وخمسمائه ۵۵۶ میانه‌اووگرجیان
قتالی صعب دست‌داده اوومعارف لشکرش گرفتار شدند وچون‌خواهرش شاه بانوان‌زوجهٔ
سلیمان‌بن‌ابراهیم‌بن‌سلیمان صاحب اخلاط معروف بشاه ارمن از آن واقف‌شده هدیه چند
جهت ملك گرج فرستاد او را خلاص ساخت (۲)] آخر حکومت آن الکا ازو منتقل به
پسرش ملك محمد، وپس‌از وی متعلق به حافدش‌ملکشاه‌بن ملك محمدبن ملك گشته آخر
رکن‌الدین سلیمان بن قلج‌ارسلان سلجوقی تسخیر آنجا کرده در روز سه‌شنبه دوم شوال
سنهٔ ثمان وتسعین وخمسمائه ۵۹۸ ملکشاه پیش او آمده گرفتار گردید واحدی از ایشان
دیگر روی حکومت ندید.

کلمه چهارم‌درمنکوجکیه

منکوجك غازی سلطان آلب‌ارسلان‌ارزنجان‌وکاخ وکوغوسه وتوابع‌را بدوتفویض
نمود مدتها او واولاد در امر ایالات آن‌جا اقتدار داشتند،ازایشان
فخرالدین بهرامشاه‌بن‌داودبن‌منکوجك غازی دختر قلج ارسلان‌سلجوقی را بعقددرآورده
بغایت کریم وعالی همت بود چنانچه در تمامی ارزنجان عزا وعروسی واقع نشدی که ازو
بدیشان صنوف‌عطیه‌وصلات‌نرسیدی وشیخ‌نظامی مخزن الاسراربنام‌او کرده‌وی دربرابر،
پنج‌هزار دینار سرخ وپنج استر را هوار بجائزه فرستاده وفات شیخ‌نظامی گنجه‌یی‌صاحب
خمسه‌درسنهٔ سبع وتسعین‌وخمسمائه ۵۹۷ بود. ودرموسم دی که برف روی زمین‌بوشانیدی
بحکم او [مقدار] معین ازحبوبات بربشت‌بامها ریختندی تا طیور از آن بهره‌مند گشتندی
پسرش ملك‌داود قایم‌مقام پدر شد.

صفحه هفتم درآل ایوب
محتوی برد وسطر
سطر اول درملوك مصر وشام وتوابع

بوشیده نماند که نجم‌الدین ایوب واسدالدین شیرکوه پسران شادی‌بن‌مروان از

۱ ـ ۲ ـ م ندارد.

اکراد رادویه ساکن دوین آذربایجان که اکنون ویران گشته بکوتی اشتهار دارد بعراق عرب شتافته ملازم بهروزشحنهٔ بغداد و کوتوال قلعهٔ تکریت شدند ودرحینی که عمادالدین زنگی درسنهٔ ست وعشرین وخمسمائه ۵۲۶ بمدد سلطان‌مسعود آمده بهایلغار سلجوق‌شاه برادر مسعود وقراچه ساقی اتابکش منهزم شد از حوالی قلعه تکریت میگذشت برادران همراهی نموده او را [بخدمات لایق (۱)] ممنون ساختند تا آنکه اسدالدین شخصی را کشته ،بهروز برادرانرا ازقلعه عذر خواست و ایشان بموصل رفته نزد عماد الدین زنگی قرب تمام یافتند ودرزمان نورالدین محمود همچنان صاحب اعتبار بوده اسدالدین حاکم حمص شد و عاضد اسماعیلی والی‌مصر دردفع فرنك بمحمود متوسل گشته وی سه نوبت اسدالدین را بالشکری بمدد فرستاد ودر کرت اخیر اسدالدین شاپور وزیر عاضدراحسب الرضای او بقتل‌آورده بجای اووزیر شد امابعد از دو ماه وپنج روز شنبه‌رد بیست ودوم جمادی‌الاخری سنهٔاربع وستین وخمسمائه ۵٦٤ وفات یافت .

صلاح‌الدین یوسف بن نجم‌الدین ایوب قایم‌مقام عم گردید گویند شبی پیشتر از آنکه بمصررود درواقعه دید که جمعی اوراطناب‌درحلق کرده ازکنگرهٔ دارالامارهٔ مصر ازحلق کشیدند اتفاقاً در کرت اخیر که اسدالدین متوجه آنجا بوددربردن اومبالغه داشت و صلاح‌الدین دررفتن مضایقه مینمود،وی صورت واقعه را بمعبری بیان کرد معبر اورا بحکومت واستیلا برمصر بشارت داد ، بالجمله‌بعداز یکسال وهفت ماه که‌استقلال‌تمام‌یافته‌بود تغییر خطبه وسکه کرده در جمعه دوم محرم سنهٔ سبع وستین ۵٦۷ باسم مستضیء عباسی نمود وعاضد پیش از استماع [آن] بمرض اسهال گرفتارشده هم در آن‌هفته‌قبل‌ازاطلاع بر آن‌حادثه‌درگذشت وکاروبارصلاح‌الدین روزبروز بالاگرفته‌نورالدین‌ازو درحساب‌شدوارادهٔ عزلش‌داشت‌درآن‌اثنا فوت شد پس‌ازو شام وا کثردیار بکر بتصرف‌صلاح‌الدین‌درآمده بیت‌المقدس‌وا کثر سواحل (۲) شام که فرنگان گرفته‌بودند‌مسخرساخت‌وچون بیت‌المقدس‌را درجمعه‌بیست وهفتم رجب سنهٔ ثلاث وثمانین وخمسمائه ۵۸۳ بگرفت حسب الفرمودهٔ او بریکی ازابواب آنجا نوشتند که «**ولقد کتبنافی‌الزبور من‌بعدالذکر ان‌الارض یرثها عبادی‌الصالحون**» آخر درصباح شنبه بیست‌وهفتم صفرسنهٔ تسع وثمانین وخمسمائه ۵۸۹ دردمشق وفات‌یافت .

ملك‌عزیزعثمان بن‌صلاح‌الدین بعدازپدرعزیزمصرشده میانهٔ‌اووبرادرش ملك‌افضل تنازع‌بود آخر دریکشنبه‌هشتم محرم‌سنهٔ‌خمس وتسعین‌وخمسمائه ۵۹۵ درگذشت .

ملك‌منصورمحمد بن‌ملك‌عزیزدرمصر برتخت‌نشسته‌کارش متزلزل بودعمش‌ملك‌افضل ازصمصات که‌الکای او بودایلغارآورده درمصر بسلطنت‌نشست .

---

۱ ـ م ندارد . ۲ ـ م بیت‌المقدس‌شوال‌شام.

ملک افضل نور الدین علی بن صلاح الدین درواقعهٔ پدر حاضر بود بعداز وددردمشق بسلطنت نشسته برادرش عزیز باهتمام عمش عادل اوراازآنجااخراج نموده در صمصات بسر میبرد تا آنکه مصر را مسخر ساخته لشکر بسرعم(۱) بردمشق کشیدو اورادرمحاصره بتنك آورده بیکبار ملك کامل بن عادل ازجانب مشرق رسیده پدرو پسر بروغالب آمدندومصر را نیز ازدست او بیرون بردندوی بالضرورة بصمصات قناعت کرده درسنهٔ اثنی وعشرین وستمائه ۶۲۲ درگذشت بطلاقت لسان وفصاحت بیان بین الاقران امتیازداشت ازجمله [این]قطعه آبدار درباب شکایت عمش ابو بکر و برادرش عثمان بناصر عباسی نوشت :

شعر

مولای ان ابابکر و صاحبه عثمان قدغصبا بالسیف حق علی
و هو الذی و لا والده فاستقام الامر حین ولی (۲)
مخالفان فحلا عقد بیعته والامر بینهما والنص فیه جلی
من الاواخر مالاقی من الاول فانظر الی حظ هذا الاسم حین لقی

ملک عادل ابو بکر بن نجم الدین ایوب در بیست و سوم ربیع الاخر سنهٔ ست وتسعین ۹۶ بمصر درآمده اولا اظهار اطاعت ملك منصور بن عزیز کرد آخر اورا بپیش عمش ملك ظاهر غازی بحلب روان داشت خود باستقلال صاحب ملك و مال گردیده وفاتش درسنه خمس عشر وستمائه ۶۱۵ .

ملک کامل محمد بن ملك عادل بعداز پدر درمصر برتخت نشست آخر بعدازعصر چهارشنبه بیست و یکم رجب سنهٔ خمس وثلاثین وستمائه ۶۳۵ وفات یافت

ملک عادل بن ملك کامل بعداز پدر پادشاه شدودرجمعهٔ نهم شوال سنهٔ سبع و ثلاثین وستمائه ۶۳۷ اوراخلع کرده درقلعهٔ جبل محبوس کردند ودر سنهٔ اربع واربعین وستمائه ۶۴۴ باجل طبیعی درگذشت .

ملک صالح نجم الدین بن ملك کامل بعدازحادثهٔ برادر بمصر آمده بحکومت رسیدودر شب دوشنبهٔ منتصف شعبان سنهٔ سبع واربعین ۶۴۷ درگذشت .

ملک معظم تورانشاه بن ملك صالح درحدوث واقعهٔ پدر درحصن کیف بود مسرعان ازعقب اورفته در نهم ذی القعدهٔ سنهٔ سبع رسیده بسلطنت نشست اما باغلامان پدر که در کمال استیلا بودند درصدد ناهمواری شده بعضی را عزل وبعضی را بقتل تهدید نموده ایشان که باعث مهم او بودند بایکدیگر دردفع او اتفاق کرده خدمتش را دردوشنبه بیست وششم محرم سنهٔ ثمان واربعین وستمائه ۶۴۸ بکشتند. وسلاطین آل ایوب درمصر بدومنتهی شد .

۱ـ ع : لشکر بسرعم .   ۲ ـ کذا .

سطر ثانی در سلاطین یمن

شمس الدوله تورانشاه بن نجم الدین ایوب در سنهٔ تسع وستین وخمسمائه ۵۶۹ لشکر بدیار یمن برده برهمهٔ بلاد آنجا بتخصیص زبید وقمر وعدن (۱) وغیرذلك استیلا یافت وبنیابت خود قتلغرا درآنجا بحکومت گذاشته پیش برادرش صلاح الدین یوسف آمد برضای خود بحکومت اسکندریه رفته درآنجا درشهور سنهٔ ست وسبعین وخمسمائه ۵۷۶ وفات یافت باوجود آنکه خزاین یمن را نوابش سال بسالی بدو میرسانیدند ومالیهٔ اسکندریه دروجه او مقرر بود آنها بکرم اووفا نکرده دویست هزار دینار قرض داشت وصلاح الدین ادا نمود .

سیف الاسلام طغتکین بن نجم الدین ایوب بجای برادر در سنهٔ سبع وسبعین وخمسمائه ۵۷۷ بسلطنت بشست معاش پسندیده نمود آخر درشهور سنهٔ ثلاث وتسعین وخمسمائه ۵۹۳ وفات یافته درمدینهٔ منصوره که از مستحدثات او بود مدفون شد

ملك معز فتح الدین اسماعیل بن سیف الاسلام سفاك وظالم بودو نسبت خود را بینی امیه درست میکرد آخر بردست پسرش ابو الفدا اسماعیل دررجب سنهٔ ثمان وتسعین ۵۹۸ کشته شد .

ملك ناصر ایوب بن سیف الاسلام قایم مقام برادرش شده درشهور سنهٔ اثنی عشر وستمائه ۶۱۲ وفات یافت .

ملك مسعود بن ملك کامل بن عادل بفرمودهٔ جدش پادشاه شد درمصر بسلطنت آنجا رفته برحجاز [نیز] استیلا یافت ودرسنهٔ ست وعشرین وستمائه ۶۲۶ درمکهٔ شریفه فرمان یافته درآن ارض مقدس دفن کردید .

فرع آل ایوب

بعد از قتل ملك معظم غلامان مستولی شده سلطنت میانهٔ خود قرار دادند .

معز الدین بیك واوغلامی رومی بود مملوك ملك صالح و درایام حکومت بمعز ملقب گردید اگرچه چندروزی جهت مصلحت نام برملك اشرف بن مسعود بن کامل نهاد اما درهمان ایام اورا بند کرده خود مستقل شد وزن ملك صالح شجر الدر راکه چند روزی خطبه باسم اوخوانده بودند بخواست آخرچون دختر بدر الدین لؤلؤ را در موصل جهت او آوردند شجر الدر غیرت کرده او را به امداد بعضی غلامان محرم در شب چهارشنبه بیست وپنجم ربیع الاول سنهٔ خمس وخمسین وستمائه ۶۵۵ در حمام بکشت .

ملك منصور بن ملك معز که اسمش نور الدین علی بود پس از پدر پادشاه شد زن پدر را بقصاص صلب کرد وبلهو ولعب مشغول گشته مادرش تدبیر امور میکرد آخر قدروز غلام پدرش که اتابك او بود خروج کرده دردوشنبه بیست و هشتم ذی القعده سنهٔ سبع وخمسین وستمائه ۶۵۷ اورا وبرادرش را بگرفت ودرقلعهٔ جبل محبوس ساخت .

۱ـ م: عدل

ملک مظفر سیف‌الدین قدروز بعدازمخدوم‌زاده (۱) به‌سلطنت نشسته‌با کبتوقانو یان که‌ازعظمای امرای مغول بود درعین جالوت درهمین‌سال درجمعه بیست‌وپنجم رمضان جنگ کرده کبتوقا را بکشت وداغ جانسوزی بردل‌هلاکو نهاد وازآن بلندآوازه گشت آخر در وقتی که از شکار می‌آمد بمرای (۲) دولتش قصد کرده درروزشنبه بیست‌وپنجم‌ذی‌القعده سنه‌ثمان‌وخمسین‌وستمائه۶۵۷ کشته گشت .

ملک ظاهر مشهور به بند قداردراصل نامش بیبرس (۲) است غلام‌امیرعلاء الدین صالح وچون ملک‌صالح علاءالدین را بگرفت اورا تصرف نموده خدمت نزدیك خود فرمود واو درشجاعت ومردانگی یگانهٔ آنزمان بل اعجوبهٔ دوران بود چنانچه باپادشاهان مغول معارضه غالبانه کرده یورش روم نمود وفوجی از امرای‌مغول‌را که به‌ضبط آن‌سرحدمشغول بودند بکشت‌ودرجمعه‌پانزدهم‌ذی‌القعدهٔ سنه‌خمس وسبعین وستمائه ۶۷۵ درقیصریه بتخت سلطنت نشست ودرآنجا خطبه باسم اوخواندند ازآنجا عودنموده درقصر ابلق شام نزول کرد ودرمحرم سنهٔ ست‌وسبعین ۶۷۶ باجل‌مقرر درگذشت .

ابن‌خلکان‌وهواحمدبن‌محمدبن ابراهیم اربلی موصلی تاریخ مشهوررا بنام او نوشته وفات ابن‌خلکان دررجب سنهٔ احدی وثمانین وستمائه ۶۸۱ .

ملک سعید محمد بن‌ظاهر به اتفاق امرا برمسند حکومت نشسته درشهورسنهٔ ثمان وسبعین ۶۷۸ میان او وامرا مکرراً نزاع شده ملك نقودوجواهر برداشته بقلعهٔ کرك رفت وهم درین‌سال درآن‌قلعه وفات یافت .

سلامش بن ظاهر را بعداز خلع برادربه سلطنت نشاندند واو درآن‌وقت هفت ساله بود و اتابکی او متعلق به سیف‌الدین قلاون شد و حکومت شام مرجوع به سنقر اشقر آخر بعد از سه‌ماه در بیست ویکم رجب سنهٔ ثمان وسبعین ۶۷۸ اوراهم خلع کردند .

ملک‌منصور سیف الدین‌قلاون از روی استحقاق به‌سلطنت نشسته چون سنقر اشقر این خبر شنید وی نیز درآخر ذی‌الحجه همین سال [اسم] سلطنت برخودنهاده ملقب به سلطان شمس‌الدین ملک‌کامل شده و حسام‌الدین لاچین کوتوال قلعه را محبوس ساخت آخر سیف‌الدین درسنهٔ ثمان [و ثمانین] وستمائه۶۸۸ متوجه تسخیر دمشق شد وسنقر با او صلح کرده امرسلطنت‌مخصوص‌سیف‌الدین گردید ودررجب همین سال درحوالی حمص‌بامنکوتیمور بن‌هلاکو مصاف‌داده‌اهل اسلام‌پنجاه‌هزار وکفار تاتار صدهزار بودند مسلمانان ظفر یافته‌منکوتیمورمنهزم بازگشته ازآن غصه

---

۱ ــ ع ، بعداز پدرمخدوم‌زاده .

۲ ــ م ، پدرلس .

بمرد ، آخر سیف الدین در ششم ذی القعدهٔ سنهٔ تسع و ثمانین ۶۸۹ درظاهر قاهره وفات یافت .

ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن سیف الدین بعداز پدر به‌سلطنت نشسته بسیاری از قلاع فتح نمود آخر دوغلامش بیدرا ولاچین درشکار اورا در نهم محرم سنه ثلاث وتسعین وستمائه ۶۹۳ کشتند .

ملک قاهر بیدرا را بحکومت نشسته وی و کیل اشرف بود ودروقت حکومت خود را بحسب ظاهر نایب (۱) ملک ناصر بن سیف الدین قلاون مینمود واو درآن وقت نه‌ساله بودو کبتوقا نایب‌قاهر شده آخراو را دراواخر سنهٔ ثلاث وتسعین وستمائه ۶۹۳ بکشت .

ملک عادل کبتوقا وی درواقعهٔ کبتوقا نویان بردست ملک سیف الدین اسیر شده روز بروز درمقام ترقی بود تاآنکه درمحرم سنهٔ اربع وتسعین ۶۹۴ اسم سلطنت برخود نهاده‌ودرسنهٔ ست وتسعین ۶۹۶درحینی که متوجه مصر بودحسام الدین لاچین مکدر مر(؟) اورا بکشت‌واوتوهم بخود راه‌داده باچهار غلام بدمشق گریخت .

ملک منصور حسام الدین لاچین به سلطنت نشست عادل را بچنگ آورده بکشت‌ودرشبی ازشبهای سنهٔ ثمان وتسعین ۶۹۸ دروقتی که به لعب شطرنج مشغول بود هفت نفر برودست یافته اورا بقتل آوردند .

ملک ناصر محمد بن منصور درآن‌وقت درقلعهٔ کرک بودامرااورا بقاهره آورده همگنان بطوع ورغبت سر برخط فرمان او نهادند و اورا با غازان خان درروز [چهار] شنبه چهارم ربیع‌الثانی سنهٔ تسع و تسعین ۶۹۹ در حوالی حمص جنگ شده شکست یافت و در شهور سنهٔ ثمان وسبعمائه ۷۰۸ سالار که نایب‌السلطنه بود با جمعی قصد سلطان داشتند وی آنرا دریافته به قلعهٔ کرک رفت وایشان مدرس چاشنی گیر راسست‌سلطنت داده وملقب بملک مظفر ساختند ودرسنهٔ‌تسع وسبعمائه۷۰۹امرا برملک‌مظفر خروج کرده بازملک‌ناصر را ازقلعهٔ کرک آورده به‌سلطنت نشاندند[واودرشهورسنهٔ اثنی‌عشر ۷۱۲ بشرف‌حج‌رسید]ودرسنه‌ثمان و عشرین و سبعمائه ۷۲۸ تیمورتاش‌بن امیرچوپان که والی روم بود درواقعه پدرش ازسلطان ابوسعید روگردان شد نزد ملک ناصر رفته وی اورا بکشت وسرش نزد سلطان فرستاد [و درشهور سنهٔ احدی واربعین وسبعمائه ۷۴۱ در موصل ودیار بکر خطبه باسم او خواندند آخر در بیست چهارم ذی‌حجه همین سال ارتحال نمود] .

ملک طاهر برقوق بعداز چندنفردیگر برتبهٔ‌سلطنت رسیده اتلمش ایلچی امیرتیمور را دربند کرد آخر درسنهٔ اثنی وثمانمائه ۸۰۲ وفات یافت .

---

۱ ــ م ، نیابت

ملک‌اشرف فرخ ولد ملک‌طاهر با وجود طفولیت امرا اورا به‌سلطنت برداشته در عهد او امیرتیمور لشکر بدیار شام کشیده وی منهزم بدیار مصر رفت وفاتش درذی‌الحجه سنه اثنی واربعین وثمانمائه ۸۴۲ .

ملک‌طاهر چقماق (۱) میراخور ملك اشرف بود امرااورابه‌سلطنت برداشته قودخمس‌امیر الامرای شام به‌مصررفته نخست با اوبیعت کرد بعد ازآن خلاف‌آن نموده بر دست اوگرفتار شد میانهٔ او ومیرزا شاهرخ موالات دست داده ایلچیان بیکدیگر میفرستادند .

سلطان قایتبا (۲) بعداز چندنفر برتبهٔ‌سلطنت‌رسیده در زمان اویشبك(۳)دواندارى هوای تسخیر ایران‌کرده خود را ملقب به پاش ساخت و چون بالکای دیار بکر درآمد خبر به سلطان یعقوب رسیده بایندربیك را با فوجی از امرا بمدافعه فرستاده در رها تلاقی فریقین شده ویرا در شهور سنه [خمس وثمانین وثمانمائه ۸۸۵منهزم ساخته‌بقتل‌آوردند. آخرسلطان درسنهٔ] احدی وتسعمائه ۹۰۱ وفات یافت .

سلطان قانصو که امیرالامرا بود بغایت فاضل وعالم برور چون همواره میانه چراکسه وآل‌عثمان مخالفت بود بنابراین سلطان سلیم‌بن سلطان بایزید لشکر بدیار عربستان کشیده درسنهٔ‌ثلاث‌وعشرین وتسعمائه ۹۲۳ اورا به‌قتل‌آورده برآن دیاراستیلا یافت وآن‌طبقه بدو ختم‌گشتند .

صفحهٔ هشتم درملوك غوريه

مقدمه

آورده‌اند که بسطام نامی از اولاد ضحاك گريخته بناه بكوهپايهاى غور برد ودر آن جا توالد و تناسل میکرد تا آنکه نوبت به شنسب (٤) رسیده واو در زمان حضرت امیرالمؤمنین صلوت الله علیه وآله بلکه بر دست آنحضرت ایمان‌آورد وسلسلهٔ نسبش را برین موجب ذکر کرده‌اند: شنسب بن حریق تنیق بن‌نیتی بن‌وزن بن‌سین بن بهرام بن‌حجش بن‌ابراهیم بن سعدبن اسدبن‌شدادبن ضحاك وهو بسطام بن مه‌شاد بن نریمان‌بن افریدون‌بن سامندبن سفیداسب بن ضحاك‌بن شهران‌بن سند اسب بن سیامك‌بن مرتباش بن‌ضحاك‌الملك است لاجرم آن‌طبقه به‌شنسبی منسوب بوده‌اند،فولاد شنسبی درعهدابومسلم بود،سنجی(٥) بن نهادان بن‌ورمنش بن‌ورتشان(٦)پرویزبن شنسب‌معاصرهارون‌الرشید بود،سوری بن‌محمدفرزند

---

۱ ــ ع : سلطان قایتبای .
۲ ــ ع : سلطان قانصو .
۳ ــ در نسخ مختلف آمده‌است .
٤ ــ نسخ شدیداً اختلاف دارند وحتی دریك نسخه‌هم درتمام موارد یکسان نیست .
٥ ــ م : ندارد ودوسطر بعد «سنجی» ذکر شده‌است .
٦ ــ م : درمیشیان .

زادهٔ امیر سنجی درزمان صفاریه بود محمد بن سوری معاصر سلطان محمود سبکتکین است، ابوعلی بن محمد سوری باسلطان محمود اظهار ایلی کرد عباس (۱) بن سنس بن محمد برادرزادهٔ ابوعلی بغصب حکومت یافت و با سلطان ابراهیم غزنوی جنگ کرد ... ومحمد (۲) بن عباس قایم مقام شد ، قطب الدین حسن بن محمد بن عباس جد سلاطین غوریه است، عزالدین حسن بن قطب الدین واورا هفت پسر فرخنده اثر بود وی ازمعاصران وتابعان سلطان سنجر سلجوقی بود واولادش بدوفرقه شدند مبین دردوسطر :

سطر اول درسلاطین غور وغزنین

قطب الدین محمد بن عزالدین حسین که بملك الجبال اشتهار دارد و داماد بهرامشاه غزنوی است وازغور بخدمت اوپیوسته بواسطهٔ تهمتی مسموم شد واین اولین عداوتست میانهٔ غور وغزنویه .

سیف الدین غوری برادر دیگرش به انتقام بغزنه رفته چون بهرامشاه در آنجا نبوده و در جمادی الاولی سنه ثلاث واربعین وخمسمائه ۵۴۳ آن ملك را مسخر ساخته برتخت محمودی نشست و بهرامشاه از هند عود نموده او را درسنهٔ اربع و اربعین ۵۴۴ بگرفت وبرسوایی تمام بکشت وعداوتی که تا آنوقت مستور بود ظاهر شد

بهاءالدین سام بن حسین وی پدر سلطان غیاث الدین و شهاب الدین است چون بانتقام اخوان چریك جمع نمود درآن اثنا آبله برآورده فوت شد.

ملك علاءالدین حسین بن عزالدین [حسین] و او اولین پادشاهی است که استقلال یافته آن قوم بدو بلند آوازه گشتند چون بانتقام برادران بغزنین رفته آنجارا بسوخت بجهان سوز موسوم گردید ، به سلطنت غزنین و بعضی محال خراسان رسید با سلطان سنجر مصاف داده اگرچه مغلوب شد اما مردم ازو حساب گرفتند وفاتش درربیع الاخر سنهٔ ست وخمسین وخمسمائه ۵۵۶

ملك سیف الدین محمد بن علاءالدین حسین بعد ازپدر پادشاه شد بجنگ غز رفت ودرروز مصاف بردست یکی ازمردم خود دررجب سنهٔ ثمان وخمسین ۵۵۸ کشته شد .

ملك غیاث الدین محمد بن سام بعد ازعمزاده بسلطنت نشسته خراسان بتحت تصرف درآورد بغایت عظیم الشان شد ودرچهارشنبه بیست وهفتم جمادی الاولی سنهٔ تسع وسبعین وخمسمائه ۵۷۹ وفات یافت [درهرات درجنب مسجد جامع مدفون شد].

---

۱ ــ ع : محمد . ۲ ــ ع : قطب

ملك شهاب الدين ابو المظفر بن سام برادر کوچکتر غیاث الدین که پدر اورا حبشی (۱) گفته درعهد برادر درشهور سنهٔ سبعین وخمسمائه ۵۷۰ والی غزنین و بلاد سند بود و بعد از برادر غور وخراسانرا ضبط نمود و چند کرت میان او و قطب الدین خوارزمشاه محاربات رفت آخر بتسخیر هند توجه نموده بعد از ضبط بغلامان معتمد [خود] سپرد ودروقت مراجعت ازلهاور درمنزل ومیك اول شعبان سنهٔ اثنی وستمائه ۶۰۲ بردست فدائیان کوکری کشته شده و بعضی ازارباب فساد بواسطهٔ صداقتی که میان خوارزمشاه وفخر رازی بود نسبت قصد سلطان بدو کرده غلامانش درصدد انتقام شدند مولانا مدتی متواری بود .

سلطان غياث الدين محمود بن غیاث الدین محمد پس ازعم [خود] به سلطنت موروثی نشسته علی شاه بن تکش خوارزمشاه از برادرش قطب الدین توهم کرده پناه بدو آورد وی بنابرصلاح (۲) ملکی اورا گرفته بند کرد ، ملازمان علی شاه شب دزدیده برقصر اورفته درشب شنبه هفتم صفر سنهٔ ۶۰۷ اورا بکشتند اول درفیروزکوه آخر درهرات مزار کازرگاه مدفون گردید درمدح او گفته اند . بیت

سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین   محمود بن محمد بن سام بن حسین

بهاء الدين سام بن غیاث الدین محمود باتفاق امرا بسلطنت نشسته علاء الدین اتسز بن علاء الدین حسین جهانسوز بمدد سلطان محمد خوارزمشاه لشکر بغور کشیده فیروزکوه را محاصره نمود ودرمنتصف جمادی الاولی سنهٔ سبع وستمائه ۶۰۷ شهررا گرفته او وشمس الدین محمد برادرش را اسیر کرده بخوارزم فرستاد ودرفترت مغول مادر سلطان (۳) هردورا بجیحون انداخت .

علاء الدين اتسز بن علاء الدین [حسین] جهانسوز بعد از حکومت چهارساله درشهور سنهٔ احدی عشر وستمائه ۶۱۱ درجنك ملك نصیر الدین حسین امیر شکار بقتل آمد .

علاء الدين محمد بن ابو علی پسرعم غیاث الدین محمد درحصار استار مقید بود واورا امرا بیرون آورده بطرف غزنین بردند وتاج الدین یلدوز اورا تربیت کرد چتر سلطان شهاب الدین که تا آنوقت درسر مقبره اش نهاده بودند بدو حواله داشت و اورا بسلطنت فیروزکوه روانه داشت پس ازیکسال و کسری خود ترك حکومت نموده نزد سلطان محمد خوارزمشاه رفت: سلطان سلطنت بدو وا گذاشت چه با او عهد کرده بود که تیغ درروی او نکشد آخر درخوارزم فوت شده موجب وصیت اوجسدش را ببسطام نقل کرده درحوالی شیخ بایزید دفن کردند و آن طبقه بدو بانتهار سید .

---

۱ ــ ع: حبسی.   ۲ ــ ع : صلح

۳ ــ مقصود سلطان محمد خوارزمشاه است ،

سطر ثانی در ملوك بامیان

[که آنرا طخارستان و ملك هیاطله گویند و قصبهٔ آنجا « ارصف » است و حدود الکای ملوك بامیان از شرق بکشمیر و غرب بترمد و شمال بکاشغر و جنوب بغور و غرجستان میپیوست.

ملك فخر الدین مسعود بن عز الدین حسین بن قطب الدین غوری چون اولاد عز الدین حسین ملك مورثی را قسمت کرده‌اند ، بامیان را] وی برداشت و در اول حکومت غیاث الدین لشکر بجنك برادرزاده‌ها کشید بیکبار بردست ایشان اسیر شد برادران همچنان درمقام استرضای خاطرعم در آمده اورا [باعزاز تمام بیامیان] گسیل کردند .

شمس الدین محمد(۱) بن فخر الدین مسعود بجای پدر بنشست وخواهر سلطان غیاث الدین را بخواست وازو پسری سام نام متولد شد .

بهاء الدین سام بن شمس الدین(۲) قایم مقام شده فاضل وفضیلت دوست بود چنانچه [امام] فخر رازی را نزد خود برده اصناف مراعات بجای آورده(۳) رسالهٔ بهائیه باسم او نوشت بعد از شهاب الدین اورا بسلطنت غزنین دعوت کردند در اثناء راه بعارضهٔ اسهال مبتلا شده درشعبان سنهٔ اثنی وستمائه ۶۰۲ وفات یافت .

علاء الدین و جلال الدین اولاد بهاء الدین (۴) پس از پدر بغزنه رفته میان ایشان وایلدوز مملوك شهاب الدین محاربات رفته ظفر وهزیمت دست میداد تا آنکه یکباری چون خبر سرعت ایشان ببامیان رسید عباس بن (۵) شمس الدین محمد عم ایشان که از کنیز متولد شده بود حکومت بیشتر خود گذرانیده آخر چون برادرزادها بسلامت ببامیان رسیدند حکومت را بدیشان وا گذاشت آخر جلال الدین بردست خوارزمشاه گرفتار شد دیگر از آن طبقه روی دولت ندیدند.

فروع ملوك غور مشروح در دو حرف

حرف اول در غلامان

سلطان شهاب الدین عقب نداشت وهمت برجمع غلامان ترك گماشته هریك را چون فرزندان تربیت نموده ایالت ناحیه یی داده بود .

تاج الدین ایلدوز ازجملهٔ ممالیك ، ایلدوز بود معتبر ومعتمد سلطان ، اورا خدمت کرده درجلوش رفتند ودرزمان سلطان والی کرمان بود از غایت شجاعت وشهامت بغزنه که دار السلطنه بود استیلا یافت آخر درروز دوشنبهٔ سوم شوال سنهٔ اثنی عشر وستمائه ۶۱۲ درجنك سلطان شمس الدین ایلتمش گرفتار شد وبقتل رسید .

ناصر الدین قباچه بفرمان سلطان صاحب اوچونمنان (۶) بود واز کمال رشد بر دیگر بلاد(۷) چون قصبات سند وغیره دست یافت و با ملوك خلجی مصاف داده

---

۱ ـ ع: ملك مسعود. ۲ ـ ع« بهاء الدین سام» را ندارد وبجای آن نوشته : شمس الدین محمد بن فخر الدین . ۳ ـ ع : بجای داد.
۴ ـ ع : بهاء الدین اولاد بهاء الدین سام ۵ ـ ع: علاء الدین. ۶ ـ م چولمنان. ۷ ـ م ندارد .

ازیشان قومی بناه بشمس‌الدین ایلتمش برده‌وی برسرقباچه رفت واوشکسته به بکر گریخت ونوبتی‌دیگر وزیر شمس‌الدین نظام‌الملك که نورالدین‌عوفی جامع الحکایات بنام‌اوجمع کرده لشکر برسراو کشیده بعدازدوماه‌محاصره‌چون‌قلعهٔ اوجه‌رابگرفت‌وی دربیست‌ودوم جمادی‌الاخری‌سنهٔ اربع وعشرین وستمائه ۶۲٤خودرا درآب دریا انداخته‌شملهٔ حیاتش فرو نشست.

قطب‌الدین اسك درخدمت سلطان اعتبار تمام داشت تابرتبهٔ امرای غوری رسید بعدازآن ایالت‌دهلی که‌دارالملك آنجاست‌بدوقراریافت ودرآنجا آثاربزرك ازوبظهوررسید وسلطان‌غیاث‌الدین‌محمودبن غیاث‌الدین محمد لقب‌سلطانی وچتربدوارزانی داشت آخردرشهور سنهٔ‌سبع وستمائه ۶۰۷ وقت‌گوی بازی درمیدان لهاور ازاسب‌افتاده هلاك‌شد.

ارآمشاه بن قطب‌الدین بعد ازپدر برتخت نشسته چون قابلیتی نداشت معزول شد.

سلطان‌شمس‌الدین محمد مشهوربه‌ایلتمش‌راکه ازاعیان‌غلامان قطب‌الدین بود ازبدوان‌طلب داشته بتخت‌نشاندندوی ازبزرك‌زادگان قرا خطای‌است باسیری بهند افتاده ازوفورقابلیت منظورصاحبش‌قطب‌الدین گشته‌ازپرتو تربیت‌او بمراتب ارجمند رسیدواعظم‌آن ملوك ممالك گردید آخردرسنهٔ ثلاث و ثلاثین وستمائه ۶۳۳ وفات یافت.

فیروزشاه بن شمس‌الدین بتخت‌نشسته بواسطهٔ ناهمواری مادرش ترکان که درزمان‌شوهرش ملکه‌شده‌بودتمامی‌امرای سرحد رنجیده‌لشکر بدهلی کشیدند وفیروزشاه بعد ازحکومت هفتماه گرفتار شده [درحبس] فوت شد.

سلطان‌رضیه دخترشمس‌الدین‌حسب‌الصلاح امرابسلطنت‌نشست واو ترك‌روش مخدرات کرده‌لباس رجال‌پوشیده‌برتخت‌برآمد آخر دررمضان‌سنهٔ سبع‌وثلاثین‌وستمائه۶۳۷درجنك‌النونیه(۱) که‌ازجانب‌او والی‌شیرهند بود گرفتار شده در قلعهٔ شیرهندمحبوس گردیدبالاخره‌النونیه‌اوراطوعا اوکرهاً بحبالهٔ خوددرآورد.

سلطان‌معزالدین بهرامشاه درغیبت‌خواهرش رضیه‌برضای‌امرادرروز دوشنبه بیست وهشتم رمضان سنهٔ سبع و ثلاثین ۶۳۷ پادشاه شد خواهروالنونیه برسراو آمدندومغلوب‌شدندبعدازانهزام‌دربیست‌وپنجم ربیع‌الاول سنهٔ ثمان وثلاثین وستمائه۶۳۸هردوبردست هندیان‌بقتل‌رسیدند بهرامشاه چون‌شنید که مغول‌لهاوررامحاصره کرده [مهذب الدین نظام الملك وزیررا بالشکری بمدافعه‌فرستاد مغولان خوددرفته‌بودند وزیروامرا باسلطان‌یاغی‌شده‌برسراوآمده اورامحاصره کردند] دراوایل‌ذی‌القعدهٔ سنهٔ تسع وثلاثین ۶۳۹ بقتلش‌رسانیدند.

---

۱ - ع: دردوموضع نوشته است: القونیه.

علاءالدین مسعودشاه بن فیروز شاه بعدازعم پادشاه شدوبلوندی افتاد(۱) امرا کس به بهرامح نزدپسرعمش فرستاده اورا بسلطنت دعوت کردند وبعد ازوصول او بدهلی علاءالدین را در یکشنبهٔ بیست وسوم محرم سنهٔ اربع واربعین ٦٤٤ مقید ساختندودر آنجا فرمان یافت .

ناصرالدین محمود بن شمس الدین بعدازواقعهٔ عمزاده روزبروز اقتداریافته دردولت اوالغ خان امیرالامرا استقلال تمام یافته درسنهٔ سبع واربعین ٦٤٧ سلطان دختر لهاوررا بخواست ومدارملك برونهادهوتاسنهٔ ثمان وخمسین وستمائه٦٥٨ که منهاج بن سراج جوزجانی طبقات ناصری باسم او پرداخته برسریرسلطنت دیارهند متمکن بوده اما از«خضر خانی ودلرانی (۲)» امیرخسرومعلوم میشود که وی قریب بیست سال سلطنت دیار هند کرده [چنانچه گوید] .

شعر

بسالی بیست ز اوج پایهٔ خویش جهان میداشت زیر سایهٔ خویش
عجب عهدی همه درکامرانی بهر خانه نشاط وشادمانی

ولادتش درقصر باغ دهلی درسنهٔ ست وعشرین وستمائه ٦٢٦ .

الغ خان که درزمان حکومت ملقب بغیاث الدین شد قصد سلطان ناصرالدین کرده خود بتخت نشسته وصاحب طبقات اورا ازدخمهٔ خانان البری ترکستان میداند که باسیری ببغداد افتاده وخواجه جلال الدین نامی اوراخریده بهند آورد وبسلطان شمس الدین فروخت آخر بتغلب حکومت یافته درسنهٔ ست وثمانین ٦٨٦ فوت شد .

معزالدین کیقباد بن ناصرالدین بن الغخان که ازجانب مادر دخترزادهٔ ناصر الدین محموداست چنانچه امیرخسرو گوید: نظم

شمس جهانگیر جد مادرش اظهرمن شمس (۳) جدیگرش
ناصرحق شاه فرشته سرشت خوی خوشش نسخهٔ باغ بهشت
جد سوم شاه غیاث امم حاکم فرمان زعرب تاعجم
هرسه جدش کعبهٔ(٤)ارکان جود کرده دوعالم بسه جدش سجود

چون درپایتخت حاضر بود بسلطنت نشسته امیر خسرو در آن باب گوید: بیت

ماندچو درششصد وهشتادوشیش برسرخودتاج سر جدخویش

پدرش ناصرالدین ازلنکوتی لشکر برسراوکشیده قران سعدین امیرخسرو مشتمل است برآن ماجرای ، آخر قضیه بصلح مبدل گشته هریك ازیشان بولایت خوددرفته کیقباد سه سال حکومت نموده ارتحال کرد چنانچه امیر خسرو گوید : بیت

سه سالی همچنان اونیز درحرب رواجی داشت اندرشرق ودرغرب

---

۱ - یعنی بعیش وعشرت مشغول گردید . ۲ـ ع :دولرانی.
۳ـ ع:اظهر بن شمس. ٤ـ ع :گفتهٔ.

وپسرش شمس الدین چندگاهی دردهلی والی گشته بردست ملك فیروز بقتل آمد چنانچه امیر خسرو گوید : شعر

دوماهی داد پس چون صورت خواب — چراغ کیقبادی شمس دین تاب
هنوز آن مهر بود اندر تباشیر — که شیرین واگرفت این دایهٔ پیر

وآن طبقه بدو انقراض یافت .

حرف ثانی در اعالی مندرج در دو کلمه

کلمه اول در امرای آن طبقه که بسمو سلطنت رسیده اند وایشان موسومند بملوك خلج وفوجی از اخلاج غور بهندرفته ملازم سلطان شهاب الدین شده اند.

محمد بختیار بغایت قوی هیکل و زورمند بوده ودرازی دستش بمثابه یی که از سر زانو میگذشته ودرعهد سلطان شهاب الدین بولایت اوده رفته آنجارا بضرب شمشیر فتح نموده ومکرراً بولایت بهار تاخت وایلغار برده غنایم بیش از پیش بگرفت واز آنجمله حملی گران بسلطان قطب الدین ایبك بدهلی برده محسود اقران گردید واورا در آنجا بافیل بجنك انداخته فیل ازو بگریخت واز آن بلند آوازه گشت آخر بر [سریر] مملکت رای لگبر وولایت لنکوتی استیلا یافته خطبه باسم خود خواند وچون بتسخیر ولایت تبت رفت شکسته برگشت وازغیرت آنواقعه وفات یافت .

محمد شیران خلج از اقوام محمد بختیار صاحب اختیار آن دیار شده [در یکی ازمعارك کشته گشت .

علاءالدین مردان بعدازاو قائم مقام شده] چون بغایت قلیل العقل وصاحب ادراك وسفاك بود بعدازاندك زمانی اورا ازمیان برداشتند :

سلطان حسام الدین عوض خلج بعدازو سردار گشته آن قوم ازوراضی بودند آخر درشهور سنهٔ رابع وعشرین وستمائه ۶۲۴ درجنك امیر ناصر الدین محمود پسر سلطان شمس الدین ایلتمش والدسلطان ناصر الدین آخرین بقتل آمد .

ملك فیروز الملقب بجلال الدوله(۱) هم ازآن طبقه خروج کرده چون نبیرهٔ الغ خان را بکشت وبردهلی مستولی گردید وامیرخسرو [در تهنیت جلوس او] گوید :

منت ایزد راکه نو شد بازکار مملکت — دولت سلطان عالم شد مدار مملکت
شه جلال الدین ودنیا تاجدار تخت گیر — آنکه شد برتخت والا تاجدار مملکت
بوالمظفر پادشاه تیغ بافیروز شاه — آنکه فیروزی زنامش گشت یار مملکت

وهم درمفتاح الفتوح تاریخ جلوس اورا چنین گفته : نظم

سه شنبه کافتاب ازمهد شب جست(۲) — بتخت آسمان فیروز بنشست
جمادی دومین را سومین روز — سوم ساعت زروز عالم افروز

۱ـ م: بجمال الدین. ۲ـ ع : چست .

بگاه‌چاشت بافیروزی فال(۱) ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال

وپس ازضبط برادرزادهٔ خود علاء الدین را بولایت عوض‌دیدون فرستاد واو در آنجا لشکری در هم آورده متوجه دهلی گردید و عم بمدافعه شتافت آب چون درمیان هردو گروه واسطه بود بیکبار فیروز اعتماد بر برادرزاده کرده بامعدودی پیش او [بطریق] نصیحت رفت رسیدن همان بود و کشته شدن همان ملکش هفت‌سال دریکسال چهار فتح نامی کرده .

شعر :

[زهی فیروز سلطانی که درحال بر آمد چار فتحش دریکی سال]

وخسرو مفتاح الفتوح بنام او گفته .

علاءالدین محمد بن شهاب الدین مسعود بتاریخی که خسرو گفته جلوس نموده :

شعر

زروزه رفته نصفی بامهین فال ز هجرت ششصدو پنج و نود سال

که دردولت شد ازعون الهی بماه کسور(۶) تخت آرای شاهی

در سلطنت استقلال یافته عدد لشکر او بچهارصد و هفتادو پنج هزار رسید و فتوحات کلی نموده ازجمله میانهٔ او ومغولان تکو دری قتال فاحشی دست داده شصت هزار مغول بقتل آمدند [واز سرهای ایشان منارها بر افراشتند] و در سنهٔ سبعمائه ۷۰۰ خادم هزاردیناری مشهور بملک بنود(۲) بعضی امرا را بایک لک لشکر بالکای الوار روان داشته فتح نموده ندوسی هزار باره ولایت بتصرف گرفته ندو شش هزار خروار زر بقلعه دهلی کردند [در سنهٔ ثمان وسبعمائه ۷۰۸ هم ملک سبوماه هشتاد هزار سوار بمدافعهٔ علی ملک گور کان که از جانب دواخان بتسخیر عوض دیدون مشغول بود شبیخون برده بسیاری از ایشان کشته علی ملک را اسیر کرده بدهلی آورد آخر در شهور] سنهٔ خمس عشر وسبعمائه ۷۱۵ وفات یافت چنانچه خسرو گوید شعر :

زشوال آمده هفتم بپایی سنه هفتصد سه پنجی بسروی

شیخ نظام اولیا وامیرخسرو شاعر درزمان او بوده‌اند ، وفات خسرو درسنهٔ خمس وعشرین وسبعمائه ۷۲۵ چنانچه در آن تاریخ گفته‌اند شعر :

شد «عدیم المثل» یك تاریخ او و آن دگر شد «طوطی شکر مقال (۳)»

ولادتش بموجبی که خود دردیباچهٔ غرة الکمال ذکر کرده سنهٔ احدی وخمسین وستمائه ۶۵۱ .

سلطان تغلق شاه [بن علاءالدین] نام اصلی او مبارکشاه است وترکان بلقب(٤) خود قتلغشاه گفته بکثرت استعمال تغلقشاه شد، بعدازوی بسلطنت نشسته

امیرخسرو «درنه سپهر» درباب جلوس او گوید شعر :

شدش روز یکشنبه این اختیار زماه محرم شده بیست وچار

سنه شانزده بعد هفتصد شده بشارت ده ملك سرمد شده

۱ــ ع: جال. ۲ ــ شاید «هنود» صحیح باشد ۳ـ کلمهٔ «عدیم المثل» برابر ۸۲۱ است وباوفات خسرو موافق نیست ولی «طوطی شکر مقال» تطبیق میکند .
٤ ــ شاید «بلغت» درست باشد .

واودرمبادی حال برادرش خضرخانرا که پدرش [علاءالدین محمد (۱)] دریکی ازقلاع محبوس ساخت وخسرو «خضرخانی ودلرانی» را درباب عاشقی او بنظم آورده مکحول بلکه مقتول گردانید آخرقصدپسرش محمدشاه داشت بعدازآنکه ازیورش بنگاله برگشت پسراورا بابرادر خودخسرودرکوشك فرودآورده درسنهٔ عشرین وسبعمائه ۷۲۰ آن عمارت را منهدم ساخته هردورا بکشت .

غیاث الدین محمدشاه بن تغلقشاه بسلطنت نشسته درکرم ثانی نداشت واوراسلطان جونه گفتندی [خسرو قصیده یی که این دو بیت از آنجاست درمدح او گفته .

شعر

جهان ازین دومحمد گرفت حشمت جاه　　یکی محمد مرسل دگر محمد شاه
نرفته لا بزبان مبارکش هرگز　　مگر دراشهد انلااله الا الله]

وی دوسال در بنگال کجرات گذرانیده آن حدود دراضبط نمود آخر درذی الحجه سنهٔ احدی وخمسین وخمسمائه ۷٥۱ فوت شد .

سلطان فیروزشاه بن رجب بن تغلقشاه بموجب ولی العهدی در بیست وچهارم محرم سنهٔ اثنی وخمسین ۷٥۲ بسلطنت نشسته همدرآن اوان برفوجی مغولان [که برسم مدد بردرگاه محمدشاه آمده و] مقدم ایشان نوروز گورکان داماداباه شیرین خاتون بودو [سرفتنه داشتند] غالب آمده آخر جمادی الاخری بدهلی درآمد [وحوض خاص و جهان ازآثاراواست ، واوبادشاه مؤید کامکار بوده] ودرسنهٔ سبع وثمانین ۷۸۷ وفات یافت .

سلطان محمود نبیرهٔ سلطان فیروزشاه مدتها فرمای فرمان ممالك هند بودتا آنکه امیرتیمور متوجه تسخیر آن الکاشده درهفتم ربیع الثانی سنهٔ احدی وثمانمائه ۸۰۱ درحوالی دهلی بااوجنك سلطانی کرده سلطان محمود هزیمت نمود .

کلمهٔ ثانی درملوك کرت

که بعضی ایشانرا از بنی اعمام سلاطین غور وفوجی آن فرقه رامنسوب بسلطان سنجر میدانند

ملك شمس الدین دخترزادهٔ ملك رکن الدین مرغی است واوخویش ونایب سلطان غیاث الدین محمد سام (۲) است ودرفترت مغول باآن طائفه سلوك پسندیده کرد چنگیز باستمالت اویرلیغی ارسال داشت وغوررا دروجه اومقرر کرد وملك باردوی منکوقاآن رفته درجنك او بااعداغایت شجاعت وبهادری بتقدیم رسانیده منظور نظراعتبار گردید ، وبعد ازفتح حکومت هرات وسیستان وغور بدومفوض گشت ملك درآن ممالك ازابتدای سنهٔ اربع واربعین وستمائه ٦٤٤ که مبدأوصول او بهرات است فتوحات کلی دست داد ومهمات ازپیش رفت واوراشأن عظیمی روی نمود درزمان اوابقاخان بتبریز رفته درآنجادرشعبان سنه ست وسبعین وستمائه ٦٧٦ وفات یافت ، خوش طبع وعالی همت بوده

۱ ـ م : ندارد.　　۲ـ ع :محمد شاه .

این رباعی بدو منسوب است شعر

گردرخورجود خویش زرداشتمی تنگی زمیان خلق برداشتمی

بیخ شجر امید بی سیمان را از ابر عطا همیشه برداشتمی

ملک شمس الدین محمد مشهور به کهین در اصل نامش رکن الدین است در شهور سنهٔ سبع و سبعین ٦۷۷ بفرمان ابقاخان الکای پدرش متعلق بدو شده حسب الفرمان بملک شمس الدین مسمی گردید، آخر در قعلهٔ خیسار غور درسنهٔ خمس وسبعمائه ۷۰۵ وفات یافت .

ملک فخر الدین بن شمس الدین کهین قایم مقام شده امیردانشمند که ازامرای معتبر سلطان محمد خدابنده بود درصفر سنه ست وسبعمائه ۷۰٦ بردست ملازمان او درقلعهٔ اختیارالدین کشته شد وامیر نوروز که اورا اززندان پدرش خلاص کرده انواع حق برو داشت پناه بدو برده بااوغدر نموده بردست خصم سپرد ونام غداری برخود نهاد وفاتش درشهور سنهٔ سبع وسبعمائه ۷۰۷ بوده .

ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کهین درحین واقعهٔ برادر (۱) در اردوی سلطان محمد بود ارکان دولت درشهورسنهٔ سبع ۷۰۷ بدستور حکومت الکای پدر بدو دادند و اواقتدار تمام یافته در آن اثنا غیبت او پیش سلطان محمد گذاشته وی باالضروره به اردو رفت و چهار سال در آن جا بماند و در سنهٔ خمس عشر ۷۱۵ بتوجه امیر چوپان مجدداً حکومت یافته بشکوه تمام بهرات عود نمود ودر سنهٔ احدی وعشرین ۷۲۱ سعادت حج دریافت اما بواسطهٔ آنکه امیرچوپان بروحقوق بسیار داشت و اورا کاری افتاده پناه بملک برد و او وی را بخصم سپرد بد نام شد واز آن رهگذر در ایام بغدادخاتون دختر امیر چوپان که منکوحهٔ سلطان ابوسعید بود به اردو رفته اصلا اعتبار نیافت وهم در آنجا در شهور سنهٔ تسع وعشرین وسبعمائه ۷۲۹ فوت شد

ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین وارث ملک شد دو ماه بیش نزیست با آنکه تاریخ جلوسش خلد ملکه بود

ملک حافظ بن ملک غیاث الدین بعد ازبرادربرمسندحکم نشسته درشهور سنهٔ اثنی وثلاثین ۷۳۲ درممر حصار اختیار الدین کشته شد

ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین بعد از واقعهٔ برادر بر اورنك سروری نشسته درسیزدهم صفر سنهٔ ثلاث واربعین ۷٤۳ میانهٔ او و[امیر] وجیه الدین مسعود سربدار جنك شده ملك ظفر یافت و در سنهٔ ثلاث وخمسین ۷۵۳ بماوراءالنهر بموجب وعده بدیدن امیر غرقن رفته به سلامت باز آمد ودرسنهٔ تسع وخمسین [بماوراءالنهر (۲)] باامیر ستلمش حاکم قهستان ومحمد خواجه ابردی مصاف داده هر دو را بکشت آخر درسوم ذی القعده سنهٔ احدی و

---

۱ ــ م : پدر . ۲ــ م ندارد

سبعین ۷۱ نماند، ومولانا سعد الدین تفتازانی مطول درمعانی بیان به اسم او نوشته کامکار ترین آن طبقه بود. وفات مولانا در سمرقند روز دوشنبه بیست ودوم محرم سنهٔ اثنی و تسعین و سبعمائه ۷۹۲ وحسب الوصیت در سرخس مدفون شد ولادتش درصفر سنهٔ اثنی وعشرین وسبعمائه ۷۲۲

ملک پیرعلی بن معزالدین حسین ولی‌العهد بود در زمان اوکار امیر تیمور عروج تمام یافته در روز جمعه دوازدهم محرم سنهٔ ثلاث وثمانین وسبعمائه ۷۸۳ هرات مسخر امیر تیمورشد و ملک درسنهٔ اربع وثمانین ۷۸٤ بعد از آنکه او و پسرش را بماوراء النهر نقل کرده بودند کشته شد و انقراض آن طایفه بدو شد

صفحهٔ نهم
در سلاطین مغرب محتوی بر چهار سطر
سطر اول در بنی لخم

که ازاولاد نعمان بن منذرپادشاه عرب بودند

قاضی ابوالقاسم محمد بن اسماعیل بن عباد در دولت علویه بنی‌الادریس استیلا یافته بعد از ضعف ایشان براشبیلیه (۱) مستولی شده بحکومت نشست و درسنهٔ ثلاث وثلاثین واربعمائه ٤۳۳ دریکی‌ازمعارک کشته گشت

معتضد بالله ابوعمرو عباد بن ابوالقاسم جای پدرنشست تاآنکه بمرض رنجه‌و درشب دوم جمادی الاخری سنهٔ احدی وستین و اربعمائه ٤٦۱ درگذشت

معتمدعلی‌الله ابوالقاسم‌محمد بن عباد ملکش وسعت پیدا کرده [موازی یکصدو سی حصار که ازآنجمله‌یکی قرطبه بود (۲)] مسخر ساخت‌وبه پسرخود ظافر بالله (۳) داد آخر در سنهٔ اربع وثمانین ٤۸٤ در جنگ یوسف تاشفین گرفتار شد دراغماد (٤)محبوس گشت‌وسالهادرزندان‌بود تاآنکه درسنهٔ ثمان وثمانین واربعمائه٤۸۸فوت‌شد [گویند درآن حین دریکی ازاعیاد انشا کرد:

---

۱ ـ ع : اسماعیل
۲ـ م : پیداکرد قرطبه را
۳ ـ ع : ظافر تابعه
٤ ـ ع : عمارت

شعر

فیما مضی کنت بالاعیاد مسروراً فصرت کالعبد فی الاعماد ماسوراً(۱)]

و آن ملك به ملثمین منتقل شد

سطر ثانی در طبقهٔ ملثمین

درصدر اسلام قبیله یی ازحمیر یمن# بمصر آمده از آنجا همراه موسی بن نصیر به نیت غزا بمغرب رفته در صحاری طنجه قرار گرفتند و بسببی از اسباب مردان ایشان نقاب (که ایشان آن را التثام میگفتند) فرو گذاشته بنابرین ملقب به ملثمین شدند

یوسف بن تاشقین که بغایت متدین وعاقل وصاحب تدبیر وخرم بودودرشهورسنهٔ ستین واربعمائه ٤٦٠ مقتدای آن طبقه شده ملقب بامیر المسلمین گردید

و او بضرب شمشیر ملك را از یازده حاکم که چون ملوك الطوایف بعد از بنی امیه متصرف ولایت اندلس شده بودند بتخصص ازجماعت زمانه گرفته چون بدترین اقوام آنجا خیل مصامده بودند درحوالی آنجا بلده ساخت ونام آن مراکش نهاد تا آن قوم پیرامون فضولی نتوانند گشت ودررجب سنهٔ اربع وثمانین واربعمائه ٤٨٤ بر بلاد اندلس نیز استیلا یافت آخر درشهورسنهٔ خمسمائه ۵۰۰ فوت شد

ابوالحسن علی بن یوسف قایم مقام شده بغایت عادل وصالح ومتدین بود ودرسنهٔ خمس وخمسمائهٔ ۵۰۵ فوجی از فرنك طمع ملك او کرده وی بر آن طایفه ظفر یافت و در عهد او عبدالمؤمن خروج نموده کار او بالاگرفت اما یکمرتبه از جنود علی شکست یافت آخر وی درسنهٔ خمس وثلاثین و خمسمائه ۵۳۵ [باجل طبیعت] درگذشت

تاشقین بن علی قایم مقام شده ملکش بواسطه خروج عبدالمؤمن متزلزل بود تا آنکه درشب بیست و هفتم رمضان سنهٔ تسع وثلاثین خمسمائه ۵۳۹ بردست لشکر عبدالمؤمن بقتل آمد.

اسحاق بن علی ، فوجی ازملثمین اورا بعد ازبرادر سلطنت برداشتند واو در سنهٔ اثنی و اربعین ۵٤۲ کشته شد واقعهٔ او خاتمه آن طبقه بود

ثالث در موحدین

وایشان بنابر کمال تعبدبدین ملقب گشتند

سیدمحمدتومرت ازقبیلهٔ مصامده مغرب آغاز سیاحت کرده دربغدادبصحبت غزالی وکیا هرای رسید و علم جفر ورزیده ، گویند ازآنجا برو ظاهر شدکه عبدالمؤمن نامی بصفات کذا بامداد او بسلطنت خواهد رسید بنابراین

۱ ــ این قسمت را نسخه م ندارد.

طالب او بوده در قریهٔ ملاله مغرب بدو واخورده باتفاق بکوهستان سیل که محلی حصین بود رفته اهالی آنجا رابواسطهٔ کمال زهد وتقید با خود متفق ساختند و درسنهٔ خمس عشر وخمسمائه ۵۱۵ آغازخروج کرده درشهور سنهٔ اربع وثلاثین (۱) درمحلی که درمرض‌الموت بود خبرشکست عبدالمؤمن شنید وفات یافت

عبدالمؤمن بن علی کاسه‌گر که از قبیلهٔ قیس بن عیلان (۲) بود بموجب ولی‌العهدی بحکومت رسیده ملك را بمرور از ملثمین انتزاع نمود تا آنکه بعد از فوت ابوالحسن علی یکبارگی استیلا یافته درسنهٔ اثنی واربعین ۵۴۲ که مراکش را بگرفت پادشاه عظیم‌الشان شده دیگراورا منازعی نماند واورا مدة‌الحیات‌فتوحات‌دست‌داده درجمادی‌الاخری‌سنهٔ ثمان وخمسین وخمسمائه ۵۵۸ درمان یافت و او بغایت سایس وعادل ومتشرع بود واگردیدی که کسی نماز نمیگذارد اورا بکشتی‌روزدوشنبه‌وپنجشنبه(۳)روزروزه‌بودی .

یوسف المکنی بابویعقوب بن عبدالمؤمن بموجب وصیت پدر پادشاه شد واو نیز بغایت‌فاضل و عادل بوده و از فنون علم چون حدیث و فقه و سیرو قرائت بهره مند بود در ربیع الاول سنهٔ ثمانین و خمسمائه ۵۸۰ وفات یافت

یعقوب بن یوسف کنیتش ابو یوسف بعد از پدر باتفاق‌امرا برتخت نشسته درمبادی حال در شعبان سنهٔ ثمانین ۵۸۰ وفات یافت

علی بن اسحاق بن ابوالحسن علی بن یوسف تاشفین بافوجی از ملثمین خروج نموده وی آن‌جماعت را بضرب شمشیر قهر کرد بافرنگان‌مصاف‌داده غالب‌آمد وازجملهٔ غنایم ایشان‌شصت‌هزار زره بودوشوکت‌وعظمت او زیاده‌ازاجدادبود وملکش اتساع یافت آخر درسنهٔ خمس وتسعین‌وخمسمائه‌۵۹۵وفات‌یافت

محمد المکنی‌بابوعبدالله‌بن یعقوب [ملقب بناصر پس‌از پدرپادشاه‌شده‌در شهورسنهٔ‌ست‌وعشر وستمائه ۶۱۶وفات‌یافت .

ابویعقوب‌یوسف بن‌محمد پس‌از پدرصاحب‌افسر شده درشهورسنه‌عشرین‌وستمائه‌۶۲۰ وفات‌یافت‌وازاوعقب نماند (٤) .

---

۱ ــ م : اربع وعشرین .
۲ ــ نسخه‌ها : قیس بن غیلان .
۳ ــ م : و درشنبه وپنجشنبه
٤ ــ ع:اینقسمت‌راندارد‌دو بجای آن‌چندسطر تکراری نوشته‌شده‌است .

عبدالواحد بن یوسف بن‌عبدالمؤمن درسنهٔ احدی وعشرین ٦٢١ بعدازحکومت نه ماه مخلوع و مقتول شد

عبدالله بن یعقوب بن یوسف بر اندلس‌استیلا یافته ملقب بعادل شد در آن اثنا میانهٔ او و فرنگ جنك دست داده وی منهزم بمراکش رفت ودرآنجا گرفتارگردید

ادریس برادرش براندلس مستولی شد بعد از اندك وقتی محمد بن یوسف بن سودانجدامی براو خروج کرده مردم را بخلافت آل عباس دعوت نمود اندلس را از دست او بدر برد و ادریس بمراکش رفته با یحیی بن محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبدالمؤمن مصاف داده بر آنجا استیلا یافت و ملقب بمأمون شد و چون در خطبه تا آنوقت اسم محمد تومرت میبردند او برطرف کرد وفاتش درسنهٔ ثلاثین وستمائه ٦٣٠ .

ابومحمد الملقب برشید بن ادریس بعد از پدر پادشاه شد در سنهٔ اربعین ٦٤٠ وفات یافت.

علی بن مأمون بعد از برادر صاحب اختیار شده در سنهٔ ست واربعین وستمائه ٦٤٦ در حین محاصرهٔ قلعهٔ ملمسان(١) کشته شد و او ملقب به معتضد بود

ابوحفص‌عمر بن ابراهیم بن مأمون بعد ازعم پادشاه وملقب بمرتضی گردید

ادریس الملقب بالواثق ابن‌عم مرتضی درسنهٔ خمس وستین وستمائه ٦٦٥ بروی خروج نموده مرتضی هم‌در آن‌ایام کشته شد ودولت‌از ادریس بعد ازسه سال بدیگران‌انتقال یافت ودیگر ازآل عبدالمؤمن حکومت نکردند

سطر رابع درملوك بنی مرین

سلطان‌یعقوب بن عبدالحق‌مرینی بعد ازفوت واثق که آخر[ین آل] عبدالمؤمن است درشهور سنهٔ ثمان وستین وستمائه ٦٦٨ بحکومت رسیده استقلال تمام یافت

یوسف بن یعقوب بن عبدالحق پس از پدر بر مسند حکومت نشست‌و مدتها متصدی امرمذکور بوده تا آنکه در شهور سنهٔ خمس و سبعمائه ٧٠٥ [باجل طبیعی] درگذشت

ابوسعیدعثمان بن یعقوب پس از برادر صاحب تخت وافسر شده در شهور سنهٔ احدی وثلاثین و سبعمائه ٧٣١وفات یافت.

---

١ ـ ع : مکتان

ابو الحسن علی بن ابو سعید بجای آباء صاحب حل وعقد برایاشد وی بغایت فاضل و فقیه بود ودرعهد او در شهور سنهٔ [سبع] و ثلاثین ۷۳۷ ابو تاشقین عبدالرحمن بن موسی که صاحب مغرب و در ظل حمایت ابو الحسن بود بنابر کمال اسائت اعمال بردست پدرش کشته شد

صفحهٔ دهم

در امرای عرب که بپایهٔ سلطنت رسیده اند منطوی بر سه سطر

سطر اول در بنی کلاب

که ایشان را آل مرداس نیز خوانند وآن قوم در حوالی حلب مقام داشتند ودر آن ایام آن ولایت در تصرف اسماعیل بن مصر بود و امرای مصر بایکدیگر در مقام قصد بوده اضطراب تمام بحال اهالی آنجا راه یافت واین معنی بر صالح بن مرداس بن [ابی(۱)] ادریس بن نصر بن جمیل مقدم بنی کلاب ظاهر شده در سنهٔ اربع عشر واربعمائه ٤١٤ با جمعی کثیر متوجه محاصرهٔ حلب گشته کار بر محصوران تنك ساخت بنابراین در ذی القعده سنهٔ خمس [عشر] ٤١٥ شهر را فتح نموده بعلبك را نیز تسخیر نمود

صالح مذکور اول حاکمی است از آن طبقه وچون خبر استیلاء او رسید ظاهر بن حاکم اسماعیلی نوشتکین دزبری را بدفع او فرستاد در کنارهٔ رود خانهٔ اردن مصاف شده صالح و پسر کوچکش در سنهٔ عشرین و اربعمائه ٤٢٠ بقتل آمدند شبل الدوله و معزالدوله اولاد صالح فرار نموده خود را در حلب انداختند بعد از آن

شبل الدوله برادر را اخراج نموده خود مستقل گردید وباز میانهٔ او و نوشتکین دزبری در کنار آب عاصی جنك شده وی درسنهٔ تسع وعشرین ٤٢٩ کشته شد

معزالدوله خود را بحلب رسانیده نایب خود رادر آنجا گذاشت وبطلب مدد بقبیلهٔ خود رفت نوشتکین حلب را در رمضان سنهٔ تسع و عشرین ٤٢٩ گرفته چون در سنهٔ ثلاث وثلاثین ٤٣٣ وفات یافت معزالدوله بار دیگر آن جا را متصرف شده استقلال یافت ودر اثنای بنا برعجز که او را روی نمود حلب رادر ذی القعدهٔ سنهٔ تسع و اربعین ٤٤٧ تسلیم گماشتگان اسماعیلیه کرد

عزالدوله محمود بن نصر بن صالح چون اهالی حلب تاب تحکمات مصریان نداشتند در اوایل جمادی الاخری سنهٔ اثنی وخمسین ٤٥٢ ازعقب

۱ ـ مخصوص نسخهٔ ع است

او فرستاده شهر را تسلیم او کردند بعد از آن اگر چه در سنهٔ ثلاث و خمسین ٤٥٣ معزالدوله عمش بار دیگر بر آن جا استیلا یافت اما در بیست و چهارم ذی‌القعده فوت شد ، رشیدالدوله برادرش چند روز بحکومت رسید آخر عزالدوله آنجا را درسنهٔ خمس‌وخمسین ٤٥٥ کرت اخری بتصرف در آورد ودرسنهٔ اثنی‌وستین ٤٦٢ سلطان الب‌ارسلان [سلجوقی] متوجه آنجا شده عزالدوله اظهار ایلی کرد بنابر این سلطان آنجا را بدوارزانی داشت آخر وی در سنهٔ سبع وستین و اربعمائه ٤٦٧ وفات یافت

نصر بن‌معزالدوله بعد از پدر والی شد درسوم شوال در ظاهرحلب بر دست لشکرش کشته گشت

امیرسابق بعداز برادر بحکومت نشسته‌درسنهٔ ثلاث‌وسبعین ٤٧٣ شرف الدوله عقیلی حلب را از دست او بدربرده حکومت ایشان بدو تمام شد

ثانی در حکام بنی عقیل

حسام‌الدوله مقلد بن مسیب بن مقلد بن جعفر بن عمرو بن مهنا که او را اعور گفتند مدتها حاکم بعضی الکاءعرب بود در سنهٔ احدی وتسعین وثلاثمائه ۳۹۱ بر دست غلامانش کشته گشت

معتمدالدوله ابو الفتوح قراوش بن مقلد قایم مقام شده درسنهٔ احدی و اربعمائه ٤۰۱ دردعوت اسماعیلیه‌در آمده‌در ولایت خود چون موصل و انبار مداین و کوفه و غیر ذلك خطبه باسم حاکم‌لدین‌الله اسماعیلی مصدر به این عبارت خواند که **الحمدالله الذی انجلت بنوره‌غمرات الغضب ، وانهدمت بقدرته ارکان النصب ، وطلع بنوره شمس الحق من‌الغرب** ، آخر بواسطهٔ سرزنش‌مردم و استدعای‌قادردرتغییر آن شدو او عاقبت بر دست برادرش زعیم‌الدوله گرفتار شده در قلعهٔ حراصه موصل مقید بود تادر مستهل رجب سنهٔ اربع واربعین و اربعمائه ٤٤٤ فوت شدو [در] تل بوته تنبوی (۱) مدفون گشت وی دو خواهر دریك‌نکاح جمع کرده بود

زعیم‌الدوله ابو کامل برکه بن مقلد در سنهٔ اربعین و اربعمائه ٤٤۰ میانهٔ او و برادرش قراوش نزاعی‌شده در سنهٔ‌احدی ٤٤۱ بصلح‌تبدیل یافت اما بار دیگر خلاف روی نموده‌در سنهٔ‌اثنی ٤٤۲ اورا بگرفت ودررمضان سنهٔ ثلاث‌واربعین واربعمائه ٤٤۳ خودش‌وفات یافت

بدران بن مقلد مدتی متقلد امر حکومت بود و در احدی‌وعشرین(؟) و اربعمائه ٤۲۱ نصیبین را بحوزهٔ تصرف در آورد .

---

۱ ـ م نقطه ندارد

علم‌الدین قریش بن بدران بعد از عمش زعیم الدوله حکومت یافته در واقعهٔ بساسیری همراه بود و رئیس الرؤ سا وزیر قائم عباسی بدو پناه برده با او غدر کرد آخر در ثلاث وخمسین ٤٥٣ از بسیاری خونی که از دهان و بینی و گوشش می‌آمد در نصیبین وفات یافت

شرف‌الدوله مسلم بن قریش بجای پدر حکومت یافته در سنهٔ ثمان و خمسین ٤٥٨ بر بت وانبار مستولی گردیده و در سنهٔ اثنی وستین و اربعمائه ٤٦٢ خواهر سلطان الب ارسلان صفیه نام بخواست و در سنهٔ ثلاث وسبعین ٤٧٣ حلب را از دست بنی مرداس بیرون آورد آخر در جنك سلیمان بن قتلمش سلجوقی در جمعه بیست و چهارم صفر سنهٔ ثمان و سبعین و اربعمائه ٤٧٨ بقتل رسید

ابراهیم بن قریش اعیان بنی عقیل او را از زندان بیرون آورده بر مسند حکومت نشاندند اما از بس که در زندان نشسته بود قدرت بر رفتار نداشت اما صفیه خاتون بنت (۱) چقر بیك زوجهٔ برادرش را خواسته کارش استقامتی پیدا کرد تا در سنهٔ اثنی وثمانین ٤٨٢ سلطان ملکشاه او را بجهت محاسبه بدیوان طلبیده مقید ساخت و در یورش سمرقند همراه سلطان بود بعد از سلطان ترکان خاتون او را رها کرد و او بموصل رفته بحکومت نشست تا آنکه تتش بن الب ارسلان قصد عراق [عرب] کرده اول آهنك موصل کرد و بینهما در ربیع الاول سنهٔ ست وثمانین ٤٨٦ در موضع مصنع جنك شده ابراهیم کشته شد

محمد بن شرف الدوله سلطان ملکشاه او را تربیت نموده خواهر خود زلیخا را بحبالهٔ نکاح او در آورد و اکثر دیار ربیعه که پدرش داشت بدو مکرمت کرد او برادری علی نام داشت پسر صفیه خاتون مذکور بعد از سلطان بین الاخوین (۲) جنك شد علی غالب آمد و چون ابراهیم از قید خلاص شد علی ملك را بدو تسلیم نمود آخر محمد در جنك کربوقا در سنهٔ تسع و ثمانین واربعمائه ٤٨٩ کشته شد

علی بن شرف الدوله بعد از عم بتفویض سر خبالش (۳) تتشی والی موصل گردید تا آنکه کربوقا پس از محاصره نه ماه در ذی القعدهٔ سنهٔ تسع و ثمانین واربعمائه ٤٨٩ آن جا را گرفته علی نزد امیر صدقه اسدی رفت آخر در جمادی الاولی سنهٔ خمس و تسعین و اربعمائه ٤٩٥ در حوالی هیت بردست اعراب بنی نمیر کشته گردید و آن قوم بدو منتهی شد

---

۱ ـ در هر سه نسخه «بن» ۲ ـ ع: بن الاخوین ۳ ـ از دو نسخهٔ ع ، م تلفیق شد .

سطر ثالث در بنی اسد

که ایشان را مرندی نیز خوانند

ابوالحسن‌علی بن مرندی اسدی در سنهٔ ثلاثو اربعمائه ۴۰۳ سلطان الدوله دیلمی او را خلعت داده امارت آن قوم باو تفویض فرمود و او در ذی‌القعدهٔ سنهٔ ثمان و اربعمائه ۴۰۸ فوت شد

ابوالاغردبیس بن علی ملقب‌بنور الدوله قایم مقام پدر گردید ومقلد برادرش بااو در مقام خلاف شده دبیس غالب آمد بعد از امارت پنجاه و هفت سال در سن هشتاد در شوال سنهٔ اربع و سبعین و اربعمائه ۴۷۴ در قطار آباد وفات یافت

ابوکامل منصور بن دبیس الملقب بهاء الدوله در ذی‌القعده سنهٔ مذکور بخدمت سلطان ملکشاه رفته منصب پدر بدو متعلق گشت و او فاضل و شاعر بود آن طبقه از او مراعات یافتندی آخر در ربیع الاول سنهٔ تسع و سبعین واربعمائه ۴۷۹ در گذشت.

سیف‌الدوله صدقه بن‌نور الدوله بحکومت‌نشسته‌منزل‌او دار الامان خائفین(۱)بود وشهر حله را در محرم سنهٔ خمس و تسعین و اربعمائه ۴۹۵ بساخت لهذا حله بسیفیه اشتهار یافت و او بغایت فاضل و عفیف وفسانهٔ عرب بوده سرخاب بن‌کیخسرودیلمی (۲) صاحب او ده در خدمت سلطان محمد ملکشاه گناهی (۳) کرده بنابرمشارکت در تشیع (٤) پناه بدو آورده هرچند سلطان او را طلب داشت وی نداده مهم بقتال رسید وصدقه با پنجاه هزار سوار و پیاده‌دربرابر آمده در جمعه نوزدهم (۵) رجب سنهٔ احدی وخمسمائه ۵۰۱ درآن معر که کشته گردید [در حائر کربلا علی شرفها السلام مدفون شد]

دبیس‌بن‌صدقه قایم مقام پدر شد مسترشد عباسی از او رنجیده میان ایشان بکدورت عظیم رسید مکرر بقتال انجامید آخر وی مسترشد را بکام‌خود دیده هم در آن ایام‌بحکم‌سلطان مسعود سلجوقی در بیست ویکم‌ذی‌الحجه سنهٔ تسع و عشرین و خمسمائه ۵۲۹ در ظاهر خوی بواسطهٔ فتنه انگیزی کشته شد

صدقه بن دبیس را آن طبقه بجای پدر نشانده در سنهٔ احدی و ثلاثین ۵۳۱ که سلطان مسعود ببغداد رفت وی بخدمت آمده در سنهٔ‌اثنی‌۵۴۲ بعداوت‌سلطان‌باداود بن محمود اتفاق نموده و در شعبان سنهٔ مذکور در آن مصاف کشته شد

علی بن‌دبیس‌برادرش‌سرور آن قوم گشته آخر در اسدآباد همدان درشهور سنهٔ‌خمس‌و اربعین وخمسمائه‌۵٤۵ وفات یافته اصحابش

۱ــ خانقین؟ ۲ــ ع : دهلی . ۳ ــ ع : کنایتی .

٤ ــ ع : در تشیع . ۵ ــ ع :در نهم رجب

محمد بن صالح را بقصد او متهم ساختند و او از بیم فوت شد و آن طبقه بدو بانتها رسیدند

صفحهٔ یازدهم

درقیاصره روم که ایشان را بنی الاصفر نیز خوانند و در زمان اسلام و الی قسطنطنیه وسایر ممالک روم بوده اند.

هرقل وی در ربیع الاخر سال دوم از بعثت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله پادشاه و در سال بیستم از هجرت فوت شد وحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را بدین مبین دعوت نموده ودر اسلام او اختلافست

قسطنطین بن هرقل درسنهٔ خمس وثلاثین ۳۵، هزار کشتی از لشکر مملو ساخته قصد مسلمانان داشت بادهمه راغرق گردانیده وی بجزیرهٔ صقلیه افتاد رومیان بقصاص مغروقان او را در حمام آنجا بکشتند

هرقل بن قسطنطین بن هرقل پادشاه شد در زمان او چون مصرو شام و اسکندریه را مسلمانان فتح نمودند و او را برخود شوم دانسته خلع کردند

قسطوس بن قسطنطین بن هرقل پادشاه شده در سنهٔ سبع و ثلاثین ۳۷ فوت شد

بوسطابوس پادشاه گشته در سنهٔ ثمان و اربعین ٤۸ نماند

لادن پسرش والی شده در سنهٔ خمسین ۵۰ او هم درگذشت

طباریوس بعد از او بسلطنت رسیده در زمان او کسوف تامی شده ستاره‌ها پدید گردید و او در سنهٔ ثمان و خمسین ۵۸ فوت شد

اوغسطس بعد از او بحکومت نشسته ملازمانش او را ذبح کردند

استیاوس پسرش قایم مقام گشته بعد ازمدتی مخلوع گردید

لیطالوس ولداو بجایش نشسته سه بارزهرش دادند درمرتبهٔ چهارم چون روزه بود بمرد و ساحری را که آن کرده بود سوختند

لاون پس ازاو بسلطنت نشست در سنهٔ ثمان وسبعین ۷۸ وفات یافت

طباریوس بعد ازاو پادشاه شد در سنهٔ ست وثمانین ۸٦ درگذشت

ایطایوس را بجای او نشاندند

ندارس پس ازاودرسنهٔ احدی وماته ۱۰۱ والی شد یکسال و نیم حکومت کرد
بعد از او [بحکومت (۱)] تعیین یافته ملکش بیست و چهارسال

جورجس ازمرعش بودو نسبتی بسلاطین نداشت درعهد سفاح و دوانیق متصدی

لاون امر حکومت گردید

قسطنطین بن لاون پادشاه شد در زمان خود چندین شهر بساخت و مردم
نشین کرد و در سنهٔ ثمان وثلاثین وماته ۱۳۸ ملاطیه را به عنوه (۲)
بگرفت وحصار آنرا ویران ساخت

لاون بن قسطنطین بعدازپدر به سلطنت نشست

اعطه زوجهٔ لاون که نام اصلی آن رهی (۳) است ازقبل پسر صغیرش قسطنطین
نام فرمان فرما بوده ودرسنهٔ خمس وستین وماته ۱۶۵ با هارون الرشید
که بحکم پدرش بتسخیر روم رفته بود صلح نمود ودرزمان رشید فوت شد.

یعفور [بن استرا (٤)] پادشاه شد ودرسنهٔ احدی وثمانین وماته ۱۸۱ که رشید
لشکر بروم فرستاده بود باایشان صلح کردودرسنهٔ اثنی وثمانین ۱۸۲
چشمهای قسطنطین ولدلاون را کنده رهی مادرش استقلال یافت واودرمبادی ازجانب آن
زن نایب بود آخر درسنهٔ تسع و ثمانین ۱۸۹ اوراخلع کرده آن عورت بعد از پنج ماه بمرد
او اقتدار یافت و در سنهٔ تسعین وماته ۱۹۰ نوبتی دیگر رشیدلشکر برسراو کشید بسیاری از
دیار روم بگرفت آخر در ثلاث وتسعین ۱۹۳ در جنك ترخان کشته گشت

استبراق پسرش [بموجب ولایت عهد که درآن وقت رسم نبود] قایم مقام
شده و چون مجروح بود بعد از دوماه بمرد

میخائیل بن جور جس که بخواهر داماد او بود [بموجب ولایت عهد که
درآنوقت رسم نبود] بپادشاهی منسوب شده [بزعم بعضی «جورجس»
اسم اصلی یعقوب است و بعقیدهٔ فرقه‌ای نام استبراق آخر (۵)] در سنهٔ اربع و تسعین ۱۹٤
اهالی روم بر سر اوریخته بگریخت الیون بعد از میخائیل بحکومت رسیده آخر او را
درشهور سنهٔ مائتین ۲۰۰ بکشتند بار دیگر میخائیل را بسلطنت برداشتند و او
درسنهٔ تسع و مائتین ۲۰۹ وفات یافت .

۱ــ مخصوص نسخهٔ د . ۲ ــ ع : عنوه. ۳ ــ د : رسی
٤ ــ درمروج الذهب: اسدراق . ٥ ــ پیش ازاین «استر» گذشت .

توفيل بن ميخائيل بسلطنت نشست ودر عهد او معتصم لشكر بروم كشيد درسنهٔ ثلاث[وعشرين ٢٢٣ فتح عموريه نمود واو درسنهٔ ثمان (١)] و عشرين ومائتين ٢٢٨ در گذشت

بدوده زوجهٔ توفيل بعد از حكومت شش سال مخلوع شد

ميخاييل بن توفيل درسنهٔ ثلاث و ثلاثين ومائتين ٢٣٣ مادر را بدير فرستاد خود بسلطنت نشست و در زمان متوكل بمرد

توفيل بن ميخائيل قايم مقام پدر شد ودر [سنهٔ] تسع و خمسين و مائتين ٢٥٩ بردست بسيل كه يكى از امرايش بود كشته گشت

بسيل(٢) و اودراصل صقلبى (٣) است بتغلب بروم استيلا يافت ودر سنهٔ ثمان وستين ١٦٨ برسر ملاطيه آمده منهزم باز گشت و درشهور سنهٔ سبعين و مائتين ٢٠٧ فوت شد

لاون بن بسيل بعد ازپدر وارث شد درسنهٔ احدى وثمانين ومائتين ٢٨١. زوجه اش مرده خواست زن ديگرى كند بطرك استنبول نگذاشت آخر بفتواى ديگر بطاركه زنى ديگرخواست و قسطنطين متولد شد ودرسنهٔ تسع و ثلاثمائه ٣٠٩ مرض صعبى پيدا كرده خلاص شد ، اما بعد از آن بدو سال ديگرفوت شد

اسكندروس برادرش بسلطنت نشسته ودرسنهٔ تسع عشر و ثلاثمائه ٣١٩ [بمرض دبيله] وفات يافت

قسطنطين بن لاون بعد از عم پادشاه شد و درسنهٔ ثلاث و ثلاثين [و ثلاثمائه ٣٣٣ دمستق او] و برادرش اصطفان را گرفته بيكى از جزائر فرستاد

دمستق واو در زمان حكومت بقسطنطين مسمى شد (٤) ودرسنهٔ ثمان واربعين وثلاثمائه ٣٤٨ بمرد

رومانس بن قسطنطين قايم مقام پدر شد [درشانزدهم آزار] سنهٔ احدى وخمسين وثلاثمائه ٣٥١ وفات يافت عمرش بيست و پنج سال ملكش سه سال ازاولاد رومانس درآن وقت بسيل هفت ساله بود و قسطنطين پنج ساله اولياء دولت صلاح ديدندكه يعفور راتق وفاتق باشد يعفور در اصل پسر مسلمانيست از طرسوس مشهور بابن معاس نصرانى شدمرتبه مرتبه در ملازمت سلاطين ترقى كرد ، دمستق گرديد ودمستق عبارت از امير الامرائى ممالك شرقى خليج استنبول كه امروز اورا بيكلر بيكى آنا دولى (٥) گويند بعد از پنج ماه سلطنت ايتام فرمان فرما شده مادر ايشان

١ ـ دفاقد است . ٢ ـ ع ندارد و در اين نام بين نسخ اختلاف است .
٣ ـ ازمروج الذهب اصلاح شد . ٤ ـ : درزمان قسطنطين بيمار شد . ٥ـ نسخ اختلاف دارد .

بقاتو را با کراه بخواست و تاج برسر نهاد برادرش درمحرم سنهٔ تسع وخمسین ۳۵۹ با چهل هزار پیاده بتسخیر انطاکیه آمده آن جا را بگرفت و شهر حلب وحمص حماة و کوطاب و اقامیه وملاذگرد را نیز تسخیر ساخت آخر پسران مذکور را میخواست خصی کند مادر واقف شد ابن سمقین را با خود در دفع او متفق ساخت و او را در محل خواب در شهور سنهٔ تسع وخمسین وثلاثمائه ۳۵۹ بکشتند

ابن سمقین بنیابت پادشاه شده در [شهور] سنهٔ اربع وستین ۳٦٤ لشکر به بلاد اسلام کشید حمص و بعلبك و صیدا را بگرفت ودر حین محاصرهٔ طرابلوس بسیل بن رومانس درشراب او را زهر داد وی از آن (۱) مریض شده به استنبول رفت ودر [روز نهم جمادی الاولی (۲)] سنهٔ خمس وستین وثلاثمائه ۳٦۵ در گذشت

بسیل بن رومانس که در آن زمان بسن رشد رسیده بود پادشاه شد بسیاری از بلاد و بقاع (۳) بتخصیص الکاء روس و بلغار مسخر ساخت وطول مدت یافته هفتاد سال و کسری حکومت کرد آخر در شهور سنهٔ ست عشر و اربعمائه ٤۱٦ وفات یافت

قسطنطین برادرش قایم مقام شد وفاتش در سنهٔ تسع عشر واربعمائه ٤۱۹ از او سه دختر ماند ملك بدختر بزرگتر رسید شوهرش ارمانوس که پسر خالش بود بتدبیر ملك قیام نمود

ارمانوس پادشاه شد وفاتش در شهور سنهٔ خمس وعشرین واربعمائه ٤۲۵ [گویند] زن اورا در حمام خبه کرد

میخائیل و او پسر صرافی بود ملازم ارمانوس زوجه‌اش طمع در وی کرده بعد از دفع شوهر در عقد او در آمد و به نیابت زن پادشاه شد و میخائیل را مرض صرع عارض شده خواهر زادهٔ خود را پادشاه ساخت و در سنهٔ ثلاث و ثلاثین واربعمائه ٤۳۳ وفات یافت

قسطنطین خواهر زادهٔ میخائیل زن خال را بخواست و او را الزام کرد تا خود را خلع کند نکرد آخر او را گرفته بیکی ازجزایر فرستاد و رومیان بروی خروج کرده، اورا در سنهٔ اربع وثلاثین ٤۳٤ ازسلطنت خلع کردند وچون محتاج بپادشاه بودند قرعه انداختند بنام قسطنطین برآمد قسطنطین باتفاق اعیان بر تخت برآمد زوجهٔ میخائیل را بخواست وشخصی بروی خروج کرده بیست هزار کس بروی جمع شدند آخر بدست قسطنطین افتاده کشته شد و او در سنهٔ خمس و ثلاثین ٤۳۵ مسلمانان و نصارا قریب صد هزار کس از قسطنطنیه اخراج نموده آخر در شوال سنهٔ ست [واربعین] واربعمائه بمرد ٤٤٦

---

۱ ـ ع : زهر دادی از آن . ۲ـ د : فاقد است ۳ ـ ع : وقلاع

ارمانوس پادشاه گشته درسنهٔ اثنی وستین‌وار بعماة٤٦٢ بالشکر عظیم قصد شام کرده درفتح(۱) نزول نموده‌وقتل‌وغارت کرده درسنهٔ ثلاث وستین یا٤٦٣ بادویست هزار کس بحوالی اخلاط آمده سلطان الب ارسلان سلجوقی‌در روز چهارشنبه بیستم ذی‌القعده سنهٔ‌مذکور بابیست هزارسوار بمقابل رفته تلاقی عسکرین درزهوه دست داد رو میان‌هزیمت‌یافتند ارمانوس گرفتار گردید و بعداز چندگاه بسلطان گفت «اگرقصابی بکش واگردلالی بفروش‌واگرپادشاهی ببخش» وسلطان باج وخراج برونهاده اطلاق کرد.

میخائیل رومیان‌چون‌خبراسیری‌ارمانوس شنیدند اورا بسلطنت برداشتند وارمانوس‌درویش‌شد(۲)ودر گوشه‌یی بنشست‌واموال‌خودرافروخته بسلطان الب ارسلان فرستاد وسوگند خورد که زیاده‌از آن ندارم ودرعهد او امرای سلجوقی بربعضی‌ممالك‌آنجا استیلا یافتندو سلطنت ایشان ضعیف شد

کیرانکس چندگاهی سلطنت آنجا کرده درسنهٔ احدی عشر و خمسمائه ٥۱۱ بمرد

یوحنا پسرش بعد از او بسلطنت نشست

صفحهٔ دوازدهم

درحکام ترکستان وماوراء النهرمندرج در دوسطر

درخوانین ترك

از احفاد افراسیاب اندو پدر بربدر والی وحاکم

بقراخان لقبش شهاب‌الدوله واسمش‌هارون‌بن سلیمان بن‌ایلك است‌نخستین کسی که‌از آن دودمان‌هوای‌سلطنت ماوراءالنهر کرد اوست سببش آنکه ابوعلی‌سیمجور و فایق، کفران نعمت امیرنوح سامانی کرده خان را برسلطنت‌اغرا کردندوی‌نیز بالشکرهادرشهورسنهٔ ثمانین‌وثلاثمائه ۳۸۰حرکت کرده یکمرتبه برانج سرور حجاب امیر نوح درحوالی سمرقند غالب آمده نوبتی دیگر که برفایق استیلا یافت‌جلو زیر به بخارا شتافت امیرنوح فرار نموده به ایل شط (۳) رفت آخر خان را مرض صعبی عارض شده علاجش درهوای ترکستان دانسته در راه فوت شد.

ایلك خان‌شمس الدوله ابونصربن‌احمدعلی‌بن‌موسی بن ستق‌قوجه واین ستق‌قوجه‌کافربود شبی‌درخواب‌دید که‌شخصی‌از آسمان فرود آمده‌بدو میگویداسلم تسلم فی‌الدنیاوالاخره صباح مسلمان شده قومش به تبعیت او شرف‌اسلام‌دریافتند

۱ ـ د : مسح. ۲ ـ : ع گرفتار گردید ۳ـ ع: درحوالی‌به ایل شط

موسی پسرش بجای [او پادشاه گشت تا آنکه او وفات یافته که به ایلك اشتهار یافت (۱)] بحکومت نشسته

نصر بن علی روز سه شنبهٔ دهم ذی القعده سنهٔ تسع و ثمانین و ثلاثمائه ۳۸۹ بخارا درآمد عبدالملك سامانی را بدست آورده باوزکند فرستاد و تمامی ماوراءالنهر راضبط نموده در سنهٔ سبع و تسعین وثلاثمائه ۳۹۷ باسلطان محمود سبکتکین در دو فرسخی بلخ مصاف داده شکست یافت وداعیهٔ انتقام داشت مهلت نیافت درسنهٔ ثلاث واربعمائه ۴۰۳ فرمان یافت .

طغاخان بعد از برادر پادشاه گشته در آن اثنا بمرض صعبی گرفتار شد درزمان او قریب سیصد هزارخرگاه از اتراك متوجه الکای او گشته وی باوجود ضعف درسنهٔ ثمان واربعمائه ۴۰۸ بمدافعه شتافته برایشان ظفر یافت ودر همان سال فوت شد(۲)

ابوالمظفر ارسلان خان برادر دیگرش بجای او نشست و در سنهٔ عشر و اربعمائه ۴۱۰ باسلطان محمود جنك کرده مغلوب گردیدو درحین هزیمت اکثر لشکرش در جیحون غرق شدند .

قدرخان بن یوسف خان بن بقراخان ازبنی اعمام ایلك خان که بنیابت اودر سمرقند والی بود بسیار عادل ونیك سیرت بسلطنت رسید درسنهٔ ثلاث و عشرین واربعمائه ۴۲۳ فرمان یافت.

ارسلان خان بن قدرخان صاحب کاشغر [وخجند](۳) وختن وبلا سوغون مدة العمر شراب نخورده میانهٔ او و برادرش بقراخان جنك واقع شده بدست او اسیر گردید .

بقراخان بن قدرخان که صاحب نیکی وطراز واستحاب (۴) بود بس از برادر استقلال یافت و ولایت عهد به پسر خود جعفر تکین داد خاتونش که ازوی پسری کوچك موسوم بابراهیم داشت (۵) رنجیده خاتون وجعفر تکین وبعضی امرا بزهر بکشت وارسلان را دربند بود بخبه [درشهور سنهٔ تسع واربعین و اربعمائه ۴۴۹(۶)] هلاك ساخت .

ابراهیم بن بقراخان بعداز پدر وآن همه فتنه بحکومت رسیده والده اورا برسر بنالتکین که عصیان می‌ورزید فرستاده اودران [جنك] کشته شده نسل بقراخان برافتاد .

۱ـ : ع ندارد ۲ ـ د :درهمان ساعت فوت شد ۳ ـ مخصوص نسخهٔ د .
۴ ـ د : اسمجاب . ۵ ـ ع : موسوم است بابراهیم ۶ـ دفاقد است .

ابوالمظفر طمغاج خان (۱) ابراهیم بن نصر که هم از آن دودمان و پدرش ترک دنیا کرده درزاویه‌یی معتکف‌شده بودوخودش حاکم سمرقند، پادشاه گشته درسنهٔ ستین وار بعمائه ٤٦٠ بمرض افلاج فرمان یافت پس از او پسرش

شمس‌الملك‌خان (۲) که اسمش نصر بود بموجب ولی‌العهدی بجای او نشست ودرزمان الب ارسلان سلجوقی لشکر بماوراءالنهر کشیده کشته شدواو بدختر، داماد الب ارسلان ودختر عیسی‌خان برادرش در[خانهٔ سلطان‌ملکشاه بودوخاقان بغایت‌فاضل‌وشجاع وسایس‌بوده یکبارگی‌در(۳)]سمرقند بمنبررفته وخطبه‌یی درغایت بلاغت بخواند خط نیکونوشتی‌و حدیث‌خوانده بود، آخر درذی‌القعده سنهٔ اثنی وسبعین وار بعمائه ٤٧٢ وفات‌یافت.

خضرخان برادرش بحکومت رسیده‌وبیش از اندك‌وقتی نماند

احمدخان بن خضرخان ولی‌العهد [پدر] بود وبامردم سلوك‌ناهموارمیکرد از آن جهت‌سلطان ملك شاه‌درسنهٔ اثنی وثمانین ٤٨٢ بماوراء النهر رفته اورا بچنك آورد ومقید به اصفهان نزد عمش ترکان خاتون روان داشت وبار دیگر ملکشاه‌اورا به‌سلطنت آنجافرستاد آخردرشهورسنهٔ ثمان‌وثمانین‌وار بعمائه٤٨٨ بتهمت‌الحاد کشته‌شد.

[محمودخان پسرعمه‌اش‌بعد از او بتخت نشسته کوشش گزافی داشت‌ودرشهور سنهٔ تسعین و اربعمائه٤٩٠ قدر وبروایتی طوقان‌خان‌بن‌قراخان صاحب طراز لشکر برسراوکشیده ویرا بکشت].

قدرخان بن‌عمر خان‌بن‌احمدخان درسنهٔ تسعین واربعمائه ٤٩٠ به‌سلطنت نشست ودرسنهٔ خمس وتسعین ٤٩٥ طمع درخراسان کردودر ترمد درشعبان باسلطان سنجر مصاف داده درآن معرکه اسیر شده بقتل رسید

محمد خان بن سیلمان‌خان‌بن داودبن‌بقراخان که سمت خواهر زادگی‌سنجر داشت ومدتها ازماوراءالنهر جلاکرده درمرو (٤) پیش‌سلطان سنجر بود درسنهٔ‌خمس وتسعین ٤٩٥ به سلطنت شسته ویرا ملقب بارسلان خان‌ساختند وپسرش نصررا که ولی‌العهد بود درشهور سنهٔ ثلاث وعشرین ٥٢٣ سیداشرف‌علوی وکلانتر سمرقند بقتل آورددیاغی شدند واو از سنجر استمداد نموده بالشکرهابصوب سمرقند توجه نمود وپیش از رسیدن سلطان سمرقند مفتوح شده بود ارسلان کس

۱ - م، د: طفغاج ۲ ــ د: شمس‌الملوك ۳ ــ ع ندارد. ٤ ــ ع: فرد:

بسلطان فرستاده عذر خواست سلطان را آن حرکت خوش نیآمد ومتوجه سمرقند شده ودر آن ایام سلطان بشکار رفته دوازده کس را دید که درمغاکی ایستاده اند وملازمان سلطان ایشان را گرفته چنان ظاهر شد که ایشان بفرمودهٔ [محمد(۱)] خان قاصد جان سلطان بوده اند بنا برین در تضییق محصوران کوشیده درربیع الاول سنهٔ اربع و عشرین و خمسمائه ۵۲۴ آنجا رابگرفت وخان را مقید ساخته نزد دخترش ترکان خاتون بمرو فرستاد

تنبیه بعقیدهٔ صاحب کامل وی خواهر زادهٔ سلطان و بدختر نامزد اوست وهر دو پادشاه مقید بشرع اند چگونه خال دخترزادهٔ خواهر را تواند خواست؟ چون عایشه خاتون عمهٔ سلطان درحبالهٔ شمس الملك خان بوده بعد از وی میتواند بود که درعقد سلیمان پدر ارسلان درآمده باشد والله اعلم (۲)

حسن تکین بن علی بن عبدالمؤمن که هم ازآن خاندان بود بحکم سلطان سنجر بسلطنت رسید اواندك وقتی حکومت کرده وفات یافت .

محمودخان بن محمدخان [مذکور] راسلطان سنجر تربیت نموده و درسنهٔ ست وعشرین وخمسمائه بسلطنت آنجا روان داشت ودررمضان سنهٔ احدی وثلاثین وخمسمائه ۵۳۱ درحدود خجند با کورخان جنك کرده منهزم بسمرقند باز گشت وسلطان سنجر بحمایت آمده وی نیز چنانچه دراحوال او بگذشت مغلوب شده محمودخان ترك خانمان گفته در خدمت سلطان می بود وبعد از آن بسلطنت خراسان رسید آخر در ماه رمضان سنهٔ ست وخمسین وخمسمائه ۵۵۶ بردست مؤید آینه مکحول شده هم درآن اوان بمرد

طمغاج خان(۳) بن محمد خان درماوراء النهر والی بود چون شکوهی نداشت حکومتش درتزازل بود آخر قارلقان اورا کشته درصحرایی انداختند وآن واقعه سنهٔ خمسین وخمسمائه ۵۵۰ بوده.

جلال الدین علی المقلب بجغری خان بن(٤) حسن تکین بعد از واقعه قطوان به تربیت کورخان والی ماوراءالنهر شده بیغوخان سرور قرلقان رابخطایی وکه ازوسر زده [درسنهٔ ثلاث وخمسین خمسمائه ۵۵۳ (۵)] بکشت و دیگر امرا چون لاچین نیك و پسران بیغو مقتول بایل ارسلان خوارزمشاه متوسل شده (٦)] وی لشکری بماوراءالنهر برده چون [درجمادی الاخری سنهٔ مذکور(۷)] خبر بخان سمرقند رسید تمامی صحرا نشینان آنجارا بحوالی سمرقند برده بدان جا تحصن نمود در

۱ ـ مخصوص نسخهٔ د.   ۲ ـ نسخهٔ « د » از تنبیه تا اینجا رافاقد است

۳ ـ د : طفاخ   ٤ ـ م ، ع مغشوش است .   ۵ ـ ع ، دفاقد است .

٦ ، ۷ ـ ع ندارد

آن‌اثنا ایلك ترکان باده هزارجوان بمدد خان رسیده آخر بین الفریقین مصالحه دست داد

سلطان عثمان بن‌علی بن‌حسن‌از نژاد(۱) بقراخان بواسطهٔ قدمت دودمان بسلطان السلاطین اشتهار داشت چون دختری از کورخان خطبه کرده بدو نداد سلطان‌قطب‌الدین خوارزمشاه علی‌رغم کورخان دختر بدو داد ومیان ایشان‌الفتی اتفاق نیفتاد بکدورت عظیم رسید لاجرم از دوستی سلطان گذشته به کورخان متوسل گردید بنابراین سلطان بقصداولشکر کشیده سمرقند بگرفت واورابچنك آورد خواست که عفو کند دختر راضی نشده وی‌رادرشهورسنهٔ تسع‌وستمائه۶۰۹بخبه هلاك کرد و آن دودمان بدوختم‌شد

سطرثانی‌درقرا خطائیان

که ایشان را کورخان نیزگویند یعنی خان خانان

کورخان وی از معتبران خطای‌بود قوشقین طایفو نام دروقت خروج‌پادشاه جورجه پیش ازولادت چنگیزخان‌به‌سببی ازآنجا باهشتاد نفر از اقوام بیرون آمده درحدود قرقرمنزل گرفتند وچون وی بسیار عادل وکافی وخوش خلق بودخوش‌خوش‌قبایل نزدوی‌جمع‌شده‌در آن‌وقت‌صاحب بلاساغان که‌از نژادافراسیاب‌بود ضعفی تمام داشت کورخان‌درشهور سنهٔ اثنی‌عشربن‌وخمسمائه۵۲۲ برولایت‌اودست یافته نام سلطنت برخود نهاد وچون [درروز پنجشنبه پنجم شهرصفرسنهٔ ست وثلاثین و خمسمائه ۵۳٦ موافق ایت‌ئیل در قطوان درحدودسمرقند(۲)] برسلطان سنجر غالب آمده کار اوبالاگرفته برتمامی‌ماوراءالنهر فرمانفرماشدخوارزمیه‌مال‌بدومیدادند آخر در ماه رجب سنهٔ سبع وثلاثین‌وخمسمائه۵۳۷وفات کردمذهب مانی‌نقاش داشت.

کوبابك زوجه‌اش لقب کورخانی‌یافته‌برقاعدهٔشوهرعمل‌میکرد بعداز اندك وقتی تویان برادر کورخان اورا به تهمت بدمعاشی از میان برداشت

کورخان ثانی بسلطنت نشسته کوشلك [پسر طامابلك خان(۳)] حاکم انحان از دست چنگیزخان پناه بدو آورده و سلطان محمد خوارزمشاه از دست محصلان کور خان که بتحصیل وجه مقرری‌می آمدند به تنك آمده باتفاق‌سلطان‌عثمان پادشاه سمرقند بجنك او رفتو در [روز جمعهٔ ربیع الاول (٤)] سنهٔ سبع وستمائه ٦۰۷ با لشکر تانیکو طراز برادر بزرك براق حاجب جنك کرده قراخطائیان شکست فاحش

۱ـ م : برادر ۲ـ ع ندارد ۳و٤ ـ د فاقد است .

یافتند وتا نیکواسیر شد و از آن وهنی بحال کورخان راه یافته در آن اثنا کوشلك با او یاغی شده بود تاخت بر سر او آورده‌در سنهٔ [ست(۱)]عشر وستمائه ۶۱۶بردست کوشلك اسیر شد بعد از دو سال بمرد ودیگر کسی از ایشان بدولت نرسید .

صحفهٔ‌سیزدهم

درحکام اکراد والوار مبین‌دردوسطر

سطر اول دراکرادمشروح در دوحرف

حرف اول در ذکرولات دیاربکر

احمد بن مروان ، قادر عباسی او را ملقب‌بنصیر الدوله(۲) گردانیده‌مدت هشتادوانده‌سال زندگی کرد ، ازآنجمله پنجاه ودو سال بسلطنت بلاد جزیره ودیاربکردر کمال تنعم وکامکاری اقدام نمود ایلچی بسلطان طغرل بیك سلجوقی روان داشته از آنجمله تنسوقاتی که (۳) بدو فرستاده قطعهٔ یاقوتی بود که از سلاطین دیالمه بمبلغ کلی خریده بود و فخرالدوله بن جبیر که آخر وزیر عباسیه شد و ابوالقاسم مغربی از جملهٔ وزرای او بودند ، آخر در سنهٔ ثلاث و خمسین واربعمائه ۴۵۳ وفات یافت

نصر بن نصیرالدوله به اهتمام ابن جبیر وزیر بسلطنت رسیده میان او وبرادرش سعید محاربات واقع شده وی درمیا فارقین بجای پدر و سعید در آمد و بحکومت نشسته آخر در ذی‌الحجهٔ سنهٔ اثنی‌وسبعین‌واربعمائه۴۷۲ وفات یافت

سعید بن نصیرالدوله قایم مقام شده مدت ها والی آمد بود آخر در سنهٔ خمس وخمسین و اربعمائه ۴۵۵ فوت‌شد

منصور بن نصر بن‌نصیرالدوله قایم مقام پدر شده‌آخردرجنك فخرالدوله بن جبیر شکست یافته بعد ازآن بر دست حکومش صاحب‌موصل گرفتار گردید و او را درجزیره در خانهٔ یهودی مقید داشته ودرمحرم سنهٔ تسع وثمانین و اربعمائه ۴۸۹ وفات یافت و آن دولت بدو منقرض گردید

حرف ثانی درحکام دینورو وشهرزوروتوابع

حسنویه بن حسین در زمان رکن الدوله‌بن بویه کار او عروج تمام‌یافته با رکن الدوله درمقام عصیان بود بنابر این وی وزیر خود

۱ــ م ندارد ۲ــ ع: نصرالدوله ۳ــم : منسوقاتی ، د : تنشوقاتی

ابو الفضل بن عمید(۱) را با لشکری [بیحد(۲)] در شهور سنهٔ تسع و خمسین و ثلاثمائه (۳) ۳۵۹ بر سر او فرستاد حسنویه کسان درمیان انداخته آن لشکر را به صلح باز گردانید و او را جهات بسیاری بود و از جمله هر ساله مبلغی درراه خدا تصدق نمودی وفاتش در سه شنبه سوم ربیع الاول سنهٔ تسع و ستین (٤) و ثلاثمائه ۳۶۹

بدر بن حسنویه بعد از پدر بحکومت رسید و در سنهٔ ثمان و ثمانین و ثلاثمائه۳۸۸عظیم ایشان شده از دیوان بغداداو راناصرالدوله لقب نهادند [و او دینور تا اهواز خوزستان و بروجرد و اسدآباد و نهاوند (۵)] و قلاع انجا در تصرف داشت آخر در سنهٔ خمس و اربعمائه ٤۰۵ بمحاصرهٔ قلعه کوسجد رفته حسین بن مسعود را محصور گردانید و چون زمستان صعب بود لشکرش هرچند خواستند که برگردند تمکین نداد آخر بی تاب شده طایفهٔ جورقان قصد او کرده فرار نمودند [و امرا تابوتش را بنجف اشرف حمل نمودند، او نیز همچو پدر کثیر الصدقلت بود هر سال بعد از وضع اخراج آن ومواجب لشکر بیست هزار درهم بخزانهٔ او واصل میشد وهر سال مبلغی خالص مال خود دروجه جماعت حجاج مصروف میداشت].

هلال بن بدر میانهٔ او و پدر صفایی نبود هم در سنهٔ خمس و اربعمائه ٤۰۵ بینهما جنك شده آخر هلال در جنك فخرالملك وزیر بغداد گرفتار شده محبوس گردید و چون جلال الدوله شنید که [شمس الدوله بن] فخرالدوله صاحب همدان طمع در الکای پدر کرده هلال را بیرون آورده بلشکر مدد نموده و او متوجه الکای موروثی شده میانه اوو شمس الدوله در ذی الحجه سنهٔ خمس واربعمائه ٤۰۵ جنك شده هلال کشته شد

طاهر بن هلال هنوز پدرش خلاص نشده بود از شهرزور که از دست جد بدانجا پناه برده بود بر سر الکای جد آمده بر دست شمس الدوله گرفتار گشته در سنهٔ ست و اربعمائه ٤۰۶ خلاص شده هم در آن سال بر دست ابولشوك (٦) بقتل آمد

بدر بن طاهر بن هلال در سنهٔ ثمان و ثلاثین و اربعمائه ٤۳۸ بحکم ابراهیم نبال (۷) حاکم قرمسین ودینور گردید

ابوالفتح محمد بن عیار مدت بیست سال حکومت کرده در حلوان در شهور سنهٔ احدی و اربعمائه ٤۰۱ وفات یافت [و اواز قبیلهٔ دیگر اکراد است و دارالملکش قرمسین وشهرزور]

۱ـ ع: عمید الدوله ۲ـ مخصوص د ۳ـ ع: اربعمائه ٤ـ ع: سبعین و بین نسلخ دوسطر اخیر اختلاف است ۵ـ م ندارد ٦ـ نسخ اختلاف دارد ۷ـ م: سمال د: بن هنال

ابوالشوك بن محمد بن عیار لقبش حسام الدوله در سنهٔ احدی و عشرین و اربعمائه ۴۲۱ (۱)] بر الکای قوقا استیلا یافته و پیوسته میانهٔ او و برادران نزاع بود ، آخر درسنهٔ سبع وثلاثین ۴۳۷ درگذشت

مهلهل برادرش المکنی به ابوالماجد درسنهٔ اثنی واربعین ۴۲ بخدمت طغرل بیك رسیده خلاصی برادر خود سرخاب (۲) را که محبوس بود در خواست نموده درجهٔ قبول یافت.

سرخاب بن محمد عیار بعد ازخلاصی ازقیدطغرل بیك بحکومت قلعهٔ ماکی رفته بقیهٔ اوقات در انجا بسرمیبرد و قبل ازاین بنا برفتنه انگیزی قومش او را درسنهٔ تسع وثلاثین واربعمائه ۴۳۹ گرفته پیش ابراهیم نیال بردند اویك چشمش را بکند.

سعدی بن ابوالشوك بدست عمش سرخاب نام گرفتار شده و درقلعهٔ او محبوس بود تا آنکه ابوالعسکر ولد سرخاب او را بعدازواقعهٔ بدر خلاص کرده او در سنهٔ اربع واربعین واربعمائه ۴۴۴ با لشکری از جانب طغرل بیك بعراق رفته عم خود مهلهل را بگرفت .

سرخاب بن بدر بن مهلهل [المکنی به ابوالفوارس المعروف به ابن ابی الشوك] مدتی [والی] شهر زور وقوقا بودودرشهور سنهٔ خمس و تسعین واربعمائه ۴۹۵ بر قلعه حقیدکان که مدتی از تصرف ایشان بدر رفته بود دست یافت واو را جهات بیشماری بودوفاتش درشوال سنهٔ خمسمائه ۵۰۰

ابومنصور بن بدر بعد از برادر بحکومت رسیده مدت صد و سی سال امارت دردودمان او بود .

سطر ثانی

در الوار مشتمل بردو حرف

حرف اول در لر بزرك

مقدمه فتح الدین فضلویه که جد پانزدهم اتابك یوسف شاه است از نسل کیخسرو ساکن غربی شام بود واو راطغرا «ملك المغربی» نامندیکصدو بیست سال بزیست علی پسرش در زمان پدر پیشوای قوم شده میانه او و سلاطین [شام (۳)] نزاع بود ابراهیم بن علی سه سال ازو بازماند و شامیان شبی برسر آن قوم شبیخون آورده جمعی را بکشتند وابراهیم چون بسن تمیز رسید با اقوام بحوالی میافارقین آمد و مدت شصت سال حکومت کرد .

۱ـ ع ندارد ۲ـ ع : سهراب . د : سهرخاب ۳ـ مخصوص نسخه د.

کینویه بن ابراهیم فرصت یافته بانتقام والی شام را درشکار ماهی بکشت وبالکلیة از آن الکا جلا نمود با اصحاب به اذربایجان آمد وچهل و پنج سال سرداری کرد و میانهٔ او و امیره‌دباج گیلان‌وصلت شد .

مکی بن ابوالحسن پسر عم کینویه سرور شده قوم خود را بلرستان آورد و دربر که دشت شمال اشتران کوه منزل گرفته وناگاه شبی لشکر بر سر آن قوم ریخته اکثر ایشان بقتل آمدند .

ابوالحسن بن مکی بعد از پدر تا چهل [و سه سال پیشوا بود]

ابوالحسن بن کینویه [بن ابوالحسن پنجاه وپنجسال حکم راند

محمد بن ابوالحسن بن کینویه (۱)] بعد از جد قایم مقام شده چهل سال در حکومت بماند .

علی بن محمد پس ازو بحکومت‌رسید و[چهل] پنج سال سرداری، و او را دوپسر دولتمند بود محمدوابوطاهر چون بمددبرادران اتابك تکله بن مودود بر برادرش سنقر غالب آمده بود اخوان را تربیت کرده در سنهٔ خمس وخمسمائه‌٥٠٥ [ولایت] کوه کیلویه‌باتوابع‌را بدیشان داد و برادران پدر و الوس را بدان ولایت برده‌باز چون فرصت‌بدست(۲)اتابك زنگی افتاد ایشان را از آنجا اخراج نموده‌و علی در سنهٔ اربع و ثمانین و خمسمائه ٥٨٤ بر دست شولان کشته شد .

محمد ولدارشدش حاکم شده (۳) ده سال سرداری کرد .

ابوطاهر در ایام برادر در خدمت دارالخلافه بود اکثر املاك لرستان باقطاع او مقرر شد و پس از برادر میانهٔ قوم آمده حاکم باستقلال شد وسی وچهار سال درحکومت‌بماند .

ملك‌هزاراسف بن‌ابوطاهرقایم‌مقام شدصاحب‌قران‌آن طائفه‌است و بکرات میانه او و دشمن معارك دست داده دراغلب آنهااو غالب بود آخر درشهور سنهٔ ست وعشرین و ستمائه ٦٢٦وفات یافت .

عمادالدین پهلوان بن هزار اسف‌بغایت عظیم‌الشأن شده در اصفهان موضع زرده را از قضات آن جا بمبلغ بیست وچهار هزارخانی خریده وقف کرد و مزار خود را آنجا تعیین‌نمودودر سنهٔ ست و اربعین

۱ـ۲ ع ندارد ۳ـ ع : شبی حاکم شده

٦٤٦ وفات یافت .

نصرة بن هزار اسف بحکومت [رسیده دو سال و نیم بدان قیام نمود و در غرهٔ ذی‌الحجه سنهٔ تسع و اربعین ٤٤٩ فرمان یافت و درده‌زرده‌درگور برادرخان مدفون شد .

مظفرالدین تکله بن هزار اسف پس‌از برادر بحکومت(۱)] نشسته در واقعه بغداد در اردوی هلاکو بود و از آن حادثه عظمی متأثر گشته چون بلرستان رسید یاغی شد. امرای مغول بگرفتن وی رفته او رابچنك آوردند ودر پانزدهم [رمضان(۲)] سنهٔ ست وخمسین‌وستمائه٦٥٦ [درتبریز] بقتل‌رسید .

شمس‌الدین الب‌ارغون بن هزار اسف بعد ازبرادر بحکم هلاکوخان [حاکم (۳)] شده درجمعه هشتم جمادی الاخری سنهٔ اثنی وسبعین وستمائه ٦٧٢ فرمان یافت

اتابك یوسفشاه بن الب ارغون فرمان فرمای آن قوم شد اکثر اوقات [در خدمت (٤)] ابقاخان‌بودی و در پیش او آثار شجاعت بظهور رسانیده به بهادر ملقب‌گردیده وکار او عروج تمام یافت .

اتابك افراسیاب بن یوسف شاه والی شده با مغول سلوك ناپسندیده میکرد تا آنکه سلطان غازان به یارغوی اووارسیده در روزجمعه بیستم ذی‌الحجه سنهٔ خمس و تسعین وستمائه ٦٩٥ در قریهٔ مهاوند [فراهان] بیاسارسانید

نصرالدین‌احمد بن یوسف شاه پس از برادر سرورآن طائفه شد. بر خلاف اوسلوك مستحسن نمود فضل‌الله قزوینی تاریخ معجم و هند و شاه بن سنجر کرانی تجارب السلف باسم‌او نوشته‌اندوفاتش درسنهٔ ثلاثین‌وسبعمائه ۷۳۰

نورالدین‌احمد سرورآن‌قوم‌شده‌بعد از بیست‌ساله حکومت درشهور سنهٔ ست وخمسین وسبعمائه ۷٥٦ بواسطهٔ حمایت شیخ ابواسحاق اینجو در قلعهٔ سوس خوزستان بردست‌محمدمظفر گرفتارشده‌مکحول گردید

اتابك پشنك(٥) بعد از عم حاکم شده چون سی وپنج سال ازحکومت او در گذشت وفات یافت

اتابك احمد بن پشنك بحکومت رسیده در عهد او لرستان خراب گشت .

۱ـ ع : فاقد است ۲ـ د : فاقد است ۳ـ مخصوص نسخه د

٤ـ د : فاقد است . ٥ـم : لشك

ابوسعید بن احمد چندگاهی بعد از پدر حکومت کرد .

شاه‌حسین بن ابوسعید مدتی سروری کرده درسنهٔ سبع وعشرین و سبعمائه ۷۲۷ بردست غیاث‌الدین بن‌کاووس‌بن هوشنك‌بن پشنك کشته‌شدو میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ لشکری برسر غیاث‌الدین فرستاد اوراآواره ساخت ودیگرآن طبقه روی حکومت‌ندیدند.

حرف‌ثانی‌در لر کوچك

ایشان احشام متفرق بودند و حقوق دیوانی بدار الخلافه میدادند وچون‌بدیوان سلاطین عراق متعلق شدند بی سوینی بر ایشان واقع میشد بنابرین

شجاع‌الدین خورشید بن ابوبکرمحمد خورشید را از قوم‌جنگروی(۱) که‌بغایت عادل و فاضل بود و منصف‌درشهورسنهٔ ثمانین‌وخمسمائه ۵۸۰ باتفاق برخود حاکم ساختند واوبحسن سلوك تمامی اقوام لررا تسخیر نموده درسنهٔ احدی و عشرین وستمائه ٦۲۱ وفات یافت .

سیف‌الدین‌رستم بن محمد برادر زادهٔ وی بعد ازو کفیل مهام آن قوم گردیدعادل و عاقل وسایس بود آخر بر دست برادرش شرف‌الدین ابوبکر کشته شد .

شرف‌الدین‌ابوبکر بعد از برادرحاکم‌شده بعداز مدتی باجل مقرر درگذشت

عزالدین‌گرشتاسف برادرش بعد ازو حکومت یافته بر دست خلیل بن بدر بن [شجاع الدین] خورشید مقتول گردید .

حسام‌الدین‌خلیل والی‌شده درسنهٔ‌اربعین وستمائه٦٠٤بردست‌سلیمان‌شاه ایوه کشته شد .

بدرالدین‌مسعود پس از برادر حاکم شده در سنهٔ ثمان و خمسین و ستمائه ٦٥٨ فرمان یافت .

تاج‌الدین‌شاه پسرحسام‌الدین خلیل بحکومت نشسته‌درسنهٔ‌سبع وسبعین وسبعمائه ۷۷۷ بفرمان ابقاخان کشته شد [اولاد بدرالدین‌مسعود

فلك‌الدین‌حسن حاکم وعزالدین حسین ولی العهد شده ملك ایشان رونق تمام داشت‌قضا راهر دو برادردر شهور سنهٔ اثنی وتسعین و ستمائه ٦۹۲ نماندند.

۱ــ ع چنگیزوی

جمال الدین خضر پسر تاج الدین شاه بحکومت رسیده در ثلاث و تسعین وستمائه ۶۹۳ کشته شد(۱)]

حسام الدین عمر بک که از احفاد شجاع الدین خورشید بود بتغلب والی گردید بعد از اندك وقتی ازحکومت عزلت یافت .

صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد بن عزالدین گرشتاسف بنا بر کمال شجاعت سروری یافته بعد ازچندگاه قصد بنی اعمام کرده غازان خان او وحسام الدین عمر را بدست وارثان داده در سنهٔ خمس و تسعین وستمائه ۶۹۵ قصاص کردند .

عزالدین محمد بن امیر عزالدین حسین بن بدرالدین مسعود بعد از او بحکومت نشست و در سنهٔ ست عشر وسبعمائه ۷۱۶ وفات یافت .

دولت خاتون زوجهٔ او ملکه آن قوم شد و بواسطهٔ کمال عفت که روی ازهمه پوشید کارش از پیش نرفت .

عزالدین حسین برادر دولت خاتون مرتکب امارت شده چهارده سال ایالت آن دیار از رهگذار او مرفه (۲) بودند .

ملك شجاع الدین محمود پسرش بجای او نشسته خلایق از سلوك او تنك آمده در شهور سنهٔ خمسین و سبعمائه ۷۵۰ اورا بکشتند .

عزالدین پسرش قایم مقام شده سلاطین عراق با اوپیوند کردندو عالیجاه شدآخر امیرتیمور او را از قلعه وامیان که نیم فرسنگی بروجرد است درسنهٔ تسعین و سبعمائه ۷۹۰ بعداز محاصره بیرون آورده به سمرقند فرستاد و سید احمد پسراو را باندکان بعد ازسه سال ایشان را تربیت کرده بحکومت لرستان فرستاد و باردیگر بحکومت رسید آخر بشومی جلافت(۳)پسرش سید احمدبر دست محصلان مغول گرفتار گشته بتهمت عصیان در سنهٔ اربع و ثمانمائه ۸۰۴ او را پوست کندند و بکهفته در بازار سلطانیه آویخته بود سیدی احمد در زمان امیرتیمور به بد ترین صورتی در کوهستان لرستان سر گردان میگشت بعد از واقعه امیرتیمور تا سنهٔ خمس عشر وثمانمائه ۸۱۵[بحکومت(٤)]اشتغال داشت

شاه حسین ملك عزالدین عباسی وی حا کم آن قوم شده همواره بر الکای همدان وچربادقان و نواحی اصفهان تاخت میکرد وآخر درفترت سلطان ابوسعید همدان را

۱ـ ع ندارد ۲ـ ع : فرقه . ۳ـ خلافت ٤ـ : ندارد ع

گرفته قشلاق شهر زور رفت و الوس بهارلورا بتاخت، کور پیر علی ولدعلی شکر که صاحب آن الوس بود سر راه بر وی گرفته اورا در سنهٔ ثلاث و سبعین و ثمانمائه ۸۷۳ بقتل آورد.

شاه‌رستم بن شاه حسین مدتها بحکومت آن طائفه اقدام نموده بملازمت حضرت شاه غفران پناه سرفراز شد [بعداز مدتی فوت شد(۱)]

اغورسلطان پسر ارشد شاه رستم بود قایم مقام پدر گشت و درسنهٔ اربعین و ستمائه ۶٤۰ که بندگان نواب اعلی یورش خراسان فرمودند در رکاب همایون بودند برادر کوچکتر خود جهانگیر را به نیابت خود در میان قوم گذاشته(۲) بعد از غیبت برادر سرداران الوس رادلداری داده عصیان برادر اظهار نمود چون این خبر ناخوش به اغور رسید در حین معاودت موکب همایون بعد از رخصت از اردوی اعلی پیشی گرفته چون بحوالی نهاوند رسید بعضی از مردم بی سر وپا و بی نام و نشان بدو پیوستند و بزرگان و پیشوایان قوم در دوستی جهانگیر راسخ بود و جانب او را فروگذاشتند بعد از مقابله ومقاتله اغور گرفتار شده بقتل رسید.

جهانگیرسلطان بعد از برادرش قایم مقام بوددرشهور سنهٔ تسع واربعین‌وتسعمائه ۹٤۹ حسب‌الفرمان قضاجریان بقتل آمد.

شاه‌رستم بن جهانگیر حاکم آن قوم است با بندگان درگاه جهان پناه‌درکمال انقیاد [و برادرش‌محمدی که‌جوان کریم‌وهمواره‌زوار در آن سرراه‌ازومدد می‌یافتند چون با وی‌در مقام خلاف بود درسنهٔ‌احدی و سبعین۹۷۱ بردست امراء همدان گرفتار گشته الحال در قلعهٔ الموت ساکن است]

صفحهٔ چهاردهم

در ملوك طبرستان ورستمدار مشروح در دوسطر

سطراول درملوك مازندران

که ایشان را باو ندیه خوانند ومتفرق به سه فرقه‌اند.

فرقه‌اول چهارده نفر

مقدمه: کیوس بن کیقباد برادر بزرگتر انوشیروان بحکم‌پدر که پادشاه عجم‌بود والی مازندران شده بعدازحکومت‌هفت ساله‌با برادر خلاف کرده بردست او بقتل رسید ایالت آن ملك بسوخرامفوض شده قریب‌صدوده سال او و اولاد والی آن جابودند، شاپور بن

۱ـ مخصوص نسخهٔ د ۲ـ از اینجا تاجهانگیر عبارت نسخهٔ م طور دیگراست

کیوس بعد از پدر ملازمت عمش انوشیروان میکرد تا آنکه درعهد هرمز وفات یافت.

باوند بن شاپور که این‌قوم بدو منسوب‌اند ملازمت پرویز (۱) رااختیار کرده [بااو بروم رفت ودرجنك بهرام‌چوبینه (۲)] مساعی جمیله بتقدیم رسانید . آخر(۳)]وی حکومت‌اصطخر وعراق‌و آذربایجان‌بدودادواو تازمان آزرمی‌دخت والی آن ولایت بود آخر از ملازمت او عار کرده دریکی از آتشکده های طبرستان (٤) معتکف بود بعدازقتل یزدجرد درسنهٔ خمس واربعین ٤٥ هجری اعیان طبرستان اورا از آنجا بیرون آورده به سلطنت برداشتند وپس از پانزده سال حکومت در شهر سنهٔ ستین ٦٠ ولاش نامی[درقصبهٔ شارنام (٥)] خشتی بر پشتس زده بدان درگذشت ، وازو کودکی سرخاب نام مانده‌اورا بخانه یکی از باغبانان گریزانیدند وبعدازهشت سال [که از آن گذشت (٦)] یکی اورا شناخته به کولا بردوسکان جبال قارن بر سراو جمع شده [پنجاه هزار کس بااوشبیخون برسرولاش زده (۷)] اورا بکشتند

سرخاب بعد از وی پادشاه شدبعداز سی‌سال وفات یافت

[مهرمردان بن سرخاب چهل سال سلطنت کرد

سرخاب بن مهرمردان] بیست سال‌آخر چون درسنهٔ اثنی واربعین ومائه ۱٤۲ نقض عهدمسلمان کرده فوجی ازیشان را بکشت ابوجعفر دوانیق لشکری بسرداری ابوالحصیب ودیگر امرابرسر او فرستاده وی بیکی از قلاع متحصن شدوابوالحصیب حصاررا بحیله از اوگرفته وی خودرا درسنهٔ ثلاث بزهر بکشت

اصبهبد شروین بن‌سرخاب‌بیست و پنج‌سال [واو بملك‌الجبال اشتهار داشت(۸)] مهدی عباسی بسرش هادی را بالشکری آراسته درشهور سنهٔ سبع و ستین ومائه۱٦۷ برسراو فرستاد .

شهریار بن قارن‌بن شروین بیست‌وهشت سال واومعاصرهارون‌الرشیدبود در عهد مأمون در[شهور سنهٔ عشر و مائتین۲۱۰] درگذشت

شاپور بن شهریار والی موالی موروثی گشته چون بدخو بود اتباعش از اورنجیده‌مازین وموسی‌بن حفص بحکم مأمون برسراو آمده وی

۱ـ ع : ملازمت ویرا ۲ـ کلمهٔ «چوبینه» در نسخهٔ « د » است
۳ـ۵ ـ ٦ـم ندارد ٤ـ ع : آتشکده اهالی طبرستان ۷ـ از
سه نسخه تلفیق شد ۸ـ ع : ندارد .

را بچنك آورده مارين اورا بقتل آورد]

جعفر بن شهريار بن قارون دوازده سال ودرزمان اوحسن بن زيد داعى كبيرظهور فرمود[وجعفرهمدراوايلخروج داعىوفات يافت]اگر چه بعضى اوقات دشت مازندران ازدست ايشان بيرون ميرفت اما جبال [كه اكنون بهزار جريب اشتهار دارد] در تصرف آل باوند بود و لهذا ايشان بملوك جبال اشتهار دارند .

قارن بن‌شهريار پس‌از برادرسى سال به‌اقبال گذار نيدواو نخستين‌مسلمانيست از آن طبقه واورا دوپسر بود سرخاب ومازيار

رستم بن سرخاب بن‌قارن پس از جد بيست و نه سال‌حاكم بوده‌درزمان او رافع بن هرثمه به استصواب اولشكر بمازندران آورده درآن اثنا اورا [بوسرخون (١)]گرفته بيكى از قلاع فرستاد[ودر آنجادر رمضان سنهٔ اثنى‌وثمانين‌ومائتين‌وفات‌يافت(٢)].

شروين بن رستم بعد از قيد پدر به امداد سامانيان والى مازندران‌شده پس ازسى‌پنج وسال حكومت فوت شد شيخ‌الرئيس و ابوريحان [بيرونى (٣)] با او صحبت داشته ودر « آثار الباقيه » از و روايات نقل‌ميكنند ودر معجم ياقوت حموى مذكور است كه‌وى‌عروج‌تمام كرده‌برتمامى طبرستان‌وديلمان‌وقومش استيلايافت ودرزماى او اميرنصربن‌احمد (٤) سامانى بقصد رى توجه نموده‌بهزارجريب رسيد وخواست تاآن جارا ازومستخلص كند اصبهبد طريق را بروبسته تاسى هزاردنيار بدو نداد راه نيافت .

اصبهبد شهريار بن‌شروين معاصرركن‌الدوله بويه سى‌وهفت[سال‌وى خال‌قابوس بن وشمگير ، وسيده] زوجهٔ فخرالدين بن ركن‌الدوله خواهر اواست (٥)

دارا بن رستم والى شده بعد ازهشت سال ارتحال نمود

اصبهبد شهريار بن دارا سى و پنج سال‌حكم‌رانده قابوس بن وشمگير به امداداو بملك خود رسيد آخربينهما خلاف شده در شهور سنهٔ سبع و

١ــ ع: ندارد ٢ــ٣ م ندارد . ٤ــ ع : امير نصرالدين احمد

٥ــ ع ، د : بن‌ركن‌الدوله دختر شروين بن مرزبان بن رستم بن شروين كه مرزبان نامه‌از تأليفات جدش مرزبان مذكوراست ازبنى اعمام اوست

تسعین وثلاثمائه ۳۹۷ بحکم او کشته شد وقابوس بر آن‌جا استیلا یافت [گویند فردوسی شه نامه را خواست تا به اسم او کند بنا براین به مازندران رفته ابیات هجو سلطان محمود برو خواند وی تجویز آن نکرده فردوسی راساکن ساخت (۱)]

اصبهبد رستم بن شهریار در سنهٔ ثمان عشر و اربعمائه ۴۱۸ باعلاء الدله جنك کرده گرفتار شد ودرجب سنهٔ تسع عشر ۴۱۹ درمازندران وفات یافت وآن فرقه بدومنقرض شد

فرقهٔ ثانیه از باوندیه هشت نفر

اصبهبد حسام الدوله شهریار بن [قارن بن (۲)] سرخاب شهریار بن دارا [پدرش قارن بواسطهٔ استیلاء آل زیار بدحار بوده در اواخر بربعضی قلاع دست یافته گاهی تاخت. باالکای دشمنان میبرد تا آنکه درسنهٔ ست وثمانین وار بعمائه ۴۸۶ بمرد اما خودش (۳)]دراوایل سلطان [ملکشاه]درشهور سنهٔ ست وستین واربعمائه ۴۶٦ خروج نموده ملك موروثی را بدست آورده بعد از واقعهٔ آن پادشاه عالیجاه شد سلطان محمدبن ملك شاه (۴)] [درسنهٔ خمسمائه ۵۰۰]سنقر بخاری را باپنج هزار سوار بجنك اوفرستاده شکست برسلاجقه‌افتاد سلطان محمد بااودرصدد اصلاح‌شده دخترخودرا به‌نجم‌الدوله‌قارن که ولی عهد پدر بود داد واصبهبدپس از سی و هفت سال حکومت وهشتاد سال حیات وفات یافت .

نجم‌الدوله قارن بن شهریار بموجب ولی‌العهدی بحکومت رسیده بعد از هشت سال درگذشت

رستم بن قارن بعد ازپدر قایم مقایم شده میانهٔ او وعمش‌علاءالدوله علی که درزمان پدر ازدست برادربه سلطان سنجر پناه برده‌از آن‌جا بخدمت سلطان محمد آمده مددگرفته بود قتال شده علاءالدوله غالب آمد و رستم بردست خواهر سلطان محمد زوجهٔ پدرش مسموم گردیده مدت ملکش چهار سال

علاءالدوله‌علی بن شهریار منکوحهٔ برادر را خواسته درشهور سنهٔ اثنی عشر و خمسمائه ۵۱۲ بحکم سلطان محمود بن محمد بمازندران رفته مالك‌الملك موروث شد وبیست و یکسال حکم راند آخر بواسطهٔ استیلاء نقرس ترك حکومت نموده بعبادت مشغول گردید.

۱ـ ۲ـ ۳ـ م ندارد ۴ـ د : فاقد است

شاه غازی رستم بن علی بحکم ارث والی آن جا گشته درشهور سنهٔ اثنی وخمسین وخمسمائه ۵۵۲ بالشکری به تحریر الکای الموت تاخته ملاحده را قتل و غارت کرده اولاد ایشان را به بندگی بفروخت و چندان خرابی کرد که بسالها تلافی نتوانستند کردو هم در آن اوقات امیر ایناق بعتبهٔ سنجر پناه بمازندران برده علی برادر شاه غازی که همواره با برادرخلاف ورزیدی بدست ایناق افتاده ویرا بکشت وسرش بدو فرستاد و آن حرکت بر شاه غازی بغایت شاق افتاد امادر سنهٔ خمس وخمسین ۵۵۵ بواسطهٔ حمایت [امیر(۱)] ایناق باغزان جنك کرده بنج نوبت برایشان غالب آمد مرتبهٔ آخر امیر اینلق بموجب **الفرار ممالا یطاق** چون نطاق فرار برمیان بست شکست بروی افتاده قریب هفت هزار کس از شاه غازی کشته شدند بس از بیست وچهار سال[دولت]وشصت سال حیات درسنهٔ ثمان وخمسین وخمسمائه ۵۵۸ وفات یافت [اما درتاریخ کامل وفاتش در هشتم ربیع الاول سنهٔ ستین ۵٦۰ مذکوراست علی ای حال(۲)] این دو بیت درمرثیه او گفته اند (۳)

شعر

ای برده دار برده فروهل که بار نیست بر تخت رستم ابن علی شهر یار نیست

ایضاً شعر

دیو سفیدا سر ز دماوند کن برون کاندر زمانه رستم مازندران نماند

علاءالدین حسن بن رستم قایم مقام بدر شده جبار وسفاك بود وسیصد و چهار(٤) غلام جمیل داشت هر کدام که بگوشهٔ چشم بدیگری نگریستی سر بباد دادی آخر پس از نه سال[حکومت(٥)]درقلعهٔ برزم دروقت مستی بردست غلامان کشته شد

شاه اردشیر بن حسن معاش بسندیده داشت وقاتلان بدر را بلطایف الحیل بکشت و پس از سی و چهار سال و هشت ماه حکومت درسنهٔ اثنی وستمائه ۶۰۲ نماند وی بنا برسببی به اصفهان رسیده کمال اسماعیل درمدح او گوید :

شعر

سپاهان را بهر یکچند دولتها جوان گردد هوایش عنبر افشاند زمینش گلستان گردد
بگویم گرچه می خیزد سپاهان را چنین دولت از آن کارامگاه بخت شاه نوجوان گردد
ملك اصبهبد عادل که هرجایی که رو آرد سعادت هم رکاب اودواسبه هم عنان گردد

وظاهراً ظهیر [دراین دوبیت] ایمائی بدو کرده .

شعر

شاید که بعد خدمت سی ساله درعراق(٦) نامم هنوز خسرو مازندران دهد(۷)

۱- مخصوص نسخه د ۲- فقط ع اینقسمت را دارد ۳- نسخهٔ د تا علاءالدین ندارد
٤- د: چهارصد ٥- مخصوص د ٦- ع: صدساله ۷- تا شمس الملوك درنسخهٔ د نیست

وهم از کمال ظهیر کمال تشیع شاه اردشیر توضیح پذیر است

شعر

عزم آن کرده‌ام که برتابم سوی مازندران عتاب سفر
گر بوجه معاش ننشیند مهر بوبکر و دوستی عمر

شمس الملوك بن شاه اردشیر بحکم پدر درقلعهٔ دارا دربند بود بعداز واقعهٔ پدر باتفاق ارکان دولت بحکومت نشسته بعد ازچهار سال‌در شوال سنهٔ ست وستمائه ٦٠٦ بفرمودهٔ سید ابورضا حسین بن محمد بن ابو رضا الا سطری العلوی کشته شد و از و فرزند نماند ویکی از اولا دشاه اردشیر بخوارزم شاه پناه برده وی برادر خود علیشاه والی جرجان را همراه او بمازندران فرستاده تاخطبه باسم خوارزمشاه خوانند وپسر کوچك شاه اردشیر دریکی از قلاع متحصن بود آخر سیدعلوی بردست زوجهٔ خود که خواهرشمس الملوك بود بقصاص برادر کشته شد

فرقهٔ سوم از باوندیه هفت نفر

حسام الدوله که اورا ابوالملوك گفتندی بدین موجب بحاکم سابق می‌پیوندد:
اردشیر کند خوار بن شهریار کند خوار بن رستم بن دارا [بن شهریار بن قارن (۱)] سرخاب [که بنی عم وخواهرزادهٔ شمس الملوك بود(۲)] درشهور سنهٔ خمس و ثلاثین وستمائه درمازندران خروج نموده آمل را پایتخت ساخت وخرابی که از ترکتاز تتار واقع شده بود تلافی کرد و در سنهٔ سبع و اربعین و ستمائه ٦٤٧ فوت شد

شمس الملوك محمد بن حسام الدوله بعد از پدر والی گشته درزمانی که‌هلاکو بایران آمد او وشهرا کیم حاکم رستمدار را بمحاصرهٔ گردکوه باز گذاشت و ایشان فتح نا کرده بیرخصت از آنجا برخاسته برالکای او رفتند بنابراین مغضوب شده در سنهٔ خمس و ستین و ستمائه ٦٦٥ بحکم ابقاخان کشته شد .

علاءالدوله علی بن حسام الدوله پس از برادر به اتفاق امرای مغول بحکومت رسیده در سنهٔ خمس وسبعین و ستمائه ٦٧٥ وفات یافت .

تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم شده مازنداران در زمان حکومت او چنان آبادان گشت که هفتاد مدرسه‌در آمل معمور گردید وفاتش در سنهٔ ثمان و سبعین و ستمائه ٦٧٨ .

۱ـ د : فاقد است ۲ـ م : ندارد

نصیر الدوله شهریار	بن یزدجرد والی گشته وفاتش در سنهٔ اربع عشر وسبعمائه ۷۱٤ در زمان الجایتو.
رکن الدوله شاه کیخسرو	بن تاج الدوله یزدجرد قایم مقام گشته در سنهٔ ثمان وعشرین و سبعمائه ۷۲۸ فوت شد.
شرف الملوك	ابن رکن الدوله بحکومت رسیده درسنهٔ اربع وثلاثین وسبعمائه ۷۳٤ درگذشت.
فخر الدوله حسن	بن رکن الدوله والی شده واقعهٔ امیروجیه‌الدین مسعود سربدار درایام اوروی نمود و در زمان او طاعونی در آن ملك شده

اکثر آل باوند هلاك شدند و بغیر از او وبعضی اطفالش کسی دیگر نماند و او خواهر افراسیاب جلاوی را خواسته بود لاجرم افراسیاب در ملك و مال استقلال یافته طمع در سلطنت کرد چون خواهر او را دختر دیگر از شوهر بود وافراسیاب باتفاق، خواهر فخرالدوله را بدان دختر که [بروی(۱)] حرام مؤبد بود متهم ساخته از علما فتوای خون او حاصل کرده تا در شنبه بیست و هفتم محرم سنهٔ خمسین و سبعمائه ۷۵۰ فخرالدوله بحمام رفته چون بیرون آمد کیا علی و کیا محمد فرزندان افراسیاب را که دو جوان خوش آواز بودند در مسلخ طلبیده ایشان شاه نامه را باز کرده بآواز میخواندند و فخرالدوله خنجر خود را [بیرون‌آورد(۲)] بر بالای کتاب نهاده بود و یکی‌از ایشان خنجر برداشته به عزیمت آنکه ورق میگرداند در شکم فخرالدوله زد وفی‌الفور تسلیم شد و آن دودمان قدیم بدو منقرض گردید.

فرع: در طایفهٔ جلاویه

افراسیاب پس از فخرالدوله بحکومت نشسته دیگر خاندنهای‌قدیم را برانداخت و فسق و فجور پیش‌گرفت در آن اثنا کیا حسن ضمان دار که از جانب فخرالدوله کوتوال قلعهٔ لارجان (۳) و بخواهر داماد افراسیاب بود او را از آن قبایح سر زنش کرده بنا برانتباه باشید و زرق بخدمت سید قوام‌الدین مرعشی که در آن وقت بر مسند ارشاد نشسته بود رفته مرید شده و چندان در آن باب غلو کرد که بشیخی موسوم گردید و آخر ازو [بو] برده سید را بدست فقهای‌آن جا آزار کرده محبوس ساخت اتفاقا در همان شب پسرش کیاسیف الدین بقولنج در گذشت سید را رها کرد و این معنی موجب زیادتی اعتقاد مردم شده جمعی کثیر بحلقهٔ [ارادت(٤)] سید در آمدند و

۱ـ مخصوص د ۲ـ م : ندارد ۳ـ ع: کوتوال آن که لارجان باشد
٤ـ د : فاقد است

افراسیاب بغیر از دفع وی علاج ندیده با فوجی بر سر صومعهٔ او که در قریه دابویه بود رفت و ازطرفین جنك شده درسنهٔ ستین وسبعمائه ۷۶۰ تیری برمقتل افراسیاب آمده از پای درآمد .

کیافخرالدین جلاوی مدتها حاکم ساری بود بجهتی قصد عبدالله پسر بزرك سید قوام الدین که در زهد و گوشه گیری نظیر نداشت کرده عنقریب او و چهار پسرش در جنك میر قوام الدین بقصاص رسیدند .

کیاوشتاسف که بخواهر،داماد فخرالدوله حسن حاکم مازندران بود در خون سید عبدالله اتفاق کرده آخر در قلعهٔ لوحی با هفت پسر بقتل رسید .

اسکندرشیخی بن افراسیاب در واقعهٔ پدر جان‌بدر برده مدتی ملازم ملك‌هرات بود بعدازآن خدمت امیرتیمور اختیار کرده صاحب آمل وناحیهٔ جلاو شده در سنهٔ ست و ثمانمائه ۸۰۶ اظهار عصیان نموده تیمور لشکر بدانجا کشیده واو را بر انداخت .

میرحسین کیا در اواخر (۱) ترکمان طغیان تمام کرده با بندگان حضرت شاه غفران پناه عصیان ورزیده و در سنهٔ تسع وتسعمائه ۹۰۹ بعد ازفتح حصاربدست افتاده به اقبح وجهی کشته شد وآن طائفه بدومنقرض‌شدند.

سطر ثانی

درملوك رستمدار که بملوك‌گاوباره اشتهار دارند

مقدمه اول‌ایشان‌جاماسب بن‌فیروزعم‌انو شیروان است واو بحکم برادرش قباد والی شد و دربند شروان تاری‌بود چون او نماندازو سه پسر ماند نرسی و بهواط وسرخاب **سرخاب** بولایت شروان‌اکتفا نمودوبروایتی جد ملوك آنجا است .

نرسیقایم‌مقام پدر شد چون درکمال رشد وشجاعت‌بودانوشروان اورا تربیت نموده در بند شروان در زمان او واقع شد**فیروز** پسرش قایم مقام شده مکررا اشکر به گیلان‌برد و آنجا را مسخرساخت‌و یکی‌از دختران ملوك آن جا را بخواست و پسری ازو آورده جیلانشاه نام نهاد ودر آن‌اثنا فیروز رحلت کرده جیلانشاه قایم مقام پدر گشته.

بعد از فوت اوجیل والد اکبرش متصدی امر حکومت گردید و او هوای تسخیر طبرستان نموده بصورت مجهول چندگاو پاره کرده بنظارة الملك رفت بنابرین بگاو باره اشتهار یافت حاکم آن جا آزر ولاش او را ملازم خود ساخته وی بعد از

۱ـ م ، د : میرحسین کیا بن‌میرعلی که‌جداعلای لهراسف پسر افراسیاب جلاوی است

بصیرت (۱) بر مداخل و مدارج آنجا بگیلان رفته با لشکرها متوجه آن دیار گشت و آزر ولاش متوسل به یزدجرد شهریار شده چون بر یزجرد واضح شد که او یکی از بنی‌اعمام اوست ومعهذا با اهل اسلام درمانده بود حقیقت به آزر ولاش نوشته او را به تابعیت او مأمور ساخت و آزرولاش حسب‌الحکم، رویان را بدو باز گذاشت و هم در آن ایام درحین گوی بازی افتاده فوت شد و تمام الکاء طبرستان بدست جیل درآمده اما بدستوردارالملکش گیلان بود و کار او ارتفاع تمام یافته بعد از پانزده سال حکومت در [شهور سنهٔ (۲)] اربعین هجری وفات یافت و او را دو پسر بود : دابویه و با دو سبان

حرف اول دردابویه واولاد

دابویه بن جیل بحکومت نشسته سلوك ناهموار داشت بعد از شانزده سال ارتحال نمود .

فرخان‌بزرك که اورا ذوالمناقب واصفهبد گفتندی‌بجای پدر نشست و در عدل و داد کوشید و مصقلة بن هبیره شیبانی از اهل اسلام در عهد او لشکر بطبرستان کشید. فرخان بعد از هفده سال رحلت کرد .

دازمهر بن فرخان قایم مقام شده بعد از چندگاه وفات یافت

سارویه بن فرخان بعد از برادر بحکومت رسید و عمش که وی بنام اوست شهر ساری را بساخت وی بعد از بیست سال ایالت ملك را ببرادرزاده سپرد

اصبهبدخورشید بن مهرداد چون در وقت فوت پدر نابالغ بود عم بعد از بلوغ ملك رابدو تسلیم نموده حکومتش پنجاه و یکسال‌وسنبادمجوس که در شهور سنهٔ سبع و ثلاثین و مائه ۱۳۷ خروج نموده از دست ابوجعفر دوانیق بدوالتجا آورده و عمر بن علا که ازامرای مهدی بودبر عباسی مازندران استیلا یافته فرزندان اصبهبد را اسیر و خزاین او به غنیمت گرفت و خورشید که از دست لشکر اسلام به گیلان رفته بود در سنهٔ احدی و اربعین مائه ۱٤۱ از غصه بمرد وآن دوحه (۳) بدو بانتها رسید

حرف ثانی دربادوسبان

بادوسبان بن جیل از حرکت ناهموار برادرش دابویه تنفر نموده برویان رفته ساکن شد و در سنهٔ اربعین ٤۰ هجری والی آنجا گردید و آغاز عدالت کرده اهالی آنجا با او در مقام اخلاص شدند و او قریب سی و پنج

۱ـ د : نصرت ۲ـ د : ماقد است ۳ـ ع : آن درجه

حکم نمود .

خورزاد بن با دوسبان سی سال دررستمدار سرور بود

بادوسبان بن‌خورزاد(۱) چهل سال و او اهل اسلام را بیرون کرده ملک موروثی را بالتمام تصرف نمود

شهریار بن با دوسبان سی سال

دنداامید بن شهریار سی‌ودو سال

عبدالله پسرش والی گشته در عهد او حسن داعی در طبرستان استیلا یافت و عبدالله به بیعت اودر آمد ، ملکش سی و چهارسال ، و در مبادی داعی وفات یافت .

افریدون بن قارن بن سهراب‌بن ناموربن بادوسبان بن خورزاد حاکم گشته بعد از او پسرش ...

بادوسبان بحکومت نشسته مدت حکومت پدر و پسرش هیجده سال ودر زمان او محمد بن زید برادر داعی فوت شد

شهریار بن بادوسبان حاکم شده پانزده سال حکومت کرد ناصرالحق در زمان او خروج نموده .

هروسندان بن بندار بن شیرزاد بن‌افریدون پس از عم زاده والی شده مدت ملکش دوازده سال در عهد او ناصرالحق بطبرستان لشکر کشیده [و هروسندان‌باتفاق اولاد ناصرالحق‌لشکر برسرداعی‌صغیر حسن بن قاسم بحرجان کشیده (۲)] داعی شبیخون بر ایشان زده هروسندان در آن میان کشته شده چون خال مرداونج زیار بودی داعی صغیر را بقصاص او بکشت .

شهریار بن جمشید بن دیو بند بن‌شیرزادبن‌افریدون‌در زمان هروسندان بحکومت رسیده و دوازده سال والی بوده فوت شد

ابوالفضل‌محمد بن شهریار بن‌جمشید [بن‌دیو بندشیرزادبن افریدون بن قارن‌بن سهراب بن نام‌آوربن بادوسبان بن‌خوارزاد(۳)]چون‌میانهٔ‌اووالثایر بالله‌ابوالفضل‌سیدجعفر بن محمدمخالفت واقع شده‌سید برگیلان رفت وی استقلال یافت

۱ــ د : خورشید ۲ــ ۳ــ د : فاقد است

اصبهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید پس ازعم بحکومت نشست ملکش سی و پنج سال

سیف الدوله بن ماجوب حسام الدوله قایم مقایم شده ملکش بیست و هفت سال(١)

حسام الدوله اردشیر بن سیف الدوله سرور شده ایام حکومتش بیست و پنج سال

فخر الدین نامور بن نصیرالدوله بن سیف الدوله بعد از عم والی گشته سی ودو سال حکم راند

عز الدوله هزاراسب بن فخرالدوله قایم مقام شد چهل سال حکومت نمود

شهرنوش بن هزار اسب بن فخرالدوله واوعاقل وعادل وعالی همت بود وخواهر شاه‌غازی والی مازندران درنکاح داشت ومیانهٔ ایشان درکمال اتحاد ، ومظفری شاعردرحق او گفته : شعر

جنت‌عدن است گویی کشورمازندران درحریم‌حرمت اصبهبد اصبهبدان

ملکش سیزده سال

استندار کیکاوس بن هزار اسب پس از برادر والی شده میانهٔ اووشاه غازی مخالفت‌بود واوپسر خود جستان‌نام را ولی‌عهدساخت که‌درزمان پدرفوت گشته‌از وپسری یکساله‌زرین کمر نام ماند وکیکاوس درسنهٔ ستین وخمسمائه ٥٦٠ وفات‌یافت‌وی‌سی‌وهشت سال حکومت راند .

استندار هزاراسب بن‌شهرنوش بن هزار اسب بعد از عم حاکم شده میانهٔ او و شاه اردشیروالی جبال‌مازندران جنك و جدال بتطویل‌انجامید آخر ازروی تنزل نزد اردشیر رفت و بی جهت خیال فرار کرده بردست هزبرالدین خورشید یکی از بنی اعمام‌او کشته شدملکش بیست‌وشش‌سال

زرین کمر خسان‌چون‌اردشیر بعداز قتل‌هزاراسب باشاه‌علی نامی‌را(٢) بحکومت رستمدارفرستاده بودوچون‌شنید که‌زرین کمر بسن‌رشدرسیده‌خواست

١ـ د : سی سال ٢ـ د : بادشاه علی نامی .

تادختر خودرا بدو داده اورا والی سازد اهالی رستمدار از آن سرباز زده بیستون نامی را والی ساختند وعلی پاشا را بکشتند و زرین کمر متواری گشته اردشیر لشکر بدانجا کشیده و بیستون به قلاع رود بار گریخت واردشیر زرین کمر را حاکم ساخته حکومتش بیست و چهار سال در کشید ودرسنهٔ عشروستمائه ۶۱۰ در گذشت .

بیستون بن زرین کمر پس از پدر قایم مقام شده بعد از ده سال درسنهٔ عشرین وستمائه ۶۲۰ وفات یافت .

فخرالدوله نامور بن بیستون برتخت موروثی نشست وبعد از حکومت بیست سال ارتحال نمود .

حسام الدوله اردشیر بن بیستون درحدود گیلان حکومت میکرد وبرادر کوچکترش اسکندر که از طرف مادر بخوارزم شاهی می پیوست درناقل(۱) والی بود .

استندارشهراکیم برادر دیگر اردشیر پس از واقعهٔ او قایم مقام شد و درسال یازدهم(۲) حکومتش منکوقاآن برتخت سلطنت نشست وشهراکیم درسنهٔ احدی وسبعین وستمائه ۶۷۱ فوت شد .

استندارفخرالدوله نام آور بن شهراکیم الملقب بشاه غازی واو عادل وشرع پرور بود بعد از سی سال حکومت درسنهٔ احدی وسبعمائه ۷۰۱ وفات یافت

ملك کیخسرو بن شهراکیم بعد از برادر یازده (۳) سال حکومت رانده درسنهٔ احدی عشر وسبعمائه ۷۱۱ در گذشت .

شمس الملوك محمدشهریار بن کیخسرو پس از برادر حاکم شده [پنج سال وکسری حکومت کرده] درسنهٔ سبع عشروسبعمائه ۷۱۷ در گذشت .

نصیرالدوله شهریار بن کیخسرو بعداز برادر حکومت یافته درسنهٔ [سبع عشر(٤) وسبعمائه ۷۱۷ بردست اسکندر برادر زاده کشته شد ٥]

جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار بن کیخسرو بعداز برادر حاکم شده در ایام او امیر مسعود سر بدار در آن دیار کشته شد مردم آنجا که تا آن غایت سر نمی تراشیدند سر تراشیده دستار برسر بستند وجلال الدوله درصباح شنبه بیست ویکم ذی الحجه سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه ۷٤٦ قلعه و شهر کجور راطرح انداخته بساخت و بعد از بیست و

۱ــ د : نایل ۲، ۳ــ م: بانزدهم ، پانزده ٤ــ د: عشرین ٥ــ ع فاقد است

هفت سال حکومت‌در سنهٔ احدی‌و ستین‌و سبعمائه ٧٦١ کشته شد صورت حال آنکه‌اورا ندیمی بودقزوینی وشبی دراثناءصحبت میانهٔ ندیم ویکی ازاهل مجلس نزاعی شده ندیم کاردبر آنکس کشیده صحبت از هم بر آمد و چراغ‌فرونشست ملك خواست تا بیرون رود سر کارد بدستش‌رسید و این معنی بر یکی ظاهر شده فریادکرد که ملك را زخم زدندو مقارن آن‌وقت‌ملك‌سر بیرون کرده یساول[بیرون] بتصور آنکه‌وی‌ضارب ملك است خنجری بر پهلوی وی فرو برد بهمان‌از پا در آمد .

فخرالدوله شاه‌غازی بن‌زیار بعد از برادر بحکومت‌رسیده‌درسنهٔ ثمانین‌وسبعمائه ٧٨٠ وفات یافت

عضدالدوله‌قباد بن‌فخرالدوله‌پس ازپدر بیست و یکسال حکومت کرد در محاربهٔ لنکور بر دست سید فخرالدین ابن‌قوام الدین کشته شد .

سعدالدوله‌طوس بن تاج‌الدوله زیار بعدازقتل قباد حاکم شده درمازندران‌بخدمت امیر تیمور رسید .

ملك‌کیومرث بن بیستون بن گستهم بن تاج‌الدوله زیار پدرش ملك‌بیستون درسنهٔ سبع وثمانین وسبعمائه٧٨٧ در طالقان بردست ملاحده کشته شد وخودش بحکم امیرتیمور کوتوال قلعهٔ نور بودو چون او بااسکندر شیخی عداوتی داشت درواقعهٔ عصیان اسکندر میرزارستم بن عمرشیخ ملك را گرفته نزد وی فرستاد اسکندر اورا اسب وخرجی داده گفت هرجاخواهی برو واو بشیراز نزد پیرمحمد عمرشیخ رفته مدتی درآنجا در بندبودآخرخلاص شده درزی‌قلندران [بولایت] رستمدار (١) آمده از روی تهور برقلعهٔ نور دست یافت وملك در زندان شیراز عهدکرده‌بود که اگر باردیگر بحکومت رسد درترواج مذهب ائمهٔاثنی‌عشر سعی نماید لاجرم‌اهالی رستمداررا که تاآن وقت سنی‌بودندبمذهب حق‌دعوت نموده ازآن زمان تشیع درآن‌دیار اشتهار یافت و ملك درماه رجب سنهٔ سبع وخمسین وثمانمائه ٨٥٧ وفات یافت بعد از وی ملك درمیان دوپسروی منقسم شده الی الان‌که سنهٔ اثنی وسبعین وتسعمائه ٩٧٢ است آن‌قسمت معتبر است، یکحصهٔ قلعهٔ‌نوروتوابع‌است ویك بخش قلعهٔ کجور ومضافات

ملوك‌نور

وایشان هشت نفر تاغایت برمسند سروری نشسته‌اند

ملك‌کاوس بن‌ملك کیومرث قایم مقام پدر ووصی او بود بحکم‌پدر،برادران که هفت نفر دیگربودند محکوم او امابواسطهٔ سفك‌دماء وسوء

١ـ ع : درذی‌القعده برستمدار

خلق اخوان از وتنفر نموده بملك اسكندر برادرش پیوستند وفاتش درسنهٔ احدی و وسبعین و ثمانمائه ۸۷۱

ملك جهانگیر بن ملك كاوس در قلعهٔ نور بجای پدرمغفور نشسته میانهٔ او وعمش اسكندر نزاعی بود و كاركیا سلطان محمد طاب ثراه درسنهٔ احدی وثمانین وثمانمائه ۸۸۱ یكمرتبه اصلاح فرمودند آخر درشهور سنهٔ اربع وتسعمائه ۹۰٤ وفات یافت .

ملك كاوس (۱) بن جهانگیر بموجب ولی العهدی قایم مقام شده آخر درجنك برادرش بیستون كشته شد

ملك كیومرث (۲) بن جهانگیر بعد از حادثهٔ برادر قلعهٔ نور را ضبط نموده برادرش ملك بیستون را درآنجا راه نداد اما آخر میانهٔ او و برادرش بیستون جنك شده بردست او كشته گردید .

ملك بیستون (۳) بن جهانگیر بعداز قتل برادران واعمام بحكومت رسیده خواست تاتمامی رستمدار را بتصرف درآورد بنابراین درسنهٔ عشر وتسعمائه ۹۱۰ لشكر برسر كجور برده بغیراز قلعه تمامی آن الكارا مسخر گردانید آخر در بیست و ششم صفر سنهٔ ثلاث عشر وتسعمائه ۹۱۳ دروقت مستی بردست عورتی كه قمای(؟) او بوده واقوامش بردست ملك كشته شده بودند بقتل رسید .

ملك بهمن [بن بیستون] بعد از پدر وارث ملك موروثی شده باحكام اطراف سلوك پسندیده نموده وهمشیرهٔ بادشاه عالیجاه سلطان احمدخان وخواهر میرعبدالكریم مازندرانی را بنكاح درآورد وچهل [وسه] سال حكومت كرده درشهور سنهٔ سبع وخمسین وتسعمائه ۹۵۷ وفات كرده [این مصرع موافق تاریخ است : مزید بقای كیومرث باد (٤)]

ملك كیومرث بن بهمن بجای پدر حاكم شده مكرراً بدرگاه عالم پناه آمده مشمول عواطف بی دریغ گردید والحال والی نوراست واز جانب مادر خواهر زادهٔ میرعبدالكریم

ملك اویس بن ملك گستهم بن ملك بیستون [مدظله فی القرون كه بی تكلف درشاه واراصداف ملوك گاوباره استندار است (٥)] اكنون در بعضی از نواحی آنجا بر زیلوچه داری متمكن ودرظلال عاطفت نواب خانی [عظیم الشانی (٦)] كه بشرف مصاهرت آنحضرت مشرف است متوطن .

۱ـ ع : كیومرث ۲ـ ع: بیستون ۳ـ ع : بهمن ٤ ، ٥ـ این دوقسمت رانسخه «د» ندارد ٦ـ مخصوص نسخهٔ د .

ملوك کجور

وازایشان شش نفر تاحال بحکومت رسیده اند :

ملک اسکندر بن ملک کیومرث بردست برادرش ملک کاووس گرفتارشده بسلامت خلاص شد وبعد از چند گاه (۱) وفات یافت .

ملک تاج الدوله بن اسکندر قایم مقایم [پدر] شده مدتی آن جا بحکومت مستقل بود .

ملک اشرف بن تاج الدوله پس ازپدر بحکومت رسیده در حینی که ملک بیستون لشکر به الکای او کشیدچون درخودقوت مقاومت نمیدید پسرارشد خود ملک کاوس را درقلعه گذاشته خود بگیلان رفت وبعد از واقعهٔ ملک بیستون عود نموده ملک کاوس اورا تمکین نداده وی نیز باپسر مضایقه نکرد آخردر شهور سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه۹۲۱ وفات یافت .

ملک کاوس بن ملک اشرف از روی فهم و ادراک واطلاع براحوال سلاطین وقت ومراعات اهل فضل نسبتی بدیگران نداشت و در زمان خود ستون دارالمرز (۲) بود آخر درشهور سنه خمسین وتسعمائه ۹۵۰ بقصد ملک جهانگیر پسرش ارتحال نموده وبیشتر ملک اسکندر برادر خودرا که دختر زادهٔ سلطان احمدخان بوددرزمان پدرقصد کرده بود اهالی آن دیار بالکلیه ازو رمیده ملک کیومرث رابحکومت برداشتند .

ملک کیومرث بن ملک کاوس قریب هجده سال بفرمودهٔ پدر دربند بود آخر بامداد آقامحمدروزافزون وارث ملک پدر شد آخر دربا نزدهم(۳) ذی القعده سنهٔ ثلاث وستین وتسعمائه ۹۶۳ فوت شد .

ملک جهانگیر بن ملک کاوس بعد از برادر بحکومت رسیده [بزیارت روضه رضاعلیه التحیةوالثنا مشرف گشته (٤)] حالا حاکم کجور اوست وملک بهمن بن کیومرث حال حاکم لارجان است .

صفحهٔ پانزدهم

درسلاطین اطراف مشتمل برچهارسطر

سطر اول درسلاطین لار

۱ــ د : بعد ازحکومت چند گاه ۲ــ ع : بیستون دارالمرز ۳ــ د :یازدهم

٤ــ م : ندارد

ونسبت ایشان برین موجب بگرگین میلاد میرسد :

[ابراهیم‌خان بن‌محمدبیك بن میرعلاءالملك بن امیر جهانشاه بن امیر قطب‌الدین‌شیربن امیرزاده حاجی مبارزالدین محمد بن حاجی علاء الملك گرگین‌شاه بن امیر حاجی‌سیف الدین نصرت بن امیر مظفرالدین باکالنجار بن امیر قطب‌الدین مؤید باقوی بن امیر وهب الدین زنگی بن امیر معزالدین حسین بن‌امیر اسدالدین (۱) وهب بن امیر بهاء الدین ابوالقاسم‌لنك بن وهب‌الدین زنگی بن امیر بدرالدین دزدان بن امیرشرف‌الدین اسدبن‌امیر جلال‌الدین‌ایرج لاری که اول‌حکام اسلامست ودرعهدعمربن‌عبدالعزیز مسلمان شدوایرج پسر گرگین بن[قباد بی] لادبن گرگین‌بن طهمورث بن قباد بن [بهمن‌بن اردشیر بن] لاذبن [فرور بن رام‌بن تهمتن بن‌نرسی بن قباد بن لاد بن کرکس]بن [گرگین بن میلاد است(۲)]وچون‌ازامیر قطب‌الدین مؤیدباقوی (۳)تاحال تاریخ جلوس ووفات ایشان‌معلوم شد مرقوم گشت .

امیر قطب‌الدین مؤید الملقب باقوی در سنهٔ اربع وتسعین وخمسمائه ۵۹٤ بعد ازپدر جلوس نمودودرسوم جمادی‌الاخری‌سنهٔ ثمان‌واربعین‌وستمائه۶٤۸ وفات یافت .

امیر کالنجار پسرش بعد از پدر بحکومت رسیده درسنهٔ ثمانین وستمائه ۶۸۰ عزلت یافت وهم درآن نزدیکی فوت شد

امیرقطب‌الدین(٤) مؤیدثانی بن کالنجار بعد ازعزلت‌پدر والی شده در هفدهم جمادی‌الاولی سنهٔ تسع‌وتسعین ۶۹۹ درجنك ایلود کشته شد .

امیر علاءالملک(۵) بن‌قطب‌الدین‌مؤیدقایم مقام شده وفاتش [جمادی‌الثانیه سنهٔ احدی وثلاثین‌وسبعمائه ۷۳۱ .

باکالنجارثانی بن علاء الملك ولادتش‌هفتم(۶)] جمادی الاولی سنهٔ‌تسع‌وتسعین وستمائه۶۹۹بعداز پدرجلوس کرده ودر بیست‌وسیم رمضان سنهٔ

۱ـ ع : رشدالدین. ۲، ۶این‌دوقسمت رانسخهٔ «د» فاقد است ۳ـ در نسخهٔ ع چند نفر از آباء واجداد مؤید باقوی را تکرار کرده است . ٤ـ ع : امیرکالنجار . ۵ـ ع قطب‌الدین

ثلاث وخمسين وسبعمائه ۷۵۳ فوت شد .

حاجی سیف الدین نصرت بن کالنجار بعداز پدر بحکومت رسیده[ولادتش بیست وچهارم ربیع الاول سنهٔ تسع وعشرین وسبعمائه ۷۲۹(۱)]وفاتش بیست وششم شعبان سنهٔ ست عشرو ثمانمائه ۸۱۶

علاءالملك گرگین شاه بن سیف الدین نصرت در هشتم شعبان سنهٔ خمس وسبعین وسبعمائه ۷۷۵ بتفویض پدرش جلوس نموده درهجدهم ذی الحجه سنهٔ ثلاث وعشرین وثمانمائه ۸۲۳ وفات یافت [ولادتش درهفتم شعبان سنهٔ تسع واربعین وسبعمائه ۷۴۹ (۲)]

مبارزالدین محمد بن علاء الملك(۳) درغرهٔ رجب سنهٔ تسع وثمانین ۷۸۹ بتفویض پدر پادشاه شد ولادتش درذی الحجه سنهٔ تسع وستین وسبعمائه ۷۶۹ وفاتش در بیست و سوم رمضان سنهٔ اربعین وثمانمائه ۸۴۰

امیر قطب الدین مبشر بن (٤) مبارزالدین محمد بعد ازپدر قایم مقام شده ولادتش سنهٔ سبع وتسعین وسبعمائه ۷۹۷ وفاتش [بیست ویکم رجب(٥)] سنهٔ تسع وخمسین وثمانمائه ۸۵۹ .

میرجهانشاه بن مبشر بعد از پدر قایم مقام گشته ولادتش درمنتصف صفر سنهٔ ثلاثین وثمانمائه ۸۳۰ وفاتش سوم رجب سنهٔ ثلاث وثمانین وثمانمائه ۸۸۳

امیرعلاءالملك بن جهانشاه بجای پدر نشسته [ولادتش عشرین صفر سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه ۸۵۵

امیرهارون بن علاءالملك پس از پدر بحکومت رسیده درسنهٔ سبع وعشرین وتسعمائه ۹۲۷ وفات یافت .

محمدبیك بن میر علاءالملك پس از برادر ولایت یافته (٦)] در شوال سنهٔ ثلاثین وتسعمائه ۹۳۰ کشته شد .

انوشروان بن امیر ابوسعید بن علاءالملك بعد ازعم جلوس نموده ویرااشعار وتصانیف درالحان بسیاراست وبشاه عادل اشتهار دارد آخردر روز جمعه بیست و نهم صفر سنهٔ ثمان واربعین وتسعمائه ۹۴۸ در وقت خروج از مسجد جامع لار بردست مجهولی بقتل آمد ودرآن باب بخاطر رسید :

شعر

چون سلخ صفر کشته گردید شه عادل از «قتل شه عادل» تاریخ شود حاصل(۷)

---

۱ ، ۲، ٥، ٦ این چندقسمت رانسخهٔ د فاقداست ۳ــ ع : میرجهانشاه

٤ـ ع : امیرعلاءالملك ۷ـ ولی این سه کلمه مطابق ۹۳۰ است

ابراهیم خان بن محمد بیك بعد از عمزاده بسلطنت نشست والحال هذه حاکم مستقل آنجا [وخراج گزار دیوان اعلی شده (۱)]

سطر ثانی در ولات هرمز

مقدمه بعداز واقعهٔ اتابك سلجوق شاه سلغری که حکومت آنجا موروثی او بود

محمود قلهاتی که قبل از اتابکان حاکم آنجا بود در شهور سنهٔ احدی وسبعین وستمائه ۶۷۱ استیلا یافته دیگراتابکان را تمکین نداد .

نصرت پسرش بعدازپدر آن روش پیش گرفت .

رکن الدین مسعود برادرش از قلهات بروی خروج کرده ونصرت را بگرفت وبقلعه فرستاد ودر آنجا قصد کرده استقلال یافت

شهاب الدین ایاز غلام پدرش بروی خروج کرده اورا بکینهٔ نصرت گرفته قصد نمودوپسرش را از بام انداخت ورشد تمام کرده ازملك قیس (۲) جزیرهٔ جرون را بخریده درسنهٔ احدی عشر وسبعمائه ۷۱۱ آغاز عمارت کرده شأن او بزرك شد آخر درسنهٔ ست عشر وسبعمائه ۷۱۶ وفات یافت .

ملك گردانشاه که سلاطین حال هرمز برین موجب بدومیرسند : بن تورانشاه بن سلغرشاه بن شهاب الدین بن تورانشاه بن فیروزشاه بن سلطان محمد شاه بن سلطان قطب الدین تهمتن بن گردانشاه ، ومیگویند نسب اورااز پدر بحضرت هود پیغمبر علیه السلام واز جانب مادر بگستهم بن اشك بن اشکان زرین کمر می پیوندند و برهرمز استیلا یافت و مکرراً میان او و ملکان قیس جنك شده وی غالب آمد

قطب الدین تهمتن پسرش بغایت دولتمند ورشید بود و در زمان اوملکان قیس بر افتادند و کار او بالا گرفته بسیاری ازجزایر وولایات بگشاد و عدل ورزیده و بلندآوازه گردید آخر در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه ۷۵۸ وفات یافت درمقام خضرنبی علیه السلام مدفون شد

تورانشاه بن تهمتن بعد از پدربحکومت نشسته تاج مرصع بر سرنهاده و چتر برداشت و با شاه شجاع دوستی کرد و بعد از حکومت سی ساله فرمان یافت و ازاو نسلی نماند .

محمدشاه بن تهمتن] بعد از برادر قایم مقام شده در زمان او محمد سلطان نبیرهٔ امیر تیمور[گورکان] در شهور سنهٔ تسع و تسعین و سبعمائه ۷۹۹ قلعهٔ میناو دیگر بنادر را بگرفته آخر مال چهار ساله

۱ـ م : ندارد ۲ـ د : ملکان قیس

بر گردن او نهاد .

فیروزشاه (۱) پسرش بجای او نشسته بعد او مدتی ارادهٔ حج کرده و بعد ازعود در جزیرهٔ کشم فرو کش کرده در سنهٔ تسع و ثلاثین و ثمانمائه۸۳۹فوت شد.

سیف‌الدین بن فیروزشاه(۲)بموجب ولی‌العهدی بجای‌بدر والی شدبرادرش تورانشاه بر وی خروج کرده چون اهالی جرون با سیف‌الدین دل دگرگون داشتند وی نقود وجواهر بسیار برداشته بقلعهٔ‌مینوخان‌رفت و در سنهٔ تسع و ثلاثین۸۳۹ بخدمت میرزا شاهرخ آمد .

تورانشاه برادرش بحکومت نشسته‌میرزاشاهرخ حسب‌الاستدعای‌ملك‌سیف‌الدین لشکر فارس و کرمان‌رابمدد اوبحوالی جرون فرستاده بواسطهٔ گرانی(۳)باز گشتندواودرسلطنت استقلال یافت

شهاب‌الدین بن تورانشاه بعد ازپدر بهٔسلطنت نشست

سلغرشاه بعد از پدر قایم‌مقام‌شدچون بغایت کریم بود یکی از شعرا در مدح‌او گفته: شعر

بحر با کاسهٔ چوبینه بشیدالله است کف بر آورده گدای درسلغرشاه‌است

تورانشاه پسرش قایم مقام او گردید

سلغرشاه بن تورانشاه پس از پدر صاحب افسر شد و درعهد او فرنك [درعشر ربیع‌الاول سنهٔ ثلاث‌عشر وتسعمائه۹۱۳]برجرون استیلا یافت

تورانشاه بن‌سلغرشاه بجای پدر نشسته چون فرنگان‌استیلای تمام‌داشتند [ازسلطنت]بغیرازاسم‌چیزی برو نمانده بود آخر درشنبه (٤) دهم‌ذی‌القعده سنهٔ احدی‌و سبعین و تسعمائه۹۷۱ باجل‌طبیعی درگذشت .

محمدشاه بن فیروزشاه که از بنی اعمام اوست بجای او منسوب شده در سنهٔ‌اثنی‌وسبعین‌وتسعمائه۹۷۲ازهم‌در گذشت .

فرخ شاه بن محمدشاه قایم مقام پدر گشته حالا والی انجا اوست

سطر سیم

در سلاطین شیروان

گویند [نسب (٥)]ایشان‌بانوشیروان‌برین موجب میرسد:شاه‌رخ **بن** سلطان **بن**

۱ـ ع محمد شاه ۲ـ ع : فیروزشاه بن فیروز شاه ۳ـ ع : کرمانی
٤ـ ع : روزشنبه ٥ـ ع ندارد .

شیخ شاه بن فرخ یسار بن خلیل الله بن شیخ ابراهیم بن سلطان بن کیقباد بن فرخزاد بن فرامرز بن گشتاسب (که ملوك گشتاسبی سالیان بدو منسوب است) بن فرخزاد بن منوچهر (که ملقب بود بخاقان و خاقانی شاعر [شروانی] بدو منسوب است) بن کسران بن کاوس بن شهریار بن گرشاسف بن فریدون بن فرامرز بن سالار بن مزید بن (۱) جون بن مرزبان بن هرمز بن انوشیروان عادل از آنجمله بعضی که تاریخ جلوس ووفات معلوم بود مذکور میگردند :

کاووس بن کیقباد مدتها حکومت کرده در سنهٔ اربع وسبعین و سبعمائه ۷۷۴ وفات یافت .

هوشنگ بن کاوس بعد از پدر پادشاه شد[در سنهٔ (۲) اربع وثمانین و سبعمائه ۷۸۴ که سلطان احمد جلایر قصد برادرش سلطان حسین کرده بوداز بیم عادل آقابه اران رفته اورا بدین طرف آب طلب داشت وهوشنك واسطهٔ صلح شده اصلاح ذات البین نمود (۳)] وفاتش در سنهٔ ...

شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بحکومت نشسته با امیر تیمور گورکان دوستی کرد ودر اکثر معارك همراه اوبود و در سنهٔ عشرین و ثمانمائه ۸۲۰ وفات یافت .

سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم بعداز پدر بسلطنت رسیده اتفاقا سلطان خلیل تاریخ جلوس اوست (٤) او نیز چون پدر با تیموریه صداقت میورزید بنابر آن قرا اسکندر ترکمان در سنهٔ احدی و ثلاثین ۸۳۱ لشکر بشروان کشیده وی فرار نمودو شروانات تا دربند تاراج یافت ودرسنهٔ ثمان وثلاثین ۸۳۸ برادرش کیقباد واسحاق وهاشم بروخروج نموده بمدد میرزاشاهرخ شرایشان مندفع گردید وفاتش در سنهٔ سبع وستین وثمانمائه ۸٦۷

شیرانشاه المشهور بفرخ یساربن خلیل الله بعد از پدر وارث ملك شده در عهد اوسلطان ابو سعیددرقرا با غ قشلاق گرفته مدار آذوقهٔ [اردوی] او بر شروان بود تا آنکه اواز بیم حسن بیك با سلطان ابوسعید یاغی شده موجب ویرانی او شد چنانچه این مصراع تاریخ ابوسعید ازآن اخبار می نماید (٥) «ارزون حسن زدوتاریخ شیرانشاه است» اتفاقا شیرانشاه (٦) تاریخ جلوس اوست و اوچون پدر نسبت بخاندان هدایت وولایت [قصدی] اندیشیده بمکافات آن درسنهٔ ست وتسعمائه ۹۰٦ درجنانی (۷) شماخی بر دست غازیان نصرت شعار کشته شد .

۱ـ د: ترمد ع : مریدون جون ۲ـ م:وفاتش درسنهٔ اربع الخ و باسیاق عبارت درست نیست ۳ـ این قسمت را نسخهٔ «د» فاقد است ٤ـ بنابراین تاریخ جلوس ۸۱۰ خواهد بود ٥ـ از این مصرع چیزی معلوم نشد ٦ـ د : «شیروانشاه» ولی شیرانشاه صحیح است ۷ـ د : حوالی

بهرام بیک بن فرخ [یسار قایم مقام گردیده بعد ازیکسال درسنهٔ سبع و تسعمائه ۹۰۷ وفات کرد]

قاضی بیک بن فرخ یسار که زر غازی بیکی بدو منسوب است بعداز برادر والی شده در سنهٔ ثمان و تسعمائه ۹۰۸ درگذشت .

شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار بحکومت رسیده حضرت اعلی شاه غفران پناه انارالله برهانه زلات ایشان را به آب عفو شسته وی درسنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه ۹۲۷ بعتبه بوسی رسیده بعنایت خسروانه سرافراز گردید آخر درشنبه هفدهم رجب سنهٔ ثلاثین ۹۳۰ وفات یافت .

سلطان خلیل بن شیخ شاه چون اسن اولاد و بعز مصاهرت نواب اعلی استسعاد داشت برسایر اخوان فایق آمده والی باستقلال گشت ودرجمعهٔ نهم [جمادی الاولی سنهٔ اثنی واربعین و تسعمائه ۹۴۲ وفات یافت واز اونسلی نماند]

شاهرخ بن سلطان فرخ [یسار بعد از] عم به اتفاق امرا بحکومت نشسته وروز شنبهٔ بیست و هفتم ربیع الاخر سنهٔ خمس واربعین ۹۴۵ نواب کامیاب اقدس اعلی همایون فتح قلعهٔ بیغروشروان فرموده وی بچنك درآمد و تمامی شروانات مسخر اولیاء [دولت] قاهره گشته وی درسنهٔ ست واربعین و تسعمائه ۹٤٦ فرمان یافته آن سلسله بدو منتهی شد .

سطر چهارم درحکام قرامان

مقدمه بدانکه قمرالدین پدر قرامان ازترا کمهٔ روم و بانگشت فروشی اوقات گذار نیدی پسرش چون بسن رشد رسید درروم بواسطهٔ مخالفت اولاد غیاث الدین کیخسرو سلجوقی هرج و مرج شده وی درسنهٔ اربع وخمسین وستمائه ٦٥٤ آغاز قطع طریق کرده جمعی بدو پیوستند وجهات بسیار بدست آوردند وچون سلطان رکن الدین (١) مستقل گردیدویرا باطاعت درآورده درخلال آن احوال بمرد برادرش :

بونیوز ملازم بود چون هوای خلاف درسر داشت او و پسران قرامان درقلعهٔ کاوله مقید شدند وهرچند گاه بقلعهٔ دیگر تحویل می یافتند تا آنکه معین الدین پروانه ایشان را خلاص ساخت وایشان بمساکن خویش شتافته آغاز فساد کردند ومکرراً پروانه جنود بدفع ایشان فرستاد بواسطهٔ استحکام محل کاری از پیش نبردند تا آنکه پروانه کشته شده درروم فترات شد .

محمد بیک پسر بزرگترش چون صاحب داعیه بود شخصی مجهول برتراشیده غیاث الدین سیاوش بن عزالدین کیکاوس بن غیاث الدین کیخسرو

---

١ ـ د : غیاث الدین

سلجوقی نام نهاده در روز پنج‌شنبه دهم ذی‌الحجه سنهٔ ست و سبعین و ستمائه ٦٧٦ (۱) بر قونیه استیلا یافت و خزاین و اموال بسیاری بدست آورده واین اول نشو و نمای آن طبقه‌است همواره میان محمد بیك و سلاجقه و مغولان که کومك سلجوقیان بودند جنك شده در یکی از آن معارك محمد بیك از آمدن لشکر مغول [غافل بودوی] بادو برادر و عمزاده و نفری چند که بر شجاعت ایشان اعتمادی داشت بزبان گیری آمده اتفاقاً فوجی ازمغول بدیشان دچار گشته خواستند به نیزه دفع مغولان کنند ایشان از اسب بزیر آمده بنیاد شبیه کردند اول تیری که از شصت بیرون جست، برمقتل محمد بیك آمده بیفتاد و برادرش رفت که اورا بر دارد او نیز تیری خورده بروی افتاد اکثر اولاد واقوام قرامان بقتل آمدند.

محمد بیک که از احفاد قرامان بود سالها فرمان فرمای آن الکا و با آل عثمان درصدد جنك و جدال بود تاآنکه در زمان سلطان‌مراد بن محمد بن ایلدرم بایزید درحینی که بمدافعهٔ برادرش مصطفی مشغولی داشت لشکر بر سر انطاکیه کشیده شش‌ماه آن جارا محاصره کرده در آن اثنا توبی بروی آمده درسنهٔ ست وعشرین وثمانمائه ٨٢٦ کشته شدوبرا دوپسر بود علی بیك وابراهیم بیك

ابراهیم بیک امرا او را بسلطنت برداشته علی بیك ازبیم فرار نموده بدرون حصار انطاکیه رفت و ابراهیم بیك سالها با آل عثمان در مقام خلاف و عناد بود تا آنکه در سنهٔ تسع وستین وثمانمائه ٨٦٩ فوت شد.

قاسم بیک بن ابراهیم بس ازپدر حاکم ولایات قرامان شده بدستور میانهٔ او و آل عثمان حرب وضرب بود تا آنکه دراواسط محرم سنهٔ سبع وثمانین وثمانمائه ٨٨٧ فرمان یافت والله اعلم بحقیقة الامور

صفحهٔ شانزدهم درسلاطین مغول

که بلسان نبوت به بنوقنطور موسومند و شمه‌یی از نسبت ایشان در سلاطین [ترك] قبل ازاسلام [مسطورشد]

چنگیزخان بن یسوکابها دربن برتان در هشتم ذی‌القعدهٔ سنهٔ تسع واربعین وخمسمائه ٥٤٠ مطابق تنکوزئیل از الوان آنکه خاتون بزرك در موضع اویلون یلدوق مغولستان بوجود آمد و کفش مملو ازخون منجمد بود [چون] بدرش درانسال بربلوچین حاکم تاتارغالب آمده او راتموچین نام نهاده واو درسیزده سالگی

۱ـ م : ثمانمائه

از پدرمانده اصحابش متفرق شدندناچار به اونك‌خان پادشاه ایماق کرایت که دوست پدرش بود پیوست وبینهما صداقت مؤکده بود تا دشمنان میان ایشان بزیان آورده در شهور سنهٔ ثمان وتسعین ۵۹۸ موافق ایت ئیل‌خان قصد او کرده وی غالب آمد و در سال دیگرمطابق تنگوزئیل کرت آخری میانهٔ ایشان جنك شد چون خان کشته گشت [وی در سنهٔ تسع و تسعین وخمسمائه ۵۹۹ در سن پنجاه سالگی به‌سلطنت نشسته‌ملقب بچنگیزخان گردید (۱)] یعنی خان خانان،در اندك وقتی بر تمامی قبایل‌مغول و تاتار [وصحرانشینان (۲)] وایغور استیلا یافته بعضی از خطاوجورچه نیز بگرفت و چون میان اووقطب‌الدین محمد خوارزمشاه بواسطهٔ قتل ونهب تجار دشت کدورتی شده بود در [توشقان (۳)]سنهٔ خمس‌عشروستمائه ۶۱۵ یورش بلاد تاز یك کرده بود درعرض‌شش سال واندی برتمامی ترکستان وایران وقبچاق وآلان غلبه‌کرده خوارزمشاهیه را قهر کرد واز غایت‌قتل عام‌نزدیك شد که ذریت آدم در آن بلاد برافتدودرسالی که «معاودت چنگیز»ازروی حساب منهی ازآنست رجعت کرده (٤)هنوز یورت خود باستراحت گرم نکرده بود که بعزم یورش بیکتاش(۵) که آنرا قاشین نیز گویند به اشکر برنشست وپادشاه انجاشیدرقوخانرا باسیصد هزار سوار بقتل آورده ودرهمان سفر دررمضان سنهٔ اربع وعشرین ٦٢٤ فرمان یافت وبراچهارپسر نامداربود هریك را جاه‌وجورچه وایل و اویماق تعیین فرموده او کتای پسرمیانهٔ خودرا که از روی عدالت و مکرمت براخوان راجح بود ولی‌العهد گردانید وقانونی که آنرا توره گویند واولاداوالحال نیز مدار بر آن دارند درمیانهٔ قوم بگذاشت .

او کتای یعنی عروج بعد از واقعهٔ پدر بدوسال درربیع‌الاول اودئیل سنهٔ ست وعشرین وستمائه٦٢٦جلوس نمودلقب‌قاآنی‌یافت برجراحتهای پدر مرهم راحت‌نهاد واحدی را یارای‌خلاف او نبود ودربارس‌ئیل سنهٔ تسع وعشرین ٦٢٩یورش‌خطای کرده‌دراحدی‌وثلاثین٦٣١ یونت‌ئیل تمامی آن الکا مسخر مغول شد ولشکر او بایران آمده سلطان جلال‌الدین‌خوارزمی[منکبرنی(٦)]را برانداختند آخر در پنجم جمادی‌الاخری پارس‌ئیل تسع وثمانین و ستمائه ٦٨٩ فرمان یافت نسخهٔ کرم‌او درین موجز نمیگنجدگویند چون ازروی دفتر عطای اورا جمع کردند زیاده ازشصت هزار تومان‌بالش (۷) بود

۱ـ ازنسخه‌ها تلفیق شد ۲ـ مخصوص د ۳ـ د : فاقداست.

٤ـ تاریخ بازگشت چنگیز٦٢١ است ولی «معاودت چنگیز» ۵۱۱ بیش نیست

۵ـ د : ننکیاس ٦ـ مخصوص «د»است ۷ـ ع : «بایشت» و

هر بالش باختلاف اقوال پانصد مثقال طلایابیست‌دینار یابیست‌درهم‌است

کیوك خان بن او کتای‌قاآن بعد ازچهار سال به اتفاق‌اقا وا ینی‌در ربیع‌الاول سنهٔ ثلاث‌وار بعین ٦٤٣ یو نت ئیل قورلتای عظیم کرده اکثر حکام ایران و توران وروم وروس در آن جشن حاضر کردند واورا بر تخت سلطنت نشاندند واو چون پدر کریم وعادل بود امامت نصاری داشت ورهبانان درزمان او استیلا یافته تعدی بسیاری برمسلمانان کردند وآخر بمرض سل مبتلا شده بواسطهٔ تغییر آب وهوا متوجه سمرقند شد ودریکهفته براه بیش مالیغ درسنهٔ اربع و اربعین و ستمائه ٦٤٤ درگذشت [مدت‌ملکش‌یکسال(۱)].

منکوقاآن بن تولی بن چنگیزخان بعد ازعمزاده بحسن تدبیر مادرش وامداد باتوی بن چوچی که درآن‌وقت مقدم [آن دودمان بود درربیع الاول ثمان و اربعین ٦٤٨ تنگوزئیل برتخت خانی نشسته بعضی از (۲)] فرزندان وفرزندزادگان او کتای‌قاآن آغاز خلاف کرده مقهور شدند دیگر کس را یارای خلاف نماند و اقتدار تمام یافت و قبلای بیك برادر خود را لشکر داده بصوب شرق بالکای خطا فرستاده و برادر دیگر هلاکو را به طرف غرب ایران روان داشت و از هرده کس [دو کس] نامزد آن یورش کرده صد وبیست هزار سوار همراه او از جیحون بگذشتند و قاآن خودش در شهور سنهٔ ثلاث و خمسین ٦٥٣ یورش بکتاش که ماچین است کرده وقبلا بالشکرها چنانچه سیصد هزار (۳) میشدند بدو پیوستند واکثرقلاع وولایات آنجا را مسخرساخته درآن اثنا از عفونت هوای آن جابیمار شده در پای قلعه دولی شامك (٤) درمحرم [سنهٔ٥]خمس وخمسین [وستمائه ٦٥٥ (٦)ئیلان‌ئیل]بسوءالمزاج[فوت‌شدتاآنوقت] درمیان‌مغول‌خلافی‌نبود بعدازآن‌اختلاف عظیمی‌پیداشده متفرق بچند فرقه شدند وآن درطی چهار سطر مشروح میگردد ۰

سطراول دراولاد او کتای

قیدو بن قاشین بن او کتای دروقت بلقاق ارتق بوکا باا‌وبود بتقریب آنکه الوس خودرا جمع کندا ز وی رخصت گرفت و اظهار یاغی گری کرده به امداد برکه‌خان الوس جغتای‌راگردآوری کردواسم‌سلطنت برخود نهاده‌و میانهٔ قید والغو نبیرهٔ جغتای مکرر مصاف شده وی غالب[آمد] آخر درشهور

۱ـ مخصوص د ۲ـ م ندارد ۳ـ د : صدهزار ٤ـ د : لسانك ٥ـ ٦ مخصوص د

سنهٔ سبعمائه ۷۰۰ تیمورقاآن فرزندزادهٔ قبلا صدتومان لشکر برسر اوفرستاده ویرا درآن معرکه زخمی رسید وباوجود آن قولنج کرده به اسهال دموی منجرشد ودررجب سنهٔ اثنی و سبعمائه ۷۰۲ وفات یافت وپسر خود ارسو (۱) را ولی‌العهد ساخت اما باوجود استیلای فرزندان جغتای‌کاری اورا از پیش نرفت .

چپارخان (۲) بن قیدو قایم مقام‌پدر شد آخر میانهٔ او ودواخان بن‌براق‌خان جغتای کمال‌وفاق‌بنفاق تبدیل یافته درشهور سنهٔ خمس وسبعمائه ۷۰۵ لشکریان چریك طرفین مابین سمرقند وخجند بایکدیگر جنك‌کرده چریك اغول (۳) برادرچپارخان گرفتار شده ضعف تمام‌بحال اوراه یافت بعد از آن لشکر تیمورقاآن ودواخان اورادرمیان گرفته‌نگذاشتند که چشم‌واکند چون‌مداوائی‌بغیرازالتجا بدواندیده‌پناه‌بدوبرده‌درظل حمایت اومی بود آخر چون کبك بن دوا بالتقور(٤) را بکشت وی باکبك یاغی شده از وی بگریخت‌ودراثنای فرار بردست‌ملازمان اوگرفتار گشته درسنهٔ ثمان ۷۰۸ بقتل رسید (٥)

علی‌سلطان بن ارکتیمور بن بنه بن‌قیداق اغول بن اوکتا بعد از توران تیمور (٦) که ازنبیره گان جغتای بود بتغلب برآن‌الوس مستولی شده چون اکثر امرا با او مخالف بودند [بنابراین] او را درسنهٔ اربع و ثلاثین و سبعمائه ۷۳٤ از میان برداشتند .

دانشمندچه بن قید وبن تورخان بن [ملك بن] اوکتای قاآن را امیر قزقن درشهور سنهٔ خمس و اربعین و سبعمائه ۷٤٥ بسلطنت برداشته چون امرا بواسطهٔ آنکه او از نسل جغتای نیست ازآن‌کاره بودند ویرا در سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمائه ۷٤۸ از هم‌گذرانیدند

سیورغتمش بن دانشمند چه را امیرتیمورگورکان در دوازدهم شهررمضان سنهٔ احدی وسبعین‌و سبعمائه ۷۷۱ [بسلطنت برداشت و دراواخر سنهٔ‌تسعین وسبعمائه ۷۹۰ (۷)] باجل معهود وفات‌یافت .

سلطان‌محمود بن سیو. غتمش را امیر تیمور بدستور بجای پدر نشانده سکه و خطبه بنام اوکرد و درمناشیر طغرای او بر این وجه مسطور بود « سلطان محمود خان یرلیغه بن تیمور گورکان سوزیمدن (۸)» آخر در یورش

۱ـ : دارس. قزوینی: اوروس ۲ـ د : چاپار ۳ـ ع ، د : ارغون
٤ـ د : مالتقو : قزوینی : نالیقو . ٥ـ م : ندارد ٦ـ تاریخ گزیده : توقاتیمور ۷ـ ۸ـ ع : ندارد

روم سنهٔ خمس وثمانمائه ۸۰۵ درگذشت از آن دوحه (۱) دیگری بدولت نرسید .

سطر ثانی در اولاد جغتای

جغتای پسر دوم چنگیزخان است ودراجرای یاسای پدراصرار (۲) داشتی و کمال اطاعت برادر کوچکترش او کتای بنابر وصیت پدر بجای آوردی قاآن نیز مراعات خاطراو کرده پسرش کیوك را ملازم اوساخت چنگیزخان ماوراءالنهر وترکستان بدوداده بود آخر درذی القعده سنهٔ ثمان وثلاثین وستمائه ۶۳۸ وفات کرد

یسومنکا بن جغتای] بتربیت کیوك خان قایم مقام پدر شده وبعد ازچند گاه درسنهٔ ست واربعین وستمائه ۶۴۶ درگذشت

قراهلاکو بن ماتکان بن جغتای پس (۳)]از پدر بچند سال باستصواب قراجار نویان که امیرالامرای جغتای بود بسلطنت نشست و در شعبان سنهٔ ثلاث واربعین وستمائه ۶۴۷ معزول شد

میسوخان بن جغتای بحکم کیوك خان ومدد قراجار نویان بعداز برادرزاده به تخت نشست وبس از چندگاه بحکم منوقاآن مغضوب شده باز قراهلاکو پادشاه گردید وبعد از دو سال وفات یافت.

مبارکشاه بن قراهلاکو بعد ازپدر وارث ملك شده چون کودك بودمادرش مرغیه (۴) خاتون بنت ارتق بوکابن تولی صاحب اختیاربود.

الغو بن بایدار بن جغتای بحکم ارتوق بوکا بحکومت آن الوس مقرر شده با [وی] خلاف ورزید وکس بقبلا قاآن فرستاد اظهار ایلی کردلاجرم قاآن مرغیه خاتون را که ازدست الغو بشکایت نزدعم رفته بودبحکم زوجیت بیش اوروان کرد وازآن کار الغو بالا گرفت آخر درشهورسنهٔ ثنی(وستین)وستمائه ۶۶۲ بر دست مبارکشاه کشته شده وی کرت دیگر بسلطنت رسیده بشرف اسلام مشرف شد .

براقخان بن یسون قرابن ماتکان بن جغتای سالها درخدمت قبلابود وچون قاآن دفع برادرش ارتق بوکا کرد او را بواسطهٔ دفع فتنهٔ]قیدو بحکومت[الوس جغتای فرستاد واودر پارس ئیل ثلاث وستین وستمائه ۶۶۳ بحکومت (۵) نشست و مبارکشاه را ملازم خود گردانید وکار اوعروج یافته طمع درایران کرد و ازجیحون عبور نموده درغرهٔ ذی الحجه سنهٔ ثمان وستین ۶۶۸ درحوالی هرات با ابقاخان مصاف داده منهزم بماوراءالنهر رفت ومسلمان شده بسلطان غیاث الدین ملقب گشت بعد ازآن افلاج پیدا کرده در قوی ئیل تسع وستین و ستمائه ۶۶۹ درگذشت .

۱ـ ع : دوهمه ۲ـ ع : احرار ۳ـ ع ندارد

۴ـ د : هرغنه

نیکی خان بن بایدار بن جغتای بعد از براق بحکم قیدو فرمان فرما شد حقوق اورا به عقوق مبدل ساخت آخر بدست لشکر او اسیر شده در سنهٔ احدی و سبعین وستمائه ۶۷۱ گذشت .

بوقاتیمورخان بن قداقی بن سبحان بن نوری بن ماتکان(۱) بن جغتای پادشاه شدودر سنهٔ خمس وسبعین ۶۷۵ نماند .

دواخان که ارشد اولاد براق خان وملازم قیدو بود بحکم او بسلطنت رسیده و بعداز حکومت سی ساله در شهور سنهٔ ست(۲) و سبعمائه ۷۰۶ در گذشت

کونجك خان بن دواخان وارث ملك گردید و چون قیدو در آن اوقات وفات کرده [پسرانش] از عهدهٔ آن کار بیرون نمی آمدند برالکای ایشان استیلای یافته ولایت راداخل دیوان خود ساخت آخر بعد از یکسال ونیم [در اواخر سنهٔ سبع وسبعمائه ۷۰۷ درمصاف اغول میسور درموضع بوری باشی بقتل رسید(۳)]

نالیغوخان بن قداقی بن سبحان بن نوری] که ازجانب مادر نسبش به ترکان کرمانی می پیوندد بنابراین مقلد قلادهٔ اسلام بود (٤)] بسروری نشسته باوجود اولاد دوا مهم اونیك از پیش نمیرفت لاجرم درقصد ایشان بود کبك بن دوا پیش دستی کرده [درطوی که وی غافل بود واکثر امرایش با کبك زبان(۵) یکی داشتند باسیصدسوار برسراو درآمده درشهور سنهٔ ثمان وسبعمائه (٦)] ویرا از میان برداشت وبرادر بزرك خود ایسنوقا را (۷) بسلطنت نشاند .

ایسنوقاخان بن دواباتومانات نکودری درحدود هند(۸) بود برادر کس بدو دوانید ویرا بسلطنت بشارت داد وخود درسلك امراو لشکر کشان درآمده [درشهور سنهٔ تسع وسبعمائه ۷۰۹ جلوس کرده (۹)] سالهادرمنصب حکومت مستقل بوده با آقان خطاالجایتوسلطان(۱۰) درمقام تنازع بود آخردرسنهٔ ثمان ۷۰۸ وفات یافت(۱۱)

کبك خان بعد از برادر سلطنت نشسته مآثر نیك او برصحایف روز گار ماند آخر درشهور سنهٔ احدی وعشرین وسبعمائه ۷۲۱ نماند

ایجکداخان [برادر]دیگرش پادشاه شددراندك زمانی در گذشت

۱ـ ع : مدامی . د : قداقی بن ماتکان . گزیده : توقاتیمور بن قدامی بن بوری بن مواتکان ۲ـ م ، د : خمس وسبعمائه . ۳ ، ٤ ، ٦ م ندارد . ۵ـ ع رنی یکی . ۷ـ م دریکموضع اتوفادارد . گزیده ایس بوقا . ۸ـ د : سند ۹ـ م ، د ندارد ۱۰ـ نسخ مغشوش است . ۱۱ـ م : «سنهٔ ...» وباتوجه باینکه طبق نسخهٔ «ع» جلوس او درسنهٔ ۷۰۹ بوده این تاریخ وفات حتماً غلط است .وممکن است سنهٔ ثمان عشر بوده است

دورباتیمور برادر دیگرش جلوس نموده هم درآن نزدیکی فوت شد.

ترمه‌شیرین‌خان بن دواخان بعد از برادر بادشاه ذوجاه گردیده‌نوبتی لشکربهند کشیده تادهلی‌مسخر کرد ودرسنهٔ ست‌و عشرین وسبعمائه ۷۲۶در نواحی غزنه باامیرحسن پسر بزرك امیرچوپان مصاف داده‌منهزم شد آخر درسنهٔ‌سبع وعشرین۷۲۷ درماوراءالنهر بمرك مفاجات درگذشت واوپادشاه‌مسلمان بود.

جنکس خان بن ابوکان بن دواخان بعد از عم پادشاه شده بت برستیدی بعد ازدوسال کشته شدوقاتل معلوم نشد.

توران تیمورخان بعداز برادر زاده سه سال سلطنت کرده خالی ازجنونی نبود در سنهٔ اثنی وثلاثین۷۳۲بواسطهٔ آن کشته شد.

علی‌سلطان نبیرهٔ اوکتای چنانچه گذشت بعد از وبسلطنت رسید.

فولادخان [بن کونجك خان]بن دواخان‌بسلطنت نشسته درسنهٔ خمس وثلاثین ۷۳۵وفات یافت.

محمدخان بن‌پولاد خان بن کونجك [بن‌دواخان] قایم مقام گردید.

غزان‌سلطان‌خان بن‌نسوربن‌ارتکتیمور‌بن‌بوقاتیمور بن قداقی سبحان بن نوری بن ماتکان بن جغتای بسلطنت نشست بغایت ظالم وسفاك بود آخر درشهورسنهٔ سبع‌واربعین۷۴۷درحوالی‌قرشی‌درجنك امیرقزقن بقتل‌آمد

بیان قلی‌خان (۱) بن سرغانوبن احمد بن‌تنوحی بن‌جغتای را امیر قزقن بسلطنت برداشته بعد از واقعه درسنهٔ‌تسع وخمسین و سبعمائه ۷۵۹بردست [امیر] عبدالله بن امیر قزغن که برجای پدر نشسته بواسطهٔ نظری که باحرمش داشت کشته گشت .

تیمورشاه بن بیوقوربن (۲)ابوکان بن دواخان را امیر عبدالله مذکور بپادشاهی نشانده و در سنهٔ سبعین و سبعمائه ۷۷۰ در جنك‌امیر [بیان (۳)] سلدوز کشته شد .

کابلشاه بن دورجی بن ایلجکدای بن دواخان را در سنهٔ خمس وستین و سبعمائه ۷۶۵ امیرحسین نبیرهٔ امیر قزغن بسلطنت موسوم‌ساخته

۱ـ ع : شاه‌قلی. ۲ـ م‌ـ تیمور . د : بیسور. ۳ـ مخصوص «د»

او را در واقعهٔ امیر حسین درسنهٔ احدی وسبعین ۷۷۱ ازمیان برداشتند .

تقلق تیمور خان بن ایمل(۱)خواجه بن دواپادشاه مغولستان قصدماوراءالنهر کرده [نوبتی(۲)]درسنهٔ احدی وستین۷۶۱ [وپس ازاو کرتی دیگر(۳) درسنهٔ اثنی وستین ۷۶۲(٤)]لشکر بدانجا آورده و کاری ازپیش نبرد آخردرسنهٔ خمس وستین وسبعمائه ۷۶۵ نماند

خضرخواجه خان بعد از پدر بسلطنت نشسته درعهداوامیر تیمور تاخت مکررا بمغولستان برده آثار اقتدار بظهور آورده آخر وی در شهورسنهٔ اثنی و ثمانمائه ۸۰۲ وفات یافت و پسرانش شمع جهان و محمد اغلان و شیر علی با یکدیگر در افتاده میرزا اسکندر بن عمر شیخ تاخت بمغولستان برد .

شمع جهان بن خضر خواجه [بسلطنت نشسته بعداز مدتی فوت شد پس ازاو:

شیرمحمدخان بن شمع جهان (٥)] حاکم گشته بعد ازوی:

نقش جهان بن شمع جهان والی گردیده درسنهٔ احدی و عشرین وثمانمائه ۸۲۱ بردست اویس خان کشته شد .

شیرمحمدخان بن خضر خواجه در سنهٔ اربع وعشرین وثمانمائه ۸۲٤ بسلطنت نشست.

اویس خان بن شیرعلی سلطان و پادشاه شد.

اسنوقاخان(٦) بن اویس خان بعد ازپدرپادشاه شد یونس برادرش با اودرمقام تنازع بود آخر چون قوت مقاومت نداشت نزد الغ بیك میرزا رفت و در زمانی که میانهٔ الغ بیك و عبداللطیف منازعه بود اسنوقا فرصت یافته بر سر ماوراءالنهر تاکند بادام بتاخت ومردم آن جا را باسیری برد .

یونس خان بن اویس خان از الغ بیك التفات نیافته بعراق [وآذربایجان] نزد جهانشاه رفت و ازآنجا بشیراز پیش [میرزا (۷)] ابراهیم سلطان و پس از آن نزد پسرش امیرزاده (۸) عبدالله بود و مدت هجده سال در آن غربت بسر برد و چون سلطان ابوسعید سلطنت یافت، بانتقام ایسنوقا لشکر بمغولستان کشیده او را مغلوب ساخت مع هذاکس بطلب یونس خان روانه داشته اورا بااسباب ملك گیری بمغولستان روان داشته در آنجا بسلطنت نشانید [و کرت دیگر از اعداء شکست یافته درشهورسنهٔ ثمان وستین ۷۶۸ درهرات نزد سلطان ابوسعید آمده دیگر باره

۱ـ د : ایحل ۲، ٤، ٥ـ د فاقد است ۳ـ کلمه «دیگر» فقط در نسخهٔ «م» است ٦ـ ع : یونس خان ۷ـ م : ندارد ۸ـ د : میرزا

ترتیب پیش از بیش دیده چند تومان لشکر از ماوراءالنهر بکومك او مقرر گردید]و دختر او قتلغ نگار خانم را جهت پسرخود عمرشیخ بخواست ومیرزا بابراز وحاصل شد.

سلطان‌محمود خان بن یونس درتا شکند بجای پدرنشسته به حامیکه اشتهاریافت آخر او وبرادرش احمدخان معروف بهالنجه خان‌در جنك شیبك(۱)خان‌اسیرگشته خان‌ایشان‌رانکشت‌و رها کردو برادران بصوب‌حاجی‌ترخان‌رفته‌النجه خان درآن دیار بعد از دو سه ماه فوت شده محمود خان‌بس ازدو سه سال سرگردانی بامید عنایت [خان] شیبانی باز آمده بفرمودهٔ او کشته‌گردید

رشید خان بن‌النجه‌خان مدتهاوالی‌کاشغرو توابع بودودر شهور سنهٔ احدی و سبعین‌وسبعمائه ۷۷۱وفات یافت و این شعر بدو منسوب است .

بیت :

از آمدن یار شنیدم خبر امروز   در شهر فتا دست‌عجب شوروشر امروز

صوفی سلطان پسرش قایم‌مقام اوست.

منصورخان بن سلطان سعید حاکم طرنان است (۲)

سطر سوم درذریت چوچی

چوچی اکبر اولاد چنگیزخان است‌و مادرش بوربه قوچین دختر پادشاه قنقرات دراوایل‌حال قوم مرکیت اردوی چنگیزخان را [غازیده بودند واورا(۳)] باسیری‌برده‌بودند و چون باز آوردند ویرا در اثنای راه بزاد (٤) و چون چیزی، نبود که کودك را در آن بیچند در خمیرش گرفته نزد چنگیز آوردند و چوچی نام نهادند یعنی‌مهمان نورسیده‌میانهٔاووا وکتای‌وجغتای‌با آنکه‌ازیك‌مادر بودند نقاری بود وطعن درنسب او میکردند چنگیزخان در اثنای یورش تازیك ودشت قبچاق وخوارزم ، اقصای شمال بدو داده بود وفاتش در ربیع‌الاول سیچقان ئیل اربع‌و عشرین و ستمائه ٦۲٤پیش از پدر بشش‌ماه .

باتوخان بن چوچی که لقبش صاین خان بود بحکم اوکتای قاآن بجای پدر نشست با آنکه او را ده برادر بزرگتر بود ، نام او در احکام‌مقدم نوشتندو درباب خانی با برادر مضایقه نکرده ، و باتو در سنهٔ تسع وثلاثین ٦۳۹استرخای‌اعضا پیدا کرده‌درسنهٔخمس‌و (اربعین)وستمائه٦٤٥در کنار آب آتل‌فوت شد ولادتش‌سنهٔ اثنی و ستمائه ٦۰۲.

۱ـ م : سنك ۲ـ ع: طرفان ۳ـ م : ندارد ٤ـع: ابنای راه نداد

سرتاق بن باتو در خدمت منکوقاآن بود او را اعزاز تمام کرده بجای پدر نصب فرموده به یورت اصلی روانه داشت و او در راه‌ازهم گذشت

اولاغجی(۱) بن باتو بجای پدر منصوب گشته هم درآن ایام فرورفت

برکه‌خان بن چوچی بسلطنت نشسته بشرف اسلام رسید و میانهٔ او وابقاخان نزاعی شده با سیصد هزار سوار برکنار رودخانه کرشیروان آمده و چون گذر نیافت رفت تا از تفلیس بگذرد در راه بمرض‌قولنج در سنهٔ اربع و ستین و ستمائه ٦٦٤ درگذشت .

بعد از وی سلطنت بفرزندان اورده رسیده متفرق بدو فرقه شدند هریك در طی حرفی مذکورمیگردد .

حرف اول در سلاطین کوك اورده

ولایات دست‌راست‌چون‌ارسن‌ولیقا واولك وماجر وبلغار وقران بدیشان(۲)تعلق گرفت

توقناخان بن قوبوقوی (۳) بن اورده بن چوچی بسلطنت نشسته ودرسنهٔ اثنی و سبعمائه ۷۰۲ موافق پارس ئیل میانهٔ او و نوقای که الوس مذکور الحال بدو منسوبست درحوالی‌سقسین (٤) وبلغار جنك شده وی غالب‌آمد بنابرین نخوت بخود راه نداده ایلچیان نزد غازان خان فرستاده از روی ستیزه طلب آذربایجان نموده .

طغرل بن توقنا خان بعد از پدر هفده سال حکومت کرده در سنهٔ‌سبع وعشرین ۷۲۷ در گذشت .

اوزبك‌خان بن طغرل که الوس اوزبك بدو منسوب است پس از پدر بحکم ارث بجای او نشست و در سنهٔ [خمس وثلاثین وسبعمائه ۷۳۵ آهنك ایران‌کرده در سنهٔ (٥)] ست بکنارکر رسید وارپا خان گذارها فرو گرفته او را مجال‌گذشتن نداد آخر بعد از سی سال سلطنت فرمان یافت و در زمان او اسلام در آن دیار مشهورگشت .

جانی‌بیك‌خان بن از بك خان قایم مقام پدر شده بغایت عادل و خدا ترس و فضیلت دوست بوده‌چنانچه مولاناسعدالدین‌شرح‌مختصر تلخیص‌را در سنهٔ ست و خمسین ۷٥٦ بنام او تالیف نموده [وی بوعظ قاضی محیی‌الدین بردعی حاضر شده بنابر استغاثه(٦)]در سنهٔ ثمان وخمسین۷٥۸بآذربایجان آمده‌دفع‌شراشرف‌خر

۱ـ د : اولا عجمی. ۲ـ ع : بدو. ۳ـ م : قربو قوی . ٤ـ د : تبمین . ٥ـ ٦ـ ع : ندارد.

کرده در آن یورش آثار کمال عدالت وسطوت ازاو بظهور رسیده پسر خود بردی‌بیك را با پنجاه‌هزار سوار در آذربایجان گذاشته بدشت قبچاق بازگشت در آن اثنا مریض گشته طغلوکای امیراشکرش کس باستعجال(۱) ازپی بردی‌بیك فرستاده او چون بدانجا رسید پدر بهتر شده بود و از آمدن پسر بسی در هم شد بردی بیك باتفاق طغلوکای او را در [روز] پنجشنبه سوم شعبان سنهٔ ثمان و خمسین ۷۵۸ هلاك کردند

بردی‌بیك درحکومت اکثراقوام را برانداخت خود نیز بعد ازسه سال نمانده وآن شعبه بدو انقراض یافت .

حرف ثانی درخواقین آق‌اورده

که ولایات دست چپ ازحدودالق تاق تاقراطال وسرحد لوس (۲) بدیشان متعلق بود

تودامنكا بن بوقای‌بن‌قولی (۳) بن‌اورده موسوم بسلطنت شده مدتها در آن امر متمکن شد .

ایدزن بن‌بوقا بعد از برادر حکومت یافته در سنهٔ عشرین‌وسبعمائه ۷۲۰ فوت شد

ایرزن بن‌ساسی‌بوقا صاحب افسرگردیده بعد از بیست و پنجسال درسنهٔ خمس‌و اربعین وسبعمائه ۷٤٥ درگذشت [ودر اسقناق مدفون گشت (٤)]

مبارك‌خواجه [بن ایرزن‌بعداز ششماه حکومت که کرده بوددرگذشت .

جیبهای بن ایدزن (٥)] هفده سال حکومت نموده امرای کوك اورده او را بسلطنت [خود] ترغیب کردند او قبول نمود .

ارس بن جیبهای خواست تا هر دوالوس را ضبط کند لولخواجه اغلان قوم اوحاکم میان قشلاق بااومتفق نبودو حسب الامروی کشته شد ،پسرش تقتمش. بامیر تیمور پناه برد . ارس‌خان نه سال سلطنت باستقلال کرده‌و در سنهٔ ثمان وسبعین وسبعمائه ۷۷۸ وفات یافت .

توقتاقیا بن ارس خان دو ماه حاکم بود پس ازآن وفات یافت.

تیمورملك بن ارس خان بسلطنت نشسته در شراب افتاده آخر درقراطال درسنهٔ ثمانین و سبعمائه ۷۸۰ بردست تقتمش خان کشته شد

۱- ع : باستقبال ۲ـ م : پوس ۳ـ ع : لولی ، و دراین نسخه تقدیم و تأخیر زیادی دراسامی دیده میشود ٤ـدفاقداست . ٥ـ ع : ندارد

ملك تقتمش خان مادرش کوی کنحك قنقرات بیمن تقویت میر تیمور پادشاه شده بعد ازتیمور ملك استقلال تمام یافت و مدت هفده سال حکم رانده و دو نوبت از امیر تیمور شکست یافته مرتبهٔ آخر مستأصل شده دربیابانهاسر گردان میگشت آخر درسنهٔ سبع وثمانمائه ۸۰۷ [درحدود الوس فوت شد (۱)]

قوری خان اغلق(۲) بن ارس خان در یورش ثانی دشت قبچاق همراه میر تیمور بود بعد از شکست تقتمش [تیمور او را سلطنت الوس چوچی داده در کنار آب آتل در سنهٔ سبع وتسعین (۳)۷۹۷ او را بدشت روان داشت

تیمور قتلغ خان بن تیمور ملك بنابرخصومت تقتمش در سنهٔ تسع وسبعین۷۷۹ پیش امیرتیمور آمده در یورش اول بدشت قبچاق همراه بود و درسنهٔ ثلاث وتسعین۷۹۳ بعد ازشکست تقتمش(٤)] برخصت میر تیمور بمیان الوس خود رفته بخانی نشست و درسنهٔ اثنی وثمانمائه ۸۰۲ وفات یافت .

شادی بیك بحکومت نشسته ودرسنه احدی عشر وثمانمائه ۸۱۱ وفات یافت.

فولادخان بن شادی بیك خان بسلطنت رسیده در سنهٔ ثلاث عشر ۸۱۳ فوت شد

تیمور سلطان بن تیمور قتلغ خان پادشاه شد در سنهٔ اربع عشر و ثمانمائه ۸۱٤ جلال الدین سلطان تقتمش بروی خروج کرده تیمور از وی منهزم بخوارزم آمد و بردست غازان خان که از امرای ازبك بودوبمحاصرهٔ خوارزم اشتغال داشت کشته شد .

جلال الدین سلطان وارث ملك گردید او وچند برادر اوچون کریم بردی بن تقتمش و کبك خان بن تقتمش و دیگر اغلانان چون جبار بردی و درویش اغلان اللی [و غیاث الدین]محمد خان بن شادی بیك خان دراندك وقت حکومت کردند .

براق خان بن ارس خان در سنهٔ ثمان وعشرین۸۲۸ برمحمد خان غالب آمده پادشاه شد و پیش از این در سنهٔ ثلاث ۸۲۳ نزدالغ بیك میرزا [بسمرقند] آمده ازاو ترتیب یافته بود و چون استقلال تمام یافت کفران نعمت کرده در سنهٔ ثلاثین وثمانمائه ۸۳۰ درحوالی اسقناق با میرزا مصاف داده ظفر یافت و ماوراءالنهر را تاخت کرده چون بدشت قبچاق رسید امرااتفاق کرده [محمود اغلان را بسلطنت برداشته

۱ــ د : فاقد است ۲ــ د : نوری اغلان ۳ــ د : سبعین ٤ــ ع : ندارد

مهمهٔ هردو بقتال رسیده آخر سلطان محمود غالب آمده (۱)] او را درسنهٔ احدی وثلاثین۸۳۱ بقتل آوردند

محمدسلطان بن تیمورخان بن قتلغ تیمور بعد از قتل براق باتفاق امرا بپادشاهی نشسته [سلطان محمود اغلان‌را ازدشت بر گرفت آخر]درسنهٔاربع وثلاثین٤ ۸۳ لشکر ازدشت بخوارزم فرستاده خرابی بسیار کردندواوقرم راپای تخت ساخت .

قاسم خان بن سیدك خان بن جانی بیك بن براق خان پادشاه دشت گشت میانهٔ او و شیبك خان کدورت واقع شده در اواخر سنهٔ خمس عشر وتسعمائه۹۱۵ [شیبك] لشکر برسر اوبرده مغلوب شد واو در شهور سنهٔ ثلاثین وتسعمائه۹۳۰ وفات یافت .

حق نظرخان بن قاسم خان بعد ازپدر بسلطنت نشسته حالا فرمان فرمای دشت اوست چون دولت دودمان اورده بواسطهٔ کثرت اختلاف فرزندان تقتمش ضعف تمام پیدا کرده بعضی از اولاد شیبان بن جوچی بن چنگیزخان فرصت یافته فوجی را با خود متفق ساخته خروج نمودند .

و چون ایشان دو شعبه‌اند ماوراءالنهر و خوارزمی بنابرین در ضمن دو حرف مبین می‌شود .

حرف اول درسلاطین ماوراء النهر

ابوالخیرخان بن دولت شیخ اغلان بن امینی اغلان بن پولاد اغلان بن ابیه خواجه بن توقنا بن یلغان بن شیبان بن جوچی در سنهٔ تسع وثلاثین وثمانمائه ۸۳۹ از دشت بخوارزم ایلغار کرده میرزا ابراهیم بن امیرشاه‌ملك را که از قبل شاه رخ میرزا والی آنجا بود اخراج نموده بسلطنت نشست و مدتها قاآن دشت بوده سلطان ابوسعید بامداد او بر میرزا عبدالله غالب آمده پادشاه سمرقند شدآخر در سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه ۸۷۳ بمرض افلاج وفات یافت .

شیخ حیدرخان بن ابوالخیرخان بعد از پدر بسلطنت رسیده مدتی فرمان فرما بود تا اینکه حاجی خان بن محمد خان با او عصیان ورزیده بکرات بینهما بقتال انجامیده وی غالب می‌آمد تادرآخر بامداد احمد خان با اوجنك کرده زخمی کاری چند خورده ومنهزم ازمعرکه بدر رفت آخر بدان زخمها درگذشت

محمدخان بن بوداق سلطان بن ابوالخیرخان که بشیبك اشتهاریافته‌درشهور سنهٔ خمس و[خمسین]ثمانمائه۸۵۵ ازمادرش توری بیکم متولد شده هنوز طفل بود که پدرش فوت شده قراچین بیك که از اعاظم امرای ازبك بود کفیل او

۱ــ ع : ندارد

و برادرش محمود شده تربیت نمودی ازابتدای نشو ونما وقتی که بسلطنت رسیده از بسی مخاطرات نجات یافت دوسه کرت ببخارا آمده و امیر عبدالعلی ترخان حاکم آنجا اورا رعایتها کرده بخدمت سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند برد و او از آنجا فرار نموده بدشت رفت وجمعی را با خود متفق ساخته بر بعضی قلاع سرحد چون صبران و اسقناق واترار دست یافت تا آنکه میان اولاد سلطان محمود میرزا خلاف عظیم دست داد وی درزمان سلطان علی میرزا بالشکری گران در کان کل نزول نموده بتدبیر، سلطان علی میرزا را بچنك آورده بکشت ودرسنهٔ ست وتسعمائه ۹۰۶ [خطبه وسکه باسم او کردند و درسنهٔ ثلاث عشر ۹۱۳] برخراسان استیلا یافته تمامی خراسان را ضبط نمود و کتابت گستاخانه بحضرت شاه نوشته لاف و گزافی چند دروخرج کرده بود لاجرم رایات جلال عزیمت استیصال او نموده درجمعه بیست و ششم شعبان سنهٔ ست عشر ۹۱۶ درمحمودی حوالی مرو بر دست غازیان نصرت شعار کشته شد.

کوجونجی خان بن ابوالخیرخان که او و برادرش سونجك دخترزاده میرزا الغ بیك کورکان چون اسن اولاد بود پادشاه شد ودر محرم سنهٔ خمس و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۵ درجام او و جمیع سلطانان ازبك بانواب اعلی مصاف داده منهزم بماوراء النهر رفته و او در سنهٔ ست و ثلاثین ۹۳۶ فرمان یافت.

ابوسعیدخان بن کوجونجی (۱) خان قایم مقام شده در سنهٔ تسع وثلاثین ۹۳۹ در گذشت.

عبیدخان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان بعد از عموزاده به پادشاهی نشسته در اوایل ذی‌القعده سنهٔ ست و اربعین و تسعمائه ۹۴۶ [در بخارا] فوت شد.

عبدالله (۲) خان بن کوجونجی پس از وی خان شد [در سنهٔ سبع واربعین ۹۴۷ در گذشت.

عبداللطیف بن کوجونجی پس از برادر بسلطنت رسیده درشهور (۳)] سنهٔ تسع و خمسین و تسعمائه ۹۵۹ رحلت کرد.

براق خان بن سونجك خان بن ابوالخیر خان اسم اصلی وی نوروز احمد است صاحب تاشکند و توابع. پس ازعبداللطیف، خان شده بر سمرقند و بخارا استیلا یافت و در [شهور] سنهٔ ثلاث وستین و تسعمائه ۹۶۳ در سن پنجاه و شش سالگی توبه شکسته بشرب مشغول شد بعد از یکهفته در حین تجرع عرق در شب سیزدهم ذی‌الحجه از هم گذشت اولادش درویش سلطان وبابا سلطان صاحب

---

۱ ـ د: کوجوکجی ۲ـ ع: عبداللطیف ۳ـ ع: ندارد

جلکه الکای پدر شدند .

اسکندرخان بن‌جانی بیک‌سلطان بن خواجه محمد اغلان بن‌ابوالخیرخان بعداز براق سکه‌وخطبه باسم پیرمحمدخان بن‌جانی بیک‌سلطان دران کردند پس ازآن اندك وقتی پسران اسکندر عبدالله سلطان وعبادالله سلطان رشد تمام کرده پدر خود راکه اسن از عم بود ازگوشهٔ انزوا بیرون آورده بخانی نشاندند پیرمحمد بالضروره مهم بدوگذاشت والحال‌او والی آ جاست(۱).

حرف ثانی درسلاطین خوارزم

ایل‌پارس خان بن بورآقرین یادگار بن تیمور شیخ اغلان‌بن حاجی تولی اغلان بن‌عرب اغلان بن بولاد اغلان ودرینجا نسب اووابوالخیر خان بهم میپیوندد ، شیبك خان بعد از تسخیر خراسان بر خوارزم نیز دست یافته کبك بن قونچی را بداروغگی آن جا مقرر داشت ودر محلی که حضرت غفران پناه شیبك خان را قهر کرده امارت آنجا به اتلمندی بیك تفویض فرمود درآن اثنا شریف صوفی میر خضرایلچی الوس آنجا خوارزم را از وانتزاع نموده ایل پارس از دشت بر سر او ایلغار آورده در قوی ئیل [ست] عشر و تسعمائه ۹۱۶ آن ولایت را بگرفت آخر درپارس‌ئیل سنهٔ ثلاث وعشرین وتسعمائه ۹۲۳وفات یافت (۲)

حسن‌قلی‌خان بن ایلك بن یادگار پس‌ازو حکومت یافته در پیچی‌ئیل ثلاثین و تسعمائه ۹۳۰ فوت شد .

بوجقه‌خان بن محمد امین بن یاد کار پنجسال حکومت آن دیار کرده در سنهٔ خمس و ثلاثین ۹۳۵ اودئیل درگذشت .

صوفیان‌خان بن محمد امین بحکومت نشسته در قوی ئیل سنهٔ احدی و اربعین [و تسعمائه ۹٤۱] عزلت یافت .

اونش‌خان بن محمد امین پدر دین محمد امرحکومت ازصوفیان خان گرفته بامداد خوارزمیان بحکومت رسید و تا سه سال پادشاه بود و درایت‌ئیل اربع و اربعین عبید خان بر سراو آمده وی بگریخت و در آن اثنا درجنك عمرغازی‌بن سلطان‌غازی بن‌ایل‌پارس کشته‌شدوعبیدایالت آن‌جا به‌پسرخودعبدالعزیز داد

یوسف خان بن صوفیان در جنوق حکومت‌داشت تا آنکه در تنگوزئیل‌سنهٔ خمس واربعین۹٤۵ باتفاق دین محمد واویماق‌صاین‌خان که به‌بچه ترکمان‌مشهورند باعبیددرحدودهزاراسب‌مصاف‌داده‌وامرای‌عبیدچون لطیف‌میرك وشیخ نظربیك‌وتاجی‌بهادر،واجی باشی‌وقراچه بهادرو کیل‌وحافظ قنقرات دستگیر شده:چون

۱ـ از نسخهٔ «ع» ثبت شد اگرچه اندکی بادو نسخهٔ دیگر اختلاف دارد

۲ـ ع : ثلاث عشر

ابو یوسف بن محمد امین در دست عبید اسیر بود امرا رابدو باز داده وی را باز گرفتند .

ابویوسف مشهور بقهالی والی گشته یوسف خان نیز تابع او شده تا ده سال خان(۱) بود و در تخاقوی ئیل ست و خمسین ۹۵۶ وفات یافت .

اغطای خان بن محمدامین خان «والی» شده و پنج سال میان اوو یونس خان بن صوفیان تنازع بود تا آنکه یونس خان در پارس ئیل احدی وستین ۹۶۱ براغطای دست یافته وی را بقتل آورد.

یونس خان بجای او نشست دوست خان بن بوجقه بن محمد امین بریونس خان غالب آمده بحکومت نشست و یونس و برادران بتخصیص پهلوان قلی پناه بدرگاه سلطان عالم پناه آورده درروز شنبه پانزدهم رجب سنهٔ اربع و ستین ۹٦٤ ئیلان ئیل در دولتخانه مجدقزوین بعتبه بوسی رسیدند اتفاقاً «آمدن خوارزمیه» موافق تاریخ است وچون رایات جلال عزیمت ییلاق خرقان فرمودند درآنجا بی جهت توهمی کرده فرار نمودند .

حاجم خان در ئیلان ئیل سنهٔ اربع و ستین ۹٦٤ بعد ازپدر قایم مقام شده حالا خان خوارزم اوست و سایر سلاطین او را تابع.

سطر چهارم در ذریت تولی

تولی از برادران کوچکتر و نزد پدر بغایت محبوب و با همهٔ برادران درمقام صداقت بود تولی یعنی آینه . وی در یورش خطا در سنهٔ ثمان وعشرین وستمائه ٦۲۸ نماند و آن واقعه براو کتای قاآن بغایت صعب بود بجهت همین قدغن شد که کسی دیگر آن لفظ را بوزبان نگذراند بنا برآن بعد ازآن آینه در عرف ایشان به کوتو اشتهار یافت و اولادش بعد از منکوقاآن دو فرقه شدند وهر یك دوحه درحرفی مذکور گردید .

حرف اول در دوحهٔ قاآنیه

قبلاقاآن بن تولی چون از یورش ماچین بر گشت درشهرچکدوزی خطا در سنهٔ ثمان وخمسین وستمائه ٦٥٨ موافق ییچی ئیل بپادشاهی نشست و درپهلوی شهر مذکور شهری دیگر(۲) طرح کرده باتمام رسانیده وموسوم بخان بالیغ گردانید دورش، بروایت اقل چهار فرسنك و نهری عظیم از دریای زیتون که بندر هندوستان است چهل روزه راه حفر کرده در میان شهر جاری ساخت چنانچه [تجار] درآن شهر بکشتی تردد میکنند. دراوایل حال، برادرش ارتق بوکا درامر سلطنت با اوتنازع کرده آخر بدست او افتادو درخریف سنهٔ اربع وستین وستمائه ٦٦٤ از هم گذشت

۱ــ ع : خان نان ۲ـ ع : شهری ولشکری

و قبلا استقلال یافته مدت عمرش هفتاد وسه و ملکش سی وپنج سال ودر سنهٔ ثلاث و تسعین (۱) وستمائه ٦۹۳ فوت شد .

[تیمور قاآن بن جم کم بن قبلاچون پدرش ولیعهد بود ودر آن ایام قبلا فوت شد (۲)] بجای پدر بولایت عهد رسیده در زمان فوت جد در حدود ترکستان بود همین که خبر واقعهٔ مذکور شنید بعد از سه ماه بدارالملك رسید در اواخر شهور سنهٔ اربع و تسعین (۳)وستمائه ٦۹٤ وموافق قوی ئیل بسلطنت نشست و شش سال باستقلال بگذرانیده بعداز آن مرض صرع ولقوه پیدا کرده شش سال دیگر بزیست پس از آن در شهور سنهٔ ست و سبعمائه ۷۰٦ باجل طبیعی درگذشت و او را الجایتو گفتندی گویند وی به مسلمانی راغب بود و بسیاری ازمغولان به طفیل او اسلام پذیرفتند ومسلمانان را مکرم داشتندی .

چتان قاآن بن ترمه بلا بن جم کیم که او را بعد ازجلوس به کلرخان مسمی گردانیدند یعنی دادگر نیك نام پس از عم به قاآنی نشست آخر در پانزدهم رمضان سنهٔ ست عشر وسبعمائه ۷۱٦ بمرض دق درگذشت .

بر به مادری برادرش که ولی العهد بود پس ازو در ماه ذی العقده سنهٔ مذکور قرلتای کرده به سلطنت نشست گویند در آن جشن هر روز چهل سر اسب و چهار هزار گوسفند میرفت و او را در ایام سلطنت به لوما سوقاآن موسوم ساختند .

اینده بن منقلای بن قبلا پس از عموزاده به قاآنی رسیده مسلمان شد و در زمان او اسلام انتشار یافت (٤)

قشلی قاآن بن ترمه بلابن جیم کیم پس ازو پادشاه شده دین نصارا اختیار کرد .

خان تایری بن بولك بقاآنی نشسته به بولك تو موسوم شد .

انوشیروان دارا پس ازو قاآن گردید .

ده قوتیمور بعدازو بتخت قاآنی نشست .

یسودار قاآن شد

آنکه قاآن قایم مقام گردید .

۱-۳- د : ستین: ۲- ع : ندارد ٤- ع : نیشابوریافت

النك‌قاآن بر مسند قاآنی قرار گرفت

تیمورقاآن بسلطنت نشست .

تایری که درزمان امیرتیمور گورکان نزد او آمده سعادت اسلام‌دریافت بعد ازو به قلماق رفت وبقاآنی نشست و بعد از اندك وقتی اورا ازمیان برداشتند چه قبل ازاین تیغورخان برمملکت خطا استیلا یافته طائفهٔ مغول را اخراج کرده بودو ایشان به یورت اصلی که قراقروم وقلماق است قناعت کرده بودند در زمان او امرای بزرك قوت گرفته سلطنت ازآن خاندان بدر بردند اما تیغورخان در رمضان سنهٔ احدی وثلاثین وثمانمائه ۸۳۱ قصد مسلمانان ساکن خطا کرده ایشان را دردریا غرق کرده هم درآن اوقات‌صاعقه بروخورده‌او را با قصروهر که درآنجا بود تمامی سوخته و خاکستر ساخت .

دیمه خان بمدد وزیر خطابپادشاهی نشست ومسلمانان‌را گرامی داشت

حرف ثانی در ایلخانیه که صاحب ایران و روم بوده‌اند

هلاکوخان بن تولی در ربیع الاول سنهٔ احدی و خمسین و ستمائه ۶۵۱ بحکم برادرش منکوقاآن متوجه ضبط ایران شده بمعااغول‌پسر بزرگتر خود را بجای خوددریورت‌اصلی بگذاشت و درسنهٔ ثلاث و خمسین وستمائه۶۵۳ توشقان‌ئیل‌در کان کل‌سمرقند نزول‌نموده و درشوال آن‌سال(۱)از جیحون بگذشت ودر قهستان ملاحده راقتل کرده و درسلخ‌شوال سنهٔ اربع وخمسین و ستمائه ۶۵۴خورشاه پادشاه ملاحده را بچنك‌آورده طائفه خواندیه (۲) را برانداخت اتفاقا لفظ«خند»موافق تاریخست‌و در صفر سنهٔ ست و خمسین ۶۵۶ بغداد راگرفته مستعصم واولاد با هشتصد هزار آدمی بروایت اقل قتل عام‌کرده و از آثار او رصد مراغه است‌که بتوجه نحریر (۳) عدیم النظیر خواجه نصیر الدین طوسی صورتی پیداکرده زیج‌خانی مرقوم شده
وفات خواجه نصیر درعید غدیر سنهٔ اثنی و سبعین و ستمائه ۶۷۲ در بغداد «همچواو مادرزمانه نزاد»ولادتش‌شنبه‌یازدهم‌جمادی‌الاولی‌سنهٔ‌سبع‌وتسعین‌وخمسمائه(٤)۵۹۷ آخر هلاکو در نهم ربیع‌الاخر سنهٔ ثلاث و ستین ۶۶۳ [در مراغه(٥)] وفات یافت چـون عنوان یرلیغها درایام او بنام قاآن وامور مال بارغون آقا متعلق بود بنابرین بایل‌خان یعنی حاکم الوس اشتهار یافت دارالسلطنه‌اش تبریز بود .

ابقاخان بن هلاکو بفرمان عمش قبلا در محل جغان بادر (٦) فراهان قم در جمعه سوم‌رمضان‌سنهٔ‌ثلاث‌وستین۶۶۳ بطالع سنبله جلوس نمود مدت هفده‌سال وسه ماه مستقل‌بوده درششم محرم‌سنهٔ احدی وثمانین ۶۸۱موافق‌قوی‌ئیل

۱ـ د : سنهٔ اربع وخمسین ۲ـ م : خندیه ۳ـ ع : تحریر ٤ـ ع : سبع و اربعین ، د: اربع واربعین ٥ـ مخصوص د ٦ـ د : سوهان از

درهمدان‌درطوی‌وزیرش خواجه‌شمس‌الدین [محمد(۱)] جوینی‌مشهور بصاحب‌دیوان‌بمرك مفاجات‌در گذشت .

نکوداراغول

بعد از واقعهٔ برادر در یکشنبه سیزدهم ربیع‌الاول در دراله‌داغ بسلطنت نشسته شرف‌اسلام دریافت ومسمی به احمدخان گردید اما ارغون بن ابقا با عم تنازع نموده وی باهشتاد هزار سوار متوجه خراسان گردید و اورا بچنك‌آورده نکشت تا قضیه منعکس گشته از پیش ارغون بگریخت و خودرا باردوی قوتی خاتون مادرش که در سراب بود انداخته مغولان قراوناس او را درآنجا گرفته نزدارغون آورده بقصاص(۲) برادرش‌قنقرایای‌در[شب دو(۳)]شنبه‌جمادی‌الاولی سنهٔ ثلاث وثمانین و ستمائه ٦٨٣ بکشت .

ارغون خان

بن ابقا درهفتم جمادی‌الاخره بتخت نشسته بوقاراکه منت‌جان‌ازو داشت امیرالامرا ساخت ودرعصر دوشنبه چهارم شعبان صاحب دیوان را درکنار رودخانهٔ اهر (٤) بفرمان او بکشتند آخر درچاشت روز شنبه‌پنجم ربیع‌الاول سنهٔ تسعین وستمائه٦٩٠درقراباغ وفات یافت .

گیخاتوخان

دراصل عقباتوست (٥) یعنی‌درعجب انداز در واقعهٔ برادردرروم بود بعضی‌امرااورا برجناح استعجال طلب داشته بسلطنت‌نشاندند واو وزارت بصدر جهان خالدی [دادو] هردودرکمال‌کرم بودند لاجرم [اصلا] دخل بخرج وفا نمیکرد تدبیر جاوکردند وآن مستلزم زوال ایشان شده بایدواغول برو خروج کرد واکثر امرا بجانب‌او رفتند وی بالضروره بگریخت پس ازآن بچنك‌افتاده درصفرسنهٔ اربع وتسعین ٦٩٤ کشته شد ؛

بایدوخان

بن طرغای‌بن هلاکودرهشتم جمادی‌الاولی سنهٔمذکوره دراوجان برتخت‌نشست غازان خان بروخروج کرده وبرادر آخرذی‌القعدهٔ همین سال بقتل‌آورد .

غازان خان

بن ارغون درسن‌بیست وپنج سالکی درسلخ ذی‌الحجه سنهٔ اربع وتسعین ٦٩٤ پیچی‌ئیل برتخت موروثی جلوس نموده قبل ازین درشعبان این سال درمقام لاری بردست شیخ‌ابراهیم حموی اسلام آورده قریب هشتاد [هزار (٦)] نفس از صغیر وکبیر مغول به بیعت او بدان سعادت رسیدند و غازان مسمی بمحمود وبرادرش به محمد گشته درسنهٔ احدی و سبعمائهٔ پارس‌ئیل وضع تاریخ خانی کردندودرسنهٔسبع وتسعین‌وستمائه٦٩٧ طرح عمارت شنب غازان انداخته درعرض پنجسال آن نوع‌عمارتی باتمام رسیده‌ودرهمین‌سال‌یاقوت‌خطاط وفات‌یافت آخرغازان‌مرض‌صعبی

۱ــ مخصوص د ۲ــ م : اورا بقصاص انداخت ۳ــ مخصوص د

٤ــ م : ابهر ٥ــ م عنقاقو . ٦ــ م : ندارد

پیدا کرده ازراه ری چون بهٔشکل درهٔ قزوین رسید درعصر یکشنبه یازدهم شوال سنهٔ ثلاث و سبعمائه ۷۰۳ وفات یافت ولادتش درسحر جمعه سوم ربیع‌الاول سنهٔ سبعین وستمائه ۶۷۰ درحدود مازندران بطالع عقرب

سلطان محمد الملقب به‌الجایتو یعنی فرخنده بموجب ولی‌العهدی برادرش غازان از خراسان آمده در روز شنبه (۱) دوم ذی‌الحجه دراوجان باردو رسید ودر دوشنبه شانزدهم جلوس نمود و در سنهٔ خمس وسبعمائه ۷۰۵ طرح شهر وقلعهٔ سلطانیه انداخت ودرسنهٔ ست وسبعمائه ۷۰۶ یورش گیلان نموده وامیر قتلغشاه که امیرالامرا بود کشته شد و امیر چوبان از آن وقت باز بنیاد ترقی کرده درسنهٔ سبع ۷۰۷ میانهٔ صدر جهان بخاری حنفی که عازم حج بود وخواجهٔ عبدالملك شافعی قاضی‌القضاة ممالك سلطان درباب مذهب مباحثه دست داده تقبیح یکدیگر کردند وکار بجایی رسید که مدتی شعایر اسلام‌از ظاهر مرتفع بود تا آنکه درسنهٔ ثمان ۷۰۸ در قشلاق بغداد ملك به طواف نجف اقدس رفتند خوابی دید و بسعی امیر ترمیار (۲) وبرکت صحبت شیخ علامه قدس سره مذهب حق امامیه اختیار کرده درین باب بجمیع ممالك احکام اصدار یافت وخطبه وسکه باسامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام زینت و زیب یافت وفات شیخ جمال‌الدین حسن بن سدیدالدین یوسف بن مطهر حلی درروز شنبه بیست و یکم محرم سنهٔ ست وعشرین وسبعمائه ۷۲۶ ولادتش در بیست و نهم رمضان سنهٔ ثمان واربعین وستمائه ۶٤۸ و کتاب «منهاج‌الکرامه» بنام سلطان نوشته آخر سلطان درشب عیدفطر سنهٔ ست عشر وسبعمائه ۷۱۶ فرمان یافت ولادتش در بیابان میان مرو وسرخس دردوازدهم محرم سنهٔ ثمانین وستمائه ۶۸۰ بطالع جوزا

سلطان ابوسعید بن سلطان محمد الجایتو بموجب ولی‌العهدی از خراسان آمده دراوایل صفر درسن دوازده سالگی درسلطانیه جلوس نمود و مدار ملك ومال دردست امیرچوبان بودو سلطان همین اسم سلطنت داشت وچون در ربیع الاخر سنهٔ تسع‌عشر وسبعمائه بعضی امرا چون قورمش (۳) وغیره بقصد امیرچوبان دربرابر سلطان آمده آغاز جنك کردند سلطان خود درآن معرکه‌مباشر قتال شده بهادرخان ملقب گردید آخر ازاستیلای چوبانیان رنجیده ایشان را درسنهٔ ثمان وعشرین وسبعمائه ۷۲۸ برانداخت ووزارت بخواجه‌غیاث‌الدین محمد رشیدی داد [و درحینی که بمدافعه (٤)] لشکری‌از ازبك‌بقراباغ‌رفته‌بود درسیزدهم ربیع‌الاخر سنهٔ ست وثلاثین ۷۳۶ دربیلقان فرمان یافت واورا بسلطانیه آورده [مرتبهٔ اولی (۵)] درگنبد قورق ودرثانی الحال که آن عمارت را میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان ویران کرد درگنبد

۱ــ ع : دوشنبه ۲ــ د : ترمسار ۳ــ م :قورمشی ٥،٤ــ ع : ندارد

ابواب‌البر درپهلوی پدرش دفن کردند ولادتش دراوجان درپنجم ساعت شب دوشنبه هشتم ذی‌القعده سنهٔ اربع وسبعمائه ۷۰۴ ئیلان‌ئیل بطالع حوت مادرش حاجی خاتون خواهرعلی پاشا (۱) اوریات. سلطان درخط،شاکرد صیر فی‌خطاط است ۰

ارپاخان بن شعبان بن ملك تیمور بن ارتق بوکابن تولی دروقتی که سلطان ابوسعید درخراسان بود از توران زمین پیش وی آمده چون واقعهٔ سلطان‌دست‌داد ازبك‌خان که قصدآذربایجان داشت‌نزدیك رسیده بود وملك‌در صدد زوال.بالضروره اورا بسلطنت برداشتند وبتدبیر خواجه غیاث‌الدین محمد خصمی چنان مدفوع‌شدوارپاخان خون ناحقی چند کرده اکثر اعیان از ومتنفر گشته علی پاشاخان سلطان که والی دیار بکربود بروی خروج کرده موسی‌بن علی‌بن بایدو را بپادشاهی برداشتند ودر کنار آب‌چیقو(۲)بینهما جنك شده درروز چهارشنبه هفدهم رمضان سنهٔ ست وثلاثین۷۳۶درحالت‌احتراق‌مشتری شکست برارپا افتاد و اووزیر اسیر شده بقتل رسیدند .

فرع چنگیزیه

ایشان را ملوك طوایف نیز گویند وچون پس از واقعهٔ ارپا هرج و مرج شده امرا هریك بقدر قوتی که داشتند پسری ازنسل هلاکو به سلطنت برداشتند چون شش طبقه‌اند درشش حرف مذکور میگردد

حرف اول‌درایلکانیه

امیرشیخ حسن بن امیرحسین بن امیراق‌بوقا بن‌امیرایلکان جلایر که ازجانب‌مادرو خواهر زادهٔ سلطان‌محمدا باغنجد ازاعاظم امرای‌روم ووالی بود خروج نموده امیرارتنا(۳) را درروم به نیابت گذاشت و محمد بن تولقتلغ بن تیمور بن انبارجی بن‌منکو تیموربن هلاکو را نام سلطنت نهاده متوجه آذربایجان شد ودر نوشهر آلاداغ‌میانهٔ اووعلی‌پاشاجنك‌شده‌درچهاردهم‌ذی‌الحجه‌سنهٔ‌ست‌وثلاثین‌وسبعمائه۷۳۶ علی‌پاشا کشته گشته وشیخ حسن درامر حکومت مستقل‌گردید دلشاد خاتون بنت (٤) دمشق خواجه‌بن امیرچوبان راکه محبوبهٔ سلطان ابوسعید بود بخواست ودرآن اثناشیخ حسن‌بن امیر تیمورتاش بن امیر چوبان بروی بیرون آمده بمکر وحیله وجنك وصلح اکثر ولایات ازوستاده دردست اوهمین عراق عرب ماندوی مدتی والی آنجا بوده در سنهٔ سبع وخمسین‌وسبعمائه ۷۵۷وفات یافت ودرنجف اشرف مدفون‌شد.کوفه‌درعهد او ویران گردید .

۱ـ ع: پادشاه ۲ـ د: خقبو ۳ـ د: ارشا ٤ـ ع: بن

شیخ اویس بن شیخ حسن بعد از پدر بسلطنت نشست و آذربایجان وعراق را نیز درضبط آوردوملجا سلاطین ایران گردید وخواجه سلمان مداح خاندان ایشان است آخردرجمعه بیست‌هفتم‌ربیع‌الاخر اورا در تبریز صداعی عارض شده درسه شنبه دوم جمادی الاولی‌سنهٔ ست وسبعین‌وسبعمائه۷۷۶وفات کرد گویندسه ماه پیش از آن،مرك خودرا گمان برده کفن وتابوت ترتیب‌داده‌بود.

سلطان حسین بن‌شیخ اویس که درحسن شهرهٔ آفاق بود باتفاق اعیان برتخت نشست وبرادر فتان (۱) خود سلطان احمد را اردبیل داده خود بعیش مشغول شدوسلطان احمد دراین ولا از برادر اظهار رنجشی کرده به اقطاع‌خود رفت ودرحینی که لشکر سلطان بتسخیرقلعهٔ شهریار رفته بودند ومردم درخانه بلوندی مشغول ،وی‌ازاردبیل ایلغار کرده درمحرم‌سنهٔ اربع وثمانین۷۸۴برادر را بقتل آورد.در زمان او خواجه‌عبدالقادرمراغه‌ای که درفن موسیقی ثانی‌فیثاغورث است ودیگر کمالات دارد نشو و نما یافت .

سلطان‌احمد پس از برادر بر تخت نشسته هر چند شاعر وفاضل بود ومستعد بودو خواجه عبدالقادر را بزبان اعزاز «یارعزیز »میخواند اما بغایت سفاك و نا اعتماد بود در زمان او لشکر تقتمش‌خان درسنهٔ‌سبع‌و ثمانین ۷۸۷ از راه دربند شروان به تبریز آمده‌قتل ونهب واسر کردند چنانچه کلمهٔ« نازنین تبریز» تاریخ[آن واقعهٔ شنیعه (۲)] است سالها است امیرتیمور در [اطراف] روم وشام سر گردان بود بعد ازو مجدداً به سلطنت نشسته قرایوسف ترکمان که نوکر و نوکرزادهٔ ایشان است قصد وی کرده بینهما درحوالی شنب‌غازان [تبریز] قتال واقع شده لشکرش شکست یافت وی بباغی گریخت آخربدست افتاده درشب شنبه بیستم ربیع‌الاخر سنهٔ ثلاث عشروثمانمائه۸۱۳ کشته گشت ودر دمشقیه تبریز در پهلوی برادر مدفون شد

[سلطان محمد بن شاه ولد والی بغداد بودپس ازعم میانهٔاو واقران اختلافی شده درین وقت شاه محمدولد قرایوسف دراردبیل بود پس ازاستماع پریشانی بغداد بدانجا ایلغار کرده ناگاه دردروازهٔ سوق السلطان فرود آمد قضای اتفاق‌امیربخشایش که‌درعهدسلطان احمدبداروغگی بغداد منسوب بود عبدالرحیم ملاح را که درین وقت ازقبل سلطان محمد شحنه آنجا بود بقتل‌درآورده آشوبی درآنجاافتاد بنابرین سلطان محمدبشوشتر گریخته درشهور سنهٔ اربع عشر وثمانمائه ۸۱٤ بغداد به‌تصرف‌شاه محمد درآمد]

۱ــ ع : فتان ۲ ، ۳ــ ع ندارد .

سلطان اویس بن شاه ولد بن شیخ علی بن سلطان اویس بعداز سلطان در شوشتر [بەسلطنت نشست و خوزستان وبصره وواسط راضبط نمودوشوشتررا] دارالملك ساخت ودرسنهٔ اربع وعشرین وثمانمائه ۸۲٤ لشکر ببغداد کشیده چون جهانشاه از ترس میرزا شاهرخ فرار نموده پیش برادرش شاه محمد بەبغدادرفته بود بمدافعهٔ اوشتافته بینهمامحاربهٔ عظیمی دست داد واویس اسیر شده وبقتل رسید.

سلطان محمود برادرش درشوشتر بسلطنت نشسته میرزا سلطان ابراهیم بن شاهرخ تسخیر حویزه ودزفول نموده شوشتررا محاصره کرد وبواسطهٔ قحطی از سرآنجا برخاست ودرسنهٔ خمس وعشرین ۸۲٥ چون اوازهٔ توجه او مجدداً بسمع محمود رسید آنجا را گذاشته بعراق عرب رفت وحله ومشهدین وانبار وواسط وتوابع بتصرف آورده در آن اثنامرض صعبی پیدا کرده سلطان حسین بن علاءالدوله بن سلطان احمد را از قراعثمان آق قوینلو طلبیده ولیالعهد گردانید و درسنهٔ سبع وعشرین و ثمانمائه ۸۲۷ درگذشت .

سلطان حسین بعداز و بحکومت رسیدباروی حله بساخت وشش هزارسوار علوفه داد آخر امیر اصفهان بن قرایوسف والی بغداد حله را برو محاصره کرده بعد ازآنکه درشهر قحطی دست داده بعهد وپیمان پیش اصفهان آمده برو غدر کرد و در سنهٔ ست و ثلاثین و ثمانمائه ۸۳٦ بقتل او انقراض دو دمان واقع شد .

حرف ثانی درچوپانیه

ازاولادامیرچوپان سلدوز که سالها جملةالملك ایران وروم بود

امیرتیمورتاش بن امیر چوپان مدتی بحکم سلطان ابوسعید والی روم بود آخر دماغش خبط کردەدرشهورسنهٔ اثنی وعشرین وسبعمائه ۷۱۲ اظهار استبداد نموده این خبرکه به پدرش رسید بروم رفته اورا بگرفت و جماعت بد آموزان راسیاست کرد واورا مقید بخدمت سلطان آورد سلطان از سرجریمهٔ او گذشته مجدداً اورا بسلطنت آنجا فرستاد واو بعد از حادثهٔ پدر وبرادران پناه بملك ناصرالدین پادشاه مصر برده ناصر اورا درشهورسنهٔ ثمان وعشرین ۷۲۸ کشته سرش نزد سلطان ابوسعید فرستاد .

شیخ حسن بن تیمور تاش درارزنالروم خروج کرده باشیخ حسن بزرك درحدود نخجوان در هشتم ذیالحجه سنهٔ ثمان وثلاثین ۷۳۸

مصاف داده شکست برایلکانیه افتاد ومحمدخانی که بسلطنت موسوم شده بود بقتل آمد وشیخ حسن کوچك ساتی (۱) بیك دختر سلطان محمدخدا بنده را بپادشاهی برداشته درحکومت اقتدار تمام یافت آخر زوجه‌اش که عزت ملك نام داشت درشب چهار شنبه بیست و هفتم رجب سنهٔ اربع واربعین وسبعمائه ۷٤٤ اورا بخبهٔ خصیه هلاك کرد

ملك اشرف بن تیمورتاش بعد از برادر بحکومت نشسته نوشیروان‌نام‌قبچاقی را بسلطنت موسوم گردانیده آغاز ظلم و بیداد کرد وخزاین و اموال بیش ازپیش بهم آورد واکابراز ظلم اوجلای وطن کرده ازجمله قاضی محی‌الدین بردعی بدشت قبچاق‌نزدجانی بیك خان رفته اورا بدفع‌وی تحریص نمود و او درسنهٔ ثمان وخمسین وسبعمائه۷۵۸ به‌آذربایجان آمده اشرف‌بگریخت ودرخوی اوراگرفته نزد بیك بتبریز آوردند وبه‌اقبح وجهی بقتل آمده وهرچه بظلم اندوخته بود نصیب خان‌شد چنانچه مثل است: «او مظلمه برد وجانی‌بیك‌زر»

حرف ثالث درطغای تیموریه

طغای تیمورخان بن سوری بن بابا بهادر بن ابوکان بن الکان بن بوربن چوچی قسار برادر چنگیزخان(۲)جدش بابادرسنهٔ‌خمس‌وعشرین وسبعمائه ۷۲۵ باده هزار سوار ازقیدوبن واسیق روگردان شده بایلی نزد سلطان محمد بایران آمد وبموجب فرمان [سلطان مقتول] شده تومانش بااولادش درنواحی جرجان یورت گرفتند وطغای تیمور نشوونما یافته امرای عراق و خراسان که از شیخ‌حسن ایلکانی متهم بودند بتخصیص امیر علی جعفروامیر شیخ‌علی‌قوشجی وامیر ارغون‌شاه‌جانی قربانی ویرادر سنهٔ سبع وثلاثین وسبعمائه ۷۳۷ بسلطنت برداشته راه عراق پیش گرفتند ودر شعبان این سال درسلطانیه نزول کردند ومهم سلطنت اودرعراق پیش نرفته بحکومت بعضی از خراسان قناعت نمود وهمواره میانهٔ او وسربداران منازعهٔ بوده آخر درشهور سنهٔ ثلاث وخمسین ۷۵۳ درسلطان دوین استراباد بردست خواجه یحیی کرابی سربدار کشته شد .

لقمان بن طغای‌تیمور بعد از [واقعهٔ] پدر درگوشه‌یی‌مختفی‌بود تا آنکه امیر ولی پسر شیخ علی هندوکه پدرش از امرای معتبرطغای تیمور وخودش مربای تربیت او بود پس‌ازوی درسنهٔ احدی وستین ۷٦۱ برسربداران که در استراباد بودند خروج کردبسطام ودامغان وسمنان و رستمداردر ضبط آورده لقمان را چند روزی سمت سلطنت داده بعد از آن از پیش خودش براند و چون امیر تیمور درسنهٔ ست وثمانین ۷۸٦ الکای‌جرجانرا مسخرساخت لقمان را سلطنت آنجا داده

۱ــ م : سامی ۲ــ ع ، د: چوچی بن چنگیزخان

ولی بتبریز فرار نموده واز آنجا بخلخال نزد کلانتر آنجا محمود نام رفته و بفرمودهٔ تیموریه در آنجا کشته شد .

برك پادشاه بن لقمان درسنهٔ تسعین وسبعمائه ۷۹۰ بتفویض امیر تیمور قایم مقام پدر شدتا با آن سلسله درمقام وداد بودند هیچ دغدغه نداشت آخر درسنهٔ عشر وثمانمائه ۸۱۰ بامیرزا شاهرخ خلاف ورزیده میرزا لشکر بجرجان کشیده وی فرار نموده برستمدار رفت ودر سنهٔ ... بمرد

سلطان علی بن برك پادشاه بعد از عود میرزا شاهرخ وی بخدمتش شتافته ترتیب یافته ودریورش سیستان همراه بود ناگاه درراه توهمی بخود داده بگریخت وبرستمدار رفت وبامداد ملك کیومرث لشکر برسر استراباد برده میانهٔ اووابوالليث ملازم میرزا الغ بيك درسنهٔ اثنی عشر وثمانمائه ۸۱۲ جنك شده زخمدار گردید وبدان درگذشت وآن سلسله بدوختم شد .

حرف چهارم درملوك سربدار

عبدالرزاق بن فضل الله باشینی واو بواسطهٔ وجاهت وشجاعت ملازم سلطان ابوسعید شده ودراواخر اوراب تحصیل فرستاده بودوی چون عیاش ولوند مشرب بکرمان رفت اکثر آن وجه راتصرف نموده متوجه بیهق شد تااملاك موروثی فروخته تنخواه نمایددراثنای راه خبرواقعهٔ سلطان ابوسعیدشنیده چون به باشین رسیدفوجی ازمتهوران(۱) گرد او درآمده محصلان خواجه علاءالدین [فرومدی را که درآن ده تشدد نموده طلب می وشاهد میکردند بقتل آورد ولشکر برسر خواجه علاءالدین به (۲)فرومد برده و] او از وی گریخته دراثنای فرار بدودچار شده درسنهٔ سبع عشر و سبعمائه ۷۱۷ خواجه رابکشت وکسب بسیار بدست آورده چون بزوار آمد اصحابش خودرا سربدار نام نهادند کار ایشان بالا گرفت آخر بردست برادرش وجیه الدین مسعود درذی الحجه سنهٔ ثمان وثلاثین ۸۳۸ کشته شد.

امیر وجیه الدین مسعود بجای برادر سرورآن قوم شده صاحب قران آن طبقه است و بسیاری از خراسان چون طوس ونیشابور ونساوابیورد از تصرف امرای جانی قربانی بیرون برده دریك روزدر نیشابور بادوسه هزار کس بهسه دفعه برهفتاد هزار سوار بیادهٔ جانی قربانی فایق آمدوازآن بلند آوازشده آخر طمع دررستمدار کرده [آمل را درهجدهم ذی القعده سنهٔ ثلاث واربعین وسبعمائه ۷۴۳ بگرفت ونه روز درآنجاتوقف نموده درسه روز حصاری درآنجا بساخت اخر اهالی مازندران وعساکر رستمدار بروی آغالیده شکست یافت وعاقبت اسیر شده بسر خواجه

۱ ــ م : مشهوران ۲ ــ ع : این قسمت را ندارد و بجای آن نوشته است : و در آنجا دراواخر ربیع الاخرسنهٔ خمس واربعین و سبعمائه ۷۴۵ کشته شد

علاءالدین محمد بفرمودهٔ ملك جلال‌الدوله اسکندر اورا کشته درسر راه کالنجرود زیر آسیا از جانب شرقی جوی مدفون شد]

اقامحمد تیمور که از جملهٔ خدم امیروجیه‌الدین مسعود بود رشد نموده برتبهٔ حکومت رسیدودرسنهٔ سبع واربعین ۷٤۷ بردست خواجه‌علی شمس‌الدین بقتل آمد

کلو اسفندیار پس ازو حاکم شده درچهاردهم جمادی‌الاخری سنهٔ تسع واربعین وسبعمائه ۷٤۹ مقتول گردید .

خواجه شمس‌الدین برادر امیر مسعود بنیابت امیرزاده لطف‌الله برادر زاده هفت‌ماه حکومت کرده بعداز آن‌چند خروار ابریشم ازخزانه برداشته در ذی‌الحجه‌سنهٔ تسع‌واربعین ۷٤۹ خودراخلع کردخواجه‌علی شمس‌الدین دانا وفرزانه بود وباطغای تیمور خان طرح مصالحه انداخت وهجده هزار مرد راامواجب داده درامرمعروف ونهی از منکر اصرار داشت آخر درقلعهٔ سبزواردرشهور سنهٔ ثلاث وخمسین وسبعمائه ۷۵۳ بردست حیدر قصاب کشته‌شد [چنانچه ابن یمین گوید:

شعر

چون هفتصد وپنجه‌و دورفت‌از سال بیش از دو نمانده بود ماه شوال
خورشید بقا ، علی‌شمس الدین را از خنجر حیدر اندر افتاد زوال]

خواجه‌یحیی کرابی زمام‌اختیار امور بچنك آورده‌طوس‌راازتصرف جانی قربانی بدر برد و با معدودی چند بار دوی طغای تیمورخان رفته چون در خانه را خالی دید تهور ورزیده خانرا بکشت و کاربزرگی چنان ازپیش برد آخر علاءالدین‌برادر زنش در سنهٔ تسع و خمسین۷۵۹ قصداو کرده در وقتی که خواجه سواره بدهلیزخانه رسید او بکفل مرکبش نشسته خنجر بروزد خواجه نیز ضربی بروزده هر دو خواجه وار برزمین افتادند و جان بدادند(۱)

خواجه ظهیر کرابی برادرش قائم‌مقام گشته چون‌اوند مشرب و کم آزار بود در عهد او کاربار آن طبقه تنزل کرده وی درسیزدهم رجب سنهٔ ستین و سبعمائه ۷٦۰ ازآن‌مهم‌معزول شد .

حیدرقصاب پس ازو بحکومت رسیده نصرالله تاشینی‌دراسفراین‌با اوعصیان ورزیده حیدر با پنجهزار کس بمحاصرهٔ او رفته سربداران‌او را در ربیع‌ثانی سنهٔ احدی و ستین ۷٦۱ بکشتند

خواجه‌لطف‌الله بن[خواجه] مسعود مشهور بمیرزا بسعی خواجه حسن دامغانی ونصرالله باشینی‌دراسفراین بر مسند موروثی‌نشسته روزی حسن

۱ ـ نسخه‌ها در یکسطر اخیر اختلاف دارند

مذکور را دشنام داد و او کینه دردل گرفته درشب برسرش رفت واورا گرفته بقلعهٔ دست جردان فرستاد و دراواخر رجب سنهٔ اثنی وستین۷٦۲ اورا قصد نمود پهلوان حسن دامغانی با شش هزارسوار بجنك امیرولی رفت و شکست یافت درآن اثنا خواجه‌علی مؤید با او یاغی‌شده با هزارسوار بسبزوار رسید و چون متعلقان و ملازمان خواجه حسن همگی در سبزوار بودند از آن جهت سر او را بریده در سنهٔ سبع۷٦۷ پیش خواجه علی مؤید فرستادند .

خواجه‌علی‌مؤید بسلطنت نشسته اقتدار تمام یافت وبغایت متقی و پرهیزکار و در مذهب،شیعهٔ اثنی‌عشر بود در میان او و شیخ شهید قدس سره مکاتبه و مراسله بوده وی‌لمعهٔ دمشقی را بنام او نوشته کرم او وفور تمام داشته چون امیرتیمور در شهور سنهٔ اثنی وثمانین۷۸۲ بخراسان آمده خواجه بقدم اخلاص پیش او رفته ملازم شد و امیرتیمور تمامی الکای سربدار را بدستور بدو گذاشته و در تمامی یورشها درخدمت بود تا در سنهٔ ثمان وثمانین ۷۸۸ در خرم آباد لرستان زخمی خورده بدان در گذشت و آن فرقه‌بدو منتهی شدند

حرف پنجم درملوك اینجو

واینجودر زبان مغول عبارت‌است از املاك‌خاصه پادشاه .

میرشرف‌الدین شاه‌محمود و نسب او بدین موجب بخواجه عبدالله‌انصاری میرسد : محمود شاه‌بن محمدالمعروف به طمطاح بن فضل‌الله مشهور بآق بابا ساکن قریهٔ سوسیقان قزوین بن‌عبدالله‌بن‌اسعدبن‌نصرالله (۱) بن محمدبن[عبدالله‌انصاری‌بن]ابومنصوربن‌محمدابی‌معاذ بن علی‌بن محمدبن احمدبن علی‌بن جعفربن منصور بن‌مت‌ومت(۲)از احفادابوایوب انصاری است صاحب رحل [رسول] صلوات‌الله‌علیه‌وآله وی متصدی املاك خاصه بوده ازآن ممر املاك و جهات بیقیاس برو جمع شدند و در عهد سلطان ابوسعید عروج تمام یافت چنانچه اکابر ایران در مشکلات امور بدو رجوع کردندی آخر وی در روز استفتاح سنهٔ ست و ثلاثین و سبعمائه ۷۳٦ بحکم ارپاخان بقتل‌رسید .

امیرمسعودشاه درحین واقعهٔ پدر درتبریز بود ازانجا بروم‌رفته‌به شیخ‌حسن بزرك پیوست و مقدم‌دودمان شده‌شیخ‌حسن‌سلطان‌بخت‌دختر امیر دمشق خواجه خواهر دلشادخاتون رابدوداده اورا باتفاق یاغی‌باستی‌پسر امیر چوبان بدارای شیراز فرستادوشیرازیان‌باو جوداورجوع بیاغی باسقی نمیکردند بنابراین‌عرق‌سبعیت‌او بحرکت

۱ـ ع : عبدالله انصاری بن نصراله ۲ـ ع : منصور مقاومت

درآمده و برادر سنهٔ ثلاث و اربعین ۸۴۳ بقتل آورد .

امیرشیخ ابواسحاق بن محمودشاه بحکم برادرش مسعودشاه بالشکری متوجه تسخیر شبانکاره بوددر آن اثنا خبر برادر شنیده بشیراز عود نمودو یاغی باستی را از آنجا اخراج نموده برمسند حکومت نشست و سکه و خطبه بنام خود کرده ودرایام حکومت باامیر مبارزالدین محمد مظفر نزاع کرده آخر در جمعه بیست و یکم جمادی الاولی سنهٔ ثمان وخمسین وسبعمائه ۷۵۸ درمیدان سعادت شیراز که از منشآت خودش بود بحکم امیر مبارز الدین بقتل رسید واو بغایت عشرت دوست و کریم بود .

حرف ششم درسلاطین آل مظفر

جداعلای ایشان خواجه غیاث‌الدین حاجی از سجاوند خواف به یزد آمده ساکن شده بواسطهٔ عظم جثه و زورمندی مشارالیه ولد رشیدش امیر مظفر، ملازم اتابك یوسف شاه بودی.چنانچه مذکور شد درراه سیستان از وبرگشته باردوی غازان خان رفته زینت یافته امارت هزاره و علم بدو حواله شد و سرحدمیبد که محل عبور قطاع الطریق بودبدو سپردند واو درآن جاکارهای نمایان کرد آخر درشبانکاره مریض گشته درسیزدهم ذی‌القعده سنهٔ ثلاث عشرو سبعمائه۷۱۳ فوت شد

امیرمبارزالدین محمد بن‌مظفر درواقعهٔ پدر سیزده‌ساله بودودرشوال‌سنهٔ ثمان عشر ۷۱۸ سلطان‌ابوسعید بتربیت‌خواجه‌غیاث‌الدین[محمد] رشیدحکومت‌یزد بدو داد واو ازکمال شجاعت آن حدود را از آنکو دریان که قطاع‌الطریق بودند پاك کرده مساعی جمیله درباب ضبط آن ملك بظهور آورد ودختر شاه‌جهان بن سیورغتمش والی کرمان خواند مخدوم شاه نام را بخواست واز وپسران دولتمند چون شاه‌شجاع وشاه محمودوسلطان احمد بوجود آمدند ودر محرم سنهٔ احدی واربعین وسبعمائه۷۴۱ بر کرمان استیلا یافته بعد ازشیخ ابواسحاق اینجو ممالك‌فارس نیز ضمیمهٔ الکای اوشد وچون دربهار سنهٔ ستین وسبعمائه ۷۶۰ در موضع ورزقان کرمرود براخی چوق که پس ازرفتن بردی‌بیك ولدجانی بیك‌خان بدشت استیلا یافته بود مصاف داده غالب آمد درممالك آذربایجان خطبه بنام او خواندندو کاراوعروج تمام یافت اما چون بافرزندان کج خلقی میکرد وایشان را بقتل وقید تهدید میداد شاه شجاع و برادرش محمود شاه سلطان ودامادش اتفاق کرده اورا دراصفهان ، بعداز مراجعت تبریزدرصباح بیست‌و هفتم رمضان‌سنهٔ‌ستین‌وسبعمائه ۷۶۰ گرفته‌اول‌درقلعهٔ‌طبرك بند کرده میل کشیدندو ثانیاً اورا بحصار بم برده درآخر ربیع‌الاول سنهٔ [خمس‌وستین ۷۶۵

وفات یافت. ولادتش دراواسط جمادی‌الاخری سنهٔ] سبعمائه ۷۰۰ احتراز (۱)او درباب امر معروف ونهی‌ازمنکر اشهراز آنست که احتیاج بتذکار باشد چنانچه ظرفا تعبیر (۲) ازو بمحتسب کردندی چنانچه خواجه‌حافظ گوید:مصراع

«ببانك چنك مخور می که‌محتسب تیز است»

شاه شجاع بن مبارزالدین محمد پس از پدر برچار بالش حکومت نشسته بازار فضل واستعداد رواج یافت چه‌اوخودش‌نیز بغایت فاضل بود برادران و برادرزادهاراهریك‌ناحیه‌یی ازممالك موروث‌داده آخر میانهٔ ایشان‌بفسادانجامید وقاصدیکدیگرشده گاهی‌غالب وگاهی مغلوب می‌شدند شاه شجاع بعد از فوت سلطان اویس وبرادرش شاه محمود قصد آذربایجان کرده درسنهٔ سبع وسبعین‌وسبعمائه ۷۷۷ با سلطان‌حسین‌بن‌سلطان‌اویس‌جنك کرده‌غالب آمده‌در تبریز بسلطنت نشسته بنا برسببی‌چند که ازآن جمله یکی‌طغیان‌شاه‌یحیی بود آنجارا گذاشته‌بفارس رفت‌وخوزستان نیزداخل‌ممالك اوکردند آخرپسر خودزین‌العابدین را ولی عهدساخته مکتوبی براتباع خود بامیرتیمور نوشت واورا سفارش فرمود ودرشب یکشنبه بیست‌ودوم‌شعبان‌سنهٔ ست وثمانین ۷۸٦ که حروف«حیف از شاه شجاع» یادی از آن‌تاریخ میدهد وفات یافت . ولادتش در صبح چهارشنبه بیست و دوم جمادی‌الاخری سنهٔ ثلاث وثلاثین وسبعمائه ۷۳۳ و این‌قطعه بدو منسوبست

قطعه :

گر پرسدت کسی که‌علی رانظیرهست [باداو بگو که آب ببوی گلاب‌نیست
در حضرت خدا بجز از ختم انبیاء] کس‌را مقام و منزلت بوتراب نیست

شاه محمود بن مبارزالدین محمد بحکم برادر والی اصفهان بود میانهٔ او وبرادر دراکثر کدورت‌عظمی‌روی نموده بمدد شیخ‌اویس بشیراز استیلا یافت آخر درنهم شوال سنهٔ ست وسبعین وسبعمائه ۷۷٦ در اصفهان وفات کرد ولادتش درجمادی الاولی سنهٔ سبع وثلاثین وسبعمائه ۷۳۷وشاه‌شجاع درباب واقعهٔ برادر گفته :

رباعی :

محمود برادرم شه شیر کمین میکرد خصومت‌ازپی‌تاج‌ونگین
کردیم‌دوبخش‌تابرآساید خلق اوزیر زمین گرفت‌وماروی‌زمین

سلطان زین‌العابدین بن شاه شجاع والده‌اش دختر سید لطیف بن رکن‌الدین محمد راوندی درحینی که امیرتیمور متوجه فارس بود وی‌توهمی کرده بشوشتر رفت وشاه منصور پسرعمش‌باوی غدر کرده اورا بگرفت درآن اثنا از بند گریخته دراصفهان بحکومت‌نشست وباتفاق عمش سلطان احمدبکرمان

۱ـ ع : اطراء ۲ـ ع : بغیر

رفت وفتوری بدوراه یافته بعزم خراسان بری آمد وموسی جوکار پسرحسین که درآن وقت درآن دیار صاحب اقتدار بود اورا گرفته نزد شاه منصور فرستاده بحکم او مکحول شد آخر نزد امیرتیمور آمده میرتیمور اورا بماوراءالنهر فرستاد و درآنجا از عالم رفت [ولادتش یکشنبه چهارم محرم سنهٔ اربع واربعین و سبعمائه ۷٤٤(۱)]

سلطان احمد بن مبارزالدین محمد بحکم شاه شجاع حاکم کرمان بود بعد ازو استقلال درسلطنت آنجا یافت.

شاه یحیی بن مظفر بن مبارزالدین محمد پیوسته بااعمام در مقام نزاع بود ومدار بر تزویر وحیله نهادی و بموجب فرمودهٔ شاه شجاع بحکومت یزد اشتغال داشت.

شاه منصور برادر شاه یحیی درحکومت وشجاعت آیتی بود و شوشتر از راه اقطاع مخصوص او گشته درسنهٔ تسعین وسبعمائه ۷۹۰ برشیراز استیلا یافت برادرش شاه یحیی را اخراج نمودودرسنهٔ خمس وتسعین ۷۹۵ که امیرتیمور از راه شوشتر بحوالی شیراز رسید وی باپنج شش هزار سوار خوددرادر کوه یاتیله برقلب وی زده دونوبت بنا شناخت شمشیر برخود میرتیمور رسانید آخر شکست یافته درآن معرکه کشته شد واین معنی موجب غضب [امیرتیمور] گشته آل مظفر را مثل سلطان احمد وشاه یحیی بافرزندان چون جهانگیر و سلطان محمد و ابواسحاق پسراویس بن شاه شجاع وسلطان مهدی بن شاه شجاع ومظفر والد شاه منصورکه بملازمت میرتیمور رسیدند همه(۲) راگرفته دروقت توجه اصفهان درمنزل مهیار قوشهٔ اصفهان روز شنبه [هشتم] رجب همه‌را ازتیغ [تیز] گذرانیدند ودرآن باب گفته‌اند

قطعه :

بعبرت (۳) نظر کن بآل مظفر   شهانی که گوی‌ازسلاطین ربودند
که‌درهفصدوخمس وتسعین‌زهجرت   نهم شب زماه‌رجب چون غنودند

سلطان معتصم بن زین العابدین بن شاه شجاع درمحلی که پدرش را بسمر قند بردند وی بشام افتاده بعد از واقعهٔ میرتیمور بآذربایجان آمد وقرایوسف اورانیك دیده‌وی باتفاق امیر بسطام جاگیر و ترغیب قاضی احمد صاعدی عازم‌اصفهان گشته درسنهٔ اثنی عشروثمانمائه ۸۱۲ درموضع آتشگاه آنجا میانهٔ اوو میرزا اسکندر عمر شیخ جنك صعبی دست داده معتصم دراثنای حرب وضرب از اسب افتاده بر دست لشکر میرزا اسکندر عمرشیخ کشته شد وچراغ آل مظفر بیکبارگی فرونشست

۱ـ م : ندارد   ۲ـ ع : همو   ۳ـ ع : بعزت

صفحهٔ هفدهم درسلاطین گورگانیان

مبسوط درمقدمه واصل‌درچهارسطر

مقدمه در امرای سلطان‌شان(۱) امیرغزقن که از اعاظم امرای جغتای بود بنابر کمال ظلم وسیاست غازان سلطان(۲)خان که در آن وقت قهرمان (۳)توران بود باتفاق امرایی که ازو متوهم بودند با او یاغی شده یکمرتبه در سنهٔ خمس و اربعین و سبعمائه ۷۴۵ جنگ کرده در آن معرکه تیری برچشم امیر غزقن خورده از نور بی بهره ماند بار دیگر در سنهٔ سبع واربعین۷٤۷ مصاف داده غازان‌سلطان بقتل آمد ودانشمند چه اوکتای را بجای او بخانی نشانده بعد از چندگاه او را کشته بیان قلی را بپادشاهی نسبت دادند امیر غزقن‌لشکر بر سر هرات کشیده به استعانت ملك عزالدین حسین از سرآنجا برخاست آخر در سنهٔ تسع و خمسین ۷۵۹ در شکارگاه بردست قتلغ تیمور نامی از اقوام خود مقتول گردید و امیر غزقن در غایت عدالت خلق بوده و مروت داشت و دوازده سال در حکومت بسر کرد .

امیرعبدالله بر جای پدر نشسته بیان قلی را بجرم ظاهری بکشت و تیمور شاه بجای او نصب کرد و از آن رهگذار امرا ازو رمیده در قتلش اتفاق نمودند بعد از یکسال وهشت ماه حکومت در سنهٔ ستین و سبعمائه ۷۶۰ بقصد امرا از پا در آمد .

امیرحسین بن امیر میلا بن امیر غزقن چون پس از عبدالله هرج ومرج شده هرکس بتمنای سروری افتادوی نیزگوشه‌یی از آن‌ولایت فرو گرفت تا آنکه امیر تیموردر سن بیست وپنج سالگی همشیرهٔ او الجای ترکان خاتونرا بخواست و میر حسین از پرتو اقبال او بر دیگر دشمنان غالب آمد بعد از رفتن تغلقتیمورخان پادشاه جته حکومت‌تمامی ماوراء النهر و توابع بدست آورده اما آخر میانهٔ او وامیر تیمور مکرراً خلاف واقع شده اعیان امرا نیز ازچپ وراست‌ازنااعتمادی او بتنك آمده ، هم در آن ایام همشیره‌اش که در حرم محترم میر بود فوت شد علاقهٔ خویشی نیز ازهم بگسسته بود میر باتفاق امرا لشکربدر بلخ‌کشیده او را بعد ازاندك وقتی ازحصار هندوان،آنجاکه متحصن شده بودند بدست‌آورد و درچهار شنبه‌دوازدهم رمضان سنهٔ احدی و سبعین وسبعمائه۷۷۱ با پسران کشته و آن فرقه بالکلیه منقرض شدند والله‌اعلم .

اصل درخلاصهٔ احوال امیر تیمور بر توالی سنین

امیرتیمور بن طراغا که در سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه ۷۶۱ فوت شد بن امیر برکل بن لنکربهادر بن ایجل نویان بن قراجار نویان

۱ـ ع : سلطان‌شاه ۲ـ ع : غزان سلطان ۳ـ ع : فرمان‌فرمای

که بموجب فرمان چنگیز خان امیرالامر او جملة الملك پسرش جغتای بود و در سنهٔ اثنی و خمسین و ستمائه ٦٥٢ در سن هشتاد و نه فوت شد بن سوغوچین که در شهور سنهٔ اثنی و ستین و خمسمائه ٥٦٢ مطابق پارس ئیل درگذشت بن ایرومجی که لقبش برلاس بود و آن اویماق بدو منسوبست بن قاجولی بهادر که برادر بزرگتر قبل‌خان جد سوم چنگیزخان است [بن نومه خان که درآنجانسبب مذکورونسب‌چنگیزخان] بهم می‌پیوندد و اطلاق گورکانی بروایتی بواسطهٔ آنست که‌اوداماد‌میرحسین است باطغاجار برادرقراجار . بدختر دامادچنگیزخان بودو مولودش درظاهر کش ماوراء النهردر شب سه‌شنبه بیست و هفتم شعبان سنهٔ‌ست وثلاثین وسبعمائه۷۳٦مطابق‌سیچقان‌ئیل و لفظ «مولد تیمور» موافق تاریخ بخاطر مکسوررسید مادرش تکیه خاتون برادرانش عالم شیخ و سیور غتمش وجوکی و خواهرانش قتلغ ترکان آغا و شیرین بك آغا در ایت ئیل احدی و سبعین ۷۷۱ قهر دشمنی چون میر حسین کرده جلوس نمود و سیور غتمش بن دانشمندچه‌رابخانی برداشت ودر وقتی که امیر تیمور لشکر گرد کرده بر سر میرحسین میرفت سید بر که از اعاظم سادات صحیح النسب بود از حرمین شریفین رسیده طبل و علم بدو حواله نمود و نوید فتوحات داد و میر تیمور را قدم همایون و دم میمون‌آن بزرگوار خوش‌آمده بدو ارادتی عظیم آورد و مدت‌العمر در مقام اخلاص راسخ بود بعد از حلول اجل بموجب وصیت درزیر قدم اومدفون شده و در تنکوزئیل اثنی وسبعین ۷۷۲ امیرموسی یاغی شده نزد زنده حشم ایردی بشرعان رفت وصاحب‌قران بالشکری بدانجا رفته بامان ازآنجا برخاست و هم در آن سال یورش جته نمود و در سیچقان‌ئیل ثلاث و سبعین۷۷۳نوبت اول خوارزم وتاخت آنجاوفوت حسین صوفی‌قنقرات حاکم آن دیار روی نموده بصلح ازآنجا برخاست و یورش ثانی جته نموده در وقت زنده‌حشم و امیر موسی و غیرهما قصد میر تیمور کرده رسوا شدند[و زنده مقید گشته و قید از هم گذشت و دیگران خلاص شدند] ودراودئیل اربع‌وسبعین۷۷٤چون اثارعصیان‌یوسف صوفی برادرحسین‌صوفی بوضوح‌پیوست‌ویورش‌ثانی‌خوارزم‌دست‌داده‌ازآنجابامان‌برخاست ودرپارس‌ئیل‌خمس وسبعین۷۷٤یورش جته کرده بامحقر لشکر باقمرالدین دوغلات که گروه انبوه داشت‌جنك کرده غالب آمدودرلوی‌ئیل‌سبع‌وسبعین۷۷۷ نوبت سوم‌خانزاد ودختران [صوفی] قنقرات را جهت پسر بزرگترش میرزاجهانگیر خواسته بودبه‌سمرقند آوردزفاف واقع شدودرتوشقان‌ئیل ست‌وسبعین۷۷٦نوبت‌سوم یورش خوارزم کرده‌بواسطهٔ[عصیان] بعضی از امرا از راه برگشته [یورش چهارم جته و استیلای بر آن قوم واقع شد و نوبتی دیگر که یورش پنجم آنجا باشد دست داده در آن اثنا تقتمش خـان بخدمتش رسیده رعایتها یافت و او را تربیت فرموده به‌سقناق فرستاد و ارس خان بجنك تقتمش آمده میر تیمور بجانب او نهضت نموده و بواسطهٔ شدت زمستان برگشته] بسمرقند

آمد و باز تاخت برالوس ارس‌خان‌برده و در ئیلان‌ئیل سنهٔ ثمان و سبعین۷۷۸ نوبتی دیگر تقتمش را اسباب سلطنت داده‌وهمراه او را امرای بزرك کرده به سقناق فرستاد و او را بخانی نشاندند و دریونت ئیل تسع‌وسبعین۷۷۹میرزا شاهرخ بوجود آمده درزنجیر سرای‌قلامشی کردو درقوی‌ئیل ثمانین وسبعمائه۷۸۰در ماه شوال یورش چهارم خوارزم بود سه ماه و شانزده روز محاصرهٔ آنجا کرده در آن ایام یوسف صوفی مرده آنجا در سنهٔ‌احدی۷۸۱ مسخر گردید ودربیچی‌ئیل احدی وثمانین ۷۸۱ شهر کش راکه مسقط الرأس او بود عمارت نموده حاجی سیف الدین را بایلچی‌گری پیش ملك غیاث‌الدین فرستاده و در تخاقوی ئیل اثنی و ثمانین ۷۸۲ یورش خراسان نموده و در سنهٔ ثلاث و ثمانین ۷۸۳ که‌بقیهٔ تخاقوی ئیل اثنی‌و ثمانین۷۸۲ هرات‌را با مضافات فتح فرموده ودر بخارا قشلاق کرد و در ایت ئیل اربع و ثمانین ۷۸٤ هم یورش خراسان نموده قلعه ترشیز (۱) و سایر بلاد آنجا مسخر گردید و در تنگوزئیل خمس و ثمانین ۷۸۵ یورش سیستان کرده تمامی آن ولایت بعد از چندین مصاف با اهالی آنجا مفتوح شده بسمرقند مراجعت نمود و درسیچقان ئیل ست وثمانین ۷۸٦ یورش جرجان و استرآباد کرده بامیر ولی حاکم آنجا قتال نموده بعد از تسخیر آن الکای رفت وقشلاق درآنجا فرمود و در اودئیل سبع و ثمانین ۷۸۷ تا سلطانیه حرکت کرده بعد از تسخیر آنجا برستمدار و آمل نهضت نمود و از آنجا بسمرقند رفت و در سالی سرای قشلاق نمود و در بارس ئیل ثمان و ثمانین ۷۸۸ چو شنید لشکر تقتمش در تبریز خرابی کرده‌اند عزم یورش عراق وآذربایجان نموده ولایت لرکوچك را بتاخت و آذربایجان را مفتوح ساخته اکثر قلاع آنجا وگرجستان مسخر کرده قشلاق درقراباغ نموده ودر توشقان‌ئیل‌تسع و ثمانین ۷۸۹ تسخیر اصفهان‌و شیراز نموده‌ایلچی‌از سمرقند رسیده خبر هجوم لشکر تقتمش بماوراء النهر رسانید و میر تیمور فارس را بآل مظفر داده میر سید شریف علامه راکوچانیده بسمرقند برد و در لوی‌ئیل تسعین و سبعمائه ۷۹۰ یورش پنجم خوارزم نموده بار دیگر آنجا را مسخر ساخت و برج و باروی آنجا را خراب کرد و در ئیلان ئیل احدی و تسعین ۷۹۱ تقتمش لشکر کشیده قصد امیر تیمور داشت وی بصوب او حرکت کرده بی جنك از راه بر گشت و عنان بصوب مغولستان تافته آنجا را بتاخت ومیرزا میرانشاه را بدفع کسانی که درخراسان سر برآورده‌چون حاجی بیك جانی قربانی و ملوك سربدار روان ساخت و در یونت‌ئیل اثنی وتسعین(۲) ۷۹۲ در سمرقند بود وبترتیب‌لشکر اشتغال داشت و در قوی ئیل ثلاث و تسعین۷۹۳ عزیمت یورش دشت قبچاق و در منتصف رمضان از تاشکند روان گشته و در پانزدهم رجب در موضع قندزجه میان وی وتقتمش جنك شده میرغالب‌آمد وایل‌والوس

۱ـ ع : ترشیر ۲ـ ع : سبعین

ازبك بغارت رفته درذی‌القعده بسمرقند بازگشت و در پیچی‌ئیل اربع و تسعین ۷۹٤ یورش پنجساله ایران نموده فتح قلعه ماهانه سرمازندران وقشلاق درحوالی استرآباد واقع شد و در تخاقوی ئیل خمس و تسعین ۷۹۵ لرستان را تاخت نموده بشوشتر رفت و از آنجا بشیراز و در آنجا شاه منصور را مقهور ساخته باصفهان رفت و از آنجا ببغداد، وسلطان احمد جلایر گریخته آن الکا مسخر شد و در ایت ئیل ست و تسعین ۷۹٦ قلعه‌تکریت رابجنگ گرفته لشکر ببصره وواسط فرستاد خود متوجه ماردین گردید و سلطان عیسی صاحب ایل گشته امیر ایلچی نزد برقوق پادشاه شام فرستادو جزیره مفتوح شده‌قلعهٔ اونیك بدست آمده و تاخت بگرجستان و شکی برده در محمود آباد قشلاق نمود و در تنگوزئیل سبع و تسعین ۷۹۷ یورش ثانی دشت قبچاق کرده از راه دربند شیروان برسر تقتمش‌رانده و اورا درجنك مغلوب ومستهلك ساخت‌و درسیچقان‌ئیل ثمان وتسعین ۷۹۸ تمامی بلاد شمال ارس‌راچون مسکا وچرکس و قمق و قشاق (۱) تاخت نموده در اوایل تسع و تسعین ۷۹۹ از آن سفر عود نموده محمد سلطان نبیره‌اش را بضبط هرمز و سواحل عمان فرستاده وتمامی عراق و آذربایجان بمیرزا میرانشاه سپرد و همچنین میرزا شاهرخ راخراسان داده خود بسمرقند بازگشت وقشلاق درحدود ترکستان فرمود ودر حدود بارس‌ئیل ثمانمائه ۸۰۰ در سمرقند طرح باغ دل‌گشا انداخته عزیمت یورش هندوستان کرد و درراه‌سیاه‌، پوشان کمتور را برانداخت ودرتوشقان ئیل احدی وثمانمائهٔ ۸۰۱ درغرهٔ محرم ازآب سند عبورنموده اکثرشهرها وقلعه‌ها وجزایر آنجا بتخصیص دهلی ولهاوردرراه‌مسخر کرده پادشاهان آنجا چون سلطان محمودولموخانرا بشکست [و کفاربسیاری بکشت د در آن تاریخ گفته‌اند :

شعر

زآبیاری حضرت‌بباغ دولت میر ... بسان خار گل فتح‌هندشدلوما]

وچون‌قبل‌ازرفتن‌میر‌پسرزاده‌اش پیرمحمودجهانگیر ملتانرامسخر کرده‌در آن‌سال‌در آنجابشه کانی (؟) عظیم دست داده تمامی الاغان وملازمانش مرده بودند در وقتیکه میر بدانجا رسید بالضروره بعضی گاو سوار و بعضی پیاده باستقبال آمده میر در یك روز موازی سی هزار اسب بدو داده و لشکریانش مکرمت فرمود و رجعت نموده در بیست و یکم شعبان همین سال بسمرقند رسید ودرچهارم رمضان طرح مسجد جمعه سمرقند کرده در اندك وقتی باتمام رسانید و در لوی ئیل اثنی و ثمان مائه ۸۰۲ یورش هفت سالهٔ ایران نموده‌به تسخیر گرجستان رفته قتل وغارت نموده در قراباغ قشلاق فرموده و در بهارش نوبتی‌دیگر تاخت گرجستان کرده آثاربسط(۲) ظاهرساخت وفی‌الواقع بی‌شائبهٔ تکلف این بیت سخت مناسب حال اوست :

۱ــ م : قناع . ۲ــ م : باز تسلط

بیت :

براق عزم تو گامی که بر گرفت از هند نهاد گام دگر براقاصی ایران

ودرئیلان ئیل ثلاث وثمانمائه ۸۰۳ ایلغار بسیواس برده تاخت ملاطیه واتلتان نموده لشکر بشام کشیده تمامی آن ولایت‌را مسخرساخت وفرح پادشاه آنجا را بشکست و دمشق راگرفته آتش در آن جا زد و از آنجا ببغداد آمده آن‌جا را محاصره کرد وبعد ازتسخیر قتل عام نموده ودر وقت محاصرهٔ بغداد،موسی نام ملازمی ازمحمدسلطان جهانگیر حاکم سمرقند آمده یکقطعه لعل بوزن صد وبیست مثقال که در آن سال ازکان بدخشان حاصل شده بود گذرانیده و دریونت‌ئیل اربع و ثمانمائه ۸۰٤ قشلاق در قرا باغ گرفته داعیهٔ گرجستان داشت آخر چون باج وخراج آوردند نرفت ولشکر بتاخت بغداد و خوزستان فرستاده در آن قشلاق اسباب یورش روم ترتیب داد و در بهار متوجه آن صوب شده وقلعهٔ کماخ را بجنك بگرفت و در آدینه نوزدهم ذی‌الحجه در حوالی انگوریهٔ با ایلدرم با یزید مصاف داده غالب آمده واو را اسیر کرده تمامی روم تاکنار دریای فرنك ترکتاز او شده قشلاق در آنجا کرد و در قوی‌ئیل خمس و ثمانمائه ۸۰۵ فتوحات سایر بلاد روم کرده‌دربنجامز بوراست آیهٔ کریمهٔ **الم غلبت‌الروم فی ادنی الارض** [دلالت برمغلوبیت ایشان میکند در« ادنی‌الارض» که] آن ضاداست و «ضاد» ملفوظی هشتصد و پنج است ، و بالجمله صاحب قران از آنجا عود نموده میرزا بابکر بن میرانشاه را با لشکر ببغداد فرستاده آنجا را بدو داد وپدر را با او همراه کرد و در پیچی‌ئیل ست و ثمانمائه ۸۰٦ به تسخیر گرجستان رفته قلاع بسیاری فتح کرد و قشلاق را در قراباغ نمود و درآن وقت بیلقانرا آبادان ساخته نهر برلاس اخراج نمود وجای میرزا میرانشاه را به پسرش عمرداده عازم سمرقند گردید و در آن اثنا شنید که اسکندر شیخی اظهار عصیان کرده خود با وجودپیری ولنگی عصا بدست گرفته اکثراوقات پیاده درکوهها جلا و تردد کرده و اورا تا برنینداخت آرام نگرفت و در تخاقوی ئیل سبع و ثمانمائه ۸۰۷ عزیمت ماوراء النهر نموده در محرم بسمرقند نزول نمود ودرکان کل جهت ازدواج احفادذ کوراً واناثاطوی عظیمی کرده‌اردوی اودرآن وقت در ده فرسنك نشسته بودند و دور سرا پردهٔ میریك‌فرسنك بودمملوازخیام و خرگاههای پیش ازپیش‌از و آنجمله خرگاه دویست‌سروخیمه دوازده پای عالم‌آرای که بیرونش ازسقرلاط هفت رنك و اندرونش ازمخمل الوان واطنابش از ابریشم و ستونهایش منقش و قفیرهایش زرین بود و گروه انبوه‌از فراشان آنرا در عرض یکهفته بر پای‌کردند از اعجوبهٔ روزگار بود و آن خیمه چنان وسیع بود که ده هزارکس در سایهٔ آن میتوانستند نشست و در آن جشن عالی با اعیان امرا

جانقی فرموده قرار بر یورش خطا شد و از آن جا متوجه آن یورش گشته در اترار سر حد ترکستان قشلاق کرد درآن اثنا مریض شده در شب چهار شنبه هفدهم شعبان به اجل طبیعی درگذشت و یکی درآن تاریخ گفته شعر:

سلطان تمرانکه چرخ را در دل خون کرد وزخون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفدهٔ شعبان سوی علیین تاخت فی‌الحال زرضوان سر و پا بیرون کرد

و اورا چهار پسر دولتمند و احوال ذریت هر یك در سطری مسطورمیگردد

سطر اول دراولاد میرزا جهانگیر

و او اکبر فرزندان واعز ایشان بود در سنهٔ سبع و سبعین و [سبعمائه] ۷۷۷ وفات‌یافته پدر از کمال‌محبت‌اوپسر بیهوش(؟)محمد سلطان را ولی عهد ساخته بود و او در هفدهم شعبان سنهٔ خمس و ثمانمائه ۸۰۵ در یورش روم فوت شد چنانچه «محمد سلطان‌نور قبره» تاریخ وفات یافته‌اند آخر در حین وفات میر پسر دیگرش میرزا پیر محمد بن جهانگیررا ولی العهد نمود جهت او از امرا عهد بگرفت و او در آن حین درحدود هندوستان بود بنابر آن هر یك ازفرزندان هوائی کرده مقید بوصیت نشدند و او نیز بهمان الکا که از زابلستان و هنداشت قناعت نموده بشرب مدام شره تمام داشت لاجرم پیرعلی تاز نام که ازامرای عظمای او بود هوای سلطنت کرده ویرا در چهاردهم رمضان سنهٔ تسع وثمانمائه ۸۰۹ بکشت

میرزاقیدو بن پیرمحمد بتقویت میرزاشاهرخ صاحب الکای پدرشده بواسطهٔ عصیان پیرعلی‌تازنام کارش قراری‌چنانچه باید نداشت تاآنکه‌پیر علی در سنهٔ عشر ۸۱۰ بقتل رسید قیدو اقتدار تمام یافت‌آخر با عم عاصی شده میرزا شاهرخ فوجی بفرستاد که اورا گرفته‌بهرات‌آوردند واطلاق یافته بفراغت میبودبیکبار فرار نموده راه قندهارپیش گرفته و میرزا بای سنقر بن میرزاشاهرخ او راتعاقب نموده بگرفت و در سنهٔ احدی وعشرین‌وثمانمائه ۸۲۱در حصار اختیارالدین‌محبوس شد وآن دوحه بدو منتهی گردید

سطر ثانی در میرزا شاهرخ و اولاد و احفاد

میرزاشاهرخ درواقعهٔ پدردرهرات بود بموجب ارث واستحقاق بسلطنت نشسته مرتبهٔ هر یك از برادرزادها راکه زوال میرسید ملکش نصیب وی میشد چنانچه از درروم تا در خطاوازطبرستان تا هندوستان سکه و خطبه باسم او بود و او در آن وقت سلطان السلاطین شده فتوحات بسیار کرد از جمله [دوکرت] با اولاد قرایوسف ترکمان مصاف داده با وجود آنکه ایشان هربار دوشبان روزتلاش

کردند مغلوب شدند چنانچه در احوال ایشان مذکـور خواهد شد آخر در یورش آخری عراق و رفشا بویهٔ ری قشلاق گرفته در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه مطابق نوزدهم خمسین وثمانمائه ۸۵۰ وفات یافته نعش اورا بهرات نقل نمودندولادتش روز پنجشنبه چهارم (۱) ربیع الاخر سنهٔ تسع و سبعین وسبعمائه۷۷۹ بطالع‌قوس

میرزاعلاء الدوله بن میرزا بای سنقر بن میرزا شاهرخ بعد ازجد در هرات بر تخت نشسته عمش میرزا الغ بیك لشکر بخراسان کشیده درشهورسنهٔ اثنی وخمسین ۸۵۲ درموضع بر باب که‌چهار(۲)فرسنگی‌هرات واقع‌است میانهٔ ایشان‌جنك عظیمی‌دست داده شکست برمیرزا علاءالدوله افتادواز آن‌معرکه فرار نموده نزد برادرش بابررفت ودیگر [روی]دولت ندید امابهر چند وقت فتنهٔ می‌انگیخت وبعضی ایام بعراق آمده درظل رأفت میرزاجهانشاه بسرمیبرد وآخر برستمدار افتاده درخانه ملك‌بیستون درسنهٔ خمس وستین وثمانمائه ۸٦۵ درگذشت نقلش بهرات کردند ولادتش درشب شنبهٔ غرهٔ جمادی‌الاولی سنهٔ عشرین وثمانمائه ۸۲۰

میرزاسلطان محمد بن‌بای سنقر بن‌میرزا شاهرخ درایام جد ارادهٔ سلطنت کرده‌یورش آخرین [میرزا] جهت تنبیه‌او بود واودر آن وقت‌به‌تسخیر شیراز اشتغال‌داشت چون خبر نزول میرزا درکند مان (۳) شنیداز سرآن جابرخاسته به کوه کیلویه رفت وازآنجا بلرستان ومیرزا بعضی امرارابه آوردن او فرستاده درآن اثنا فوت شد و میرزا سلطان محمد عراق وفارس را ضبط نموده جده‌اش گوهر شادبیکم وبعضی امراووزراء ازصدمهٔ الغ بیك میرزا روی گردان شده به پیش وی آمدند واوخدمت براسلوب کمال ادب کرده درآن وقت میانهٔ اووجهانشاه نزاع ملکی دست داده چون باعث تربیت اوبیگم بودکس باصلاح نزدوی فرستاده آن هم بصلاح آمدومیرزا طمع درخراسان کرده سه کرت میانهٔ اووبرادرش میرزا بابرجنك شده درنوبت‌آخر درچناران‌اسفراین اسیر گشته درذی‌الحجه سنهٔ‌خمس‌وخمسین۸۵۵مقتول شد ولادتش سنهٔ‌احدی وعشرین وثمانمائه۸۲۱

میرزابابر بن میرزا بای سنقردرواقعهٔ جد دراردو بود درآن روزاردوبازار را تاراج کردند وبه‌استراباد رفت ودرسنهٔ‌اثنی وخمسین ۸۵۲ که الغ بیك خراسانرا گذاشته بسمرقندرفت‌وی متوجه هرات‌شده‌درذی‌الحجه‌آن سال‌جلوس نموده استقلال تمام یافت آخر[درسنهٔ ست‌وخمسین۸۵٦ (٤)] طمع درفارس [وعراق(۵)] کرده از راه یزد به شیراز آمده [اکثر ولایت عراق چون اصفهان وقم وکاشان وساوه وجربادقان داروغه نشین اوشدوبا لفظ«بابرخان» مطابق (٦)] آخر بواسطهٔ [خروج] میرزاعلاءالدوله آنجا را بمیرزا سنجر سپرده بخراسان رفت و بنابر خلاف اقوام فارس

۱ــ م : چهاردهم ۲ــ م : چهارده . ۳ــ ع : کند بالا ٤، ۵، ٦ــ م ندارد

وعراق‌ازدستش رفته‌بعیش ولوندی‌افتاد وداد کرم‌داد آخردر بیست و ششم‌ربیع‌الاخر سنهٔ احدی و ستین ۸٦۱ در مشهد مقدس وفات یافت (۱) [ولادتش در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه ۸۵۲]

میرزاشاه‌محمود بن بابر به اتفاق امرا بر تخت نشست پسر عمش میرزاسلطان ابراهیم بن علاءالدوله برو خروج کرده در رباط امیر شاه‌ملك بینهما جنك شده وی مغلوب گردیده به استرآباد گریخت و دیگر روی دولت ندید وفاتش در سنهٔ ثلاث وستین وثمانمائه ۸٦۳ ولادتش در شب شانزدهم محرم سنهٔ اثنی وخمسین وثمانمائه ۸۵۲

میرزا ابراهیم بن‌میرزا علاء الدوله درحینی که پسرعم را تعاقب مینمودناگاه بمتقلای جهانشاه که در آن وقت آهنك خراسان کرده بجنگل استرآباد در آمده بود واخورد و در سه شنبه بیست و پنجم محرم سنهٔ اثنی وستین ۸٦۲مهم بمقاتله رسیده شکست عظیم یافت و اعیان امرا و امیرزادگان جغتای کشته شده دیگر استقامت پیدا نکرد تا در ششم شوال سنهٔ ثلاث وستین ۸٦۳ وفات یافت ولادتش سنهٔ تسع و اربعین و ثمانمائه۸٤۹ که این مصرع از آن اخبار مینماید (۲) «تاریخ شود شب سوم شوال»

میرزاالغ‌بیك نام‌اصلی وی طرغای محمد است مسمی باسم پدرتیمور بن میرزا شاهرخ در سنهٔ‌اثنی عشروثمانمائه۸۱۲بحکم پدر فرمان فرمای ماوراء النهر و ترکستان شده فضلی‌کامل و عدلی شامل داشت و در سنهٔ ثلاث عشر ۸۱۳ در سمرقند باتفاق صلاح‌الدین موسی المشهور بقاضی زادهٔ رومی که استادش بود و مولانا غیاث الدین جمشید کاشی صاحب زیج خاقانی ورسالهٔ مفتاح الحساب و آخرها بامداد ملاعلی قوشجی که میرزا او را فرزند خوانده بود رصد ترتیب داده زیج جدید نوشت و تا آنکه خراسان را بگرفت و بی تقریب گذاشته‌بسمرقند رفت و پسرش بروی عاق شد و درحوالی سمرقند با وی جنك کرده بعد از انهزام به شاهرخیه رفت و از آنجا برگشته نزد پسر آمد او بیشتر برادرش عبدالعزیز را کشته بود پدر را نیز در رمضان سنهٔ ثلاث و خمسین ۸۵۳ بدست عباس نامی داد تا بقصاص پدرش بکشت این بیت‌موافق تاریخ‌است شعر :

چو عباس کشتش‌به تیغ‌جفا شود سال تاریخ«عباس کشت»

ولادتش روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنهٔ ست و تسعین و سبعمائه ۷۹٦ [بطالع اسد] در قلعه سلطانیه

۱ــ ع· بعدازاین‌جمله نوشته است:این‌مصراع موافق تاریخ است«سلطان‌مؤید بابر» ولی نظر باینکه موافق تاریخ نبود واز طرفی درنسخهٔ «م» دیده نشد حذف گردید
۲ــ کذا ولی تطبیق نمیکند وجملهٔ «شب‌سوم از شوال» ۷۵۳ است واگرجملهٔ«تاریخ شود» نیزضمیمه گردد سربرقم ۲۲۷٤خواهد زد.

میرزا عبداللطیف بن الغ بیك با وجود کمال فهم ازجنون بی بهره نبوده لاجرم اقدام بر امر شنیع چنین نموده بعد از شش ماه در شب جمعه بیست و پنجم ربیع الاول (۸۵٤) بر دست بابا حسین ملازم میرزا عبدالعزیز کشته شده در آن تاریخ گفته‌اند نظم :

بابا حسین کشته شب جمعه‌اش به تیر تاریخ قتل اوست که «بابا حسین کشت»

میرزا عبدالله بن میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ در زمان جد چون پدرش در چهارم شوال سنهٔ ثمان و ثلاثین و ثمانمائه ۸۳۸ در شیراز وفات یافت میرزا شاهرخ آنملك را بدستور بدو شفقت کرد و او بحکومت آنجا اشتغال داشته آخر از تسلط میرزا سلطان محمد پسر عمش بتنك آمده و بهرات شتافت و در جنك برتاب ازمیرزا علاء الدوله تخلف نموده به عم پیوست و درخدمت او بماوراء النهر رفت بعداز عبداللطیف چون درآن دودمان کسی دیگر نمانده بود اورا بسلطنت برداشتند در آن اثنا سلطان ابو سعید بروی خروج کرده در جنك اول شکست یافته بمیان ایل ارغون رفت ودر کرت اخیر به امداد ابوالخیرخان ازبك درجمادی سنهٔ خمس و خمسین ۸۵۵ در چهار فرسنگی سمرقند مصاف داده میرزا عبدالله کشته شد ولادتش در بیست و هفتم رجب سنهٔ ست و ثلاثین وثمانمائه ۸۳٦ درشیراز

میرزا یادگار محمد بن میرزاسلطان محمد بن میرزا بای سنقر در حینی که حسن بیك آق قوینلو برجهانشاه غالب شد وی در اردوی جهانشاه بود بچنك حسن بیك افتادو اکرام مالا کلام یافت و چون برسلطان ابوسعید مظفرشد امرای جغتای را ملازم ساخته به لشکرهم مدد کرد ومیان او وسلطان حسین میرزا بایقرا دو مرتبه جنك شده در کرت اخیر چون لشکر کلی از حسن بیك بسرداری پسرانش سلطان خلیل و زینل بیك به کومك او مقرر گردیدندامرا ازسلطان حسین میرزا برگشته بدو پیوستند بنابرین وی‌فایق آمده برتخت هرات نشست وسلطان حسین‌میرزا ازمیمه وتیمار باهشتصد و پنجاه سوار برسر او ایلغارآورده در شب چهار شنبه بیست و هفتم صفر سنهٔ خمس و سبعین ۸۷۵ او را در باغ زاغان بکشت وآن دوحه بدوانتهایافت.

سطر سوم در اولاد عمر شیخ

وی در اوایل حال حاکم اندجان و سرحد ترکستان و در اواخر صاحب فارس بود در زمان پدر در پای قلعه خرماتو تیری بر مقتل او رسیده‌در ربیع الاول سنهٔ ست وتسعین وسبعمائه ۷۹٦ کشته‌شد .

میرزا پیرمحمد ولد رشیدش حسب‌الحکم جد والی فارس شده چون مادرش‌ملك آغا درخانهٔ عمش میرزا شاهرخ بود بنابرین سکه وخطبه باسم عم کرد و در سنهٔ اثنی عشر و ثمانمائه ۸۱۲ هوای تسخیر کرمان نموده در منزل دو چاهه بر دست خواجه حسینی شربت دار کشته شد ولادتش سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه ۷۸۱ .

میرزااسکندر بن میرزا عمر شیخ بعد از برادر بحکومت رسیده در سنهٔ ست عشرو ثمانمائه ۸۱٦ باشاهرخ میرزا عاصی شده طغرای‌مناشیراو این بود «القائم باموالمسلمین و ولی المؤمنین السلطان اسکندر من امره‌المطاع » و میرزا شاهرخ در سنهٔ سبع عشر ۸۱۷ لشکر بدر اصفهان کشیده وی را بعد ازمحاصره بگرفت و به برادرش میرزا رستم سپرد و او برادر را میل کشیده آخر در سنهٔ ثمان عشر وثمانمائه ۸۱۸ هم‌بردست رستم بقتل آمد ولادتش سنهٔ‌ست و ثمانین وسبعمائه۷۸٦

میرزاسنجر بن میرزا احمد بن عمر شیخ در زمان [میرزا] بابر والی مرو و ماخان بود وبعد ازشکست میرزا شاه محمودپسرش بعضی امرای معتبر او چون ابوسعیدمیرم و فرزندان شیخ ذوالنون وشیرازی و یولدی شیخ قزاق بدو پیوسته ویرا دعوت سلطنت کردند طوس و نیشابور و خیوشان را ضمیمهٔ الکای خود ساخت آخر باتفاق میرزا علاءالدوله‌ومیرزا ابراهیم‌بجنك سلطان ابوسعید رفته درمیان سرخس و مرو در اواسط جمادی الاولی سنهٔ ثلاث و ستین و ثمانمائه ۸٦۳ قتالی صعب دست داده ودیگران‌مغلوب و اومقتول گردید.

سلطان حسین میرزا بن‌منصور بن‌بایقرا بن عمرشیخ‌والده‌اش فیروزه بیگم‌دخترسلطان حسین دخترزاده امیر تیمور [گورکان] بدختر داماد سلطان‌سنجر مذکور است‌ودرحین غیبت اواز مروبرآن‌جااستیلا یافته درروزی که‌بشکاررفته امرای‌سنجر درمرورابسته‌اورا در آنجا‌نگذاشتند واو سالها دربیابانهای خوارزم وتجن واداق سرگردان بود تاآنکه لشکری بهم رسانیده باتفاق امیرمحمد خدادادرو به‌استرآباد‌نهاده درصباح دوشنبه عشر اول ذی‌الحجه سنهٔ اثنی وستین وثمانمائهٔ ۸٦۲ باحسین‌بیك سعدلو که از اعاظم امراءجهانشاه پادشاه وبحکم اوحاکم آنجابوددر سلطان دوین حوالی استرآباد قتال‌کرده اورا بکشت و دراسترآباد به تخت نشست اما بواسطهٔ شوکت وسطوت سلطان ابوسعیدکارش از پیش نمیرفت تاآنکه بعد از قضیهٔ وی بهرات آمده درجمعه دهم‌رمضان سنهٔ‌ثلاث وسبعین وثمانمائه ۸۷۳ جلوس‌نموده

بعداز آن یادگار محمد بااو تنازع کرده بعد از دفع وی‌ازروی استقلال برتخت نشست مدار برعدل ودادنهاده خراسان‌بدولت اورنگ‌روضهٔ رضوان شده ارباب فضل واستعداد واصحاب صنایع از پرتو تربیت و تمییزاو بدرجهٔ کمال رسید هریك درفن خود فرید دهر شدند ودرزمان او یازده هزارطالب علم درهرات موظف بودند وامیرعلی شیر کجکینه بهادر بیمن تربیت اوبدرجه‌یی‌رسید که امثال‌او بعشر عشیرآن‌نرسیده‌اند وازوآثارمرغوب چون بقاع الخیر ومدارس وخوانق ورباط وکلیات اشعار وتصانیف نفیسه‌که اکابر بنام او نوشتند برصفحهٔ روزگارماندآخرچون میرزا از استرآباد می‌آمد وی باستقبال رفته دروقتی که محفهٔ پادشاه نزول نمود هنوز دوسه حرف نگفته بود که بیکبارحال بروی متغیر شده زبانش ازکار ماندواورابامحفه بشهر آورده در صبح یکشنبه یازدهم‌جمادی-الاخری سنهٔ ست و تسعمائه ۹۰۶ وفات یافت و درتاریخ او گفته‌اند

نظم

پنج حرفی نگفته شد تسلیم الف و با و تا و ثا و جیم

میرزا دراواخر مفلوج‌گشته اولادش کماینبغی اطاعت او نمیکردند و خلافها ازایشان بظهور رسید آخرچون شنید که شیبك‌خان قصد خراسان دارد لشکر خودرا جمع نموده بمدافعه شتافت درآن سفر بمنزل باباالهی از منازل بادغیس قریب بغروب شب‌شانزدهم ذی‌الحجه سنهٔ احدی عشر وتسعمائه ۹۱۱وفات یافت این مصراع درآن تاریخ یافته‌اند «روی امنیت ازجهان برخاست» ولادتش‌درهرات درمحلهٔ سرمیل توبکی درمحرم سنهٔ اثنی واربعین وثمانمائه ۸۴۲

بدیع‌الزمان میرزا ومظفرحسین میرزا حسب‌الصلاح ارکان دولت بمشارکت بسلطنت نشستند وازاین‌طرح کج فتنها تولد نموده‌وخراسان پرآشوب شد وبرادران مهتر از مظفر حسین از تابعیت اواستنکاف نموده شیبك‌خان فرصت‌یافت ولشکر بخراسان کشید برادران لشکری که‌داشتند جمع نموده‌بمدافعه شتافتند ودرییلاق مرل بین‌الفریقین جنك شده امیرذوالنون[ارغون]کشته‌شده‌درمحرم سنهٔ ثلاث عشر۹۱۳ به اقبح وضعی‌رو بوادی‌فرارآورده دیگرروی‌دولت‌ندیدند مظفرحسین به استراباد افتاده هم‌درین سال‌وفات یافت‌وبدیع‌الزمان به‌امیدحق گزاری شجاع‌بیك ولدامیر ذوالنون‌ارغون والی‌قندهار بدان دیار رفته‌چون آثار بیوفایی از ودیده‌برگشته‌به استرآبادآمد وبعد از اندك‌وقتی بواسطهٔ‌قرب‌وصول شیبك‌از آنجا بملازمت‌حضرت‌شاه‌غفران‌پناه‌آمده‌حسب‌الفرمان درشنب‌غازان‌تبریزساکن گردیدتاآنکه‌خواندگاررروم‌اورادرسنهٔ‌عشرین‌وتسعمائه۹۲۰بروم

برده درآنجا بعد چهار ماه بمرض طاعون وفات یافت .

محمدزمان میرزا بن بدیع‌الزمان میرزا همراه پدر بدرگاه عالم پناه آمده درحینی که رایات‌ظفر شعار متوجه [جنك] خواندگار بود از اردو تخلف نموده به استراباد رفت وبقایای جغتای بروی جمع شده خواجه مظفر تبکچی باتفاق امرای خراسان چون بورون سلطان تکلو وغیره برسراوآمده درصباح شنبه شانزدهم رمضان سنهٔ عشرین بروغالب آمده وی منهزم از راه بیابان ابیورد بغرجستان رفت و باتفاق امیر اردو شاه حاکم آنجا متوجه الکای بلخ گردید ودرآن وقت دیوسلطان روملو امیر محمد بهارلورادرآن الکابه نیابت خود گذاشته به اردوی اعلی رفته بود محمدزمان میرزاآنجا رادردوشنبه‌سیم ربیع‌الاخر سنهٔاثنی وعشرین وتسعمائه۹۲۲ تسخیر نموده درآن اثنامیانهٔ او واردو شاه که استیلای تمام یافته بود به نزاع انجامید واو میرزا را اخراج نموده آخر [ازآن] پشیمان گردید وبینهما آشتی شده اردو شاه در وقتی که اورابه شهر میبرد درچهار شنبه ربیع الاول سنهٔ ثلاث وعشرین ۸۲۳ بفرمودهٔ میرزاکشته و قوام بیك برادر اردو شاه آنجا را ضبط نمودو به بابرپادشاه داد درآن اثنا میرزا بردست ابراهیم جابوق ملازم بابر که شحنهٔ بلخ بود گرفتار شده وی رانزد بابرپادشاه به‌کابل بردنداوآن شاه زاده را تربیت نمودهٔ دختر خود را باحکومت بلخ بدو داد واو تاسنهٔ تسع وعشرین ۸۲۹ والی آنجا بود آخر درزمان همایون پادشاه در شهور سنهٔ ... درمعرکهٔ شیرخان افغان درآب گنك غرق شده مشعلهٔ آن دوحه بدو فرو نشست [ولادتش درشوال سنهٔ اثنی وتسعمائه ۹۰۲(۱)]

سطرچهارم درمیرزا میرانشاه واولاد

میرزا میرانشاه بحکم پدر والی تخت هلاکو بود درآن اثنا درشکار از اسب افتاده دماغش مشوش شدآخر بعد از پدر پسرش میرزا عمربدو عاصی شده چندگاهی سرگردان بود تا آنکه باتفاق پسرش ابابکر بجنك قرایوسف ترکمان رفته دربیست و چهارم ذی‌القعده سنهٔ عشر وثمانمائه ۸۱۰ درسرد رود تبریز بقتل آمد مولانا سعدالله کرمانی فتوحات را باسم او نوشته .

میرزاخلیل‌سلطان بن میرزا میرانشاه دریورش‌خطا درخدمت جد بود بعد ازوایلغار به صوب سمرقند برده برآنجا دست یافت و تمامی خزاین روی زمین که صاحب قران درآن‌جاجمع کرده بود تصرف نموده ماوراءالنهر رابدست فرو گرفت بعد ازچهار سال‌امیر خدا داد چینی که جملةالملك او بود ویرا گرفته وشمع‌جهان پادشاه مغول رابه‌سلطنت‌دعوت نمود ومیرزا شاهرخ بعداز استماع آن اخبار بماوراءالنهر

۱ــ م : ندارد

رفته سرخدا داد رانزد اوآوردند ومیرزا خلیل نیز بخدمت عم آمده شاهرخ میرزااورا بعراق روان داشت واودر شهر ری درشب چهارشنبه شانزدهم رمضان (۱) سنهٔ اربع عشر وثمانمائه ۸۱۴وفات یافت ولادتش پنج شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ست و ثمانین و سبعمائه ۷۸٦در هرات .

میرزاعمر بن میرزا میرانشاه بعد از واقعهٔ جد در ممالکی که بدو متعلق بود سکه و خطبه باسم خود کرده برادر دیگرش ابابکر را که والی بغداد بود در فرمان طلب داشته وی بی اندیشه پیش او آمدو گرفتارشده در قلعهٔ سلطانیه محبوس شد و از آنجا خلاص گشته بر برادر غالب آمد وعمر گریخته نزد عمش میرزا شاهرخ بخراسان رفت و مازندران را در وجه اقطاع وی مقرر داشته در اندك وقتی کفران نعمت کرده لشکر بجنك عم کشیده وبینهما در دوشنبه نهم ذی‌القعده سنهٔ تسع و ثمانمائه۸۰۹درسردویه جام جنك‌شده‌عمرزخم‌خورده بدان در گذشت ولادتش سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمائه۷۸۵

میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه بر برادر مستولی شد قرایوسف قصد الکای او کرده میانهٔ ایشان دونوبت جنك شده در هر دو مرتبه‌شکست برو افتاده و آخر بکرمان رفته سلطان اویس‌بسرآمدکوبرلاس حاکم آنجا با او نزاع کرده وی بسیستان رفت باز عود بکرمان نموده میانهٔ هر دو در جیرفت جنك شده در شعبان سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه ۸۱۱ در آن واقعه بقتل آمدولادتش درسنهٔ اربع و ثمانین و سبعمائه ۷۸٤

سلطان‌ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه در خدمت میرزا الغ بیك میبود درحینی که میرزا الغ بیك درکنار جیحون دربرابرپسرش عبداللطیف نشسته بود گریخته بمیان ایل ارغون رفت دختری از یشان بهم رسانیده بسمرقند آمده الغ‌بیك دفع او را اهم دانسته بصوب سمرقند روان شد و او بمجرد این آوازه‌فرار نمود باز بمیان‌ایل‌مذکوررفت آخرچون‌عبداللطیف‌بادشاه‌شد ویرا سر کوفته میداشت‌واودر بخارادرشبی که‌عبداللطیف‌درسمرقند کشته‌شدخروج کرده‌شحنهٔ آنجااورابگرفت وبعد ازخبرعبداللطیف‌خلاص‌شده بامیرزاعبدالله‌یاغی گری کرده‌ویرادفع نموده برتخت‌نشست وماوراءالنهر وترکستان ضبط کرده خراسان رانیزبتدریج‌ازدست‌فرزندان‌میرزا شاهرخ بیرون برد وبا میرزا جهانشاه که برآنجا استیلا یافته بود اشتلم کرده ویرا از خراسان بدر کرد و چون در قشلاق مروشنید که جهانشاه میرزای ترکمان کشته شد با لشکر فراوان متوجه عراق و آذربایجان گشته داروغگان بتمامی ولایات روان داشت تا در قراباغ اردوی او بواسطهٔ قحط ویران گشته بر دست حسن بیك گرفتار شد و

۱– م : رجب

چون او گوهر شاد بیگم زوجهٔ شاهرخ میرزا را بناحق کشته بود او را بدست یادگار [محمد] میرزاوارث اوداده در بیست و دوم رجب‌سنهٔ ثلاث‌و سبعین و ثمانمائه۸۷۳ بقصاص او هلاك‌کردند و علامهٔ دوانی درتاریخ اوگوید : شعر :

سلطان ابوسعید که در فرخسروی — چشم سپهر پیروجوانی چو او ندید
الحق‌چگونه کشته‌نگشتی که کشته بود — تاریخ فوت : مقتل سلطان ابوسعید

میرزا سلطان احمد پسر بزرگتر سلطان‌ابوسعید در سمرقند بعد از پدر پادشاه شد قریب بیست و هفت سال سلطنت بعافیت کرد و آخر در یکشنبه غرهٔ ذی‌القعده سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه ۸۹۹ فرمان یافت ولادتش سنهٔ خمس و ثمانمائه ۸۰۵

میرزا سلطان محمود بن ابوسعید پس از برادر اکبر بسلطنت سمرقند نشسته در محرم سنهٔ تسعمائه ۹۰۰ باجل طبیعی درگذشت ولادتش سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه ۸۵۸

میرزا بای سنقر بن سلطان محمود میرزا پس از پدر صاحب افسر گشته چون از برادرش توهمی داشت اورا میل کشید امانور باصره ضایع‌نشد واودرسنهٔ احدی‌وتسعمائه ۹۰۱ ازسمرقند گریخته به بخارارفت وبالشکرهای آنجامعاودت نمود و بای سنقرتاب مقاومت‌نیاورده درشهر مختفی گردید ودرآن اثنا بصورت مجهولی بیرون رفته بحصار شادمان آمد و امیر خسرو شاه اورا بسلطنت برداشت اما بعد از واقعهٔ میرزا مسعود اورا درمحرم سنهٔ خمس و تسعمائه ۹۰۵ بکشت و لادتش درسنهٔ اثنی وثمانین ۸۸۲ درحصارشادمان .

میرزا مسعود بن میرزا سلطان محمود پس از پدر درحصاروقندریقلان‌پادشاه شده وامیرخسرو شاه که درمبادی حال ملازم امیر مزید ارغون بود واز پرتو تربیت میرزا سلطان محمود برتبهٔ ایالت رسید ازو توهمی بخاطرآورد وبرادرش بای سنقر میرزا را سمت سلطنت داده مسعود درسنهٔ ثلاث و تسعمائه ۹۰۳ با پانصد سوار درالنك نشین محلی بخدمت سلطان حسین میرزا رسید که خبر ایلغار بدیع الزمان میرزا شنیده آن مقدارکس برسر اونبود که مقاومت توانستی کرد ، ومیرزا بعد از ظفر بر پسرقدم اورا همچو اسمش مبارك دانست ودرتربیت او افزوده یکی از بنات خودرا بااو عقد بست‌وامرا همراه اوکرده مقضی‌المرام گسیل فرمود و خسروشاه چون خبر هجوم او شنید آغاز تزویر کرده سخنان ملایم بدو پیغام دادوی بدان گول

خورده امرا را عذر خواسته خود بی اندیشه بخسروشاه پیوست و او میرزارا گرفته مکحول ساخت وبعد ازآن قصدمیرزابای سنقر نیز نموده هوای سلطنت کرد.

میرزاسلطانعلی بن میرزا سلطان محمود چون بتخت نشست خواجه یحیی ولدخواجه عبید را مقتدا ومطاع دانسته درملك ومال ازصوابدید او تجاوز نمیکرد آخر بتنك آمده علاجی نداشت اگر چه تمامی اهالی آن دیار محکوم حکم او بودند واین معنی برشیبك خان ظاهر شده بالشکر گران در کان کل نزول نمود ودرخفیه رقعه یی ازروی شفقت ومهربانی بسلطان علی نوشته چنان نمود که غرض او منحصرست دردفع ومنع خواجه یحیی وپیغامی بوالدهٔ سلطان علی که هم از اویماق ازبك بود فرستاده اورا بزوجیت خود دعوت نمود القصه هردو بملاقات خان آرزومند گشته میرزادرحینی که خواجه واهالی بنمازجمعه رفته بودند ازدروازه بیرون آمده پیش خان رفت وچون سمرقند مسخر او گردید پسر ومادر درشهور سنهٔ ست وتسعمائه ۹۰۶ کشته شدند.

میرزا الغ بیك بن سلطان ابوسعید بفرمودهٔ پدر بحکومت کابل مشغول بودو بعد از او بسلطنت نشسته درسنهٔ سبع و تسعمائه ۹۰۷ وفات یافت.

عبدالرزاق پسرش بحکومت رسید بنابر کودکی او امرا بایکدیگر در مقام نزاع شده محمد مقیم پسر کوچك امیر ذوالنون ارغون لشکر بدانجا کشیده عبدالرزاق دراواخر سنهٔ ثمان ۹۰۸ فرار نموده آنجا بتصرف ارغونیه درآمد.

میرزا عمرشیخ بن سلطان ابوسعید درزمان پدروالی فرغان که اندجان یکی از قصبات آن جاست بودپس ازوی بلوازم سلطنت پرداخته همواره به الکای یونس خان مغول که پدرزنش بود و ولایات متعلقه به برادران خود سلطان احمد وسلطان محمود تاخت میکردو آثار شجاعت ظاهر میساخت تا آنکه در دوشنبه چهارم رمضان سنهٔ تسع وتسعین و ثمانمائه ۸۹۹ از بام کبوتر خانهٔ اخسی افتاده وفات یافت ولادتش درشهور سنهٔ ستین وثمانمائه ۸۶۰ درسمر قند اولاد ذکورش ظهیرالدین محمد بابروميرزاجهانگیر ومیرزا ناصرظهیرالدین.

محمدبابرپادشاه وی از جانب مادر پسر قتلغ نگار خانم دختر یونس خان مغول است که شرح حال و نسبش درذکر اولاد جغتای گذشته بعد ازپدر قایم مقام شده بعضی قلاع سرحدترکستان مسخرساخت ودرسنهٔ اثنی وتسعمائه ۹۰۲ مرتبهٔ اول سمرقند را از بای سنقرمیرزا بگرفت وبای سنقر آنجا را بازستاده اودراندجان

بسر میبرد تا آنکه شیبک ،سلطان‌علی میرزا را بازی داده آنجا را مسخر ساخت‌وازبکان درآنجا دست تعدی بر آورده خواجه ابوالمکارم فرزند زادهٔ صاحب هدایت کس بمیرزا فرستاده شبی اورا بدرون شهر آورد شیبک درآن وقت درالنک‌کان کل بود بالضروره چون قدرت گرفتن نداشت بترکستان رفت وچون‌درسمرقند قحط وغلا بواسطهٔ چرانیدن غلات آنجا دست داده بود شیبک عود نموده بابرصلاح توقف ندیده بصوب تاشکند رفت وآن مملکت به شومی (۱) مخالفت سلطان احمد تبتل که بامیرزا عاصی شده بدست ازبکان افتاده‌وی بحصارشادمان واز آنجا بترمد رفته درشهور سنهٔ عشر وتسعمائه ۹۱۰ متوجه تسخیر کابل شده‌وآنجا را ازدست ارغونیه بدر برده ونوبتی دیگر درزمان حضرت شاه غفران پناه درسنهٔ سبع عشر ۹۱۷ که شیبک ازمیان رفته بود عزیمت‌تسخیر ماوراءالنهر نموده خان‌میرزا پسر عمش [نیز بالشکر بدخشان بدوپیوست وبین‌الفریقین درکنار آب وحش‌جنک شده] وی برازبکان ظفریافته حمزه سلطان[ومهدی سلطان] کشته شدند و حصار و قندریقلان بتصرفش درآمد وچون شاهرخ خان افشار و احمد سلطان صوفی‌اغلی‌استاجلو حسب‌الحکم حضرت شاه غفران پناه بمدداو رسیدند سمرقند و بخارا بگرفت ازبکان بدشت رفتند و چون امرای شاهی [از آنجا] عود نمودند سلاطین ازبك برگشته درثمان عشر۹۱۸ درحوالی بخارا باردیگر میانهٔ ایشان جنك‌شده محمد بابر میرزا شکست یافته مجدداً ماوراءالنهر بتصرف ازبکان درآمد ودیگر اورا فرصت گرفتن آنجا نشد ودرجمادی‌الاخری سنهٔ ثمان وعشرین ۹۲۸ قندهار را ازشجاع بیك ارغون‌بگرفت [آخر قندهار] وزمین داور نیز مسخراوشده همواره لشکر بولایت هند میکشید تاآنکه آن ولایت بی‌نهایت را بتدریج‌مسخر فرموده ازدرقندهار تاالکای بهار بحوزهٔ تصرف درآورد ومدتها بسلطنت درآنجا اشتغال داشت تادرشهور سنهٔ‌سبع وثلاثین وتسعمائه ۹۳۷بعالم بقا پیوست‌ولادتش‌درشهورسنهٔ ثمان[وثمانین]وثمانمائه۸۸۸

همایون‌محمد پادشاه

بن بابرمیرزا در عهد پدر درشهور سنهٔ‌ست وعشرین۹۲٦ بعداز فوت خان میرزا والی بدخشان شده بعد از پدر به تخت نشسته برادرانش بتخصیص کامران میرزا با او منازعه کرد وآن مستلزم آن شد که شیرخان افغان استیلا یافته دو نوبت با پادشاه قتال نمود و درکرت آخر شکست فاحش بر لشکر جغتای رسیده هندوستان بالکلیه از تصرف او بیرون رفت و اودرسنهٔ احدی وخمسین ۹۵۱ پناه بدرگاه جهان پناه‌آورده بندگان نواب کامیاب اقدس اعلی او را تقویت وتربیت فرموده با لشکرها بصوب قندهار فرستاده ومکرراً میانهٔ او وکامران وعسکری برادرانش جدال افتاد اگر چه یکی دو سه مرتبه غلبه

۱ــ ع : شوخی

خصما را بود آخر پادشاه در شهور سنهٔ اثنی و خمسین و تسعمائه ۹۵۲ که بحسب نوادر اتفاقات حروف کریمهٔ **فهزموا باذن الله** مطابق تاریخ است (۱) بر ایشان ظفر یافت و ایشان را بچنك آورده خاطر بالکلیه جمع ساخت و اشکر بهند کشیده در چهارشنبه ششم شعبان سنهٔ اثنی و ستین ۹٦۲ دهلی را که دارالملك آنجا بود مسخر کرده استقلال تمام یافت قضا را هم درآن اوقات درشهور مذکور از بام قصر افتاده درگذشت این قطعه در آن تاریخ گفته‌اند شعر :

همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناکام وزآن شد خرمن هستیش بر باد
چو تاریخش بجستم از خرد گفت همایون پادشاه از بام افتاد

کامران بن بابر میرزا بعد از شکست برادر چندگاهی اسم سلطنت بـر خودنهاد مکرر را بردست همایون پادشاه گرفتار شده بنا برملاحظه صلهٔ رحم خلاص شد آخر چون غدر ونفاق او تکرار یافت و دیگر بهیچ وجه بر واعتماد نماند بفرمان برادر مکحول شده بمکه رفت و در آنجا مجاور شده درذی الحجه سنهٔ اربع وستین وتسعمائه ۹٦٤ فوت شد.

جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون پادشاه مالك ممالك موروثی شده همونام کافری پادشاه منداب (۲) قصد او کرده اکثر الکای چون لهاور وغیره را بگرفت آخر در روز جمعه دوم محرم سنهٔ اربع و ستین ۹٦٤ بینهما قتال صعبی دست داده او و جهات بی نهایت او بچنك جغتای افتاده پادشاه اورا بدست خود گردن زده در القابش غازی افزودند ودر جمادی الاخری سنهٔ ست و ستین ۹٦٦ بیرام خان بهارلو که فرزند زاده علی شکر تر کمان است جملة الملك دولت جغتای و چنانچه از سلطنت بغیر از نام بر پادشاه چیزی دیگر نبود از منصب افتاد بعد از چندگاه عزیمت حج نموده در کجرات بدست کفار بقتل رسید و پادشاه بعد ازو اقتدار تمام یافته حالا پادشاه مستقل انجاست.

میرزا سلیمان بن یادگار بن ناصر میرزا عمر بن شیخ مدتهاست بفرمان عمش بابر پادشاه وهمایون پادشاه والی بدخشانات است و بغایت صوفی مشرب و صاحب اخلاق. میانهٔ او وسلاطین ازبك سیما پیر محمد سلطان بن جانی بیك سلطان والی بلخ در درگز آنجا در شهور سنهٔ ست وسبعین (۳) و تسعمائه ۹۷٦ جنگی شده پسر رشیدش محمد ابراهیم که بغایت بهادر و مستعد بود بر دست یکی از رجاله بلخ کل کافر نام اسیر شده او را نزد پیر محمد برده بسعی جان چهره قرقر در بیست دو

۱ـ باحتساب دو «لام» الله موافق ۹۵۷ خواهد شد ۲ـ : هنداسب ۳ـ ع : ستین

سالگی کشته گشت گویند در وقتی چنان این رباعی بر بدیهه گفت :

شعر :

ای لعل بدخشان زبد خشان رفتی مانندهٔخورشید در خشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی افسوس که ازدست سلیمان رفتی

و در سنهٔ احدی و سبعین ۸۷۱ لشکر به کابل برده بر آنجا استیلا یافت امـا همچنان به محمد حکیم میرزا ولدهمایون میرزا گذاشت .

صفحهٔ هیجدهم درسلاطین آل عثمان

ونسبت او برین وجه ذکر کرده‌انـد عثمان **بن** ارطغرل **بن** سلیمان **بن** قیا الب **بن**قزل بوغا **بن** بایندر **بن** اوی حولج آقا **بن**طغان**بن** دسون **بن** بایسنقر **بن** باقی آقا **بن** سونجاق آقا**بن** توقتمور **بن** نصاق**بن** کوك الب **بن** اغورخان .

مقدمه سلیمان شاه در فترت چنگیز از حوالی مروخان باخیل خانهٔ خودمتوجه روم شده در آن حدود بمحاربهٔ کفار اشتغال داشت پس از چند گاه از اماسیه رجعت کرده بحوالی حلب آمد ودر پیش قلعهٔ جعبر خواست تاخیل خود را از فرات گذرانیده در آب غرق شد ویرا در ظاهر قلعه دفن کردند و اورا سه پسر بود سنقرو کوندغدی و ار طغرل ،اولاد واتباعش بهمان راهی که آمده بود عود نموده ارطغرل از برادران تخلف نموده در روم ماند برادران دیگر بعجم رفتند و ارطغرل مدتی بجنك کفـار اقدام نموده وی را سه پسر رشید کوندروساروبند و عثمان ، ارطغرل ساروبند را که بر وجهی اشتهار داشت بیش سلطان‌علاءالدین کیقباد سلجوقـی روان داشته بواسطهٔ رشد قبول تمام یافت و سلطان قرا حصار وبلجیك و طومالاج داغی را بدیشان قشلاق وییلاق داد و سلطان بدفع کفار تتار گرفتار شده سفارش آن حدود به اولاد ارطغرل کرد و ایشان در آن سر حد زد و برد مردانه کرده در آن اثنا در سنهٔ سبع و ثمانین و ستمائه ٦٨٧ ارطغرل فوت شد گویند عمرش بنود و سه سال رسیده

عثمان بجای پدر سرور قوم شد دربعضی نسخ مذکور است که اویکبار دردیهی در خانه‌یی نزول نموده صاحب منزل گفت مصحف در پس پشت تو نهاده است وی فی‌الفور بر جسته روبدانجانب نشست و آن شب بنماز وذکر گذرانیده ناگاه در میانهٔ خواب وبیداری شنید کسی‌میگوید که چون این ادب از تو بظهور رسیده سلطنت به اولاد تو ارزانی شد عثمان بن ارطغرل کـه این‌طبقه بدو منسوب‌اند در سنهٔ ثمان و ثمانین و ستمائه ٦٨٨ برقـرا حصار دست‌یافت و ابتدای این دولت از آن سال گیرند قضا را «بدوعثمان» موافق تاریخ است (۱) و درجمعه‌یی

۱ــ دو کلمهٔ «بدوعثمان» موافق ٦٧۳ است

ازجمعات سنهٔ تسع و ثمانین ۶۸۹ فقیه طورسون نام خطبه باسم عثمان خواندهاطلاق سلطنت بر و کردند وکار اوروز بروز بالا گرفته ویرا فتوحات بسیار دست داد و بر بعضی ازولایات استیلا یافت و بعد از سی وهشت سال حکومت درسنهٔ سبع وعشرین وسبعمائه ۷۲۷ در گذشت حسب الوصیه در کومش قبهٔ بروسا مدفون گردید .

اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته در اتساع ملك کوشیده شهر ازنك را که از معظمات مداین روم است درسنهٔ احدی وثلاثین ۷۳۱ بگرفت و باهتمام سلیمان پاشا ولد رشیدش در سنهٔ احدی و ثلاثین ۷۳۱ کلی بولی مسخر ساخت و سلیمان پاشا در سنهٔ تسع و خمسین ۷۵۹ درحین فتح بلاد بردست کفار بقتل آمده اورخان بعدازو بدوماه در گذشت .

مرادغازی بن اورخان بحکم وراثت برتخت نشسته بسعی لالاشاهین درهنمونی از مونس بیك [ادرنه] را در سنهٔ احدی وستین و سبعمائه ۷۶۱ بگرفت و بفرمودهٔ قرارستم قرامانی خمس کیب باریافت نموده بصوابدیدقراخلیل چندرلو غلامان کیب را ملازم ساخته یکی چری نام نهاد و چون در حصار انجو کز که به شکری مقدوعی مشهوراست کلاه طلا دوزی چند یافتند آنرا بر سر غلامان نهاده از آن زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و در حدود سنهٔ ثلاث و ثمانین و سبعمائه ۷۸۳ کوتاهیه وبلاد کرمیان وولایت حمید و بیك شهری واق شهرالکانکه ایلی را مفتوح ساخته و در سنهٔ احدی و تسعین و سبعمائه ۷۹۱ بجنك لازفرنك رفته غالب آمد و بر سر تلی ستاده نظارهٔ اطراف میکرد، ناگاه یکی از کفار که مجروح وضعیف بود افتان و خیزان متوجه آن طرف شد و چنان مینمود که میخواهد خود را در میان کشتگان پنهان سازد یا واجب العرضی دارد نزدیکان خواستند تا او را منع کنند سلطان ایشانرا نگذاشت ناگاه خود را بوی رسانیده بیکضرب پادشاه را بکشت ویرا دو پسر بود یکی یعقوب دیگری بایزید .

ایلدرم بایزید بن مراد را بسلطنت بر داشته یعقوب چلبی را هلاك کردند اما سلطان بایزید بغایت غیور و قهار وجبار بوده و تا آن (زمان) آل عثمان بنابر ملاحظهٔ علما برظاهر شراب نخوردندی وی مجلس بزم آراست و دفتر و دیوان که تا آن زمان درمیان ایشان نبود حسب الارشادقراخلیل و قرارستم پیدا شده مدار برحساب وکتاب نهاد و درعهد او ارباب دولت بسران امردبر علانیه نگه‌داشتی وی در سنهٔ اثنی وتسعین ۷۹۲ بمحاصرهٔ استنبول رفته درآن اثنا شنید که سلاطین فرنك بدفع او می‌آیند از سر آنجا برخاسته با ده هزار سوار که همراه داشت از کمال غیرت

به استقبال رفت شیخ محمد جزری در جهادیه آورده که : «من در آن وقت بدو ملحق شدم وازاولاد کسی که خود را بدو رسانیده ارطغرل صاحب ایاسلیق بود با هشت هزار کس بدو پیوست و آوازهٔ کفار چهارصد هزار کس بود و اقل روایت دویست هزار بالجمله تلاقی فریقین دست داده من در آن وقت باحادیث و روایات دل او را امید میدادم خود با فوجی در کمین شده در حینی که کفار قلب او را شکسته لشکرش را میدوانیدند بیکبار همچو برق خود را بریشان زد همانا که لفظ ایلدرم در آنجا بروی اطلاق شده درانلک وقتی اهل اسلام غالب آمده قتل واسر بی نهایت شد واز آنجمله سلطان چهارغلام بمن بخشید من نیز اسیری گرفته بودم هیچ کدام زبان یکدیگر نمیدانستند واین دلالت بر بعد بلاد ایشان میکند »وهم او از شیخ رمضان وزیر سلطان نقل میکند که یکی از مسلمانان هشتاد [نفر] از فرنك اسیر کرده بود ایلدرم بایزید از آن فتح بلند آوازه شده فتوحات گوناگون نمود وملکش اتساع تمام یافت آخر از کمال غرور بامیر تیمور تنازع کرده حمایت سلطان احمد جلایر وقرایوسف ترکمان نمود آخر چنانچه مذکور شد بدست او گرفتار گشته میرتیمور میخواست که باز مملکت روم بدودهد در آن اثنادر آق شهر درپنجشنبه چهاردهم شعبان سنهٔ خمس وثمانمائه ۸۰۵ بمرض خناق وضیق النفس وفات یافت قضارا «فوت ایلدرم بایزید» موافق تاریخ است ویرا شش پسر بود ارطغرل که درجنك مذکور ناپدید شد وهمانا که نام اصلی او مصطفی است وسلیمان و سلطان محمد وموسی وعیسی وقاسم .

امیرسلیمان امرای پدرش چون علی پادشاه آینه بیك سوباشی وحسن آقا و غیره اورا برداشته بروم ایلی برده بسلطنت نشاندند وسلطان محمد باماسیه رفت وعیسی بایل قرایسی وموسی درخدمت پدربود بموجب فرمودهٔ میر تیمور نعش پدررا به بروسابرده بسلطنت نشست سلیمان قصد اوداشت اما بواسطهٔ ادمان شراب کاری نساخت وموسی به بلاد فرنك رفته لشکری درادرنه برسراو آورد وسلیمان درآن وقت درحمام بود فی الفور بیرون آمده بگریخت ودرآن اثنا گذرش بردیهی افتاده اورا درسنهٔ ثلاث عشر وثمانمائه ۸۱۳ اهل آن موضع بکشتند.

موسی چلبی قایم مقام پدر بود بعد از برادرش سلیمان اقتدار تمام یافته مردم آن ده را که جرأت نموده بودند بالتمام بسوخت و چون دربند قصد امرای پدربود ودرصدد تربیت غلامان، همه از و برگشته به برادرش سلطان محمد پیوستند واورا در دفع برادر محرض گشتند ومیانهٔ ایشان بقتال رسیده شکست برموسی افتاد ویکی از ملازمانش درحین گریز اسب اورا پی کرده گرفتار گردید ودرهمان شب

اول سنهٔ اربع عشر و ثمانمائه ۸۱٤ بخبه هلاك شده نعش اورا ببروسا بردند .

سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بعد از برادر برسریراقتدار نشسته درحینی که بدفع برادراشتغال داشت محمدبیك قرامان اوغلی لشکر به بروسا کشیده بمحاصره مشغول بود همین که نعش موسی را دید که بدان نزدیك آوردند بگریخت ندیمی که داشت بدو گفت ماکه از مردهٔ آل عثمان چنین میگریزیم اگر زندهٔ ایشان می‌آمد حال ماچگونه خواست شد ؟ آخر سلطان محمد درسنهٔ اربع وعشرین و ثمانمائه ۸۲٤ در ادرنه وفات یافت .

سلطان مراد بن سلطان محمد بموجب ولی‌العهدی واهتمام امرا چون عوض پاشا و بایزید پاشا وابراهیم پاشا بسلطنت رسیده درمبادی حال او شخصی ظهور کرده دعوی نمود که مصطفی پسر ایلدرم بایزیدم ورومیان اورا دوزمه مصطفی نام نهادند ومدتی فتنهٔ اودر کشید ودولت سلطان مراد متزلزل بودتادوزمه‌را درسنهٔ خمس وعشرین ۸۲۵ اسیر کرده پیش او آوردند وسلطان اورا دفع کرده سلطنت بروقرار گرفت برادرانش نیز بااو تنازع نموده آخر همه بقوت دولت مقهورشدند تاآنکه درشهور سنهٔ ثمان واربعین وثمانمائه ۸٤۸ دلش ازسلطنت صوری گرفته هوای عزلت کرد وتخت را به پسرش سلطان محمد واگذاشت آخر درچهارشنبه اول محرم سنهٔ اربع وخمسین ۸۵٤ باجل طبیعی درگذشت .

سلطان محمد بن سلطان مراد درششم محرم مذکور بی مزاحمت غیر برتخت نشست پادشاه کامکار توفیق آثاراست بغایت فاضل وفضیلت‌پرور جامی قصاید غرا باسم او گفته در یکی از آنها ایمائی بدین معنی کرده .

شعر :

کم کسی برسریرجاه و جلال ‌‌ ‌ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال

ازجمله تاییداتش آنکه همت برتسخیراستنبول گماشته نخست خواست تامددفرنك از آنجا منقطع گردد بنابرین دوقلعه بردو کفرگاه آنجا که آنجمله یکی موسوم است به بغازکسن درسنهٔ ست وخمسین ۸۵٦ بنا کرد یکی ازشعرا درآن تاریخ گفته : نظم

حصن حرس‌الدنیا عن حادثةالدوران ‌ ‌ قدبرزافلاکا فی‌الرفعة والاتقان

للدین به عز للکفر به نقصان ‌ ‌ تاریخ مبانیه : بنیان محمد خان

ودرسنهٔ سبع وخمسین ۸۵۷ متوجه تسخیر آنجا که دست تسلط هیچ پادشاهی بدو نرسیده بود شده بتدبیر غرایب وتصانیف بدیعه آنجارا درسه‌شنبه بیستم ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره جبراً وقهراً بگرفت یکی از فضلا «بلدة طیبة» موافق تاریخ یافته (۱) میانهٔ او وحسن پادشاه

۱ـ هاء «بلده» و «طیبه» تاء محسوب شده است

کدورتی حادث شده مهم بقتال رسیده درمرتبهٔ اول اغورلومحمد پسر حسن بیك خودرا برمتقلای اوزده‌خاص مراد امیرالامرای اورا بکشت اما چون درچهارشنبه نوزدهم ربیع الاول سنهٔ ثمان‌وسبعین‌وثمانمائه ۸۷۸ درحدودارزنجان تلاقی فریقین دست داد شکست بر حسن‌بیك افتاده زینل‌بیك پسرش بقتل آمد **وینصرك‌الله نصراً عزیزا** تاریخ آن فتح یافته‌اند (۱) آخر درعصر پنجشنبه‌سیم ربیع‌الاول سنهٔ ست وثمانین[وثمانمائه] درحوالی کای دیزی فرمان یافت ولادتش درسنهٔ ثلاث وثلاثین وثمانمائه ۸۳۳

سلطان بایزید در روز شنبه نوزدهم شهر مذکور برتخت نشسته برادرش جم سلطان از قرامان که الکای او بود متوجه بروسا گشت سلطان از آن واقف شده بالشکرها نهضت کردودرراه احمد پاشا ملحق شد وتلاقی‌اخوین در ینکی شهر دست دادشکست برجم سلطان‌افتاد وعاقبت شراو کفایت شده وی درسلطنت اقتدار تمام یافت و ولایات بیش از بیش مفتوح ساخت بتخصیص دربیستم‌محرم سنهٔ خمس‌و تسعمائه ۹۰۵[قلعه‌اسه‌تخی (؟) که معظم الکای فرنك‌است بگرفت ودرسنهٔ ست وتسعمائه] ۹۰۶ ولایت بی‌نهایت قرون ومتون وقلاع وبقاع آنجارا مسخر گردانید آخر باغوای پسرش سلیم‌جماعت یکیچری ازوبرگشته‌پدر وپسررا دراغرش‌کوی میانهٔ ادرنه واستنبول در شهور سنهٔ ست عشر و تسعمائه ۹۱۶ قتالی صعب دست داده بردست پسر گرفتار شده دریکی از قلاع محبوس گردید ودرآخر صفر سنهٔ ثمان عشر وتسعمائه ۹۱۸ در گذشت ولادتش سنهٔ خمسین وثمانمائه ۸۵۰ جامی‌دفترعدل سلسلة‌الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر است نظم :

کاش نوشیروان کنون بودی … عدلش از بیشتر فزون بودی
تاز دعوی عدل شرمنده … خسرو روم را شدی بنده
مهبط العز والعلی سلطان … بایزید ایلدرم شه دوران

واز بدایع آنکه این مصراع از روی حساب موافق حوالی [سال] جلوس اوست کمالایخفی

سلطان سلیم بن سلطان بایزید درسنهٔ ست عشر بادشاه شد برادران خود سلطان احمد وسلطان غور قوت باا کثر اولاد واقربا بکشت و بر بلاد ذوالقدر قرامان استیلا یافت ودرسنهٔ‌احدی وعشرین ۹۲۱ قلعهٔ کماخ‌ازمستحفظان حضرت شاه غفران پناه گرفته هم درین سال لشکر به الکای ذوالقدر کشید علاءالدوله را قهر نمودوقشلاق در بروسا کرد ودرسنهٔ اثنی وعشرین ۹۲۲ از آنجا بملاطیه آمده

۱ــ با احتساب الف « الله » و « نصراً » و « عزیزاً » و لام مکرر «الله» ۸۷۹ است .

مصطفی نامی که‌دراصل ترکمان بودو به‌بیقلو چاووش‌اشتهارداشت بدیاربکر فرستاد آنجا را بگرفت و قراخان استاجلو برادرخان محمد را بکشت وخود لشکر بدیار عرب کشیده درحوالی مرج نزدیکی حلب باقانصو غوری پادشاه مصرو شام جنك کرده اورا بکشت ودرسنهٔ ثلاث وعشرین [وتسعمائه]۹۲۳ درحوالی مصر باردیگر باغلامان چرکس مصاف داده غالب‌آمد وقشلاق درمصر کرد ودر حرمین شریفین زادهماالله شرفاً خطبه باسم او خواندند ودرسنهٔ‌ست وعشرین درحوالی اغرش‌کوی مرضی پیدا کرده تمامی اطبا از علاج عاجز گشتند [قضارا درهم آنجا که پدررا اسیر کرده بود خود نیز مغلوب سر پنجهٔ تقدیر گردید(۱)]

سلطان‌سلیمان بن سلیم خان در وقت فوت پدردراماسیه بود بقدغن تمام اورا باستنبول برده بر تخت نشاندند امینی شاعر قصیده یی که هر مصراعش‌تاریخ جلوس است در سلك نظم کشیده این بیت از آنجاست

بیت :

بداده زمان ملکت کامرانی بکاوس عهد و سلیمان ثانی

و او ولایت بی‌نهایت‌برالکای موروثی افزوداز جمله در شهور سنهٔ‌سبع و عشرین ۹۲۷ قلعهٔ بلغرادودر هفتم صفرسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه ۹۲۹ قلعهٔ رودس را فتح نمود اگرچه بتحریك فوجی کافرنعمت چون الامه تکلو وغیره با بندگان نواب اشرف اعلی خلد ملکه درصدد خلاف شده [چهار کرت لشکر به آذربایجان‌کشیده اما بموجب الامور بخواتیمها] آخردرمقام تلافی ورضاجویی کوشیده در سنهٔ تسع و ستین و تسعمائه ۹٦۹ قواعد صلح استحکام پذیرفت مبانی و داد چون بنیان‌سبع شدادمتمهد گردید و عالمیان ازطرفین بدان مبتهج و مسرور گشتند این قطعهٔ از اهالی وقت در آن باب وارد شده

شعر :

شکر خدا کز کرم کردگار قاید اقبال درین کهنه دیر
مشتلق صلح شهان جهان داد و فکند آتش حسرت بغیر
ضابط ایام چو تاریخ صلح جست خرد گفت که الصلح خیر

ویومناهذا بر اورنك خسروی روم و فرنك و سایرامصار و اقطار براً و بحراً متمکن است

صفحهٔ نوزدهم درسلاطین قراقوینلو

که ایشان را بارانی نیزخوانند

قرایوسف بن‌قرامحمدو او از امرای‌سلطان‌محمدجلایر استودخترش‌درخانهٔ سلطان و او را در سنهٔ اثنی‌وتسعین وسبعمائه۷۹۲در شام‌بکشتند

۱ــ م بجای این قسمت نوشته : ودرهمانجا فوت شد.

بن تورمش بن بیرام خواجه و او ملازم سلطـان اویس ایلکانیست و پس از واقعهٔ او مقدم اویماق اولاد خودشده دیگر بواسطهٔ اقوام در حمایت خیل او در آمده خود را برو نسبت کردند و برالکای سنجارو موصـل و ارجیش استیلا یـافت و نشـو ونمای آن فرقه ازوست و در سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمائه ۷۸۲ وفات یافت ، اما قرایوسف بغایت دلیر و مردانه و بهادر بوده چنانچه با امیر تیمور مکرراً مخالفت نموده و بـه اتفاق سلطان احمد جلایر بروم رفت و از آنجا بشام آمد وپادشاه آنجا [ملك اشرف] بنابرتدارك خاطر امیر تیمورهر دورا در بند کردهوبرادر آن وقت پسری متولد شد مسمی به پیربوداق گردید و سلطان احمد او را بـه پسری قبول کرده پس از واقـعهٔ میرتیمور از قید خلاص شده هزار سوارکه با او بدان ولایت آمده بودند و پراکنده شده مجتمع شدند و از آنجا فرارکرده تاکنار آب فرات یکصد وهشتاد جنك با سر نشینان ومستحفظان کرده همه وقت غالب آمده و اویماقش بدو پیوسته قلعهٔ اونیك را متصرف شدهودرغرهٔ جمادی الاولی سنهٔ سبع وثمانمائه ۸۰۷ درحوالی نخجوان بامیرزا بابکر جنك کرده ظفر یافت وچون نوبتی دیگر بااومصاف داده میرزا میرانشاه را بکشت وبالکلیه برآذربایجان وعراق‌عرب وبعضی از عراق عجم استیلا یافت ومیرزا شاهرخ بادویست هزار سوار بعزم دفع اوبه ری رسیده وحفاظ پای‌تخت بجهت استیصال خصم دوازده هزار نوبت سورهٔ انا فتحنا ختم کردند قرایوسف با وجود شدت مرض از کمال غیرت ازتبریز بهاوجانان آمده درآنجا درروز پنجشنبه هفتم ذی‌القعدهٔ سنهٔ ثلاث‌و عشرین ۸۲۳ وفات‌یافت‌ودرآن وقت‌ازفرزندانش کسی‌حاضر نبود اردویش چنان بهم بر آمد که‌هیچ‌کس‌بکسی‌نپرداخت اورا برفراش‌خوابیده‌گذاشته متفرق‌شدند وخیل‌والوسات بدانجا رسیده رخوت اورابیردند وطمع درگوشوارهای مرصع‌او کرده فرصت بدرکردن نیافته باگوش‌ببریدند واورا شش پسربود اول پیربوداق که اورا پادشاه کرده دربرابر او خود چماق زرین بدست گرفته برسر پااستادی بدین بهانه که او پسر سلطان احمد است واو درعهد پدر فوت شد وبعد ازآن قرایوسف سلطنت باسم خود کرده دیگر شاه محمد است واو بیست و سه سال حاکم بغداد بوده در هجدهم ذی‌الحجه سنهٔ ست و ثلاثین وثمانمائه ۸۳۶ بردست باباحاجی همدانی کشته شد . ودیگر امیر اصفهان است که بعضی اوان اورا اسپان‌واسپند خوانند واو بغداد را از برادرش بتغلب گرفته بعد از حکومت دوازده سال درسه شنبه بیست‌و هشتم ذی‌القعدهٔ سنهٔ ثمان و اربعین ۸٤۸ فرمان یافت . وپسردیگرابوسعید است که او درسنهٔ ثمان‌وثلاثین ۸۳۸بردست برادرش‌اسکندر بقتل آمد .

پسران خود را بجانب روم فرستاده و خود در رکاب ظفر انتساب باشند التماس ایشان درجه قبول یافته دو کلمه بسلطان بایزید قلمی فرمودند و بعد از اجتماع اهل ایقان خبر جهان گشایی، بصوب شروان روان کردند.

ست و تسعمائه ۹۰٦ نوروز قوی‌ئیل پنجشنبه بیست‌ویکم‌شعبان اعلام ظفراعلام از قویون اولومی‌از آب کر گذشته در بالای‌قلعهٔ گلستان‌درموضع‌جنانی‌با هفت‌هزار از غازیان نصرت فرجام با مخالفان که بیست هزار سوارو‌شش هزارپیاده بودند ملاقات فرموده بعد از کشش و کوشش بسیارفرخ یسار واکثراعیان واهل اعتبار[او ازتیغ انتقام گذشتند و] اردوی معلی سه روزدرحوالی‌جنگ‌گاه نشسته به‌شماخی تشریف‌بردند وازآنجا خلفابیك را بافوجی‌بدفع شیخ شاه ولد شروانشاه که از جنك‌گاه بدررفته در کنار دریاجمعیتی از اجامره‌ساخته بود روان ساخت.

شهرت تمام دارد که روزی که جنك می‌شد چون اکثرلشکریان ظفرپیکر سپاهی و هر کدام را خورجینی بود که بعضی اسباب ضروری خود بار کرده بودند جمیع آنها را در پای درختی‌بر سرهم ریخته متوجه قتل‌گشتند بعد ازشکست اعدا امانت و دیانت غازیان بمرتبه‌یی‌بودهر کدام‌متاع خودرا صاحبی‌کردند وهیچ چیز ازهیچکس فوت نشد مخالفان بمجرد استماع آن خبر مضطر و متفرق شده شیخ شاه بکشتی نشسته متوجه گیلان شد وقشلاق همایون در محمود آباد مقرر گشته در آنجاامیر زکریا فرزند زادهٔ شیخ محمد کججی که سالها وزیرترکمان بود بسعادت ملازمت رسیده قدم اوموافق طبع شریف‌افتاد اورا کلیدآذربایجان خواندند و ازآنجافرمان‌بمحاصرهٔقلعهٔ باکو فرموده در اندك وقتی آن حصار بحیز تسخیر درآمد و از آنجا به تسخیر قلعهٔ گلستان فرموده در آنجا خبر هجوم الوند بیك بمسامع جلال رسیده رأی صواب نمای دفع او را اهم دانسته از سر قلعه بر خاستند دربن سال مذهب حق امامیه انتشار یافت و کلمهٔ صادقه «مذهبنا حق» (۱) مبنی بر تاریخ آنزمان است و مبدء این سلطنت ابدی الاتصال این سال و درین وقت آن حضرت صبی بود.

نکته ودرینجااشارت‌خفی بظهورآن سروردر کلام اعجاز انجام حضرت‌امیرالمؤمنین صلوت الله علیه وآله واقع است چه چند بیتی درباب علامات ظهور صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المنان بر سبیل اخبار ازمغیبات ازآن حضرت منقولست و در دیوان شریف ایشان مسطور و این شاه بیت از آنجاست شعر:

صبی من الصبیان‌لارای عنده ولا عنده جد ولاهو یفعل

از بدایع اسرار غیبی آنکه کلمات معجزآیات این بیت مطابق و موافق عددکلام

۱ ــ ع : « الحق مذهبك » و عدد هر دو ۹۰۵ است.

صدق انجام **ماهوالاشاه اسماعیل بن حیدر بن الجنید الموسوی** است وظاهر از لجة الاسرار نامتناهی حضرت ولایت پناهی لؤلؤ دوشیزه که درخور آویزهٔ گوشوار شهنشاهی بوده باشد به ساحل شهود رسیده واین برهانیست ساطع که میانهٔ این دولت ابدانجام و ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام واسطه نخواهد بود بیت :

دیده میباید و گرنه هرچه ظاهر میشود سر عالم سر بسر در وی هویدا کرده اند

سبع و تسعمائه ۹۰۷ نوروز ایت ئیل شنبه دوم رمضان آن حضرت از آب کر عبور فرموده بصوب نخجوان نهضت نموده وپیری بیك قاجار که اوراز کمال بهادری توزقپرن گفتندی بمنقلاروان شده از آن طرف حسن آغاوشکر اغلی که اورا قرینهٔ اسفندیار ورستم میدانستند بقراولی آمده در کرماوز تومان پیشکش خبر پیری بیك شنیده رو بوادی فرار نهاد القصه تلاقی عسکرین در موضع سرور روی نموده حربی عظیم دست داد واعاظم امرای بایندری چون قارچقای محمد ولطیف بیك وسیدغازی بیك احفاد بیلنن بیك با هشت هزار نفر دیگر بقتل آمده الوندخان به تك پا بیرون برده بدیار بکر گریخت ورایات جلال بدار السلطنه تبریز بسعادت واقبال نزول فرموده منصب امیر الامرائی به حسین بیك للهٔ شاملو وصدارت بقاضی شمس الدین جیلانی که معلم آن حضرت بود و مهم وزارت بامیرزکریا مفوض داشتند ودر آن زمستان قشلاق در آنجا واقع شده رؤس منابر ووجوه دنانیر باسامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم افضل الصلوة ونام نامی آن حضرت مزین گشت وهمچنین خطبای اسلام وسایر فرق انام زبان بطعن ولعن مخالفان دین و معاندان اهل بیت طاهرین گشادند **فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین**

تنبیه برمنحصران فن سیر واخبار پوشیده نخواهد بود که عظمای سلاطین سلف که مدتها قواعد حشمت ایشان مشید ومبانی شوکتشان ممهد گشته بود هرچند خواستند که کلمهٔ چند که کنایه از ستم ملاعین باشد برزبان گذرانند مقدورشان نشد چون معتضد عباسی که حکم او برشرق وغرب عالم جاری بود درسنهٔ اربع و ثمانین ومائتین ۲۸٤ خواست تا برمنابر لعن معاویه کند وصحیفه یی که مخبر بود از مناقب اهل بیت علیهم السلام ومثالب اعدای ایشان بخواند میسر نشد و همچنین معزالدوله احمد بن بویه که هریك از برادرانش پادشاه فارس وعراق بودند وخودش فرمان فرمای عراق عرب ودر کمال شجاعت و دلاوری دور بیع الثانی سنهٔ احدی وخمسین و ثلاثمائه ۳۵۱ خواست تا کلماتی که بطریق کنایه لعن ملاعین لازم آید بردر مساجد نقش کند مقدورش نبود وحسب الصلاح بعضی بر آن قرار یافت که بجای آنها این کلام قلمی نمایند که **لعن الله الظالمین من آل محمد من الاولین والاخرین** اما این قدر شد که ذکر اسم معاویه را بصریح ذکر کنند وبدستور سلطان محمد خدابنده که قدمت دودمان اووقهر و غلبه لشکر مآلش

مخفی ومستور نیست درشهور سنهٔ تسع وسبعمائه ۷۰۹ ازصمیم قلب فرمان داد تا در سکه وخطبه اسامی حضرات ائمهٔ هدی ذکر کنند بعضی ازبیم قبول نموده اهالی اصفهان بقدم ممانعت پیش آمدند وقبول نمیکردند تادرسنهٔ عشر ۷۱۰ قریب بیست هزار سوار مقرر شد که بدانجا روند ومتمردان راتأدیب کنند بعد از زحمت بسیارمقدم سنیان ملاأبواسحاق نامی راگرفته به اردو آوردند وآن مدعا بواسطهٔ حلول اجل سلطان بیك از پیش نرفت و همچنین سلطان حسین میرزا بایقرا درسنهٔ ثلاث وسبعین وثمانمائه ۸۷۳ در بدو دولتش خواست که درخطبه نام همایون حضرات ائمهٔ هدی علیهم التحیة والثناذکر کنند از پیش نرفت هجوم عام بمرتبهٔ رسید که میرسید علی قاینی واعظ میرزا را از منبر بزیر کشیده انواع اهانت کردند وهیچ یك ازسلاطین صاحب بصیرت وتعیین براجرای چنین حقی توفیق نیافتند واین معنی درخاطر خطیرشان گره شد به علیین شتافتند تاآنکه حضرت شاه غفران پناه بمحض تاییدالهی وتوفیقات نامتناهی [باوجود صغرسن (۱)] بردوامرغریب ودومدعای عجیب که یکی از آن دیگری اغربست موفق گشتند اول مهم سلطنت صوری که از عهد حضرت امیرالمؤمنین هیچ کس ازحضرات علویه درایران بدان فائز نشده بودند دیگر دربدو دولت مذهب حقی راکه درین نهصدسال درپس پردهٔ حجاب مانده بود به احسن وجهی تقویت و تمشیت نموده احدی راحد ویارای آن نبوده که درمقام ممانعت آید **اللهم کماجعلت ذاته الاقدس واسطة لاعلاء کلمة الحق اجعله محشورا فی زمرة آبائه المعصومین .**

ورایات جلال درین بهار بواسطهٔ گوشمال علاءالدوله ذوالقدر متوجه آذربایجان گشته ازراه الداغ بترجان فرمودند والوند درغیبت آن حضرت به تبریز آمد واز آنجا باوجان رفت این خبر بپایهٔ سریر اعلی رسیدعنان یکران کشورگشایی به آذربایجان معطوف ساخته درحوالی قلعهٔ باکو بافوجی از بهادران ایلغارفرمودند الوند که دراجلش بحسب تقدیر تأخیری بود ازآن حادثه واقف شده از اوجان بهمدان از آنجا به بغداد گریخت ودیگر روی دولت ندید .

ثمان و تسعمائه ۹۰۸ نوروز تنگوزئیل یکشنبه سیزدهم رمضان مجدداً برسریر سلطنت تبریز نشسته این سال قشلاق درآنجا نمودند ودراوایل بهارمتوجه تسخیرعراق گشته سلطان مرادبن یعقوب بیك درآن زمستان درديلكان قشلامیشی نموده بود ازقشلاق بیرون آمده باهفتاد هزار سوار داعیهٔ مصاف داشت آخر در صباح دو شنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنهٔ مذکور درمرحلهٔ ایله قولاغی همدان قتال صعبی دست داده کوزل احمد بایندر که امیرالامرا بود باده هزار کس ازمخالفان بقتل رسیدند واسباب و جهات

۱ــ م ندارد .

بیحساب نصیب غازیان گردید [ودیگری از آن طبقه روی دولت ندید .

الحمدلله الذی صدق وعده ونصر عبده‌واعزجنده وهزم الاحزاب وحده ولاشیئی بعده(۱)]

تاریخ این فتح نامدار که بمحض توجه حضرت حیدر کرار روی نموده بود این مصراع مشهور شد «امیرالمؤمنین حیدر علی بن ابی‌طالب» و سلطان مراد که بزبان الهام بیان آن حضرت بنامراد موسوم شد شکسته وعنان گسسته به شیرازرفت ورایات نصرت آیات متعاقب اوحرکت کرده[وهم درین سال حضرت شاه غفران پناه الکای کرمانرا بخان محمد استاجلو حواله فرموده او باششصد جوان متوجه آنجا گشته‌محمود بیك ترکمان والی آن‌الکاباآنکه دوهزار جوان سوار داشت‌بااهل وحشم متوجه‌خراسان شده آنجا بتحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمد جمیع توابع‌ولواحق آن ولایت مسخر گردید (۲)]

تسع وتسعمائه۹۰۹ نوروزسیچقان‌ئیل دوشنبه بیست چهارم رمضان [آنحضرت] لوای عالم گشای بصوب فارس برافراخته درشنبه دوم ربیع‌الثانی درشیراز نزول اجلال فرموده خطبای‌کازرونرا که‌بسیاری، صاحب مکنت وثروت‌بودند بعلت تسنن بقتل‌آوردند وایالت آنجا به الیاس‌بیك مشهور به کچل‌بیك ازقوم ذوالقدر عنایت نموده از آن‌تاریخ الی‌الان‌همچنان بتیول آن اویماق مقرر است ودرغرهٔ جمادی‌الثانی‌ازآنجا اتفاق‌مراجعت افتاده قشلاق درقم واقع شده وچون از میرحسین کیاجلاوی حاکم خوار وسمنان و دماوندکوه‌وفیروزکوه عصیان عظیمی دست داده الیاس [بیك] ایغوت اغلی حاکم ری را بقتل آورده بود رایات جلال دردوازدهم رمضان که آفتاب درهیجده درجهٔ حوت بود از راه دیروکاج بصوب ری فرموده ازآنجا بقلعهٔ گلخندان که درتصرف جلاویان بود تشریف بردند در دو روز آن قلعه جبراً و قهراً مفتوح شده آنجا و دماوند قتل‌و غارت (۳) یافتند ودرآن ایام قاضی محمد کاشی در امرصدارت باقاضی شمس‌الدین شریك شده ودریازدهم (٤) شوال قلعهٔ فیروزکوه را محاصره نمود بعد از[یازده‌روز] علی کیاضماندارکوتوال آنجا بدرگاه فلك اشتباه آمد کلید قلعه را بسپرد واردوی کیهان پوی ازراه هیلرود بپای قلعهٔ استا که حسین‌کیا و مرادبیك جهانشاه درآنجا بودند رفته بامرمحاصره مشغول گشتند وبعد از یکماه‌آب قلعه را انداخته بالضروره در غرهٔ ذی‌الحجه حسین کیا ورفقابیرون آمده‌غازیان مرادبیك رابواسطهٔ‌عبرت کباب کردند وحسین‌کیا را درقفس کرده بعد از تعذیب بسیار خودرا بکشت جسد اورا درقومهٔ ری بسوختند ودربای قلعه محمد حسین میرزا [ولد حسن میرزا] ازپدر رنجشی کرده

۱ ، ۲ـ م ندارد . ۳ـ ع : قتل عام . ٤ـ م : پانزدهم

التجابدرگاه جهان پناه آورده کارکیا سلطان حسین برادر کارکیا میرزا علی بملازمت رسیده مقضی‌المرام بالکاه خود رفتند .

عشرو تسعمائه ۹۱۰ نوروزاودئیل‌سه شنبهٔ پنجم شوال چون‌نامراد شکست یافته بیغداد رفت مرادبیك بایندر حاکم‌یزد آنجا را بوزیرخود سلطان احمد سپرده‌باکوچ ومتعلقان بهرات رفت واز دیوان اعلی یزدبتیول حسین‌بیك لله مقرر گشته وی جوقه بیك‌نام ملازمی را بداروغگی روان داشته‌سلطان احمد اورا استقبال نموده بعد از چند روز درحمام بکشت وپیادهٔ چند پیداکرد آنجا را ضبط نموده ورئیس محمدکره‌که در ایام فترت بر ابرقوه دست یافته بود محاصرهٔ آنجا رفت و بعد از ایامی برآنجا مستولی شده سلطان احمد وملازمانش را بکشت واقتدار یافت ورایات جلال بعد ازرفع حسین کیابه‌ییلاق تخت سلیمان فرموده یراق قشلاق دراصفهان گرفتند و درآن قشلاق استیصال میرمیرانیه واقوام شده دربیست و هشتم جمادی‌الثانیه بمحاصرهٔ یزد حرکت نمود اصل شهر را بعد از بیست‌روز فتح‌نمودند وقلعه را پس از بیست روز دیگرمسخر ساخته قتل عام نمودند کره را گرفته درقفس کردند وچون درآن ایام میرکمال‌الدین حسین صدر از جانب سلطان‌حسین‌میرزا برسالت آمده‌خاطراقدس انورراازآن ممرغباری حاصل شده بود ازانجا ایلغار به طبس برده‌درچهارشنبه دوم شعبان [آنجارا] قتل کرده هفت هشت هزارکس از تیغ گذرانیدند و مراجعت به تبریز فرموده الیاس‌بیك میر ذوالقدر [بنابرهفوهٔ‌که از او سرزده بود (۱)] به یاسارسید وایالت یزد بحسین‌بیك‌لله بدستور عنایت شده درچهارشنبهٔ بیست و ششم شعبان باصفهان عود فرموده ودرراه‌کره خودرا بکشت وجسد اورا باصفهان برده باتمامی متعلقان از ذکور واناث درشوال این سال بآتش غضب بسوختند وهم درآن و لاغازیان ذوالقدر ابرقوه را که در تصرف رئیس عینی عمزادهٔ کره بوده گرفتند واورا درشیراز بقتل آوردند و قاضی میرحسین میبدی دریزد مقتول شده ودرین قشلاق سلطان بایزیدوالی روم‌بدرگاه فلك اشتباه‌آمد بعزبساط بوس سرافراز شد .

احدی‌عشرو تسعمائه ۹۱۱ نوروز پارس‌ئیل پنجشنبه‌هفدهم شوال اردوی معلی به ییلاق سرلق‌وتخت سلیمان‌فرموده درین سال پرسش حضار آن معرکه به ده‌بیك ذوالقدر قورچی باشی مرجوع شد جمعی کثیر بقتل آمدند و ایالت شیراز چند روزه بمنصوربیك افشارحواله شد چون سلیمان بیك ذوالقدر مغضوب گشته بیاسار رسیدقشون ذوالقدر را به امت بیك نامی از او یماق‌ساروشیخلو ذوالقدر را بایالت شیراز مرحمت فرموده اورا بسلطان خلیل ملقب گردانیدند وقشلاق همایون درطارم قزوین مقرر شد

۱ـ م : ندارد .

ورایات ظفر آیات یورش گیلان بیه پس که در آن وقت درتصرف امیرحسام‌الدین پدر مظفر سلطان بود فرموده آخر بشفاعت شیخ نجم زرگر که از درگاه فلك اشتباه بود از سرقصد آنجا درگذشته بموضع زرگر ذوالنون کش که معسکر همایون بود مراجعت واقع شد وچلبان بیك خلخالی حاکم طارم بیاسارسید

اثنی عشر وتسعمائه ۹۱۲ نوروز توشقان‌ئیل بیست و هشتم شوال اردوی‌معلی به ییلاق سلطانیه وقیدار فرموده شکارکنان به آذربایجان رفت وقشلاق درخوی‌واقع شد وعساکر منصور بدفع صارم کرد که بقطع طریق و فساداشتغال داشت مأمور شده اکراد خودرا بجبال بلند وعقبات سخت کشیده درآن معرکه عبدی‌بیك شاملو و سارو علی‌مهردار مقتول شدند .

ثلاث عشر وتسعمائه ۹۱۳ نوروز لوی‌ئیل شنبه نهم ذی‌القعده چون بمسامع عزو جلال رسیده بود که علاءالدوله پسر ناصرالدوله سردار اویماق ذوالقدر نسبت باولیاء دولت قاهره در مقام اسائت ادبست بنابرین یورش الکاء او منظور نظر کیمیا اثر گشته نخست‌اغلان امت چاوشلو والدبابا سلیمان‌استاجلورابطریق‌رسالت نزدعلاءالدوله فرستاد از توجه رایت فتح آیت بدان صوب اعلام داد ومشارالیه بعداز آنکه دردریاچه کورکولی‌نام درآن‌دیار دوسال محبوس بود شبی حضرت شاه غفران پناه درواقعه‌بشارت استخلاص از آن بلیه داده دریکشبانه روز به شنا از آن دریاچه بیرون آمده بعد از مشقت بسیار بعتبه بوسی درگاه فلك اشتباه سرافراز گشته به انعام واحسان بیکران و سیورغال موضع نزدکان من أعمال خوی مخصوص گشت والی یومنا که تاریخ سنهٔ ثلاث وسبعین وتسعمائه ۹۷۳ است آن موضع همچنان بسیورغال اولاد او مقرر است. بالجمله رایات‌جلال ازحدود قیصریهٔ روم عبور فرموده د ده‌بیك که منقلای لشکرظفر اثر بوداز نهر جهان بخلاف حکم عبور نموده نزول کرد وچون غفلت ورزید تراکمهٔ ذوالقدرشب بتحریر برسر اوریخته ویرا ازآب گذرانیدند وچون رایت جلال بمعرکهٔ جدال رسید یك دومنزل پیش رفته درپای کوه آق چاقشاق نزول اجلال فرموده چون عقبات سخت وبیشه پردرخت بود بعضی الکای اورا نهب وغارت فرموده قلعهٔ خربرت را که درتصرف ذوالقدر بود جبراً وقهراً گرفته معاودت فرمودند درآن ایام امیرخان موصلو که اباًعن‌جد میرو میرزادهٔ آن طبقه است وبعد ازواقعهٔ الوند بدیار بکراستیلا یافته بود باایل‌والوس خود بدرگاه فلك اشتباه آمده بمراحم خسروانه سر افراز شد ودرجرگهٔ امراء عظام درآمد وازجمله تنسوقاتی که پیشکش نمود لعل دوه کوزی بود وایالت دیاربکر به خان محمدولد میرزابیك استاجلو که پدر برپدر میران آن طبقه‌اند مفوض شد واورا درآنجا فتوحات گوناگون دست داده آن‌ولایت را بضرب شمشیر مصفاساخت از جمله علاءالدوله

لشکری بسرداری پسرش قاسم بیك که اورا از کمال بهادری ساروقبلان گفتند برسروی روان داشته دروقتی که اودرهرزین قشلاق کرده بود مخالفان بایراق وطمطراق تمام بااو جنك کرده باوجود غایت قلت به نیروی دولت قاهره بروغالب آمده قاسم وسایراقوام واعیان ذوالقدردرآن معرکه باسروقتل رسیدند وسرهای اعدارا [درقشلاق خوی بدرگاه معلی آوردند ونوبتی دیگرعلاءالدوله پسران خود کورشاهرخ واحمدبیك] باچهارده‌هزار سوار بدفع محمدخان نامزد نموده درآمد تلاقی فریقین دست‌داده پیش از آنکه بهادران طرفین درهم آو یزندسگان هردو اردو متوجه یکدیگرشده درهم آویختند سگان موافق کلاب مخالف را شکسته همکنان دل درظفر بستند واز طرفین تسویهٔ صفوف شده خان باقوجی درکمین رفته لشکر ذوالقدر [قلب را شکسته] بی محابا آغاز کسیب کردند بیکبارخان‌ازکمین تدبیر بیرون‌آمده شمشیردرایشان نهادند ودریکنفس لشکری چنانرا زیروزبر گردانیده اولاد علاءالدوله باسرداران اویماقش بقتل رسیده سرهای ایشان بدرگاه عالم پناه فرستادند قشلاق همایون درخوی [وسلماس] اتفاق افتاد.

اربع عشروتسعمائه ۹۱۴ نوروزئیلان‌ئیل‌یکشنبهٔ نوزدهم‌ذی‌القعده‌حضرت‌شاه‌غفران پناه عزیمت تسخیر عراق عرب فرموده به ییلاق همدان معسکر همایون گردید ودرآنجا سرهای [مخالفان] ذوالقدر بپایهٔ سریراعلی رسید ودرآنجا منصب عالی وکالت بامیر نجم‌زرگر که دراصل ازرشت بود مفوض شد و درپشت احکام مهر بربالای امرا زده مدار برحساب نهاد وترکان‌رادیگر درامورملك‌ومال‌مدخل نداد‌وهم درآنجاحسب‌الحکم جهانمطاع خلیل‌نام یساولی خلعتهای خاص جهت باریك‌بیك پرناك والی بغداد (۱) برده اورا به ایلی دعوت نمود وباریك اورا تعظیم تمام‌کرده ابواسحاق شیره‌چی‌خودراهمراه او بدرگاه فرستاد وخود ولشکرش بپوشیدن تاج سرافرازشدند وابواسحاق بپایهٔ‌سریر اعلی آمده صورت احوال باریك‌بیك وشرح اطاعت واخلاص او معروض داشته حضرت‌شاه غفران پناه فرمودند وقتی اورامخلص میدانیم که بی‌اندیشه بخدمت آید وابواسحاق‌عود نموده باریك‌بیك‌ازآن‌پیغام پریشان‌شده اندیشهٔ عصیان بخاطر آورده نخست تاج‌انداخت وخیال حصارداری بخاطر گذرانیده‌سیدمحمد کمونه راکه ازاکابرسادات آنجابود گرفته درسیاه چاه کرد وآذوقه بحصار کشید چون این خبر بمسامع عزو جلال رسید حسین بیك‌لله را منقلای ساخته لوای کشورستان بدان‌صوب معطوف داشت چون باریك میدانست که اکثراهالی آنجا شیعه اندو در مخالفت بااو اتفاق‌نخواهند‌کرد بالضروره فرار نموده بغدادیان سیدمحمد را بیرون آورده خطبه و سکه باسم همایون کردند ورایات نصرت آیات دربیستم جمادی‌الثانیه ببغداد درآمده در چهارباغ میرزا پیربوداق نزول فرمودند وهم درآن ایام متوجه زیارت‌عتبات عالیات شده درآن اثنا بتاخت‌اعراب

۱ــ ع : والی‌العهد .

غزنه که همواره اهالی آن دیار از یشان اضرار میدیدند نهضت نموده وآن جماعت را سیاست کرده درآن بادیه بنفس نفیس شکار شیر فرمودند بعداً شکارآن جانور قرق شد وهر که خبرآن بسمع آوردی اسبی بازین گرفتی وچون از آنجا ببغداد تشریف آوردند دارایی آنجا را بخادم بیك طالش امیردیوان‌عنایت فرموده ملقب بخلیفةالخلفا ساختند وسید محمد را بتولیت عتبات سدره مرتبات باخیل و حشم و طبل وعلم سرافراز گردانیدند واز آنجا متوجه تسخیر خوزستان وقلع وقمع مشعشع شدند دراثنای راه میر نجم ولله‌بیك وبیرام‌بیك بتاخت الوس شاه رستم عباسی مأمورشده لوای کشور گشای بصوب حویزه نهضت نموده یك مرتبه استیصال طایفهٔ مشعشع کردند وتمامی آن‌الکارا بحیز تصرف درآورده ازراه کوه کیلویه بشیراز فرمودند وقشلاق درآنجا واقع شد و درآن وقت اخی‌بیك که برسالت لار رفته بود باپیشکش میرعلاءالملك حاکم آنجا بدرگاه آمده وهم در آنجا حسب‌الصلاح میرنجم امیریار احمد خوزانی وزیر وملا شمس اصفهانی مستوفی دیوان اعلی شدند .

خمس عشر وتسعمائه ۹۱۵ نوروز یونت‌ئیل دوشنبه سلخ ذی‌القعده دربهاراین سال از شیراز متوجه عراق شده درآن اثنا چون قبایح اعمال قاضی محمد کاشی که صدارت راباایالت جمع کرده حکومت یزد وکاشان وشیراز بدو متعلق بود ظاهر شد و عداوت امیر نجم علاوهٔ آن گردید درشهر صفر [درکوشك] بقتل رسید وهم دراین چند روز ابدال‌بیك‌ده بیك ذوالقدررا که حاکم قزوین و ساوجبلاغ وری و خوار بود از امارت انداخته لشکر و الکای او بهزینل‌خان شاملو شفقت فرمودند ومنصب صدارت من حیث الاستقلال به مقدم سادات عالی درجات وافضل علمای وافی کمالات میرسید شریف بن تاج‌الدین بن میرمرتضی بن میر تاج الدین علی استرابادی الاصل شیرازی المحتدوالمنشأ که ازجانب پدر درسلك احفاد داعی صغیر محمد بن زیدوالی مازندران و از نبایرامیرسیدشریف‌جرجانی علامه‌بود تفویض رفت ازآن زمان امرجلیل‌القدرصدارت بغیر از سادات بدیگران نرسیدواردوی کیهان‌پوی‌بآذربایجان درآمده‌چندروزدرتبریز توقف فرموده درآنجاحسین بیك‌لله شاملو که مقدم امرای دیوان بود از امارت افتاده قشون او بمحمدبیك سفره‌چی استاجلو که بچایان سلطان ملقب است مرجوع شد وهم درآن اوقات میرنجم وکیل در موضع خمسه شبستربمرض ذات‌الجنب درگذشت منصب‌او بمیریار احمد خوزانی قراریافت وبمیرنجم ثانی ملقب گشت وقشلاق درخوی واقع شددر اثنای زمستان یورش شروان روی نمود ورایات اقبال آیات کوچ‌بر‌کوچ متوجه‌شروانات شده شیخ شاه والی آنجاپناه بقلعهٔ بیقره برده‌باقی کوتوالان قلاع چون ماکویه‌وثنابران برآن بدرگاه خلایق پناه آمده منظور نظرمکرمت شدند بغیر از دزداران دربند کوه

که‌ازایشان آثار مخالفتی بظهور رسید بنابر آن لوای‌جهان گشا بدان صوب حرکت کرده یار احمدو آقا محمدبیك کوتوالان آنجا در صدد ممانعت درآمدند بعد از چندروز که آثار ضعف وانکسار برایشان واضح شده بپایهٔ سریرخلافت مصیر آمده آن قلعه نیز ضمیمهٔ سایر فتوحات شد وحکومت آنجا بمنصوربیك وامارات سایرالکای مقبوضهٔ آنجا به حسین بیك‌لله مرجوع شد وهم درآن اوقات حسب‌الفرمان قضا جریان نعش غفران‌پناه ابوالولایه سلطان حیدررا ازتبرستان نقل دارالارشاد اردبیل کردند و از آنجا بقراباغ فرمود بقیهٔ زمستان درآنجا بپایان آمد .

ست عشرو تسعمائه ۹۱۶ نوروز قوی‌ئیل چهار شنبه دوازدهم ذی‌الحجه دربین بهار متوجه ییلاق خرقان گشته مسموع حضرت شاه غفران‌پناه شدکه لشکر ازبك‌بعضی الکاءکرمانرا تاخت‌کرده‌اند بنابرین قاضی نورالله انسی برادر زاده قاضی عیسی صدر وکرتی دیکر شیخ محی‌الدین احمد مشهور به شیخ زاده‌لاهجی را نزد شیبك فرستاده اورا ازآن حرکات شنیع منع فرمودند واودر دفعهٔ آخر امیر کمال‌الدین‌حسین ابوردی را بدرگاه فرستاده درصحیفهٔ خود اظهار غرور کرده بود و این معنی برخاطر اقدس گران آمده از آن ییلاق متوجه خراسان شده چون بدامغان رسیدند احمد سلطان داماد شیبك از آنجا وخواجه احمد قنقرات حاکم استرآباد فرار کردند و همچنین‌اکثر ولایات خراسان از ازبکان‌خالی گشته داروغگان ازدیوان اعلی مقرر گشتند وحضرت شاه غفران پناه بعداز[سعادت] زیارت سنیهٔ رضویه علی ساکنهاالصلوات والتحیه بسرخس متوجه شدند شیبك دراواخر رجب درعین طریقه محترقه از هرات متوجه حصار مروشده و دانامحمد افشاربالشکر جرار بمنقلای روان گشته‌درنواحی موضع طاهر آباد بافوجی‌ازازبکان‌دچار شده‌با آنکه دانامحمد کشته شد غازیان ظفر شعارازبکانراشکسته تادر حصارمرو دوانیدند ومتعاقب اردوی اعلی رسیده شهررا محاصره کردند چون در جنك حصار فائدهٔ معتدبه نبود رایات جلال آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان عود نموده واز نهرمحمودی تاشب جمعه درآنجا توقف واقع شده مصحوب قورچی‌معتمد کتابتی‌که مشتمل برتوبیخ‌وسرزنش بود به شیبك ارسال داشتند وصباح بجانب تلخستان کوچ فرموده امیرخان موصلورا دردهانهٔ آن پل بگذاشتند مقرر برآنکه هرگاه سپاهی مخالفان‌نمایان گردد مقید بجنك نشده خودرا بجانب اردو کشد و شیبك ازآن اوضاع گول خورده باپانزده هزار ازبک از حصار بیرون تاخته فرار میرخانرا حمل برضعف نمود از نهرمحمودی بگذشت ورایات جلال عود نموده از صباح تاوقت زوال قتالی صعب دست داده چون شیبك مضطر شد با پانصدسوار خودرا باندرون خرابه‌یی انداخته آنجا راه بیرون شدن نداشت وبرون سلطان تکلوودیگر غازیان برایشان‌هجوم

نموده بهادران ازبك از غایت دهشت برسرهم افتاده شیبك، پایمال گشته نفسش منقطع شد وسراورا بریده بخدمت حضرت شاه غفران پناه آوردند و اکثر سرداران خیل ازبك چون جان وفا میرزا وقنبربی گرفتار شده بقتل رسیدند و خواجه محمود ساغرچی وزیر شیبك که دراصل شیعه بود کلید شهررا بدرگاه فرستاده بعنایت و مرحمت شاهانه سرافراز شده درجرگهٔ وزرا معظم شد وتاریخ آن واقعهٔ غریبه را «فتح شاه دین پناه» یافته‌اند ورایات ظفر آیات بصوب هرات حرکت نموده دربیستم رمضان بشهر درآمدند وقشلاق درآنجا مقرر شد وحکومت آنجا به لله بیك از مرو بدده بیك قرار گرفت ودریورت قشلاق شیخ الاسلام خراسان سیف الدین احمدبن یحیی بن سعدالدین التفتازانی بواسطهٔ مخالفت مذهب کشته شد وهم درآنجا میرزاسلطان اویس بن میرزا سلطان محمود ابوسعیدی مشهور بخان میرزا بخدمت آمده نوازش تمام یافت و بالکای خود حصارشادمان بازگشت .

سبع عشر وتسعمائه ۹۱۷ بعضهاقوی ئیل و بعضها بیچی ئیل رایات جلال عازم تسخیر ماوراءالنهر شده میمند وفاریاب مضرب خیام نصرت گردید وخواقین ازبك ازدرشفاعت درآمده ارکان الدوله راشفیع ساختند وخواجه محمود واسطه بود مهم ایشان رافیصل داد وایالت بلخ واندخود وشبرغان وحچکتو ومیمند وفاریاب ومرغاب و غرجستان به بیرام بیك قرامانلو مفوض شده واردوی معلی عودنموده متوجه عراق شدند وچون درآن ایام قریب پانزده هزار تکلو درروم خروج نموده با امرای روم مکرراً جنك کرده درحدود ارزنجان قافلهٔ بی را نالان کرده اهل آنرا که قریب پانصدکس بودند بقتل آورده دیگرحرکات ناهنجار ایشان بذروهٔ عرض رسید بود درشهریاوری فرمان قضا جریان بسیاست سرداران ایشان واقع شده سایررا بر اسرا قسمت فرمودند و قشلاق درقم اتفاق افتاد و امیر عبدالکریم وآقا محمد روز افزون حاکم مازندران بدرگاه گیتی پناه آمد مقرری آنجا بمبلغ سی هزار تومان مقطع شد بعضی نقد وپاره‌یی بموعد معین مقرر گردید و خدمت میرسید شریف صدر از آن مهم استعفا فرموده بزیارت عتبات عالیات سدره مرتبات رفت وآن منصب عالی دراوایل ذی الحجه بمرتضی ممالك الاسلام اسوة الاولاد سیدالانام میرعبد الباقی مفوض گردید بواسطهٔ ادای تهنیت این فتح نامدار رسولان اطراف چون ایلچی قانصو پادشاه مصر وشام و بایزید فرمان فرمای روم بدرگاه آمدند وچون سلطان سلیم درین سال برپدر و برادران بسط یافته بعضی را ازمیان برداشت سلطان مراد از غم فرار نموده پناه بدین درگاه آورد و چون پادشاه بامداد بندگان شاهی بر ماوراءالنهر استیلا یافته بود دریورت قشلاق خبرانحراف اوازاین دولت بمسامع عزوجلال رسیده میرنجم ثانی به تنبیه او مأمور گردید و امرای جمیع خراسان به بیعت او مقرر

گردید درعشر اخیر ذی‌الحجه از قم متوجه آن صوب شد .

ثمان عشر وتسعمائه ۱۱۸ پیچی‌ئیل [روز پنجشنبه بیست و دوم ذی‌الحجه(۱)]
دربهاراین سال اردوی اعلی به ییلاق سرلق وتخت سلیمان فرمودند و اوقات شریف بکامرانی گذشته قشلاق دراصفهان مقرر شد اما میرنجم که متوجه شرق گشته بود کوچ برکوچ برظاهر بلخ رسیده بیست روز درآنجا توقف نمود ودرآنجا [امیر محمد] امیر یوسف راکه از خراسان همراه آورده بود بطلب میرزا بابر بحصار فرستاد ودر رجب از معبر ترمدگذاشته درتنکك حکجك که آنرادربند آهنین‌خوانند میانهٔ اووبابر پادشاه ملاقات دست داد باتفاق بجانب خزانه رفتندآق‌پولاد سلطان حاکم آنجا چون قدرت مقاومت نداشت باامان بیرون آمده گرفتار شد و هلقوتوبهادر یوزپلنگی درآن بنیاد مدافعه کرده جماعتی از ازبکان کشته شده از آنجا بقرشی رفتند وشیخم میرزا حاکم آنجا درمقام مخالفت آمده آنجارا بعد از دوسه روزجبراً و قهراً گرفته خرد وبزرك وتاجیك و ترك آنجارا ابقانکردند قریب پانزده هزار که از آن جمله مولاناشاعر بود از تیغ بگذشتند واز آنجا کوچ کرده در دوفرسنگی بخارانزول کرده در آنجا مسموع شدکه تیموربن‌شیبك وابوسعید پسر گوچونجی بامدادجانی بیك وعبید به‌بخارا می‌آیندبنابرین بیرام‌بیك قرامانلورا بافوجی‌از لشکر بدفع ایشان فرستاده چون ازبکان قدرت مقاومت نداشتند خودرا درحصارغنجدان انداختند و میرنجم آنرا شنیده بابقیهٔ عساکر ظفر اثر بمحاصرهٔ آنجا رفت و چند روز درپای آن قلعه نشسته هرچند بابر پادشاه وخواجه محمود که ازخصوصیات آنجا صاحب وقوف بودند میرنجم را گفتندکه بودن اینجا صلاح نیست قبول نکرده درصباح روز سه‌شنبه سوم رمضان جانی‌بیك وعبید از آنجا ایسال‌کرده امرای اندرون بدیشان پیوستند وآغاز جنك شده اول کسی‌که‌در آن معرکه‌کشته بودند بیرام‌بیك بود وسایر امرا که تابعیت امیرنجم (کرده بودند) ومیرزین‌العابدین صفوی وبسیاری از غازیان صفوی اسیر ودست‌گیر شدند وقتیل‌گشتند وجانی‌بیك دراوایل ذی‌القعده بمحاصرهٔ هرات آمده درالنك کهدستان نزول نموده و متعاقب اوعبیدخان نیزرسیده درساق سلمان فرود آمد وقریب دوماه امرمحاصره امتداد یافته ازبکان راکاری ازپیش نرفت وآن اخبار موحش دراصفهان بپایهٔ سریراعلی‌رسیده عزیمت یورش خراسان مجدداً قرار یافت .

تسع عشر وتسعمائه ۹۱۹ نوروز تخاقوی‌ئیل [روز جمعه (۱)] سوم محرم‌اتفاق افتاده درصباح این روز ازبکان از درهرات خاسته‌جانی ازجیحون عبور نموده بالکای خودرفته اما‌محمد تیمور که درآن نزدیکی از آب گذشته بود بعبید درحدود مرغاب

۱ــ م ندارد .

پیوسته باتفاق بصوب مشهد مقدس رفتند واز مرو تااسفر این بتحت تصرف درآوردند و چون درهرات آذوقه کم شده بود امرای آنجاچون حسین بیك لله واحمد سلطان مستوفی اعلی صلاح دراقامت ندیده ازراه طبس وسیستان بعراق آمدند واین خبررا متعصبان هرات چون خواجه ابوالوفا وغیره به تیمور سلطان فرستاده اورا بدانجا دعوت کردند وی نیز بدانجا شتافته درباغ جهان آرا فرود آمد وخوارج هرات دست برآورده جمع کثیری را بعلت تشیع بکشتند آخر بتدبیر امیرمحمد یوسف یك مرتبه آن فتنه تسکین یافت اردوی کیهان شکوه بعزم یورش خراسان بری رسیده درموضع ساروقمش منصب عالی وکالت وامیرالامرایی بخدام میرعبدالباقی شفقت فرمودند وچون خدمت علامة العلماءمیرسید شریف اززیارت عتبات سامیات عودنمود بفارس رفته بودند خلعت فاخره جهت اوارسال داشته صدارت را حواله بدو نمودند بواسطهٔ رفع غباری که میانهٔ این دو بزرك عالی جاه بود یکی ازبنات مکرمات میرعبدالباقی بحبالهٔ میرسید شریف قرار گرفت وحال میرسید شریف خلد ظله المنیف از امتزاج این دونیر عالی حرکت آمده [در ذی القعده سنهٔ عشر وتسعمائه ۹۱۰ حاصل شد بالجمله چون اعلام نصرت بصوب خراسان درحرکت آمده] ییلاق کالپوش معسکر همایون شد ازآنجا سلطان خلیل حاکم شیرازرا بمنقلای روان داشته بمجرد آوازهٔ زیارت فتح بزرك بموجب **نصرت بالرعب مسیرةشهر** عبید ازبك از مشهد مقدس فرار نموده ازراه شیرشتراز معبر چارجوی گذشته به بخارا رفت و بعضی از اکابر خراسان را همراه برده بود و همچنین تیمور سلطان نیزاکابر هرات را سیما میرمحمد یوسف راکوچانیده بسمرقند گریخت ودرآن ایام چون حاکمی صاحب شکوه درآن دیار نمانده بود ابوالقاسم بخشی که درزمان سلطان حسین میرزا بقدر اعتباری داشت ودرایام شیبك بقدر رشدی کرده بود درفترت محمد تیمور پسر اومشیر ومشارالیه شده بود خواست تادرین هرج ومرج حاکم مطلق العنان گردد بنابرین جمعی را بخود متفق ساخته آغاز فتنه و فساد کرد و چند روزی هرات را محاصره کرده چون بیری سلطان که حکومت فوشنج درآن ولا نامزد اوشده بود بدان نواحی رسیده فتنهٔ اوفرو نشست ورایات اقبال ازکله پوش به النك زادگان فرموده چون دده بیك مرو را انداخته گریخته بود بواسطهٔ عبرت دیگران لباس زنان درو پوشانیده برخری سوار کردند و درگرداردو گردانیدند ودارائی هرات بزینل خان شاملو وبلخ وتوابع بدیو سلطان رجوع شد وامیر سلطان موصلو حکومت قاین یافت واردوی اعلی به ییلاق باباخاکی توجه نموده شاهرخ خان افشار را بتسخیر کرمان وقندهار و گرمسیر ارسال داشتند واوباشجاع بیك ارغون حاکم آنجاصلح نموده پیشکش او بدرگاه آورد اردو ازآنجا بکهدستان هرات آمده ازآنجا متوجه عراق گردید وقشلاق دراصفهان دست داد وحضرت شاه غفران

پناه میرعبدالباقی وچایان سلطان را دراثنای راه‌خراسان بدفع فوجی که سلطان محمد بایقرابن ابوالمحسن میرزا بن سلطان حسین میرزا به سلطنت برداشته و درسناباد داعیهٔ فتنه داشتند فرستاده وایشان این مهم را کفایت کرده دراصفهان بدرگاه عالم‌پناه رسیدند [ومیلاد این حقیر کمترین عباددر ذی‌الحجهٔ این‌سال بطالع قوس درتهران ری اتفاق افتاد ختم بالحسن].

عشرین وتسعمائه ۹۲۰ نوروزایت‌ئیل یکشنبه پانزدهم (۱) محرم سلطان‌سلیم پادشاه روم بحدود آذربایجان هجوم آورده چون دراصفهان این خبر بموقف‌عرض‌رسید رایات اقبال آیات باعساکر تاییدات متوجه‌آذربایجان شده درحوالی جورس لشکرهای دیاربکرباخان محمد حاکم آنجا ضمیمهٔ سپاه ظفر پناه شد و تلاقی فئتین در صحرای چلدران درچهارشنبه دوم رجب دست داد ومحمدخان بعرض رسانید که صلاح درین است که خودرا درسر کوچ بردشمنان زنیم دورمش خان شاملو از روی جد یاهزل گفت‌وکالت تودر دیاربکر میگذرد نه اینجا حضرت شاه غفران پناه میرعبدالباقی و کیل میرسید شریف صدررا درقلب گذاشته میمنه ومیسره را بامرای نامدارسپرد وخود بنفس نفیس بشکار بلدرچین رفته ونیران قتال اشتعال یافته ازعسکرین قریب پنج هزار کس‌بعالم فنا رفتند وازامرا و ارکان دولت روز افزون میرعبدالباقی ومیرسید شریف و[میر]سید محمد کمونه وخان‌محمد سارو وپیره‌قورچی باشی‌استاجلو برادر بزرك منتشا سلطان و حسین‌لله وسلطان علی میرزا افشار وپیره عمر بیك شیره چی باشی وچاوشلو برادر بابا سلیمان استاجلو شهادت یافتند حضرت شاه غفران پناه ازکمال غیرت وحمیت متوجه ارابهٔ مخالفان شده درآن اثنا ملقوج اغلی که ازاعیان دشمنان وشجعان بوددچارشده شمشیری چنان برفرق اوزدند که تاسینه‌اش بشکافت باوجود که زره پوشیده بود بزخم‌شمشیر [زنجیر] ارابه مخالف را بدونیم کرد وفوج کثیر از لشکر نیکچری را درحوالی‌ارابه پاره پاره کردند چون میمنه ومیسره وقلب بواسطهٔ توب وتفنك از هم برآمده بودند بعضی از دولتخواهان عنان یکران آن پادشاه حیدرنشان را گرفته خواهی نخواهی از لجهٔ هولناك بیرون آورده بصوب عزیز کندی‌نهضت فرمودند واز آنجا تادرگزین رفته پادشاه روم چند روزی درتبریز توقف کرده بروم مراجعت نمود ودر اماسیه قشلاق گرفت ورایات جلال به تبریز آمده درآنجا اتفاق قشلاق افتاد وامیرالامرائی بچایان سلطان ونظارت دیوان اعلا بمیرزا شاه حسین اصفهانی و صدارت به سید عبدالله ولد سید احمد لاله مفوض‌گشت وبعد از اندك وقتی صدارت اوتغییریافته آن منصب ازروی استحقاق واستقلال و استمال بمیرجمال‌الدین محمد شبرنگی استرابادی حواله شده

۱ــ م : یازدهم .

این هرسه ذات مستجمع الصفات درمهمات دین ودنیوی مساعی جمیله بظهور آورده درزمان ایشان بندگان خدای درمهد آسایش بودند و درین سال بواسطهٔ کثرت آفات و قلت مزروعات قحط و غلا درهرات شده تاخت ازبکان نیز علاوهٔ آن مکروهات بود .

احدی عشرین وتسعمائه ۹۲۱ نوروز تنکوزئیل دوشنبه بیست و پنجم محرم رایات جلال به اوجان آمده ازآنجا بطواف حظیرهٔ مقدسهٔ صفویه فرمود پس ازآن به ییلاق سهند آمد امیرسلطان صاحب قاین بپایهٔ سریراعلی آمده شمهٔیی از خرابی خراسان معروض داشت و دیو سلطان نیز از بلخ رسیده مؤید آن سخنان گفت بنابرین سلطنت خراسان از [کنار] آب آمویه تاسمنان به بندگان نواب کامیاب اقدس اعلی شاه دین پناه مؤید من عندالله که بعدازین بنابراختصار کلام بنواب اعلی تعبیر (۱) خواهد شد مفوض گشت وامیر سلطان را منصب الکی ولقب خانی داده با امرای قایین بخراسان روان فرمودند ومنصب صدارت ولوازم آن بسیددانشمند بی مانندمیرغیاث الدین محمدبن امیریوسف که دراصل از سادات توابع ری بودودرهرات نشو نما یافته واز کمال سلوک مرغوب جذب قلوب فرموده مرجوع شد وقشلاق همایون درتبریز واقع گشت .

اثنی عشرین وتسعمائه ۹۲۲ نوروز سیچقان ئیل روز سه شنبهٔ هفتم صفردرسهند ییلاق ودرتبریز قشلاق واقع شد .

ثلاث وعشرین تسعمائه ۹۹۳ نوروز اودئیل چهار شنبه هفتم (۲) صفر متوجه ییلاق سرلق شده یراق قشلاق درنخجوان گرفتند وچون شیخ شاه والی شروان ازمخالفت بانابت واستغفار مینمود بنابرین میرجمال الدین محمدصدرومیرزا شاه حسین جهت اطمینان او بشروان فرموده بالکلیة هراسی که درخاطر او بود بایمان مغلظه رفع گردانیده بودند وهم دریورت قشلاق [بملازمت آمدند .

اربع عشرین وتسعمائه ۹۲٤ نوروز پارس ئیل پنجشنبه بیست و ششم صفر از یورت قشلاق] بهییلاق ای قار[واز آنجا شکار کنان به] سرلق وازآنجا برودخانهٔ تلوار فرموده قریب یکماه درآنجا بشکار ماهی مشغول بوده وازآنجا اعرق را همراه میرزا شاه حسین بقم فرستاده رایات جلال برسبیل شکار بحوالی بیستون وجمچال فرموده از آنجا بعزم قشلاق قم درماه رمضان آنجا نزول اجلال واقع شده چون حکام مازندران در ادای مال تهاونی مینمودند و دورمش خان و زینل خان شاملو بواسطهٔ تنبیه ایشان توجه نموده نزهفتم ذی الحجه [حصار] اولاد کلیس رامحاصره نمودندودریازدهم قلعهٔ کلیس مفتوح شده آقامحمدقلعهٔ اولادراخودش تسلیم نموده القصه مازندران مسخراولیاءدولت گشته حکام مازندران ورستمدار وهزارجریب رادرحوالی اصفهان بدرگاه معلی رسانیدندوتقصیرات ایشان معفو گردید.

۱ــ ع : تغیر . ۲ــ م : هفدهم .

خمس وعشرین وتسعمائه ۹۲۵ نوروز توشقان ئیل شنبه دهم ربیع‌الاول قشلاق درتبریز واقع شده کار کیا سلطان احمد طاب مضجعه از گیلان لاهیجان بدرگاه ملك اشتباه آمده مشمول عواطف بیکران گردید درآن اثنا منهیان مجملی از عصیان امیره دباج معروض داشته مقرر شد که دورمش‌خان وزینل‌خان سرداران رستمدار و مازندران به اتفاق کار کیا برسر الکای اوروند وآن خبر بدو رسیده در کمال عجز وانکسار توسل بکار کیا نموده عبدالله دیوانه وخلیفه سیدعلی را بدرگاه فرستادند وخدمت کار کیا درخواه گناه او کرده درجهٔ قبول یافت وکار کیا بدو نوشت که علاجی بغیر از آمدن نیست بنابرین امیره حسب‌الصلاح کار کیا درالنك همدان بعتبه بوسی آمده بعنایات نامتناهی مفتخر ومباهی گردید واز کمال لطف بمظفر سلطان ملقب گشت وبعز مصاهرت بندگان اعلی سرافراز شد.

ست وعشرین وتسعمائه ۹۲۶ نوروز لوی‌ئیل یکشنبه بیست و یکم ربیع‌الاول قشلاق درتبریز شده درحینی که رایات جلال ازکاشان بدانجا میفرمودند مولانا علاءالدین احمدبن مولانا صدرالدین علی شیرازی که درفن طب بی‌بدل بود و درخدمت بندگان اعلی درکمال تقرب درمنزل برخوار بمرض ذات‌الصدر فوت شد وسلطان خلیل حاکم شیراز حسب‌الحکم جهان مطاع به ارسال کور سلیمان بقتل آمد از اتفاقات «حیف از سلطان خلیل» موافق تاریخ است وایالت شیراز وقشون اورا به علی سلطان حنجکلو که نام اصلی اوعزالدین وقبل ازین قورچی باشی بود تفویض فرمودند ودریورت قشلاق خبرفوت خواندکار روم رسید و بحسب اتفاق «زوال خواندکار» مطابق آنزمان است وحضرت شاه غفران پناه دورمش‌خان وزینل‌خان را بقشلاق فیروزکوه مقرر داشت که اگردرخراسان دغدغه باشد ایشان بمدد امیرخان روند ورایات حشمت آیات حوالی سلطانیه وگوزل دره را ییلامیشی کرده.

سبع عشرین و تسعمائه ۹۲۷ نوروز ئیلان‌ئیل دوشنبه دوم ربیع‌الاول قشلاق درنخجوان شد دیو سلطان لشکر بگرجستان کشیده سرداران آنجا چون‌لوند وغرغره وداود را باپیلکات بدرگاه عالم پناه آورده دیوسلطان درآن سفر چرکین حسن‌تکلو راکه یکی از امرا بودجهت ضبط ویساق بسبب جریمه‌یی که ازو واقع شده بود بکشت وحکام مازندران وررستمدار وهزار جریب مقطع مقرری خود داده بغیر از آقا محمد دیگران ببلاد رفتند وآقا محمد فرار نموده خودرا بمازندران انداخت وچوهه سلطان بگرفتن اوحسب‌الحکم مأمورشده ویرا درمازندران بچنك آورده به اردو بردندودراین سال عبید دریکشنبه نوزدهم جمادی الثانی بمحاصرهٔ هرات آمده در جمعه دوم رجب بماوراءالنهر رفت وامیرخان بنابر کدورتی که از میرمحمد یوسف دردل داشت ویرا به

تهمت موافقت بابرمیرزا درروزسه شنبه ششم رجب مقیدساخت و بقلعهٔ اختیارالدین فرستاده دوروز دیگر قصد آن سید فاضل واقع شد ودراوایل شعبان شاه قلی نام ملازم امیرخان از هرات آمده این اخبار شنیع را رسانیده ومنشأ غضب حضرت [نواب(۱)] اعلی شد واردوی معلی دراول بهار متوجه ییلاق اوجان وسهند ومراغه شده وشیخ شاه پادشاه شروان درسلخ رمضان درمنزل بنات بعتبه بوسی رسیده ملحوظ انظار کیمیا آثار گردید [درخدمت نواب اعلی بعیش وحضور گذرانید] ورخصت انصراف حاصل نموده بولایت خود رفت ودارایی خراسان از امیرخان تغییر یافته بدورمش خان مفوض شد.

ثمان وعشرین وتسعمائه ۹۲۸ نوروز ایت ئیل سه شنبه دوازدهم ربیع الثانی درین زمستان قشلاق همایون درتبریز واقع شده دریورت قشلاق امرزفاف امیره دباج باتمام رسید سلطان خلیل ولدشیخ شاه پادشاه بدرگاه آمد اعزاز تمام یافت و اردوی کیهان پوی به ییلاق سهند واوجان فرموده امیرخان دررکاب نواب کامیاب اقدس اعلی درجمادی الاخری باردوی معلی تشریف آورده حضرت شاه غفران پناه بدیدار همایون مسرور گردید و امیرخان بمرضی صعب گرفتار شده درشب یکشنبه دوازدهم شعبان بعالم جاودان رفت.

تسع وعشرین و تسعمائه ۹۲۹ نوروزقوی ئیل پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی [درین سال قشلاق درتبریز شده درآخر روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری] مهترشاه قلی عربگرلو که بعد ازسرداری رکابداران بمرتبهٔ امارت رسیده بود میرزا شاه حسین اصفهانی راکه جملة الملك ومختارالدوله بود بنابر عداوتی که بینهما بوده بخنجر زدو دیگر قورچیان کشیك بتصور آنکه مگر امراعلی است اورا پاره پاره کردند وبعد از اندك وقتی بدست افتاده به یاسارسیدو از نوادر اتفاقات «میرزا شاه حسین اصفهانی» تاریخ آن قضیه است ونعش اورا بمشهد مقدس کاظمیه علی ساکنها الصلوات والتحیة نقل نمودند ودرین سال شیراز از علی سلطان تغییر یافته باقشون میرزا شاه حسین بنواب اعلی اختصاص یافت وچایان سلطان اشرلواستاجلو که وکیل السلطنه بود باجل طبیعی درگذشت ونعش اورا نیز ببغداد بردند ورایات جلال به ییلاق اوجان و سهند فرمودند ومنصب اورا بنایب اوجلال الدین محمد تبریزی عنایت فرمودند.

ثلاثین وتسعمائه ۹۳۰ نوروز پیچی ئیل [جمعه] پنجم جمادی الاولی قشلاق درنخجوان شد ودریورت قشلاق بشکار اسب به الکای شکی نهضت فرموده پس از معاودت در کوك تپه وسولان میلامیشی فرموده شیخ شاه سرابی درآنجا باردیگر بخدمت آمده مقضی المرام گشت ورأیات جلال بهنیت زیارت بدارالارشاد اردبیل فرموده برکات زیارات در یافتند

۱ـ مخصوص ع

واز آنجا متوجه سراب گشته در کریوه‌صاین‌معسکر همایون شد ودرآنجا بایزید سلطان ولد چایان سلطان که برجای پدر متمکن بود درگذشت و دیو سلطان درآن منصب عالی مستقر گردید مقارن‌حال مزاج همایون انحراف پیدا کرده دست تداوی مهرهٔ اطبا ازدامن استعلاج کوتاه گردید ودرصباح دوشنبه نوزدهم رجب همای روح همایون پادشاه ربع مسکون براوج شرفات فی‌جنات‌عدن تجری‌من‌تحتهاالانهار نشسته بارواح [مقدسه] آباواٸمه اطهار پیوست اسکنه‌الله فی‌غرفات الجنات وافاض‌علیه رشحات‌الغفران وقرینهٔ اجابت دعای صدق قرین آنکه « طاب مضجعه » مطابق تاریخی که از غیب وارد شده امایکی از شعرا تاریخی دیگر بنظم آورده نظم :

شاهی که چو خورشید جهان گشت کمین ٭ بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین ٭ ازخسرودین طلب که شدخسرو دین

حضرت شاه دین پناه مؤید من‌الله طهماسب شاه

ولادت همایونش درشهاباد اصفهان درصباح چهارشنبه بیست وششم ذی‌الحجه‌سنهٔ تسع عشروتسعمائه ۹۱۹ بطالع (؟) حمل « بطالعی که تولا کند بدان تقویم » ودرآن وارد است شعر :

چودرملك وجود آمد برآمد ٭ بتاریخ آفتاب عالم افروز

وجلوس ابدمقرونش‌در دوشنبه‌نوزدهم رجب ثلاثین‌وتسعمائه ۹۳۰ بیچی‌ئیل نظم:

طهماسب شاه عالم کزنصرت الهی ٭ جابعد شاه غازی برتخت‌زر گرفتی

نکته ودراینجا از لطایف غیبی که از آن استدلال‌به الطاف لاریبی میتوان کرد وواقفان اسرار کلام معجز نظام مرتضوی صلوات‌الله علیه وآله بدان پی‌برده‌اندآنست که فرموده‌اند **لکل‌قوم دولة ودولتنا فی‌آخرالزمان** ظاهر این عبارت وافی بشارت مصرح است که این دولت که صاحبش خلد ملکه از روی نسبت بدان حضرت انتمادر طریق راه حق بدیشان اقتدا دارد آخر دول سلاطین صوری است که منتهی میشود بظهور صاحب‌الامر صلوات‌الله وسلام علیه بلافاصله اجنبی ومؤید این مدعا آنکه چون کلام آن حضرت مرموز ومکنوز است ولفظ« آخرالزمان» بحسب‌عدد ابجد نهصدو سی مطابق‌سال جلوس‌همایون لاشك که زبان حال مصدق مقال است‌یعنی‌هرقومی رادولتیست وابتدای دولت مادرجلوس ابدمأنوس است . شعر :

درآخر احکام‌زمان عهد توتاریخ ٭ دراول منشورجهان نام‌توطغرا

شاهد دیگر برسعود این جلوس مسعود آنکه بعضی از ملهمان طریق صواب تاریخ آنرا از روی حساب «ظل» یافته‌اند وسلاطین بیقین ظل‌الله‌اند بیت :

تاجداران مسند تمکین ٭ جمله ظل‌الله‌اند فی‌الارضین
لیك ظل مطابق شامل ٭ نیست جز شاه مرشد کامل

ولفظ «الله» شصت و شش است امیدواری بقدرت باری عزاسمه چنان است که بمیامن این اسم همایون که اعظم اسمای ایزد بیچون است وظروف حروفش وعاء دولت را بمقتضای **ان فی ایام دهرکم نفحات** بروایح ظهور صاحب‌العصر والاوان علیه صلوات‌الله المنان مقرون گرداند واین ذات اقدس حارس بیضهٔ دین را درظل ظلیل آن حضرت بعمرموعود وظل ممدود رساند بمنه وجوده.

القصه اردوی سپهر مانند ازکریوه صاین کوج کرده متوجه ییلاق سهند شده در آنجا خواجه جلال‌الدین محمد ومولانا ادهم منشی را بیاسا رسانیدند دیو سلطان و مصطفی سلطان برادر چایان سلطان بشرکت درامروکالت دخل نموده امر نظارت دیوان اعلی برنقاوهٔ آل قاضی جهان حسنی سیفی قزوینی استقرار یافت و حسب‌الاصلاح اودر شعبان‌میرقوام‌الدین‌حسین نقیب اصفهانی درامرصدارت بامیرجمال‌الدین محمد شریك وسهیم گردید وقشلاق همایون در تبریز واقع شد.

احدی وثلاثین‌تسعمائه ۹۳۱ نوروز تخاقوی ئیل شنبه شانزدهم جمادی‌الاولی رایات جلال به ییلاق سهند واوجان فرموده بعیش وکامرانی گذرانیدند

نکته چون این سال نخستین سالیست که تبا شیر مناشیر دیوان اعلی از پرتو مهرمهرآسا ازمطلع تنفیذو امضا دمیده اشعهٔ فیض آن بعالمیان رسیده منشیان قضاوقدر نقش توقیع همایون این کلام موزون که نظم عالمی بدان منوط ومقرون «بنده شاه‌ولایت طهماسب» وبحسب‌اتفاق عدد آن سال‌مزبور است بی سابقهٔ اراده‌مقرر داشتند واین‌حسن اتفاق مؤیدی است به استدامت حکم جهان مطاع آفتاب اشراق «نشان روشن‌است اینك همایون نقش توقیعش» درین سال خیل ازبك برالکای خراسان هجوم آورده رایات جلال بعزیمت خراسان تاباغ علی‌خان فرموده آخر فتح آن یورش شده دیو سلطان که رکن‌رکین این دولت ابد پیوند بود بواسطهٔ سوء ظنی که از امرای استاجلو داشت ببهانهٔ رفع تطاول ازبك از درگاه گیتی پناه جداشده به ییلاق لاررفت ودرآنجا اعاظم امرا چون چوهه سلطان تکلوصاحب اصفهان وعلی سلطان والی شیراز وقراجه سلطان تکلو [تیولدار همدان وبرون سلطان]حاکم مشهد پیش اومجتمع گشته متوجه درگاه معلی شدند وآغاز فتنه کردند وعم‌وپدر این بیمقدار درآن آشوب و فتن گرفتار محن شده بحکم **ان اجل‌الله لات** شربت هلاك وفوات چشیدند مصطفی‌سلطان که مشهور به کبك سلطان بودبنابرسلامت نفس‌وملاحظهٔ صیانت دولت بقدم عزت‌واجلال امرارا تاترکمان کندی استقبال نموده باتفاق متوجه درگاه عالم پناه شد درچرنداب بشرف پای بوس رسیدندوهم درآن روز به بهانه‌یی افتان قارنجه بیك‌استاجلوونارین بیك قاجار رابقتل آوردند قاضی جهانرا گرفته بقلعهٔ نوری فرستادند و منصب او بمیرجعفر

ساوجی حواله شده کبك سلطان بنابر صلاح وقت متوجه الکای خود واز آنجا بغزای گرجستان شده چوهه سلطان بجای او مهرزد وقشلاق درتبریز مقرر شده صدارت پناه میرجمال‌الدین‌محمد و نقابت وافاضت دستگاه میرمحسن رضوی قمی بخلدبرین‌بشتافتند وتاریخ واقعهٔ آن دوبزرگوار آیت کریمهٔ **ادخلوها بسلام آمنین** برخاطرفاتر تافت وهم درین سال دورمش‌خان بن عبدی بیك شاملو والی خراسان بعالم جاودان رفت و علی سلطان حاکم شیراز درتبریز فوت شد وجای‌اورا اول بمراد سلطان برادرزاده‌اش بعد ازآن به حمزه سلطان جامسلو ذوالقدر تفویض فرمودند.

اثنی وثلاثین وتسعمائه ۹۳۲ نوروز ایت‌ئیل یکشنبه بیست‌ویکم (۱)جمادی‌الاولی کبك‌سلطان که بعد از غیبت او از درگاه معلی‌الکای اورا بریده بودند به‌نیت مقاتله تکلودراوایل رجب ازطربق خلخال به سلطانیه آمده[بعضی از امرای‌استاجلو همچون (۲)]قلج‌خان ولدخان محمد ومنتشابیك شیخلوو بدربیك وکردبیك بدوپیوسته متوجه اردو شدند ودرچاشت شنبه چهاردهم شعبان درمقام سینجوك حربی عظیم واقع شده برون سلطان و قراجه سلطان تکلو کشته شدند و امرای استاجلو پشت‌کرده به [حدود] ابهر آمدند ودرآنجا ایلغارتکلو بدینان رسیده بالضرورة از آنجا بطارم رفته پناه بحاکم رشت بردند اما عبدالله خان استاجلو و قاضی جهان در قزوین اظهار مخالفت تکلو کرده احمد سلطان صوفی اغلی‌استاجلو والی کرمان بدیشان پیوست‌آخر عقد جمعیت ایشان از هم‌گسسته قاضی جهان‌که بقاضی‌بیك اشتهار داشت بگیلان رفت وعبدالله خان واحمد سلطان بری وخوار فرمودند وباردیگر میانهٔ استاجلو وتکلو در الکای خرزدبیل جنك شده استاجلو شکست یافته به رشت رفتند ورایات بقشلاق‌قزوین فرموده [قشلاق درآنجا واقع شد واین اولین قشلاق جلال است درآنجا

ثلاث وثلاثین وتسعمائه ۹۳۳ نوروز تنکوزئیل سه‌شنبه نهم جمادی‌الثانیه در جمعه بیست وچهارم رایات جلال ازیورت قشلاق بعزم‌یورش خراسان تاساوجبلاغ‌فرموده] امرای استاجلو که دررشت بودند از راه خلخال باردبیل رفته بادنجا سلطان روملو حاکم آنجا بعد از مقاتله بردست احمدبیك آقاچاوشلو قواچی کبك سلطان کشته‌شده از آنجا متوجه خجورسعد که اردوی دیوسلطان درآنجا بود شدند دیوسلطان و جوهه سلطان‌که این خبر شنیدند درجمعه هفتم‌رمضان [دراربه چاهی نخجوان بدیشان رسیده جنك در پیوست قضا را تفنگی بر کبك سلطان خورده کشته شد درویش بیك اینك‌آقاسی ترکمان ومحمدی‌بیك ولد بیرام‌بیك قرامانلو گرفتار شده بقتل رسیدند ورایات جلال [از ساوجبلاغ(۳)] بسلطانیه رفته آن قدر توقف فرمودند که امرا باز

۱ــ م : بیست و هفتم . ۲ــ م : ندارد . ۳ــ

گشته به ییلاق گزل دره رفتند ودر آنجادرروز پنجشنبه بیست پنجم شوال بانگیزچوهه سلطان دیوسلطان[که خمیر این همه‌فتنه وفسادبود(۱)] کشته شده قشون اورا بسلیمان بیك روملو که هم یکی از ملازمان اوبود دادند وچوهه سلطان درامر کالت استقلال‌تمام یافته اتفاق قشلاق‌همایون درقزوین واقع شده‌درروزچهارشنبه بیست و چهارم اخی‌سلطان تکلو ودهری سلطان شاملو درجنك عبیدخان ازبك بظاهر بسطام کشته گشتند وقشون والکای اخی سلطان که حاکم قزوین بود بمحمدبیك شرف‌الدین‌اغلی [تکلو که یکی‌از ملازمان چوهه سلطان بود (۲)] مفوض شده لقب سلطانی یافت .

اربع و ثلاثین و تسعمائه ۹۳٤ نوروز سیچقان‌ئیل چهارشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری [دررجب] اردوی معلی به‌ییلاق خرقان رفته زینل‌خان شاملو که حکومت هرات وقزوین واستراباد کرده [باچکر که سلطان شاملو حاکم سبزوار و مصطفی سلطان تیولدار ساوه (۳) درروز یکشنبه بیست یکم شعبان درجنك زینش بهادر درفیروزکوه کشته شد چون این خبر بمسامع عزوجلال رسید کوچ‌بر کوچ متوجه خراسان شده چوهه سلطان از سلطان میدان ایلغار بدامغان برده قلعهٔ آنجابگرفت وزینش‌را کشته سرش بدرگاه فرستاد ورایات جلال بعزم خراسان روان شده حدود جام معسکرهمایون شد وهم درچهارم رمضان این سال ذوالفقاربن علی‌بیك مشهور به نخود سلطان که درآن حین درییلاق مابین دشت بود ایلغار کرد غافل اورا به قتل آورد واز آنجابدر بغداد رفته بر آنجا استیلا یافت وبسیاری ازبنی اعمام بتخصیص مرجومك سلطان بن امیرخان را بکشت ووالی تمام عراق عرب گردید .

خمس و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۵ نوروز اودئیل پنجشنبه سلخ جمادی‌الثانیه در روز شنبه پانزدهم (٤) محرم تمامی سلاطین ازبکیه بابندگان نواب اعلی مصاف داده درمرتبهٔ اول بعضی از امرا چون چوهه سلطان وغیره شکست یافته اوزبکان بکسب مشغول شدند واز تیپ فوجی ازقورچیان عظام روبعلم عبید نهادند جمعی از مردم اورا بکشتند قورچی بدورسید شش پری‌برشانهٔوی زده‌نادانسته‌ازو درگذشت ابن‌قلج بهادر ودیگر ملازمان اوویرا از معرکه بدربرده چون خبرشکست اوبکوچدکچی وجانی‌بیك خان رسیده هزیمت کرده تامرونه ایستادندوچوهه سلطان عصرآن‌روز بر گشته رایات جلال‌از آنجا به نیشابور آمدند چند روزی توقف نموده ازآنجا بقشلاق قم فرمودند ومیرنعمت حلی را درمنصب صدارت باامیر قوام‌الدین حسین شریك ساختند و دراول بهار رایات جلال عزیمت بغداد نموده و درشعبان بدانجا نهضت واقع شد وبعد از چند روز محاصره علی‌بیك نبیرهٔ صوفی خلیل موصلو وبرادرش احمدبیك برذوالفقار دست

---

۱ ، ۲ ، ۳ــ ندارد . ٤ــ م ندارد . ۵ــ م : یازدهم .

یافته وسرش را بریده درپنجشنبه سوم شوال بپایهٔ سریر اعلی آوردند و بغداد مفتوح شده ایالت آنجا بالقب خانی بمحمد سلطان شرف‌الدین اغلی مفوض شده و درحین معاودت‌ولد ملك خوی شاطر علی را که قدمت خدمت داشت درچمن فارسچین ابهر بکشت وقشلاق درقزوین واقع شد .

ست وثلاثین وتسعمائه ۹۳٦ نوروز پارس‌ئیل یازدهم رجب سه‌شنبه پانزدهم محرم تمامی‌سلاطین ازبکیه(؟) بابندگان نواب بعزم ییلاق بیرون رفته درمنزل‌شرف‌آباد امرای استاجلوچون بدرخان ومنتشا سلطان وحمزه سلطان مشهور بقارون که قبل از چوهه سلطان استمالت یافته بودند بعز بساط بوسی رسیده‌الکا و تیول جهت هریك مقرر شده درمحرم این سال میرقوام‌الدین حسین صدر در حوالی فارسچین وفات یافته میرغیاث‌الدین منصور مشهور درامر صدارت بامیرنعمت‌الله‌شریك شده رایات جلال بدفع اوزبك متوجه خراسان گشتهٔ سلاطین ازبك جمعیتی که در مرو نموده بودند بیکبار ویران شده بماوراءالنهر رفتند حکومت‌هرات‌بمغفرت پناه بهرام میرزا وللگی اوبغازی خان‌تکلو مرجوع شده واردوی معلی ازراه بیابان طبس به یزد واز آنجاباصفهان آمده قشلاق‌درآنجا شد ودرین یساق مبارك مجتهد زمان‌شیخ [علی بن] عبدالعالی قدس سره اکثر اوقات همراه بودند .

سبع وثلاثین وتسعمائه ۹۳۷ نوروز توشقان‌ئیل یکشنبه بیست و دوم رجب رایات جلال عزیمت ییلاق کندمان فرموده چون درسال گذشته امرای شاملو مقدمهم حسین‌خان [وعبیدبیك] برادر[کوچکتر]دورمیش‌خان‌هرات‌گذاشته ازراه سیستان و کج ومکران بفارس آمده درشیراز قشلاق کرده بودند درین وقت بعز بساط بوسی‌رسیده چون چوهه سلطان را نسبت بخود درمقام قصد ومکر(۱)می یافت بالضروره درشب دوشنبه سوم ذی‌القعده برسر او شبیخون آورده وی خودرا بدولتخانه انداخت وحسین خان اورا تعاقب‌نموده‌جنك‌درگرفت چون قورچیان ذوالقدر که‌در کشیك بودند باشاملو متفق بودندمصرنام قورچی غورغلو زخم نیزهٔ‌کاری‌برچوهه سلطان زده بدان درگذشت اما ملازمانش واقعهٔ اورا مخفی داشته مقارن آن جوق‌جوق‌امرای تکلو قشون ملازمان از یورت خود حرکت‌کرده[سحرگاه رسیدند (۲)] شاملوتاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند صباح بعضی ازآن قوم که گرفتارشده بودند از تیغ گذشتند امرای تکلو شاه قباد پسر بزرگتر چوهه سلطان را بجای او نشانده دیگر اویماق چون استاجلو وذوالقدر وافشار باایشان آغاز خلاف‌کرده بعد از چند روز درحوالی امام سهل علی میانهٔ تکلو وایشان جنك شده‌چون‌نظرهمایون‌ازیشان‌منصرف بود شکست فاحشی یافته

۱ـ ع : قصد دیگر ۲ـ م ندارد

جمعی از معتبران [ایشان چون دربیك قورچی باشی و بعد خلیفه مهرداد بقتل آمده بقیة السیف ببغداد] گریختند «آفت تکلو» موافق تاریخ است بعد از آن نواب اعلی خلعت درعقب حسین خان [بگرمسیر فارس] فرستاده اورا باردو آوردند ومنصب امیرالامرائی بدو وعبدالله خان که هردوخواهر زادهٔ (۱) شاه غفران پناه بودند حواله رفت والامه تکلو که از پرتو مرحمت شاهنشاه از پایهٔ حقارت باوج امارت رسیده بود باراده آنکه بجای چوهه سلطان رسد موازی هفت هزار کس از آذربایجان بهم رسانیده عزیمت اردو نمود وچون شمه‌یی از آن کفر و عصیان او بمسامع عزو جلال رسیده بود درحوالی [قیدار پیغمبر] مذکور برسر او ایلغار کرده وی فرار نمود [به وان] واز آنجا بروم برفت ودرمقام فساد شد وقشلاق همایون درتبریز مقرر گشت وارکمز سلطان ذوالقدر بنابر نسبت واتحادالامه که درفتنهٔ مذکوردرآن چندروز (۲) از پیش الامه از قلعهٔ وان آمده بوده بیاسا رسید .

ثمان وثلاثین وتسعمائه نوروز ۹۳۸ اودئیل دوشنبه سوم شعبان میرجعفر ساوجی که نظارت دیوان اعلی داشت بسعایت (۳) اصحاب نکایت درغره محرم بناحق مقتول شده احمد بیك نوری کمال وزیر دورمیش خان [وحسین خان] بمنصب او رسید وهم چنین میرمبرور میرغیاث‌الدین منصور از صدارت معزول شده خدمت [میر] معزالدین محمد نقیب اصفهانی که درفضیلت وتقوی درجهٔ علیا داشت منصوب گردید وچون الامه بروم رفته اورا امارت بدلیس داده بودند او باتفاق بیل‌پاشا بکلربکی دیاربکر بر [سر] شرف خان حاکم بدلیس وعمادیه که باج گزار دیوان اعلی بود آمده اوراا خراج نمودند وی انجا بدرگاه عالم پناه آورد رایات ظفرآیات از تبریز متوجه خوی شده چون بقراقودره رسیدند دلو یاگار روز کی خبر رسانید که رومیان تو بهارا گذاشته گریختند اردوی معلی تاجخورسعد رفته از آنجا به قشلاق تبریز آمدند و امرا چون حسین خان وعبدالله خان ومنتشاسلطان هریك رخصت الکای خود حاصل نموده متوجه اقطاعات خود شدند و درین سال عبید اوزبك هرات‌را محاصره تنگی کرده کار بر محصوران بغایت دشوارمیگذشت .

تسع وثلاثین وتسعمائه ۹۳۹ نوروز ئیلان‌ئیل سه‌شنبه چهاردهم شعبان اوایل بهارقمش اغلان ازبك بطریق یورت تاولی تاخت بری آورده برسر اردوی محمدخان ذوالقدر اغلی پسر کور شاهرخ بن علاءالدوله والی استراباد که در آن وقت درچمن

۱ــ ع : که امیرمرو وفارس وخواهر زادهٔ . ۲ــ ع : الامه در اعمال سنهٔ و هم در آن چند روز . و ظاهراً « اعمال سیئه » بوده است .
۳ــ ع : بسعادت .

محو ساوجبلاغ نشسته بود بیخبر ریخته احمال و اثقال اورا بغارت برد و نواب اعلی برادر خود القاس میرزارا تربیت نموده صاحب طبل و علم و خیل وحشم ساخت و بدرخان به للگی او منصوب گردید ومحمود بیك ذوالقدر مهردار خاصهٔ شریفه در میدان صاحب آباد دروقت تبق انداختن از اسب افتاده وفات یافت ومنصب او بشاه قلی خلیفه قاقور اغلو که ایشك آقاسی باشی بود ومورچه او بقراولی اوجی باشی عربگرلو مفوض شده ورایات جلال درعشر آخر ذی‌الحجه متوجه یورش خراسان شده موسی بیك بن عیسی بیك موصلو را سمت سلطنت داده امارت آذربایجان بدو تفویض فرمودند وازبکان از آن خبردار شده بماوراءالنهر فرار کردند و قشلاق همایون درهرات واقع شده و دریورت قشلاق خبر آمدن الامه برسر بدلیس وقتل شرف خان حاکم آنجا بمسامع جاه و جلال رسیده دراوایل بهار حسب‌الحکم القاس میرزا بطرف مرو رفته حسین خان ومنتشا سلطان وامیر بیك روملو به تسخیر عربستان مأمور گشتند ونواب اعلی بسای بطرف (۱) مشهد مقدس رفته وزیارت کرده باز بهرات معاودت نمودند میرزا وامرا فتح الکای مرجوعهٔ نموده وشاه محمدسیف الملوك را که برعربستان تغلب واستیلا یافته بود دفع کرده و بپایهٔ سریراعلی آمدند وایالت شیراز از حمزه سلطان بغازی خان برادر سلطان خلیل محول گردید ورایات نصرت آیات بعزم یورش بلخ و از طرف آب دریازدهم ذی‌الحجه از هرات بیرون آمده قریب چهل روز درالنك نشین توقف فرمودند و درآنجا خبر آمدن الامه به تبریز بذروهٔ عرض رسیده سام میرزا را ایالت هرات داده اغرلو ارجان ولد دهری سلطان شاملو را برسم للگی پیش او گذاشتند ودرین سال نواب اعلی ازجمیع مناهی توبه نصوح فرموده درباب منع شراب قدغن تمام فرمودند چنانچه شاه قلی وزیر قورچیان که ازغلامان قدیم این آستان فلك آشیان بود بواسطهٔ ارتکاب آن مغضوب شده بقتل رسید ومبلغ کلی ازقمار خانه‌اش وشراب خانه ومعجون خانه وبیت‌اللطف ممالك محروسه از دفتر اخراج شد آنها بالکلیه مسدود الابواب شده ازآن زمان تاحال که درست سی دو سال است هیچکس‌را یارای هوای می وشاهدنبوده و نیست بیت :

چنان منع می‌شد که درروضه حور فراموش کرد از شراب طهور

لاشك که بیمن این حسنهٔ عظمی که کف نفس نفیس است از آلایش تلذذهوی بموجب وعدهٔ کریم **نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی** اعلی غرفات جنان و بدل آنها اقداح راح شراب طهور از کف ساقیان حور و غلمان مهیا و منتهی خواهد بود .

اربعین وتسعمائه ۹٤۰ نوروز یونت ئیل چهارشنبه بیست و پنجم شعبان رایات جلال

۱ــ م : سبای بطواف .

ازظاهر هرات بعزم دفع مخالفان کوچ فرموده محمد خلیفه قورچی‌باشی شاملومشهور باغلان خلیفه را بافوجی از قورچیان منتشاسلطان را پیشترروانهٔ عراق فرمودند و به بیست ویك کوچ بکبود گنبد ری آمدند واسب واستروشتر بسیاری درآن یورش تلف شده بقیه (۱) الاغان درغایت لاغری بودند واز منزل کره القاس میرزا وبهرام میرزا وغازی خان وامیر سلطان وسلیمان سلطان و ملك بیك خوی را برسبیل منقلای روانه‌تبریز گردانیدند واردوی اعلا بقزوین آمده ازآنجا باَبهر نزول‌فرمودندو درآنجا خبر از امرای منقلای رسید که خواندکار بتحقیق آمده متوجه است بنابرین اغرق بطرف اصفهان رفته از ابهر بمنزل‌قراآغاج‌فرمودند ودرآنجانزول خواندکار به سلطانیه‌بتحقیق پیوست ودرآن وقت‌زیاده ازهفت هزار کس درپایهٔ سریراعلی‌نبودند مع‌هذااکثرایشان چون حسین خان وغازی خان ومحمدخان وغیر هم دل دگرگون کرده درمقام نفاق‌بودند ودرتمام اردو از سرکار خاصه شریفه وامرا و قورچیان اسبی که بکار می‌آمد زیاده از سه هزار نبود درین اثنابیکبار محمد خان ذوالقدر باهزار سوار وقپاسلطان ذوالقدر وحسین سلطان [تکلو] ولد برون سلطان تکلو اد بارآسا ازین دولت روگردان شده بمخالفان پیوستند و دل دولتخواهان را بخار نفاق خستند بیکبار بموجب وعدهٔ صادقه **اناعند المنکسرة قلوبهم** غیرت (۲) الهی وکمال اقبال شاهنشهی بحرکت‌درآمده با وجود هجوم رجوم جنود روم که نمونه یی‌بود از واقعه **و حشر لسلیمان من‌الجن** وقلت بندگان صادق الوفاق وکثرت ارباب نفاق] حق جل وعلا بمحض لطف وکرامت ویمن توجه ومعاونت حضرات ائمه هدی علیهم‌التحیة والثنا بیضهٔ این دولت بی انتها از شراعدای قاهره جابر بمقتضای **وان جندنالهم الغالبون** محروس ومصون داشت

یریدون لیطفئو انورالله‌بافواههم والله متم نوره ولوکره الکافرون

[هجوم صرصرعاد اگرچه کنندهٔ بنیان وبنیاد استچراغ عالم افروز خورشید را نشاند وسنك فرنگی وتوب هرچند برج‌کوب کاخ سپهررا گزند نرساند شعر :

زسنك حادثه برج سپهر را چه خلل　　زباد بادیه شمع ستاره را چه زیان]

وباوجود اوایل عقرب خیل سرمارا برایشان‌گماشت که‌دست وپا وتمامی جوارح‌واعضای ایشان از کار بازمانده جملهٔ ایشان ازپادشاه ودرویش راه سلامت پیش گرفته‌سرخویش بدربردند ونه دیدهٔ فلك مثل این واقعهٔ دیده بود ونه گوش زمانه‌افسانه‌یی‌چنین‌شنیده بود سبحان الله　　بیت :

بس روشنست معجزهٔ سروری تو　　وین کوردل حسود نمیکرد اعتبار

القصه اردوی اعلی ازقراآغاج‌کوچ کرده برباطاتابك واز آنجا بدر جزین‌نهضت

۱ـ ع : تعبیهٔ　　۲ـ ع: عبرت .

کردند ودر آنجا الوندخان افشار والی کوه کیلویه رسیده بایکهزار سوار ملحق شده دوطویله اسب تازه زور گذرانید نواب اعلی محمود آقاراوجی باشی عربگرلو را یکی ازآن اسبان داده باپنجاه نفر ازغازیان را بزبان گیری فرستاده وایشان درکلنگی ، خرقان بقشونی از مخالفان من بازخورده پنجنفر ازیشان گرفته [بنظر اشرف رسانیدند (۱)] وازیشان بوضوح پیوست که خواندکار خود متوجه بغدادست والامه ذوالقدراغلی را به تبریز فرستاده وچون ازحسین‌خان آثار نفاق ظاهر شده بود قهرمان[قهربه] قتل اونافذ (۲) شده غازی خان [تکلو] بگریخت ورایات جلال برسرالامه بتبریز ایلغار فرموده باندك وقتی‌خان غازی اورا خبردار کرده باتفاق بیرون جسته الامه بقلعهٔ وان تحصن جست ونواب اعلی بعد از بیست روز توقف در تبریز بمحاصرهٔ آنجا فرموده قشلاق همایون درآنجا بپایان رسید وخواندکار ببغداد رفته محمدخان حاکم آنجاحسب الحکم همایون ونفاق بقیةالسیف تکلو بغداد را گذاشته بیرون آمده‌خواندکارآنجا را گرفته قشلاق کرده در[سحر پنجشنبه] هجدهم ذی‌الحجه مجتهدالایام ومبین‌الحلال‌والحرام شیخ زین‌الدین علی بن عبدالعالی قدس سره درنجف اقدس بفرادیس (۳) جنان رفت «مقتدای‌شیعه» موافق‌تاریخ‌است .

احدی واربعین وتسعمائه ۹۴۲ نوروز قوی‌ئیل جمعه هفتم رمضان خواندکار از بغداد بیرون آمده ازراه التون [کبری] کوبرك متوجه آذربایجان شده اردوی [نواب] اعلی از پای قلعه برخاسته متوجه تبریز گردید وودرآنجا ملك بیك خوی که از جوکاری بمرتبهٔ امارت رسیده وبقیهٔ اهل نفاق‌بود بسیاست رسید واحمدبیك نورکمال وبرادران مؤاخذ شده درقلعهٔ النجق‌محبوس گشتندومنصب ایشان را بمیرزا عنایت‌خوزانی (٤) وخواجه معین یزدی ولد قاضی میرحسین عبیدی تفویض فرمودند ورایات جلال از تبریز متوجه عراق شده چون سلطانیه معسکرهمایون شد خدمت قاضی جهان حسنی که مدتها درگیلان‌ورشت مقید بود بپایهٔ سریراعلی رسیده بمراحم خسروانه سرافراز شده درماه صفر بوزارت دیوان اعلی اختصاص یافت وخواندکار باز بسلطانیه آمده تا درکزین رسیده واز آنجا عود نموده بروم رفت‌مصراع« بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت» ونواب‌اعلی اورا تعاقب نموده‌چون خواندکار بتبریز رفت نواب اعلی بواسطه خوابی که یکی از صلحا دیده بود ازاوجان بطواف حظیرهٔ مقدسه رفتند واز آنجا در سراب باغرق ملحق گشته خبر رسید که خواندکار از تبریز کوچ کرده اردوی اعلی بمرند واز آنجا بخوی رفت درآنجا معلوم شدکه خواندکار باخلاط رفته بنابرین

۱ــ م : ندارد . ۲ــ ظاهر هم «فرمان قهربه قتل او» صحیح باشد .
۳ــ ع : بقراولین ٤ــ ع : یار احمد خوزانی .

منتشا سلطان وامیر بیك روملو ایناق شاه‌قلی خلیفه مهردار و بوداق خان‌قاجار وصدرالدین خان استاجلو وامین‌بیك سفره‌چی‌وجماعت یساول ویکاول وقاپوچی، وقجاچیان بسرداری [باشلامیشی] بهرام میرزا ازعقب مخالفان روان فرمودند واز آنجا بقرانفودره رفته بشکار ماهی مشغول فرمودند درآن روز خبر رسید که الامه دروانست لاجرم ایلغارشده درآن اثنا اندك حرارتی عارض ذات همایون شده درحوالی زاویه ملاحسن بواسطهٔ استراحت اندك توقفی نمودند اماقیاپابیك قورچی قاجار وشیرحسن‌ایمور را باسی‌سوار بخبرگیری فرستاده ازیشان خبر آمد که الامه و ان را انداخته گریخته است روز دیگر کوچ شده برظاهر و ان نزول فرمودند و درآنجا غازی خان حاکم شیراز و یعقوب سلطان قاجار وششصد قورچی بسرکودکی کبك قرن وحسن‌بیك یوزباشی باچهار پنج هزار کس ازملازمان امرا بتاخت الکا و احشام زاهد محمد روان داشته ، مقارن حال خبررسید که امرای منقلای با حاجی‌بیك که چنداول مخالفان بوده دچار شده دویست و پنجاه کس اوراسر بریده اوتنها گریخته سرها واخترها بدرگاه آوردند و درعصر همانروز سلیمان سلطان روملو بکنار دریا بجهت‌نماز رفته ملاحظه کرد که سی‌هزارسوار تخمینا که میانهٔ عادلخواروارحبیس‌می‌نمود وابن معنی را بذروه عرض رسانیده حسب‌ الحکم شاه‌قلی خلیفه سوکنی اعلی را به بهرام میرزا فرستادند که باخبر باشید و اگر احتیاج بمدد بوده باشد عرض نمایند‌بعدازآن نواب اعلی ارادهٔ وسطان فرموده بواسطهٔ تحقیق خبر از جانب بهرام میرزا درآن منزل توقف فرمودند پیشین همانروز هلهل بهادر عربگرلو کورشیخی قورچی چمش کرکی (۱) که بگشت کنار دریا رفته بودند رومی را که گریخته می آمد آوردند از تقدیر او معلوم شد که الامه وبکلربکی دیار بکر بعزم آنکه بقلعهٔ وان درآیند بوسطان رسیده‌یکی از یساولان القاس میرزا را گرفته تحقیق کرده‌اند که بندگان نواب اعلی دروان تشریف آوردند از همانجا باز گشتند [بندگان]نواب اعلی هشتاد نفراز قورچیان ترکمانرا بخبرگیری بدان صوب فرستادند درخلال آن حال قرا اسماعیل و کورشاهسوارسیده سری ودیگری زنده‌از مخالفان آوردند ازآن شخص معلوم شد که خواندکار دراخلاطست و الامه را روانهٔ وان‌گردانیده بنابرین حکم ایلغار شده‌مشعل همت روشن کردند مقارن‌این‌حال قورچیانی که بوسطان رفته بودند هفده رومی‌گرفته آوردند ونواب اعلی سیصد نفر ازقورچیان ذوالقدر وترکمانرا غجرچی ساخته بدان صوب بسعادت روان‌گشت و چون رودخانهٔ پائین وان و وسطان همه جاگذر نمیدهد پلی از درخت برآن بسته‌اند اعلام نصرت فرجام از آنجاگذشته قریب پانصد نفر از قورچیان عظام بعضی از پل وبعضی ازآب

۱ـ م : حشکرکی .

بموکب اعلی پیوسته ایلغار کردند وامرا که بتاخت کردستان رفته بودند رسیده از پل گذشتند وچون درآن طرف روشنی آتش دیدند بتصور آنکه نواب اعلی جهت جو دادن اسبان نزول کرده بودند ایشان بواسطهٔ همین امر فرود آمدند و هر که میرسید درپهلوی ایشان فرود می‌آمد،چون الامه کهنه سپاهی بود از روشنی مشاعل توجه‌رایات جلال استدلال کرده با پاشای رفیق خودرا قرار برفرار میدهند و شب بندگان اعلی ایلغار کرده سحر بادوهزار سوار ازمخصوصان در کریوهٔ کودش بدیشان رسیده فوجی از مخالفان بقتل آمدند ودیو پروانه ومحی چلبی‌الای بیکی زنده گرفتار شده ازیشان معلوم شد که ابراهیم پاشابرسر بهرام میرزا ایلغار کرده بیکبار مخالفان چون سیماب درآن صحرا نایاب شده چتر فلك سای عزم معاودت فرمودند مقارن این عرضه بهرام میرزا رسیده خلاصه آنکه ابراهیم پاشا که برسربا آمده بود چون هفت نفر ازیشان کشته شدند پشت بهزیمت‌داده وبیکبار ابراهیم پاشا از آنجانب والامه و محمد پاشا ازآن جانب شکسته وگسسته عنان باردوی خواند کار میریزند ولشکراو از هم برآمده درزمان کوچ کرده متوجه الکای خود میشود و به نیروی دولت قاهره اعدا مسکوب والکای ارجیش ووان مفتوح شده ایالت آنجا با کوتوالی ر باحمد [سلطان صوفی اوغلی] خان استاجلو مفوض شد [وآذوقه وضروریات قلعه را سامان داده (۱) وبندگان نواب اعلی عقب‌خواندکار تااخلاط و عادلخوار گامش‌فرموده از طرف‌جنوبی دریاچه بمیان کردستان درآمده متمردان اکراد راگوشمال بسزا داده از راه کوالش ووسطان متوجه وان گردیدند ودرکوالش الوند خان افشاررا که] مکرر آثار تمرد وتقصیرات ازوسرزده بود پرتوآن برضمیر منیر افتاده شحنه به سیاست او مأمور گشته الکا وقشون او بمحمدی‌بیك پسرحسن سلطان فرزند زادهٔ افشار منصور تفویض یافته [ملقب بشاهرخ خان‌گردانیدند (۲)] وازآنجا کامران وکامیاب بتبریز عودفرمودند وقشلاق درآنجا اتفاق افتاد .

اثنی واربعین وتسعمائه ۹۴۲ نوروز پیچی‌ئیل روز هفدهم (۳) رمضان.زین قشلاق دردارالسلطنه تبریز بعیش وطرب گذرانیدند وجهت آوردن‌امیره دباج ازشروان شهر آرای‌عظیمی شده اورا بعد آنکه مخلع بخلعتهای حرمین ساختند درقفس کرده تشهیر و تعذیر تمام فرمودند و سیاست کردند [و اورا بجزا و سزای خود رسانیدند (٤)]

ثلاث واربعین وتسعمائه ۹۴۳ نوروز تخاقوی‌ئیل یکشنبه بیست و هفتم

۱ــ تااینجا نسخهٔ «ع» فاقد است وبقیه را «م» ندارد. ۲ــ م ندارد.

۳ــ م : شنبه هیجدهم . ٤ــ م : ششم .

رمضان در آخر روز سه شنبه هشتم محرم ملا رکن‌الدین کازرونی حکیم خاصهٔ شریفه مؤاخذ ومغضوب گشته‌در آخر تابستان به ییلاق اوجان فرموده از آنجا بزیارت حظیرهٔ مقدسه حفت بالانوارالقدرسه فرمودند ودرین سال ابتدای نشو و نمای سادات اسکویه است ودرآمد غمش خانی میر معزالدین محمد صدررا معذورداشته آن منصب جلیل را بمیر شمس‌الدین اسدالله مرعشی که از سادات عظمی شوشتر است تفویض فرمودند کوچ بر کوچ بعزم یورش خراسان بقزوین آمده چندروز توقف فرمودند و درصباح‌سه شنبه دهم ربیع‌الثانی از آنجا بری رفته درآنجا [خواجه] میرك شرف الدین کرمانی که سالها منشی دیوان اعلی بوده وفات یافت مهم او بمحمدی بیك برادر امیرزکریا مفوض گشت وچون درآن‌اوقات پادشاه گیلان وفات یافته بود حکومت آنجا به بهرام میرزا موجوع گردیده درقزوین قشلاق نموده دربهار که متوجه لاهیجان گشت واکثر الکا بحیز تصرف او درآمد درآن اثنا خورکیا که نواب اعلی را اورا بمظفرسلطان ملقب گردانیده بودند ودرنظر آن طایفه اعتبار تمام داشت حسب‌الصلاح حسن اقای شاملو وکیل وخواجه عنایت وزیر مقید شده این موجب نا اعتمادی سایر امرا گردیده بیکباردرعاشورسنهٔ اربع اظهارعصیان نمودندمیرزا اصلاح‌دربودن آنجا ندیده به ییلاق‌درپاوك فرمودند ودرین سال‌چون عبیدازبك باصوفیان خلیفه حاکم‌هرات جنك کرده‌اورادرقلعهٔ عبدالاباد نیشابورمحصور گردانیده بگرفت‌وبقتل آورد بنا براین‌متوجه‌تسخیرهرات گردیده بمحاصره پرداخت تاآنکه درسحر سه‌شنبه بیست‌و هفتم‌صفرمحمدطاهر پسرسلطان‌ابراهیم امینی‌درحوالی‌دروازه‌خوش‌سوراخی کرده‌از بکان‌را بدرون برد و بدین‌وسیله‌شهر بدست‌ایشان افتادورایات‌جلال‌ازوی‌متوجه دامغان‌وبسطام‌شده‌واز آنجا به‌نساو ابیورد فرموده درین‌اثنا امرایی که بطلب سام میرزا به‌طبس‌فرموده‌بودندهمراه‌او بدرگاه‌فلك‌اشتباه آمده بعضی از ملازمانش که مادهٔ فتنه وفساد بودند به یاسا رسیدند وچون آوازهٔ موکب همایون به عبید رسید هرات را انداخته بماوراءالنهر گریخت‌وبندگان اعلی در آن زمستان‌پیوسته یورش نموده اهل اردو ازکمال برودت هواوکثرت برف وسرما تعب بسیار کشیدند و از نسا بمرورفته بعد از تسخیرآن جا بهرات‌عود فرمودند وبعد ازچندگاه بصوب قندهار نهضت نموده تمامی آن الکاوداور زمین وتوابع ضمیمهٔ ممالك محروسه شده ایالت آنجا به بداق‌خان قاجار مفوض شد واز آنجا بهرات تشریف آورده حکومت آنجا بشاهزادهٔ عالمیان ابوالغالب سلطان محمد میرزا ولالگی او بمحمد خان شرف الدین اغلی مرحمت فرمودند واز آنجا کوچ بر کوچ متوجه عراق شدند.

اربع واربعین وتسعمائه ۹٤٤ نوروز ایت‌ئیل دوشنبه نهم شوال درجمادی ــ الاخر ظاهر طهران معسکر همایون گردید ودر آنروز حکم مطاع **بگرفتن میرقوام**

الدین نوربخش شده دراوایل رجب هوای قزوین از غبارسمند پادشاه دنیا و دین [پناه] عبیرآمیز گشت وچندروز درآنجا بکامرانی گذرانیده در روزی که آفتاب به برج دلو تحویل نمود عازم تبریز گشتند ودرمنتصف شوال نزول اجلال درآنجا واقع شده بقیهٔ زمستان درآنجا بپایان رسید وچون خواجه کلان ملك زادهٔ خواف که پروردهٔ این‌دولت وجوان سپاهی جلد بود باغوای‌شیطان راه گم‌کرده بااولیای دولت دل دگرگون نموده وقلعهٔ استاه خواف را مضبوط ساخته آغاز طغیان کرد وحسب‌الامر بعضی امرا بدفع او مأمورگشته استاد شیخی توبچی را به نصیحت او بدانجا فرستادند واوآن‌بیچاره را بیك [زخم] تیر هلاك کرده آخرآن قلعه که درتمامی ایران و توران بحصانت اشتهار دارد بروجهی که درضمیر هیچکس نمیگذشت [بنیروی دولت قاهره] بدست درآمده اورا دراواخر زمستان بدرگاه اعلی آورده حسب‌الفرمان قضا جریان از منارهٔ نصریهٔ تبریز بیك‌پای برکشیده بیدترین صورتی هلاك گردید .

خمس واربعین وتسعمائه ۹۴۵ نوروز تنگوزئیل چهار شنبه بیست و یکم شوال ودرین سال حسب‌الفرمان قضا جریان القاس میرزا با دیگر امرا به تسخیر الکای شروان رفته شاهرخ بن سلطان‌فرخ والی آنجا متحصن بقلعهٔ بیقر که درحصانت‌واستحکام شهرهٔ ایام بود شده سخن‌شروانیان آنکه این قلعهٔ را بغیراز نواب اعلی بدیگری‌نمیدهیم بنابراین رایات نصرت شمار بدانجا [نب پنجشنبه نوزدهم ربیع‌الاخر از مرند] ایلغار کرده در [عصر] روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع‌الثانی آنجا مفتوح شد و یکی از شعرا قصیده‌یی که هرمصراعش تاریخ این فتح‌نامدارست گفته واین دوبیت ازآنجاست

بیت :

بادب سدره نشینان فلك از پی هم　　فوج فوج آمده وصف‌زده‌درصف‌نعال
باچنین عسکرواین‌جمع کجاروی‌نهد　　گر نه اقبال کند جانب او استقبال

[ودرجمعه سوم جمادی‌الاولی قلعهٔ گلستان ودیگر قلاع فتح شده در جمعه دهم حسین بیك‌الله وجمعی ازعساکر شیروان بقتل رسیدند وروز شنبه بیست و پنجم حکم بتخریب آن قلعه واقع شد تاغایت ویران است‌ودر روز دوشنبه هیجدهم جمادی‌الاخری از شماخی عنان عزیمت منصرف داشتند. درپنجشنبه بیست ویکم‌از جسرعبور فرمودند ودراثنای یورش‌در چهارشنبه بیست و هفتم امرای عظام‌راکه درفتح اهتمام نمود خلعت فاخره داده دریکشنبه بیست ودوم دردولتخانهٔ تبریز نزول اجلال واقع شد] وهم‌درین سال محمد صالح فرزند زادهٔ خواجه مظفر تبکچی که اباًعن جدازبندگان خاص این درگاه عالمیان پناه بود واو[چون] پس ازجد مشمول مراحم خسروانه گشته صاحب طبل و علم شده سمت سلطانی یافت بیکبار سررشتهٔ دولت از دست داده صدرالدین

خان والی استراباد را اخراج نموده آغاز فساد کرده خان مذکور از بسطام برسر او ایلغار کرده شاه وردی بیك کنگرلو اورا گرفته بدرگاه آورد وقهرمان قهر بقتل آن کافر نعمت نافذ شده اورا نیزاز منارهٔ نصریهٔ تبریز انداختند وبشآمت او نسل خواجه مظفر منقطع کردند درین سال قشلاق در تبریز بود .

ست واربعین وتسعمائه ۹٤٦ نورور سیچقان‌ئیل پنجشنبه دوم ذی‌القعده درین سال‌خبر فوت عبید اربك بمسامع جاه وجلال رسید وچون مکرراً آثار عقوق کفران نعمت از حسن‌سلطان ریشهری که اووبرادرش شاه علی [وپدرش‌میرابواسحاق که ازپرتو این دولت روز افزون] از مرتبهٔ پیشوائی (۱) ده برتبهٔ ارجمند ایالت و فرماندهی رسیده بودند بظهور رسید فرمان قضاجریان شرف نفاذ یافت که تمامی امرای فارس از ذوالقدر وافشار بمحاصرهٔ [قلعهٔ] ریشهر رفته اورا بدرگاه خلایق پناه آوردند بنابرین غازی‌خان [والی شیراز] وسایر امرا چندگاه اورا محاصره نموده خدمت میرسیدشریف که [حسب الحکم مطاع او بضبط جهات او مأمور بود(۲)] ویرا بمواعید بدرآورده غازی خان دراوایل شوال‌درمیانه [مریض‌شده] وفات یافت ایالت وقشون اورا باابراهیم خان ولدکچل بیك حاجیلر تفویض‌فرموده حسن سلطان درتبریز بیاسا رسید و ایالت وقشون او به ابراهیم خان ولدکچل‌بیك حاجیلر عنایت فرموند وچون مهدیقلی سلطان ولد چولی‌بیك افشار که‌به‌قنقرا اشتهار یافته بود ازپرتو تربیت شاهنشاهی برتبهٔ عالی سلطان رسیده چندین سال حاکم باستقلال شوشتر بود غرور بخود راه داده بخلاف شرع وفرمان همایون یکدم ازشوب غافل نبود بنابراین چند سلطان پسر عش بدفع او مأمور گشته آن بلده را محصور گردانیده آخر سوندك برادر مهدی قلی اورا درروز سه‌شنبه بیست و ششم ذی‌الحجه این سال کشته سرش را بدرگاه فرستاد و چون در تبریز بعضی اوقات طاعون بود واردوی اعلی به ذرجرود رفته آخر قشلاق درتبریز اتفاق‌افتاد .

سبع واربعین وتسعمائه ۹٤۷ نوروز اودئیل جمعه دوازدهم ذی‌القعده درین بهار به ییلاق سرلق فرموده غازی خان تکلو از رومیه روگردان شده پناه بدرگاه جهان پناه آورده‌والکای سالیان ومحمود آباد وغیر ذالك از اعمال شروان به تیول او مقرر شد ورایات فتح آیات متوجه تفلیس شده‌آن‌جا وتوابع مفتوح گشت و قشلاق در تبریز دست داد .

ثمان‌واربعین وتسعمائه ۹٤۸ نوروز پارس‌ئیل شنبه چهارم ذی القعده اردوی کیهان پوی به اوجان واز آنجا بسهند رفته القاس میرزا و درویش محمد خان شکی

۱ــ ع . بینوائی ده ۱ــ م : ندارد .

بدرگاه عالم پناه آمده باز بالکای خود رفتند وقشلاق درتبریز واقع شد

تسع واربعین وتسعمائه ۹۴۹ نوروز توشقان ئیل پنجم ذی‌الحجه درین‌سال ایلچیان ازبك چون خان چهره ازجانب کسکن قرابن جانی بیك سلطان حاکم بلخ و خدا بیردی از قبل عبدالعزیز ولد [عبید] صاحب بخارا بکریاس فلك اساس آمده بیلاکات گذرانیدند ورخصت انصراف‌یافته حاجی آقا مهماندار کرد همراه ایشان‌با یلچی گری رفت ورایات جلال ییلاق فرموده فصل‌پائیز متوجه خوزستان شده درپنجشنبه غرهٔ شعبان نزول اجلال درظاهر دزفول واقع شده حکومت آنجا بابوالفتح سلطان افشار مرجوع شده وقشلاق درقم قرار یافت .

خمسین وتسعمائه ۹۵۰ نوروزلوی‌ئیل‌سه‌شنبه هفدهم ذی‌الحجه بهار به ییلاق سرشد وکزاروخان کورمز (؟) فرموده درحوالی نهاوند همدان مزاج اشرف‌اقدس‌اعلی انحرافی پیداکرده عالمیان درلجهٔ اضطراب افتاد تاآنکه آثار صحت‌ظاهرشده‌مؤمنان را حیات تازه وسرور بی‌اندازه دست داد مصراع «شکر خداوند را اذهب عناالحزن» درآن باب این دو سه بیت بیکی از احباب مرقوم شده بود نظم :

امروز تابحشر برابنای روزگار — شکرانه واجبست بروزی‌هزاربار
زیراکه عین باصرهٔ افرینش‌است — درعین صحت‌از اثرلطف کردگار
توجان روزگاری‌وجانهابجان‌تو — وابسته‌اند جان تو وجان روزگار

درآن اوقات امرای عظام و غازیان کرام به باشلامیشی عبدالله خان و شاه علی سلطان بتاخت الوس کلهرکه همواره آثار عصیان وفساد از آن گروه مکروه بمسامع جاه‌وجلال‌میرسید مقررگشته امرای ایشان را قتل و غارت نموده سالما و غانما بدرگاه عالمپناه آمدند درروز سه‌شنبه دوازدهم رجب بعزم قشلاق نزول اجلال بقزوین واقع‌شد وچون مکرراً از غازی خان تکلو شیوهٔ‌غدروکفران بظهور رسیده بود قهرمان قهر بسیاست او نافذ شده حسب‌الفرمان قضا مضاالقاس میرزا دراواخر این سال اووبرادرش مصطفی بیك وملازمانش را درمحمودآبادشروان بقتل آورد و برادر کوچکش کش‌بیك درقزوین مقتول گردید .

احدی وخمسین تسعمائه۹۵۱نوروز ئیلان‌ئیل‌چهارشنبه بیست‌و هفتم‌ذی‌الحجه واکثرها فی‌سنة الثانیه درصباح‌پنجشنبه چهاردهم ربیع‌الثانی بعزم ییلاق‌از قزوین‌بیرون فرموده درهمان اوقات همایون پادشاه‌که‌التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در چمن ابهر بشرف ملازمت رسیده مقدمش بتعظیم وتبجیل مقرون کردند واز جمله بیلاکات او یکقطعه الماس بود بوزن چهار مثقال وچهار دانك ودرآن تابستان در ییلاق سرلق وتخت سلیمان گذرانیده مکرر شکارجرگه دست درهم داده ابوالقاسم خلفای قاجار

علم دارخاصهٔ شریفه دریکی از آن شکارها تیر خورده فوت شد و هم درین ایام قران علوبین واقع شد وقشلاق درقزوین اتفاق افتاد .

اثنی و خمسین وتسعمائه ۹۵۲ در روز سه شنبه بیست ودوم ربیع الاول بصوب بله گنبد بیرون فرمودند وتاسلطانیه نهضت کردند چون درتبریز طاعون بود از آنجا بطواف امامزاده عبدالعظیم علیه السلام تشریف برده تا دامغان و چشمهٔ علی فرموده عود نمودند و قشلاق درقزوین واقع شد و درروز شنبه غرهٔ رمضان آن بلده بقدوم همایون تشریف یافت و در یورت قشلاق خبرعصیان القاس میرزا رسید. مرتبه مرتبه بتواتر رسیده و بطریق رجفه بر السنه و افواه مذکور بود که بهرام میرزا که والی ولایت همدان و خوزستان بود هوای سر کشی دارد و محمد خان حاکم هرات نیزدل دگر گون کرده از آنجا که کمال اقبال اولیاء دولت ابدی الاتصال است هردو متعاقب یکدیگر بدرگاه فلک اشتباه آمده دفع دغدغه خواطر کردند و هم در این سال منتشا سلطان استاجلو وفات یافت .

ثلاث وخمسین وتسعمائه ۹۵۳ نوروز یونت ئیل پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول اتفاق افتاد رایات جلال ازقزوین بیرون فرموده عزم خرقان کردند ودرشنبه بیست ودوم از موضع رودک ویرکان بزیارت امامزادهٔ واجب التعظیم عبد العظیم علیه وآبائه والصلوة و السلام رفته از آنجا باوجان توجه واقع شد و از آنجا در تبریز نزول اجلال فرمودند و چند روز توقف کردند درآن اثنا خاقان بکی خانم والدهٔ القاس میرزا و پسر بزرگش سلطان احمد میرزا باستشفاع آمده نواب اعلی نیز از تقصیرات اوگذشته امراء عالی مقدار چون سید بیك کمونه و بدرخان شاملو وشاه قلی خلیفه مهردار و سوندك بیك قورچی باشی ومعصوم بیك صفوی متولی خطیرهٔ مقدسه ومیرابراهیم صفوی وقاضی معسکر را باوالدهٔ اوروان داشتند و ایشان در جواد با اوملاقات کرده او را سوگند دادند که دیگرقدم از جادهٔ ادب بیرون نه نهد و نواب اعلی چون امرا را [بجانب او] روان فرموده رایات کشورستان با الکا بصوب گرجستان برافراشت وازشوره کل وچنك عبور فرموده بگرجستان در آمد واکثر آن زمستان بتسخیر آن دیار ودفع شر کفار بسر برده از آنجا بقرا باغ تشریف آوردند و در یازدهم (۱) ذی الحجه از قیون الومی ازرودخانهٔ کر گذشته بالکاء شروان درآمدند و از ارس عبور فرموده علی چوپان معسکرهمایون شد.

اربع وخمسین وتسعمائه ۹۵٤ نوروزقوی ئیل جمعه هجدهم محرم درخلال آن احوال خبر رسید که القاس میرزا در جنك چرکس شکست یافته شاه نظر برادر درویش محمد خان شکی و اعیان وملازمان میرزا مثل احمد بیك قورچی باشی استاجلووغیره بقتل رسیده اند خود بالشکر شکسته بحوالی طرقوا دارالاماره [قرم] شمخال قیتاق آمده از

آنجا عزیمت دربند نمودند در آنجا زر بنام خود زد و والده و ملازمان اعتمادی خود چون کهنه شاه‌ویردی و تنبل‌لو احمد وغیره راقلعه دار آنجا گذاشته خود به نیت مواضع حصین چون حبالق و غیره توجه نمود وملازمانش فوج فوج فرار نموده بدرگاه خلایق پناه آمدند، و هم در آن ایام چوپان بیك ایچك اغلی استاجلو و کور سهراب ذوالقدر که از معتمدان و معتبران او بودند بدست افتاده در دولتخانهٔ همایون بیاراستند و القاس میرزا در حبالق عزیمت قمق و فیتاق نموده امرای منقلای چون شاه قلی خلیفه و شاه‌وردی وسلطان زیاد اغلی و محمدی بیك موصلو در قریهٔ مسکین احنی از اعمال قهپایهٔ شروان ایلغار برسر او برده اکثر ملازمان اورا بقتل آوردند و او بامعدودی فرار نموده پیش قوم شمخال رفت و از آنجا براه ازو در دریا نشسته به کفه و از آنجا باستانبول رفت ورایات جلال در آن تابستان دریلاق جانی بالای شماخی ییلامشی کرده قلعهٔ گلستان فتح شده دولتیار غلام خواجه و میر محمد ولد خواجه میربجان تمغاچی و فوجی از مفسدان بیاسا رسیده حکم بتخریب آن واقع شد وهمچنین قلعهٔ دربند مسخر کردند ایالت دارایی آنجا بشاهزادگی اسماعیل میرزا وللگی اوبکوکچه سلطان قاجار تفویض فرمودند ودیگر الکا برامرا قسمت نموده زرشاهلق که مبلغ [یکهزار و هفتصد تومان] میشد بعجزهٔ آنجا تصدق فرمودند و در اوایل پائیز از آب کر عبور فرموده در سه شنبه بیست و ششم شعبان در دولتخانهٔ تبریز اجلال واقع شد و در آنجا غوررسی [ملازمان] القاس میرزا کرده ازهر که آثار عقوق وعصیان ظاهر شده بود به سیاست رسیدند و آن قشلاق دست داد .

خمس وخمسین وتسعمائه نوروز بیچی ئیل یکشنبه سلخ محرم درچهارم جمادی الثانیه اردوی معلی از تبریز کوچ نموده و درحوالی شنب غازان بدولت نزول نمودند و از آنجا بدرهٔ انا خاتون و ازآنجا به کمر دره و ازآنجا به ییلاق اشکنبر فرمودند در آن اوقات فتنهٔ القاس نا حق شناس بالا گرفته خواندکار بجهت امداداو به آذربایجان آمد و امرای منقلای چون عبدالله وغیره که در مرند بودند با قراولان خواندکار بقدر دست بردی نموده و چون مدد ایشان متعاقب میرسید امرا صلاح درجنك ندیده دراشکنبر باردو ملحق شدند وچون امراءخوزستان و کوه کیلویه وفارس و کرمان وعراق نرسیده(۱) بودند بمصلحت آنکه ایشان جمع شوند از اشکنبر برودخانه امرفرمودند وخواندکاردرپنجشنبه بیستم جمادی الثانی به تبریز آمدوبعد ازچهارروز درشب سه‌شنبهٔ بیست‌وپنجم رجع القهقری کرده بصوب وان روان شد و هم در آن اوقات مولود ظفر ورودنواب مستطاب علیه‌عالیه پریخان خانم که درظل ظلیل این دولت ابدی التظلیل بسعادات جاوید و عمر مستطیـل بهره‌مند گردند هم در کناررودخانه مذکور روی نموده مقارن حال خبر رجعت‌مخالفان

۱ـ ع : رسیده

بد سگال رسیده مبارکی قدوم سعادت لزوم شاهزادهٔ دنیا و دین بر عالمیان یقین گردید و امراء کرام چون ابراهیم خان و غیره بتعاقب خصما مأمور شده رایات ظفر نشان بالنك چالداران فرمودند ودر آنجا اسماعیل میرزا و بعضی امرا بر سر جمعی مخالفان که جهت تعمیر قلعهٔ قارس آمده ودر آنجا بودند روان داشته خود بنفس نفیس اقدس اشرف متوجه الکای اعدا شده تمامی پاسین وسارو وسوخنوس و اخلاط وارزن‌الروم و ترجان وپای بردوارزنجان تا حوالی خربرت وطرابزون لگدکوب عساکر نصرت مآثر شده آثار تسلط اقتدار ظاهر ساختند[درحینی که نزول همایون بپاسین واقع شد اسماعیل میرزا وامرایی که بموافقت او بر سر مخالفان جمعیت قارس رفته بودند رسیده موازی دو هزار سرو اخترمه جماعت مذکور که قریب هفت هشت هزار بسرداری علی بیك برادر اصغر محمد خان ذوالقدر اغلی بود شکسته و کشته بودند بدرگاه معلی آوردند وهمچنین در آن منزل اسکندر آقا نام علمدار شاه‌علی سلطان استاجلو حاکم استر آباد رسیده یکقطار استر سر وطبل علم علی سلطان ازبك را که درحوالی گنبدقابوس باوجود آنکه مخالفان هفت هزار وشاه‌علی سلطان بایکهزار و پانصد کس بود جنك کرده اورا شکسته بود بپایهٔ سریر اعلی آوردند(۱)]ودر وقت نزول همایون بارزنجان یوزباشیان ذوالقدر که هریك با تابین خود بقراولی رفته درو قتی که بخواب استراحت بودند عثمان پاشا که ازامرای معتبر خواندکار[بود] باششصد کس ازراه غیر معهود بر سر آنجماعت ریخته ایشان به نیروی دولت قاهره بر اعدا غالب آمده سرو اخترمه و اسبان تازی با زین‌های زر ونقره بدرگاه عالم پناه آوردند تاآن که درروز چهار شنبه چهارم رمضان ازشهر ارزنجان عزیمت آذربایجان نموده دراوائل شهر شوال حوالی اوج کلیسای جخور سعد نزول اجلال واقع شد درآنجا اسماعیل میرزا و عبدالله خان و کوکجه سلطان را بتسخیر شروان روان داشته اردوی معلی بعزم تسخیر [الکای] شکی متوجه کنار آب کر گردید چون القاس میرزا در سوم شوال از راه بغداد بهمدان آمده اردوی بهرام میرزا و چراغ سلطان را غارتیده بودوازآنجا متوجه قم وکاشان [و اصفهان] شده ارادهٔ تسخیر آنجا که تمامی اغرق اهل اردو درآن‌شهر بود داشت این اخبار در قراباغ بمسامع عزو جلال رسیده اسماعیل میرزاو امراء دیگر را بازگردانیده [حکومت شیروان را بعبدالله خان شفقت فرموده خود بسعادت واقبال] در آن زمستان ازراه خلخال و اردبیل بقزوین نزول فرموده چون پیشتر خبر توجه رایات بدو رسید ازدر اصفهان کوچ نموده آهنك فارس کرد و قلعهٔ ایزد خواست راگرفته قتل عام نمود و در آنجا هم توقف نکرده بشوشتر رفت و در ماه ذی الحجه آغاز محاصره آنجا کرده یورش نموده نزدیك بدان رسیده بود که آنجا را بقهر وغلبه بگیرد آخر

---

۱ ـ این قسمت را «م» فاقد است.

بیمن توجه و اهتمام اولیاء دولت ابد انجام و کمال [اخلاص] مخدومزاده‌ها صدارت‌پناه میر شمس الدین اسد الله بتخصیص میر زین الدین سیدعلی و میروجیه‌الدین‌عبدالوهاب که مرجع و مآب اهالی آن دیارند بهرجا که‌رجالهٔ روم‌هجوم‌می‌آوردندایشان‌فدائی‌وار بمدافعه شتافته دفع صدمهٔ ایشان میفرمودند تا آنکه خایب‌و خاسر‌از سر آنجابرخاستند و در دزفول هم‌کاری نساخته ازراه قلعهٔ سباب بحدود بغداد رفت .

ست وخمسین و تسعمائه ۹۵۶ نوروز تخاقوی‌ئیل دوشنبه یازدهم صفر رایات جلال در نهم ربیع الثانی از قزوین بیرون فرموده عزیمت ییلاق خرقان نمودند واز آن جاکوچ بر کوچ متوجه کردستان گشتند چون القاس میرزا از رومیه روگردان شده در حوالی شهر زور اقامت داشت نواب اعلی یکدومرتبه بعضی از سادات بزرگ چون‌میر عبدالعظیم بایلکانی خادم آستانهٔ مقدسهٔ رضیهٔ رضویه علی ساکن‌ها الصلوات والتحیة با نوازشات و تفقدات خسروانه ارسال گردانیده وی در آمدن و نیامدن‌ترددی‌داشت‌بیکبار لشکر روم شبیخون بر سراو برده سلك جمعیتش را از هم‌فرو ریختند بالضروره پناه بکوه [الکای (۱)] سرخاب بر اریکه اردلان برده آخر بتوسط مرتضی‌ممالك‌اسلام شاه نور الدین نعمت الله درروز سه شنبه نهم رمضان بابیست ویك‌نفراز اتباع‌بدرگـاه فلك‌اشتباه‌آمده‌بعد ازدوروز مصحوب‌ابراهیم خان و حسین‌بیك یوزباشی بقلعهٔ قهقهه‌رفت و آن فتنهٔ عظیم بمیامن این دولت ابدی به نیکوتروجهی و بهترین‌صورتی فرونشست لاجرم [وضع نیك] موافق تاریخ گردید و هم در تضاعیف آن‌اوقات‌شاهزادگی، بهرام میرزا طاب الله ثراه مـریض شده در شب جمعهٔ نوزدهم رمضان بخلد برین رفته جنازهٔ محفوف برحمت بی‌اندازهٔ ایشانرا بمشهد مقدسه‌برده‌درآن‌جادفن کردندولادتش‌درسنه...

ثلاث‌وعشرین‌وتسعمائه۹۲۳ درروز جمعه هفدهم شوال رایات‌عزو اقبال‌بقشلاق قزوین نزول اجلال فرمودند در اواخر پائیزاین‌سال الکای شروان‌را که‌بعدازفترت‌القاس میرزا و آمدن خواندکار به تبریز برهان نامی از احفاد سلاطین شروان‌بر آن جا استیلا یافته بود به عبدالله خان شفقت فرموده امرای آذربایجان بمدد او تعیین‌فرموده روانه ساختند عبدالله خان ازجواد با کشتی از آب کر عبور نموده در پایین‌علی‌چوبان فرود آمد و برهان لشکر شروان را جمع ساخته بدره بیقره در آمد چون آن‌جابغایت سخت بود و جمعیت بیشتری داشت بر سر او رفتن خالی از تعذری نبود عبدالله خان پانزده روز در علی چوبان نشسته انتظار لطیفهٔ‌غیبی داشت که ناگاه‌پیك‌اقبال‌نامتناهی شاهی‌کار خود کرده برهان باجل طبیعی درگذشت شروانیان محراب نام پیری را از خویشان او بسلطنت برداشته جای خود را بحفر خندق مستحکم ساختند چون این‌خبر بخان رسید بسفناق ایشان یورش کرد وجبراً قهراً آن‌جا را بگرفت و محراب جان‌برده

---

۱ ـ مخصوص «ع»

مردم بسیاری از لشکریان او کشته شدند خان بعد ازین فتح بر در او که جزیره‌ایست بر لب دریا و آب کر از دو طرف آن بدریا میریزد قربان‌علی‌نام یکی از اقوام‌برهان با جمعی کثیر از رجاله شروان بدانجـادر آمده بحفر خندق دور آن‌جا را مستحکم ساخته بودند خان در عین زمستان بدانجا شتافته از جوانب‌غازیان بکشتی‌درآمده‌یورش کردند بعد از جد وجهد بسیار فتح آن قلعه نموده قربـان علی را با بسیاری ازتابعان بقتل آورده بعد از آن شروان بیکبارگی از وجود معاندان پاك شده درذی القعدهٔاین سال ناموس العالمین طاب‌الله مضجعها ارادهٔروضهٔرضاساکنها التحیةوالثنانموده‌ازقزوین متوجه گشتند و ازاعیان شاه قلی خلیفه مهردار و فوجی از قورچیان عظام همراه محفه علیا بودند.

سبع وخمسین‌وتسعمائه ۹۵۷ نوروزایت‌ئیل‌سه‌شنبه‌بیست ودوم‌صفرودرپنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی‌اردوی اعلا [از قزوین] متوجه ییلاق سلطانیه شدندو ازآن‌جا بآذربایجان رفتند و خانه کوچ را بقزوین فرستادند بایندر بیك ملکن اغلی برسر اردو بودوهم درربیع الاول‌این‌سال واقعهٔ القاس بیك میرزا واقع شد ولادتش‌درجمعه‌دهم‌صفر اثنی وعشرین و تسعمائه ۹۲۲قشلاق همایون در قراباغ‌بود.

ثمان وخمسین و تسعمائه ۹۵۸ نوروز تنگو زئیل پنجشنبهٔ چهارم ربیع‌الاول چون مکرراً از درویش محمد ولد حسن بیك شکی‌که از برتو دولت‌روزافزون‌اقتدار تمام یافت ولقب خانی یافته آثار خلاف به ظهور رسیده بود و تنبیه او بر ذمت (۱) همت لازم آمده بنابرین رایات جلال بتسخیر الکای او نهضت نموده در روز شنبه نهم جمادی‌الاولی قلعه کیش بقهر و غلبه مفتوح شده وی درحین فرار بردست کوسه‌پیرقلی چریده‌که کمینه ملازم چرنداب سلطان شاملو بود بقتل‌رسید**جزاء‌بما کانوایعملون**و هم درین سال ایلچی فرنك که ازراه هرمز آمده‌تحف وهدایای‌نفیس آورده‌بودمرخص شده ازهمان راه معاودت نمود وهم درین سال شاه قلی سلطان استاجلو ازمشهد مقدسه آمده بحکومت چخور سعد مقرر شد و الکای اورا به علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر مرحمت فرمودند و هم دراین سال خواجه امیر بیك که درديوان اعلی‌راه وزارت‌داشت مؤاخذه شد و اردوی اعلی از آنجا بگرجستان رفته قلعه‌تموك مسخر گردید درآن اثنا بعضی از مردم اردو طاعون پیدا کرده حسب الفرمان ایشان را اخراج کردنـد قشلاق همایون درقره‌آغاج قراباغ دست داد و درین سال دین محمد ازبك قلی محمد را که یکی از بهادران نامی آن طایفه است همراه قاضی عطاء‌الله برادر قاضی شمس الدین محمد رازی حسنی بدرگاه‌گیتی پناه فرستادکه بعد از نوازش بیکرانه خسروانه‌رخصت

۱ـ ع : دست‌همت

انصراف یافته در سبزوار خبر بدو رسید که دین محمد درمروفوت‌شده بنا برین تو هم بخود راه داده از آنجا فرار کرده چریده بیرون رفت.

تسع وخمسین وتسعمائه ۹۵۹ نوروزسیچقان‌ئیل جمعه پانزدهم‌ربیع الاول‌درین سال بنا بر سببی‌چند رایات جلال بالکای مخالفان توجه فرموده درشهررمضان‌اخلاط معسکر همایون شدو فتح قلعه دست داده اهالی آن‌جا بجان و مال امان‌یافتندو ازآنجا بمحاصرهٔ قلعهٔ ارجیش فرمودند.

ستین و تسعمائه ۹۶۰ نوروزاودئیل‌شنبه‌بیست وپنجم‌ربیع الاول بعد ازچندگاه میانه نیکچرو کردان بختی که سردار ایشان ابراهیم نامی بود خصومتی شده نیکچریان غازیان را از باره بالاکشیده قلعه مسخر و کردان مقتول شدند وبدیع الزمان پسرعلی بیك موصلو پسر خال قورچی باشی القاس میرزا در آنجا بقتل آمدودرآن‌یورش‌بعضی از امرای عظام بسرداری اسماعیل‌میرزا بر سر اسکندر پاشابه ارض‌الروم‌رفته‌بر وظفر یافتند و بعضی از لشکراوراکشته بعضی از معتبر رومیه چون کسرعیسی صاحب سنجق ذوالقدرگرفتار شده در اردوی معلی بیاسا رسیدوهم دربن‌سفرقلعهٔ‌بارگیری که کوتوالی محمد بیك دکر اغلی بود بامان مفتوح شد و از آنجا لشکر بغارت کردستان رفته سالماً غانماً باز آمدند و تمامی زمستان در آن یورش مبارك بسر رفته درعشراول‌ربیع الثانی نخجوان محل نزول همایون گردید و در آن‌جا سیدشمس الدین‌دیلجانی‌بسفارت روم رفت و اردوی معلی متوجه ییلاق شده الکای ارومی معسکر میمون گشت و ازآنجا به سلماس و خوی واقع شده در آن سفر بعضی قلاع کردستان مفتوح گردید و ازآنجا معاودت نموده متوجه نخجوان شدند و قاضی جهان که سالها اعتماد الدوله‌بود از آن امر عالی استعفا نموده در قزوین معتکف گشته بود بنابر عرض حاجات بدرگاه آمده درحین معاودت در زنجان وقت غروب جمعه هفدهم ذی الحجه وفات یافت قاضی جهان موافق تاریخ است ولادتش در (۱) در صبح پنجشنبه دوازدهم محرم سنهٔ ثمان و ثمانین و ثمانمائه ۸۸۸ و چون رستم پاشا وزیر اعظم سلطان مصطفی ولد ارشد خواندکار خائف بود ازکمال مکر و تزویر کدورت او را در ضمیرپدر جای‌گیر ساخته در این سال درحین توجه خواندکار بعجم پسر را بقتل آورد وتاریخ آن واقعه « مکرر ستم » یافته اند وچون‌معاقب آن سلطان محمدپسرش‌هم‌مقتول‌شد«ستم‌مکرر» تاریخ آن گردید.

احدی وستین وتسعمائه ۹۶۱ نوروزپارس‌ئیل‌یکشنبه‌هفتم‌ربیع‌الاخر اتفاق‌افتاد و بقشلاق نخجوان درآمده خبر توجه خواندکار و قشلاق او درحلب شایع شد وخاطر

از اینجا قسمتی از نسخهٔ «ع» افتاده بود واز نسخهٔ«م» تکمیل‌شد.

اشرف متوجه انتظام حال عساکر شده در اندیشهٔ مدافعهٔ خصمی چنان بود تادرپنجشنبه ششم رجب اردوی معلی بجانب بازار چای نهضت نموده در اواخر شعبان خواندکار به نخجوان آمد و بعد از دوروز، روز بیست و هفتم شهر مذکورمراجعت کرد و رایات جلال بگرجستان فرموده قریب یکماه در الکای‌شرشاد و قرقره نشسته به نهب و تاراج کفار اشتغال داشتند تا رمضان گذشت و در این‌وقت خواندکار در ارزن الروم بودو فوجی از امرا که بر سر قلعه ده الطی میرفتند صلاح درآن ندیده بقانلوچمن‌عودنموده و سنان بیك که یکی از مقربان خواندکار بودگرفته بدرگاه فرستادندموکب همایون نیز سپاهی به قانلوچمن فرمودند چون اعیان اروام با اصلاح ذات البین درایام سلسله جنبانی کرده‌بودند بنا بر این نواب‌اعلی از سرخون سنان بیك گذشته‌اوراهمراه‌شاه‌قلی بیك قاجار نزد خواندکار فرستاد و از آنجا بصوب الکای لواصان توجه فرموده قریب‌سی‌هزاراسیرازصغیروکبیربهم‌رسیدوزمستان درآن‌جابسررفت‌واز آنجا عود فرموده دربردع نزول اجلال‌واقع‌شد و فرخ زاد بیك ایشك اقاسی را بایلچی گری‌روان‌داشتند .

اثنی و ستین وتسعمائه۹۶۲ نوروز توشقان ئیل دوشنبه هفدهم ربیع الاخر موکب همایون متوجه تبریز شده جهت اسماعیل میرزاطوی نمودند وبعزم قشلاق‌قزوین متوجه آنجا گردیدند وهم درچهاددهم ربیع الاول آنسال ابراهیم،سلطان‌شیرازمغضوب بل مـأخوذ شد ایالت فارس بعلی سلطان تـاتـی اغلی ذوالقدر مفوض شده و شاهرخ بیك ولد ادهم به داروغگی و هم بتحصیل داری وجه ترجمان ابراهیم خان مقرر گردید.

ثلاث و ستین وتسعمائه ۹۶۳ نوروز لوی ئیل چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی در این سال دارائی هرات بشاهزادگی اسماعیل میرزا مرحمت فرموده‌وی درسه شنبه ششم ربیع الثانی باتفاق علی سلطان تکلواز قزوین توجه بدانصوب فرموده‌درسه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی در هرات نزول نمود و شهزادهٔ عالمیان سلطان محمد میرزا مصحوب علی سلطان درجمعه چهارم شعبان از آنجا بیرون آمده در اواخرشوال بدرگاه عالمپناه رسیدند و رایات جلال به ییلاق درباوك واز آنجا بهجخور و ازآنجا بساوجبلاغ فرمودند و در آنجا علی سلطان تکلو مغضوب شده بضرب لگد قورچیان از هم‌گذشت و هم در این سال سلطان ابراهیم میرزا مخدوم‌زاده بهرام میرزا منظور نظر سیما آثار شده ایالت مشهد مقدس معلی بدو شفقت فرمودند در پنجشنبـه غره ربیع الثانی متوجه آنجا شدو در این سال امرا واعیان حسب الفرمان قضاجریان‌از کل مناهی توبه کرده این قطعه‌درآن تاریخ وارد گشته قطعه:

سلطان کشوردین طهماسب شاه‌عـادل سوگند داد وتوبه‌خیل سپاه دین را
تاریخ توبه دادن شد « توبهٔ‌نصوحا» سر الهی است‌این‌منکرمباش‌این را

وچون صدارت پناه میرشمس الدین اسدالله صدر از کمال ضعف مزاج وپیری در تبریزرحل اقامت انداخته خدمت میرزین الدین علی خلف صدق ایشان به نیابت بامرصدارت اشتغال داشتند در این سال بجنات عدن انتقال نموده درمشهد اعلی مزکی رضیهٔ رضویه علی ساکنها التحیة مدفون شد ولادتش سنهٔ ثمان وثمانین وثمانمائه ۸۸۸

اربع وستین وتسعمائه ۹٦٤ نوروزئیلان ئیل در این سال بدستورحکومت هرات بسلطان محمد میرزا مرحمت شد و قورچی باشی در خدمت ایشان، روزشنبه نهم صفر بدانصوب توجه نموده در سه شنبه نهم ربیع الثانی بهرات رسیدند وقورچی باشی در دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی اسماعیل میرزا را از هرات بیرون آورده درمصلای آنجا نزول نموده و در دوشنبه پنجم جمادی الثانی از آنجا کوچ بر کوچ از راه طبس بیزد و از آنجا بساوه آمده اعتماد الدوله معصوم بیك امیر دیوان صفوی او را بقلعهٔ قهقهه برد هم در این سال رایات جلال به ییلاق سهند و از آنجا به تبریزفرموده قاضی محمد ولد قاضی سافر و حیدر بیك ولد استاد شیخ توسخی منکوب شده گرفتار گشتند و هر دو در قلعه الموت محبوس شده کار ایشان در آنجا بنهایت رسید و هم دراین سنه روزشنبه هشتم شوال محمد خان تکلو حاکم هرات وفات یافت وهم درین سال قشلاق در قزوین واقع شده در آنجا امرصدارت بمیر تقی الدین محمد بن میر معزالدین محمد صدرسابق مفوض گردید .

خمس وستین وتسعمائه ۹٦٥ نوروز یونت ئیل جمعه هشتم جمادی الاولی در روزسه شنبه یازدهم رمضان رایات جلال به ییلاق خرقان فرموده امراء عظام مثل بدرخان [امیر دیوان استاجلو صاحب سلطانیه و طارمین] وشاه قلی خلیفه مهردار [حاکم] به یساق استر آباد مأمور گشته در شنبهٔ دهم شعبان از قزوین بیرون رفتند و سایر امرا چون یادگار محمد بیك [ترخان] موصلو و حسن بیك فتح اغلی استاجلو وشاه قلی بیك چاوشلو وعباس علی بیك [ولد چرندات سلطان و احمد بیك قیا اغلی قاجاروقاسم علی سلطان درغوت اغلی] شاملو و رستم خان افشار [حاکم کوه کیلویه] و دیگر امرا بدیشان پیوسته باتفاق ابراهیم خان صاحب استر آباد بر سرترکمان اوغلو رفته ایشان باتفاق اباوالی خود بحول اترك درآمده بودند امرا ازعقب ایشان ایلغار برده ودرهمان شب شاه قلی خلیفه را در اثناء راه قولنج عظیمی دست داده در شب سه شنبه هجدهم رمضان درگذشت امرا تا کنار آب رانده چون از ایشان اثری نیافتند بر گشتند در اثنا علی سلطان ازبك بمدد ترکمان رسیده تا آنکه نواب اعلی احکام بقدغن تمام بامرا نوشته بود که اگر علی سلطان بیاید جنك ناکرده کیفیت بعرض رسانند امرا از آن ذاهل شده از کمال غرور نهیب اجتماعی از آب جرجان عبور نموده او ازغایت عجز

خندقی بر کنار مخیم خود کنده پناهی راست کرده بود و درعقب آن تفنگچیان نشانده امرا آغاز جنك کرده در روز یکشنبه بیست و یکم شوال ازوی شکست یافتند بعضی بقتل رسیده و بعضی دستگیر شدند و نتیجهٔ خلاف امر قضا امضا بظهور رسید [وهم در شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاولی بعداز نوروز بدو روزدو مرتبه‌سیل بقزوین آمده قریب دوهزار خانه ویران کرده مبلغها خسران ترك وتاجیك شد وهم دراین‌سال مغفرت پناه شیخ زین الدین جبل عاملی راورومیان درمکه گرفته‌باستانبول‌بردندو بواسطه تعصب‌مذهب‌درپنجشنبه عشراوسطرجب‌شهید ساختند] وهم درین سال قشلاق در قزوین واقع شده و در شب پنجشنبه ششم جمادی الثانی ابای ترکمان را که فساد بسیاری در استر آباد ازو مولد شده بود خواجه محمد مظفر بنکچی و ملازمانش کشته سر او را در جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بدرگاه آوردند و در روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول نواب اعلی بمبارکی طالع و بخت‌فیروز از دولتخانهٔ کهنه[بدولتخانهٔ]مجدد نقل و تحویل فرمودند

ست وستین وتسعمائه ۹٦٦ نوروز قوی ئیل شنبه غره جمادی الاخری چون هوا ملایم میگذشت نواب اعلی میل ییلاق نفرمودند (۱) در اثناء این سال خبررسید که میانهٔ اولاد خواندکار نزاع شده در صدد جنك و جدال اند مرتبه مرتبه این خبر به تحقیق میپیوست تا آنکه از یادگار بیك بازوکی صاحب ایشکردوقا فرمان‌کس رسید که خیمه چند در یاس فرود آمدند مقارن آن ملازم شاه قلی سلطان استاجلو ازجخور سعد آمده علی آقا چاوش باشی سلطان بایزید را همراه آورد خلاصهٔ‌سفارت‌آنکه‌اگر نواب اعلی ما را درپناه خود جای میدهدبدرگاه آییم متعاقب خبر رسید که وی‌درپاسین از پاشاها شکست یافته بخجور سعد آمد بنابرین حسن بیك یوزباشی‌را بامبلغی کرامند از نقد و امتعه باستقبال او روان داشته درین اثنا سنان بیك که سابقاً درگرجستان گرفتار شده بود از جانب خواندکار و دوراق ملازم [سلطان] سلیم برسالت رسیدندو منهیان خبر[قرب] وصول سلطان بایزید رسانیدند.

سبع وستین وتسعمائه ۹٦۷ نوروز پیچی‌ئیل دوشنبه سیزدهم جمادی الثانی سلطان بایزید چون بحوالی قزوین رسید تمامی امرا و اعیان باستقبال رفته وی را در نماز عصر چهارشنبه بیست و یکم‌محرم‌بشهر در آوردند و در میدان مجددبملازمت‌نواب اعلی مشرف شد در آن روز این کمینه امر غریبی عجیب از کمال تایید دولت متناهی و غایت عنایت الهی که همواره‌شامل‌حال این دولت بی انتقال است برای‌العین‌مشاهده‌نموده مجملا سلطان بایزید با لشکری چون سد سدید همه با اسلحهٔ جنك از تیرو شمشیر و

۱ـ م: فرمودند

تفنك بر اسبان تازی سوار و مهیای کار زار چون بمیدان در آمد بندگان نواب اعلی باقورچی باشی و قورچی‌وتیروکمان و شمشیر بنفس نفیس اورا استقبال نموده تا بمیان میدان قدم رنجه داشتند بیکبار لشکر دست راست ودست چپ بیگانه هاله‌واراحاطهٔ آن شهریار خورشید آثار کرده اعوان وانصار قریب دو تیر پرتاب دور مانده این ذرهٔ بی مقدار در خدمت شیخ علی منشا ازگوشهٔ بامی نظاره میکرد ناگاه از مشاهدهٔ آن امر غریب لرزه بر اعضای بندگان افتاده و چند نوبت آیةالکرسی خوانده برآن‌مهرسپهر تابنده دمید بیت:

اگر فتنه‌گردد سمك تاسماك　　　چوایزد نگه داردازبد چه باك

بالجمله مقدم اورا باصناف تعظیم و تبجیل تلقی فرموده او را در دولتخانهٔ قدیم فرود آوردند و درروز جمعه (برای) تهنیت قدوم او قدم مبارك‌رنجه‌داشتندو دقیقه‌یی‌از دقایق غریب نوازی و اشفاق فرو نگذاشتند و بعد از چند روز در میدان‌مذکور جشن عالی [ترتیب] کرده قریب دو هزار تومان نقد و جنس بدو مکرمت فرموده بدست همایون‌که بوسه گاه سلاطین ربع مسکونست بواسطهٔ کمال تعظیم جیقهٔ مرصع‌بر سر او زدند و او از غایت‌کبر و حماقت بلوازم عذر خواهی قیام نکرد و این‌مصراع‌تاریخ آمدن اوست « بگو شهر محرم بود وقوی‌ئیل » ونواب اعلی درصدد درخواست گناه‌او ازپدر شده علی آقا و آقجه سفیل یوز بساشی حرم‌که از معتمدان درگاه بود همراه سنان بیك به‌خواندکار وارشتی آغا را مصحوب دورآق نزد سلطان سلیم روان‌داشتند در خلال آن احوال بموجب وسوسهٔ بعضی مفسدان‌که درپیش او بودند چون دیو قدوز وسنان میراخور از طریق صواب‌گشته خیال تخلف از موکب همایون‌درخاطر گذرانیده وغرا اغرلو ومحمود چرکس و مصطفی نشانچی از آنجا نقی؟ واقف شده بحسن بیك یوزباشی درین باب ایمائی‌کردند سلطان بایزید بر آن اطلاع یافته در شبی هر سه را بخلوتی طلبیده بقتل رسانید و نواب اعلا مطلقاً این را بروی او نیاورده همچنان در مقام مهربانی و اشفاق بودند تا آن‌که عرب محمد نام طرابزونی که شیعهٔ مخلص بود هم از ملازمان او بمهمی بمازندران رفته هم در آن اوان ازگرد راه‌رسیده درروزی که نواب اعلی و سلطان بایزید در باغ سعادت آباد سیر میفرمودندخود رابخدمت‌رسانیده آهسته‌گفت دو کلمهٔواجب العرض دارم و فرصت فوت میشود نواب اعلی‌اورابدیوانخانه وعده کرده حریفان از آن بویی بردند بموجب الخاین خایف از باغ چون بمنزل خود رفتند آن بیچاره را درشب پنجشنبه بیست و یکم رجب که درآن شب قران نحسین‌شده بود بقتل آوردند و این خبر که بمسامع جاه وجلال رسید از دو جهت ملال فرمودند یکی آنکه مرد مؤمنی بناحق کشته شد و دیگر آن‌که در ایشان خیانت عظیمی هست

که این جرأتها میکنند بالضرورة بفکر دفع ایشان افتاده اثر ملال بندگان که بر همگنان ظاهر گشت نماز شام جمعه‌یی عوام بر درخانه او هجوم آورده آغاز طعن ولعن کرده سنك بر در و بام او انداختند هرچند اینمعنی موافق مزاج اشرف اقدس نبود اما چون امری بی اختیار واقع شده بود دیگر بر آن جماعت اعتماد نمانده بنابرین صباح جمعه بعضی از امرا بمنزل او رفته ویرا با فرزندان بدستور مقرر بدولتخانه آوردند و درعصر آن روز اورا مسلوب الاختیار ساخته ملازمان مفسد اورا چون لله پاشا وفرخ بیك و سنان میراخور وعیسی چاشنی گیر و خواجه عنبر وغیرهم بقتل آوردند واورخان پسر بزرگتر اورا بحسن بیك و سلطان محمود را بمعصوم بیك و سلطان محمد را به قورچی باشی و سلطان عبدالله را بمیر سید شریف سپردند وخودش رادراندرون دولت خانه حفظ نموده قورچیان برو گماشتند [و در اوایل رمضان مزاج وهاج اقدس اشرف انحراف پیدا کرده قریب یکدوماه‌درکشید] و هم در روزسه‌شنبه پانزدهم جمادی‌الاولی این سال عیسی خان پسر لوند حاکم گرجستان بسعادت اسلام رسیده منظور نظر کیمیا اثر شده‌و به‌مرتبه‌یی ارجمند فایز گردید و درآن تاریخ گفتند « عیسای لوندشدمسلمان از صدق » و حسن بیك چاوشلو قورچی تیر و کمان که ازمقربان‌و معتمدان‌بود درروز شنبه هفدهم ذی الحجه‌وفات یافت .

ثمان و ستین وتسعمائه ۹٦۸ نوروز تخا قوی ئیل سه شنبه بیست وچهارم جمادی الثانی [وهم] درین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد وایلچیان‌خواندکار مقدم ایشان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی باشی که از جملهٔ محرمان و معتمدان بود با هفتصد و شش نفر در شنبه نهم جمادی الثانیه بایروان خچورسعدرسیده در سه شنبهٔ بیست ودوم رجب بقزوین درآمده تمامی خواص وعوام‌مراسم استقبال به جای آوردند و دریکشنبهٔ بیست وهفتم به تقبیل بساط جلالت‌مناطرسیده تحف‌وتنسوقات و پیلاکات از مرصع آلات چون کمر شمشیر و کمرخنجر و اقمشهٔ نفیس فرنك وروم و بسیاری از نفایس و چند نفر اسب بدو که خواندکار اتحاف داشته بود به‌آیین مرغوبی گذرانیدند و نواب اعلی بعد از [انواع] مراعات واصناف نوازشات‌جعفربیك کنگراو استاجلو که در سلك امرا [ی عظام] منتظم بود بایلچی‌گری مقرر داشته همراه ایشان بروم روان وهم در پانزدهم شعبان گرگین ولد لوند گرجی در جنك‌شاه‌وردی‌سلطان زیاد اغلی بقتل آمده در حینی که ایلچیان روم در مجلس خلد آیین بودند سر ها و اخترمها از نادران گرجی اسیر را بنظر اشرف اعلی رسانیدند و هم‌درپانزدهم‌شوال رستم پاشا وزیر اعظم خواندکار که بدختر داماد خواندکار بود باجل‌طبیعی‌درگذشت گویند از جملهٔ متروکاتش دوهزار (۱) پوستین سمور بوددیگر اجناس نقودبرین‌قیاس

۱ ـ م: سی هزار.

توان کرد و در شب شنبه دهم ربیع الثانی حسن بیك یوزباشی استاجلو که از اعاظم امرا و مقربان بود [ومیرزا اشرف . قاضی جهان وکیل شرف‌دودمان سادات سیفیه بود نهم شهر ذیقعده] و سید محمد جبل عاملی که پیش نماز نواب اعلی بود درسحر جمعهٔ سوم ذی الحجه و خواجه قاسم [نظر] که مستوفی دیوان اعلی بود در هفدهم ذی الحجه وفات یافتند.

تسع و ستین وتسعمائه ۹٦۹ نوروز ایت‌ئیل چهارشنبهٔ پنجم رجب‌در روز سه شنبه بیست و هشتم محرم رایات جلال بعزم شکار ماهی متوجه طارم‌شده تاحوالی‌خزربیل که ملتقای سفید رود و شاه‌رودست (۱) فرموده چند روزی شکار کردندو بعدازعود از آن سفر مزاج اقدس ناموس العالمین مهین بانو الشهیره بسلطانم همشیرهٔ اعیانیه نواب اعلی که ملکة الخیرات وبانیة المبرات بود وعالمیان غریق بحرنوال ایشان‌انحرافی پیداکرده‌درنصف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی بعالم قدس فرمودند ولادتش سنهٔ خمس و عشرین وتسعمائه ۹۲۵ و صباح نواب اعلی بنفس‌نفیس‌تشییع‌جنازه‌محفوف برحمت بی اندازه ایشان تابشاهزاده حسین علیه السلام فرموده‌میرتقی الدین‌محمدصدر و مولانا عماد الدین علی استرآبادی معلم علیه عالیه‌ودیولقلی بیك‌ایشك آقاسی‌حرم‌نعش غفران مآلرا بدار المؤمنین‌قم‌برده درجوار حضرت معصومه علیهاالسلام‌بامانت گذاشتند و در چهارشنبهٔ غرهٔ جمادی الاولی سونیك بیك قورچی باشی‌افشار که‌از صوفیان گیلان و سنش ازنود(۲) متجاوز بود و در اواسط ربیع الاخریادگارمحمدبیك موصلو ترخان بن مرجومك سلطان بن امیر خان که حاکم ساوه بود ودرشنبه بیست‌ودوم‌صفرمیرفیض‌الله قاضی معسکر و در هفتم صفر قاضی عمادناظر بیوتات ودرپنجشنبه‌بیست وپنجم‌ذی‌القعده میرزا کافی میشی وفات یافتند و درین سال ولی بیك یساول باشی استاجلو که برسالت روم رفته بود همراه ایلچیان آنجا چون خسرو پاشا حاکم‌وان و سنان‌بیك چاشنی گیر و علی آقا چاوش باشی با دویست نفر در روزپنجشنبه چهاردهم ذی القعده‌بقزوین‌رسیده در شنبه هفدهم درباغ سعادت آباد بپابوس سر افرازشدند و کتابتی که بخط‌خواندکار آورده بودند مشتمل بعهد و پیمان ومؤکد باصناف ایمان گذرانیده پیشکشی که از آن دیار آورده بودند بعرض رسانیده نوازش یافتند وچون قبل ازاینکه‌نواب اعلی فرخزاد بیك را فرستاده بودند با خواندکار مصالحه و معاهده واقع شده بود ونواب اعلی‌به موجب **ان العهد کان مسؤلا** نقض‌آن روا نداشتند دیگر چون صلاح کافهٔ خلایق در سد باب نزاع بود بندگان نواب اعلی که درجمیع امور نظر بر صلاح حال جمهور داشته

۱ـ از اینجاتا آخر کتاب‌از نسخهٔ «م» ساقط‌شده‌است،وفقط از نسخهٔ «ع» استفاده‌شد.

۲ـع:وسنش‌از بودو تصحیح احتمالی است.

و دارند و سلطان بایزید با اولاد در روز پنجشنبه بیست و یکم ذی القعده حسب استدعای پدرش تسلیم ایلچیان کرده ایشان بفرمودهٔ خواندکار همه را بخبه هلاک کرده «نی دست تودارد خبر نی تیغ توآلودگی» در سلخ شهر مذکور با اجساد ایشان بروم بازگشتند و در بیستم ربیع الثانی داود بیك پسر لواصان حاکم گرجستان بدرگاه آمده با فوجی از ناوران بشرف اسلام و ایمان رسیده حکومت تفلیس بدو مفوض گشته بلقب خانی مشرف گشت ودرین سال قشلاق و ییلاق درقزوین واقع شد.

سبعین وتسعمائه ۹۷۰ نوروز تنگوزئیل پنجشنبهٔ شانزدهم رجب درروز یکشنبه نوزدهم صفر جعفر بیك کنگرلو که برسالت روم رفته بود با الیاس حاکم خواندکار همراهی کرده و بدرگاه گیتی پناه آمدند و پیشکشی که آورده بودند از آن جمله چهل اسب بدو با چلهای زربفت و مخمل وزین مرصع و پانزده هزار اشرفی قبرسی که عبارتست ازسی هزار تومان و بسیاری از نفایس و تنسوقات روم و فرنك و مصر و یمن درمحل خود گذرانیدند درین دو سه سال عیسی خان پسر لوند دربارگاه فلك اشتباه برتبه یی ارجمند رسیده مقدم بر امرا و ارکان دولت عظمی می نشست و هر ساله مبلغ شش هفت هزار هزار تومان الکا وانعامات، بمحض همین که از کیش پدر منحرف گشته روی نیاز بدین درگاه که قبلهٔ مقبلان آگاه است آورده بود در وجه او مقرر گشته با دیگر بمقدات سر افراز میگشت بیکبار بشآمت وسوسه یی از ناوران که عادت بشراب و کباب گوشت خوك کرده بود همهٔ آن حقوق را فراموش کرده خیال فرار و ارتدادداشت ویکدو ازملازمان محرم او این معنی را بپایهٔ سریراعلی معروض داشته بعد از پیروی و تحقیق چون صدق سخن ایشان بوضوح پیوست در آخرچهارشنبه بیست وششم ربیع الثانی گرفتار شده در سه شنبه شانزدهم جمادی الاولی او را بقلعه الموت بردند و هم در سیزدهم رجب این سال میر تقی الدین محمد صدر از آن امر معاف گشته (۱) در ذی القعده صدارت عراق و فارس وخوزستان بمیر شمس الدین محمد یوسف که از افاضل سادات ملایك صفات استرآباد است مفوض شد و درعشر اواسط ذی الحجه صدارت خراسان و آذربایجان وشروان بمیر زین الدین سید علی مخدوم زادهٔ امیر شمس الدین اسدالله مرعشی صدر سابق عنایت فرمودند ودراواخر روز جمعه هشتم شعبان حکیم نور الدین محمد بن مولانا کمال الدین حسین طبیب خاصهٔ شریفه ، درروز دوشنبه بیست و هفتم رجب ومولانا قطب الدین محمد بغدادی مشهور بقاضی اغلی وفات کردند، وهم درین سال قشلاق و ییلاق درقزوین واقع شد.

احدی وسبعین وتسعمائه ۹۷۱ نوروز سیچقان ئیل شنبه بیست وهفتم رجب

۱ـ ع: معارك گشته. وتصحیح احتمالی است.

در تابستان و زمستان این سال نواب اعلی به فتح و فیروزی متوجه انتظام مهام بوده ییلاق و قشلاق در قزوین فرمودند معصوم بیك و بعضی امرا برسرمازندران روان داشتند آخر بشفاعت سلطان مراد خان حاکم آنجا آن الکارا دانسته بوی شفقت فرمودندواو تعهد بقایای سنوات نموده در صدد ادا شد و در این سال پیر محمد خان بن جانی بیك سلطان والی بلخ باغوای مفسدان بحوالی مشهد مقدس آمده بی آنکه خرابی کند به نیروی دولت قاهره بالکای خود بازگشت و تولك بهادرحال خودرا بعذر خواهی بدرگاه فلك اشتباه فرستاده نواب اعلی بعد از مراحم خسروانه حسن بیك یساول باشی شاملو مصحوب و نزد موما الیه روان داشتند ودرین سال علی سلطان ازبك و برادرزادگان بخراسان آمده پیرتاولی چندکردند چون همگی همت والای بندگان نواب اعلا بتقدیم شعار اسلام مصروفست بموجب **واذن فی الناس بالحج** مؤالف و مخالف رابدین طریق حق دعوت فرموده بنابرین درین چند سال چندین نفر از اعیان ازبکان ماوراء النهر به نیت حج آمده بحجاز رفتند و علی مراتب درجاتهم مراعات یافتند و ایلچی مکر سید ابوالمکارم نامی درپنجشنبه چهاردهم ذی الحجه از جانب سلطان محمودخان والی آنجا پیشکشهای لایق آورده با حق وردی بیك ولد فتحی بیك برواچی که برسالت آنجا مقررشده بودمعاودت نمود ودرشب نوروزاین سال مهدعلیا خانش بیگم همشیرهٔ نواب اعلی بعالم بقاپیوست ومرتضی ممالك اسلام به نیت حج ازقزوین متوجه بغدادشده بعدازشرف زیارات عتبات عالیات بواسطهٔ موانع مناع للخیر عودنموده درهمدان صبح جمعه پانزدهم ذیحجه بعالم جاودان رفت ولادتش درشب پنجشنبه سیزدهم شوال سنه اثنی عشروتسعمائه ۹۱۲ قدس الله سره الاطهر.

اثنی و سبعین وتسعمائه ۹۷۲ نوروز اودئیل یکشنبه هشتم شعبان درین سال امراء عظام چون معصوم بیك و سایرامرای عراق و کرمان بیورش خراسان مامور گشته چون قلعه خبوشان‌را ازبکان بتغلب گرفته بودند و بمیر شهریارنامی که راه وزارت علی سلطان‌دارد سپرده بودند و او آن‌جا را باقوام خود داده بدیدن وی رفته بود جمعی از اهالی آن‌جا بسرداری پهلوان قمری مراسم دولتخواهی بتقدیم رسانیده بود کسان شهر را بعضی بقتل آورده پاره یی را بدر کردند وعلی سلطان لشکر بدانجا کشیده خاسراً خایباً برگشت و پهلوان قمری بجلدوی مشمول آن عواطف بیدریغ شده الکاء کلبددو بعضی‌مواضع به تیول او مقرر شد و از دیوان اعلی حکومت آن قلعه‌ونیشابور و اسفراین به ایقوت بیك چاوشلو استاجلو عنایت فرمودند وچون آثار ظلم وعدوان قراق خان تکلو که بعد ازپدرش محمد خان والی هرات شده بود درپایهٔ‌سریر اعلی مذکور شد درین سال بنا بر رفع تعدی و تطاول اوامرایی که‌به‌خراسان رفته‌بودند و شاهزاده های عالیشأن چون سلطان ابراهیم میرزا وبدیع الزمان میرزا مأموربدفع او

گشته در آن اثنا برادران قراق چون مصطفی بیك و مسیب بیك قصد او کرده کاری از پیش نه بردند بنابرین با فوجی از دولت‌خواهان تکلو از شهر بیرون آمده به غوربان مزد صافی ولی سلطان روملو صاحب آن‌جا رفتند وقراق برادر دیگرحسین‌قلی وجعفر پسر خود را با جمع‌کثیر از عقب ایشان فرستاده درحوالی غوربان درشنبه دهم جمادی الاخر بین الفریقین مقاتله دست داده مصطفی بیك را شکسته احمدبیك و مسیب بیك برادران قراق را با بعضی از ملازمان ایشان دست گیر کرده نزد قراق بردند که مصطفی بیك با سایر گریختگانرا ازو طلب دارند و اگر ندهد جبراً قهراً قلعهٔ او گرفته او را نستانند در آن اثنا قراول امرا بدان حوالی رسیده متعاقب آن بعضی از امرا چون ولی خلیفه شاملو حاکم قم و خلیل سلطان سپاه منصور کرد بمعرکه رانده جمع کثیرمردم قراق کشته شدند این خبر چون بقراق رسید حرکة المذبوحی(۱) کرده مقارن آن‌خبر رسید که امرا برباط بریان آمده اند بیکبار بقایای لشکرش پریشان گشته بامعدودچند در خدمت شاهزادهٔ عالمیان ابوالغالب سلطان محمد میرزا و سلطان حسن میرزا مخدوم زاده‌اش بحصار اختیار الدین رفته ازین جانب شاهزادگان و امرا بهرات درآمده‌اورادر عصر جمعهٔ شانزدهم زیر آوردند و درمحلی مضبوط گردانیده این احوالات‌رابپایهٔ‌سریر اعلی معروض داشتند و قزاق چون بمرض استسقا مبتلا بود در تضاعیف آن‌حال مرده از نکال دنیا بعذاب عقبی اتصال یافت و هم درشب پنجشنبه دوازدهم شعبان که چهارم‌نوروز اودئیل بود بندگان نواب اعلی حضرت صاحب الامرصلوات‌الله‌علیه را درعالم رؤیادیده صباح تتمهٔ تمغاوات ممالك محروسه راکه درکل قریب سی‌هزار تومان اصلاوفرعاًمیشد بخشیده نواب آن عطیه را که‌هرگز هیچ یك از سلاطین‌روی زمین ده‌یك‌آن مکرمت نکرده بودند بارواح حضرات ائمهٔ هدی صلوات‌الله علیه را درعالم رؤیا دیده تقبل الله تعالی من‌حضرت الاقدس الاعلی و خلد ملکه و سلطانه مادامت‌الارض‌والسماءفی‌منتصف شهرربیع الاول سنه سبعین و تسعمائه ۹۹۰(۲) من الهجرة النبویة المصطفویه

۱ـ ع: حرکة المذلوجی ۲ـ کذا ،

پایان

فهرست یا کلید کتاب

۱- معمولا در تنظیم فهرست که در حقیقت کلید استفاده از کتاب است نام اشخاص، قبایل و اماکن هر کدام جداگانه ترتیب داده میشوند ولی در کتاب حاضر بواسطهٔ اینکه در ضمن تنظیم بمشکلاتی برخوردیم وپاره‌ای از اسامی مشتبه‌ویا بطورمسامحه‌یکی بجای‌دیگری استعمال‌شده بود ترجیح دادیم که همه دریکجا متمرکزشود و این‌کار دارای مزایائی است که خوانندهٔ‌ارجمندضمن مطالعه‌پی‌میبرد .

۲- در این فهرست حتی الامکان اسامی اصلی‌موردتوجه‌قرارگرفته وکلمات‌دیگری ازقبیل **الوس**، **اتابك**، **اویماق**، **امام**، **امیر**، **امیره**، **الکا**، **بیك**، **خواجه**، **سلطان**، **سید**، **شیخ**، **قاضی**، **ملك**، **میرزا** ونیز لقب ها محسوب نشده اند . مثلا الوس کلهر در حرف **ك** واتابك سام درحرف **س** و اویماق تاتار و امیر تیمور درحرف **ت** وامیره‌دیباج‌در حرف **د** وخواجه یحیی‌کرابی درحرف **ی** وقاضی احمد صاعدی درحرف **الف** ومیرزا بابر در حرف **ب** و شیخ ابراهیم حموی در حرف **الف** وقطب الدین اسك درحرف **الف** تنظیم شده اند. البته در کلماتی‌چند ازقبیل امیر بیك موصلو که« امیر» جزء نام او است بدیهی ازقاعدهٔ نامبرده مستثنی است.

و باید تذکر دهیم که چند کلمه استثنائی **آب**، **چشمه**، **چمن** وکنیه‌ها نیز ازاین قاعده خارج شده وحرف اول آن‌ها رادرنظر گرفته‌ایم.

۳- چون بعضی از اماکن گمنام بود و احتمال اشتباه میرفت ونیز بعضی از آنها با نام اشخاص اشتباه میشد بازیادکردن کلمهٔ «قلعه» منظور اصلی‌را تامین کردیم مانند « **قلعهٔ** اختیارالدین» درحرف **الف**.

آذر ماه ۱۳۴۲

سید کاظم موسوی

فهرست

نامهای اشخاص و اماکن و قبائل

* بکلمهٔ «بنی» نیز مراجعه‌شود

٭(ب)٭

☼ (ث) ☼

☼ (ج) ☼

٥ (ص) ٥

☆ (ظ) ☆

☆ (ع) ☆

☆(غ)☆

☆(ق)☆

☆(ن)☆

(استدراك)

پایان

۴۰۰ ریال